

ترجمه مقتل مقرر

مشخصات کتاب

سرشناسه : مقرر، عبدالرزاق، ۱۸۹۸ - ۱۹۷۱ م.
 عنوان قراردادی : مقتل الحسین علیه السلام. فارسی
 عنوان و نام پدیدآور : ترجمه مقتل مقرر/ عبدالرزاق مقدم
 ؛ مترجم قربانعلی مخدومی.
 مشخصات نشر : قم: نصایح، ۱۳۸۷.
 مشخصات ظاهری : ۴۳۹ ص.
 شابک : ۶۰۰۰۰ ریال ۵-۵۸-۵۳۲۰-۹۶۴-۹۷۸ :
 وضعیت فهرست نویسی : فایا
 یادداشت : عنوان روی جلد: مقتل الحسین علیه السلام.
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
 عنوان روی جلد : مقتل الحسین علیه السلام.
 موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق.
 موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ ق.
 شناسه افزوده : مخدومی، قربان ، ۱۳۵۱ - ، مترجم
 رده بندی کنگره : BP۱۵/۴/۷۳ت۴ ۱۳۸۷
 رده بندی دیویی : ۹۵۳۴/۲۹۷
 شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۶۸۹۰۱

فهرست مطالب

۱۱	پیشگفتار
۱۱	حسین محور عزت و مصباح هدایت/ به قلم استاد عقیقی
۱۱	بخشایشی
۱۳	عزت نفس چیست؟
۱۴	حفظ عزت در کلام فقهاء
۱۵	(۱) نمونه اول از عزت نفس و مناعت طبع:
۱۶	(۲) در مجلس ولید [فرماندار مدینه]:
۱۷	(۳) نمونه سوّم:
۱۷	(۴) نمونه چهارم:
۱۸	(۵) در محاصره سیاه یزید:

۱۹	دوستاناران	و	شیعیان	الگوی
۲۰	الحدید	ابی	ابن	گفتار
۲۱	مقتل:	کتاب		دهمین
	مقتل: سید محمد حسین مقرر-	به قلم	به مؤلف/	سخنی راجع به مؤلف
۲۵		مؤلف		فرزند
۲۵	سخن:	اولین		(۱)
۲۹	مؤلف:	نسب		(۲)
۲۹	ق: ۵	۱۳۹۱ - ۱۳۱۶	و رشد مؤلف	(۳) تولد و رشد مؤلف
۳۱	مؤلف:	اساتید		(۴)
۳۳	مؤلف:	علمی	مقام	(۵)
۳۳	مؤلف:	مرحوم	شیوه	(۶)
۵:	مقرر	مقتل		ترجمه
۳۴	تألیفات:	اولین		(۷)
۳۶	الحسین»:	«مقتل	کتاب	(۸)
۳۸	مؤلف:	آثار		(۹)
۴۰	محبت مؤلف نسبت به اهل بیت علیه السلام:			(۱۰)
۴۱	مؤلف:	مرحوم	شعر	(۱۱)
۴۱	ایشان	زندگانی		پایان
۴۳	کریم	قرآن	آیات	ترجمه
۴۴		کربلاء		حدیث
۴۴	معاویة	از	پس	یزید
	معاویة	بر حسین علیه السلام	در این قیام	گروهی که در این قیام
	خائف بودند			۵۴
۵۴	اطرف:	عمر	رأی	(۱)
۵۵	حنفیة:	ابن	رأی	(۲)
۵۶	سلمه:	ام	رأی	(۳)
۵۷	هاشم:	بني	زنان	(۴)
۵۷	عمر:	الله	عبد	رأی
۵۸	السلام	عليه	امام	وصیت
۵۹	مدینه		از	خروج
۶۰		مکه		در
۶۳		کوفیان		نامه‌های
۶۴	السلام	عليه	حسین	پاسخ

۶۵		مسلم		سفر
۶۶	کوفه		به	ورود
۶۶				بیعت
۷۰	عقیل		بن	مسلم
۷۳	عروه	بن	هانی	وضعیّت
۷۵		مسلم		قیام
۷۷		مختار		حبس
ص:۶	مقرم		مقتل	ترجمه
۷۸	طووعه	خانه	در	مسلم
۸۰	زیاد	ابن	و	مسلم
۸۵	عراق	سوی	به	حرکت
۸۶	در مکه	السّلام	علیه	خطبه
۸۶	امام علیه السّلام	کردن	منصرف	گفتگوهای برای
۸۹	سفر		انگیزه‌های	توجیه
۹۰	واقعی:		تکلیف	(الف)
۹۱	ظاهری:		تکلیف	(ب)
۹۲				تنعیم
۹۳				صفاح
۹۴		عرق		ذات
۹۵				الحاجر
۹۵		العیون		بعض
۹۶				خزیمیّه
۹۶				زرود
۹۸				ثعلبیّه
۹۹				الشقوق
۱۰۰				زباله
۱۰۰		العقبه		بطن
۱۰۱				شراف
۱۰۴				البیضة
۱۰۵				الرّهیمه
۱۰۵				قادیسیه
۱۰۶				عذیب
۱۰۷	مقاتل		بنی	قصر

۱۱۰	طفّ	آبادیه‌های
۱۱۲		کربلا
۷:ص،	مقتمل	ترجمه
۱۱۵	مقتمل با حسین	ابن زیاد
۱۱۷	مقتمل با حسین	سخنرانی
۱۱۸	مقتمل با حسین	حسین
۱۱۹	مقتمل با حسین	لشکریان
۱۲۱	مقتمل با حسین	روز هفتم
۱۲۳	مقتمل با حسین	افتراء
۱۲۴	مقتمل با حسین	طغیان
۱۲۶	مقتمل با حسین	امان‌نامه
۱۲۷	مقتمل با حسین	بنی
۱۲۷	مقتمل با حسین	روز
۱۲۹	مقتمل با حسین	آزادگان
۱۳۲	مقتمل با حسین	شب
۱۳۷	مقتمل با حسین	روز
۱۳۹	مقتمل با حسین	اشعار
۱۴۰	مقتمل با حسین	حسین
۱۴۱	مقتمل با حسین	دعای
۱۴۲	مقتمل با حسین	خطبه
۱۴۵	مقتمل با حسین	کرامت
۱۴۶	مقتمل با حسین	خطبه
۱۴۷	مقتمل با حسین	خطابه
۱۴۸	مقتمل با حسین	خطبه
۱۵۰	مقتمل با حسین	گمراهی
۱۵۰	مقتمل با حسین	توبه
۱۵۱	مقتمل با حسین	نصیحت
۱۵۲	مقتمل با حسین	حمله
۱۵۳	مقتمل با حسین	مبارزه
۸:ص،	مقتمل	ترجمه
۱۵۴	مقتمل	استغاثه
۱۵۵	مقتمل	ثبات
۱۵۵	مقتمل	مسلم

۱۵۶				میسرة
۱۵۸		عزرة		استمداد
۱۵۸		الشّعشاء		ابو
۱۵۹		ظهر		هنگام
۱۵۹	مظاهر		بن	حبيب
۱۶۰		رياحى		حرّ
۱۶۱				نماز
۱۶۲	می غلظند	خاک	به	اسبها
۱۶۲	صائدى		ثمامه	ابو
۱۶۲	مضارب	ابن	و	زهیر
۱۶۳	قرظه		بن	عمرو
۱۶۴		جملى		نافع
۱۶۵	أسلم		و	واضح
۱۶۵	خضیر		بن	بریر
۱۶۶		شيامى		حنظله
۱۶۷	شبيب		بن	عابس
۱۶۷				شوذب
۱۶۸				جون
۱۶۸		كاهلى		انس
۱۶۹	جنادة		بن	عمرو
۱۶۹		جعفى		حجاج
۱۷۰				سوار
۱۷۰				سويد
۱۷۰	اكبر	بيت:	اهل	شهادت
۹:ص،	مقرم		مقتل	ترجمه
۱۷۵	مسلم	بن	الله	عبد
۱۷۶	طالب	ابى	آل	حمله
۱۷۶	برادرش		و	قاسم
۱۷۸	السّلام	عليه	عبّاس	برادران
۱۷۸	السّلام	عليه	عبّاس	شهادت
۱۸۱	ميدان	در	السّلام	امام عليه
۱۸۲	نبرد			شيرخوار
۱۸۵		دوم		وداع

۱۸۹	سعيد	ابى	بن	محمد
۱۸۹	عليه السلام	حسن	بن الله	عبد
۱۹۱				دعاء
۱۹۲	السلام	عليه	امام	اسب
۱۹۳	السلام	عليه	خيام	غارت
۱۹۴	شهادت	از	بعد	حوادث
۱۹۴		يازدهم		شب
۲۰۲	السلام	حسين	نزد	شب يازدهم
۲۰۴	اسارت		و	غارت
۲۰۶				سوارکاران
۲۰۷		مقدس		سرهای
۲۰۹	كربلاء		از	كوچ
۲۱۲		كوفه		در
۲۱۳	السلام	عليها	زينب	خطبه
۲۱۵	السلام	حسين	دختر	خطبه فاطمه
۲۱۸	كلثوم		ام	خطبه
۲۱۸	السلام	عليه	سجاد	خطبه امام
۲۱۹		شهيدان		دفن
۲۲۴	الامارة		دار	در
ص: ۱۰	مقرم		مقتل	ترجمه
۲۲۸	أزدی		عفيف	ابن
۲۳۱		ثقفی		مختار
۲۳۳	مقدس	سر	گفتن	سخن
۲۳۶	أشدرق	ملقب	ابن سعيد	طغیان
۲۳۸		البنين		أم
۲۴۱	جعفر	بن	الله	عبد
۲۴۴	عباس	بن	عبد	موضع گیری
۲۴۷	شام	مسیر	در	اسیران
۲۵۰		شام		در
۲۵۴	السلام	سجاد	با امام	گفتگوی
۲۵۵	السلام	عليه	سجاد	خطبه امام
۲۵۷		مطهر		سر
۲۵۹		روم		سفیر

۲۶۰	فاطمه	با	شامی	مرد
۲۶۱	السّلام	علیها	زینب	خطبه
۲۶۵				خرابه
۲۶۵	مدینه		سوی	به
۲۶۷	بدن	به	سر	الحاق
۲۶۹		اربعین		روز
۲۷۱				اربعین‌ها
۲۷۵	مؤمن	علائم	درباره	خلاصه‌ای
۲۷۷		مدینه		در
۲۸۲	مأخذ	و	منابع	فهرست
۲۸۷	بلدان	و مناطق	و اماکن	فهرست
۱۱:ص،	مقرم		مقتل	ترجمه
				بسمه تعالی

پیشگفتار

حسین محور عزّت و مصباح هدایت/ به قلم استاد عقیقی بخشایشی

حماسه جاویدان عاشورا که از بستر شنهای داغ و سوزان کربلا «۱» سر زد، همواره الهام‌بخش نهضت‌های آزادی‌بخش و رهایی‌گستر میلیون‌ها انسان آزاده و افراد وارسته در طول تاریخ اسلام گردیده است و شور و شوق و جذبه آن، همواره شیفتگان آزادی و طالبان افتخار و سربلندی را، به سوی محور این عنصر آزادی‌بخش و کانون رهایی‌آور، متوجّه ساخته است بنیانگذار این نهضت مقدّس، همواره مصباح هدایت و سفینه نجات و کانون عزّت و شرف و محور کرامت و مروّت انسانها بوده است و خواهد بود. حادثه جانسوز کربلا تاکنون مشعل فروزان محافل شیعه و عامل محرک مجامع آنان در طول قرون و اعصار و در گستره نسل‌ها و اجیال و توده‌ها بوده است و در آینده نیز همچنان نوربخش و الهام

اسرار خود ابراز دارد
 کربلا دریای موجی است بی‌مرز و کرانه موج عالمگیر او
 دستی به هر سو باز دارد
 مکتب خلقت ندیده است چون حسین آموزگاری این چراغ
 آسمانی نور انسان ساز دارد
 مات هفتاد و دو ملت از دو و هفتاد اوینددر کجا فرماندهی،
 شش‌ماهه یک سرباز دارد از حسان چایچیان
 ترجمه مقتل مقرر ص: ۱۲،
 بخش مهم اسلامی و ملل جهانی باقی خواهد ماند. اکنون
 ما در این صدد هستیم که در حدود فهم و توان خویش از
 خصوصیات قهرمان اصلی این حادثه بزرگ و از ویژگی‌های
 منحصر به فرد او سخن بگوئیم تا به رمز بقاء و جاودانگی
 این حادثه، بهتر و بیشتر پی ببریم چون قهرمان اصلی این
 حادثه آن چنان در هاله‌ای از عظمت و بزرگواری قرار گرفته
 است که هرگز نمی‌توان به سادگی نظیری بر آن تصور کرد
 و تشبیهی به آن قایل شد و این حادثه بزرگ آنچنان با
 باورهای اعتقادی، اجتماعی، انسانی مردم، رقم خورده
 است که هرگز نمی‌توان آن را از هم دیگر تفکیک و جدا
 نمود یا روزی به بوته نسیان و فراموشی سپرد. مردم
 مسلمان جهان، بویژه شیعیان و دوستان آن امام همام
 علیه السلام، از آن روزهای نخستین وقوع این حادثه که در
 سال ۶۱ هجری به وقوع پیوست به اهمیت سرنوشت‌ساز
 این حادثه جانسوز پی برده‌اند و در راه تثبیت تاریخی آن،
 به تحریر و نگارش و بازگوئی درسهای عبرت‌آموز آن
 برآمده‌اند به حدی که بخش اعظمی از قفسه‌های کتابخانه
 بزرگ اسلامی را به این امر مهم اختصاص داده‌اند و در
 ضبط و نگهداری آن با وسایل مختلف کوشیده‌اند نگارنده
 نیز به سهم ناچیز خود در گذشته با ترجمه لهوف سید بن
 طاووس و نشر وسیع آن «۱» و با نگارش مجدد
 «حماسه‌سازان کربلا» ترجمه «إبصار الحسین فی انصار
 الحسین علیه السلام» تألیف مرحوم سماوی و چند تألیف
 ناچیز دیگر در این عرصه تا حدودی عظمت و عمق این
 فاجعه تاریخی را نشان داده است و اکنون در سال عزت و

افتخار حسینی علیه السلام و در این فرصت پیش آمده تلاش دارد تا حدودی به رمز جاودانگی و راز ابدی بودن این حادثه پی برده باشد و می‌خواهد عوامل جاودانگی آن را مورد بررسی و بازنگری قرار دهد. در بررسی علل و عوامل اصلی این جاودانگی، بیش از هر چیز، خصوصیات روحی و عظمت شخصیت وجودی قهرمان اصلی این حادثه، جلب توجه می‌کند درست

(۱)- این کتاب از ۱۳۷۸ تاکنون، (۱۳۸۱ ش) ده بار و هر بار در پنج هزار نسخه و مجموعاً در پنجاه هزار نسخه انتشار یافته است و این امر گوشه‌ای از عشق و علاقه مردم ایران را به ابا عبد الله الحسین (ع) نشان می‌دهد. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۳،

است عوامل دیگری هم در این امر دخالت دارند مانند: روحیه ظلم‌ستیزی و کثرت مظالم دیگران در حق اهل بیت علیه السلام، روش تبلیغ دین و اتخاذ شیوه و راه و رسم خاص اهل بیت علیه السلام و ... ولی عظمت روحی امام علیه السلام و خصوصیات روحی و اخلاقی او تمام این عوامل را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. و رمز جاودانگی هم در این امر نهفته است.

حسین بن علی علیه السلام واجد تمام خصوصیات یک فرد کامل تربیت‌یافته آئین اسلام بود بلکه او آسوه و قدوه خداجویان جهان، به شمار می‌رفت در وجود او تمام علائم و نشانه‌های یک شخصیت بارز اسلامی، موج می‌زد. در وجود مسعود و مبارک او، تمام صفات کمالی و ارزشی از قبیل: آزادگی، جوانمردی، شرف، شهامت، شجاعت، صفا، وفا، صبر، پایداری، استقامت، مروّت، عظمت روحی، کرامت نفس، عزم استوار، اراده قوی، عزّت نفس، مناعت طبع، مالا مال، بود ولی در بین تمام این صفات برجسته و ملکات نفسانی، خصوصیت عزّت نفس و مناعت طبع از تمام ویژگی‌های آن حضرت، برجسته‌تر و شاخص‌تر می‌نماید و ما در این پیشگفتار کوتاه می‌خواهیم اندک مکثی در برابر این ویژگی آن بزرگوار نموده باشم و کمی به تدبّر

و تأمل و اندیشه بنشینیم تا در حدّ فهم خویش، به یکی از رموز جاودانگی قیام ابی عبد الله الحسین علیه السلام پی برده باشیم چون که تمام این آوازه‌ها مرهون آن صفت عالی و رهین آن ویژگی والای معنوی و روحیه ممتاز و منحصر به فرد اوست که توانسته است طالبان کمال و عاشقان تعالی و تحوّل روحی را، به سوی کعبه آمال خود جذب کند و خود در مغناطیس فضیلت و در محور قطب دایره انسانیت، گام سپرد آری این عزّت نفس و مناعت طبع عالی او بود که توانست او را از ورود به حقارت‌ها و پستی‌ها، حراست کند و این جوهره نفیس درونی او بود که توانست رضای خدا را بر تمام خشنودی‌ها، شادی‌ها، تمتّعات دنیوی ترجیح دهد تا از خاک به افلاک و از ملک، به ملکوت اعلی برساند و او را با ملکوتیان، همنوا و هم شأن و هم رتبه بلکه والاتر سازد.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴

عزّت نفس چیست؟

اینک به سراغ تحلیل عزّت نفس و مناعت طبع می‌رویم نخست آن کلمه را در کلام خدا جستجو می‌کنیم و در قرآن مجید به این کلمه عزیز و نفیس می‌رسیم جائی که خداوند متعال، خود و رسول و مؤمنان خویش را با آن صفت عالی می‌ستاید و می‌فرماید: «و لله العزّة و لرسوله و للمؤمنین و لكنّ المنافقون لا یعلمون» «۱» «عزّت و بزرگواری از آن خدا و رسول خدا و مؤمنان می‌باشد ولی منافقان نمی‌دانند» و چه می‌فهمند که عزّت چیست؟ و عزیز واقعی کیست؟ عزّت در مقابل ذلت بالا گرفتن مقام شامخ روح، و آلوده نساختن آن با مطامع پست دنیوی، و حراست نفس از آلوده شدن با زخارف ناچیز مادی و خواهشهای زودگذر نفسانی است. فرد عزیز آنست که خود را از پستی‌ها، حقارت‌ها، دنائتهای نفس دور نگهدارد و آنچه بر خلاف شأن رفیع نفس نفیس اوست بجا نیاورد و هرگز تن به پستی و خواری که پائین‌تر از شأن و مقام اوست در ندهد خواه در امور دینی باشد یا امور دنیوی.

این کلمه در میان واژه‌های اخلاقی و فضیلتی و ارزشی آنچنان از شأن و اعتبار والائی برخوردار است که خداوند متعال این کلمه و اشتقاقات آن را از قبیل: عزّ، یعزّ، أعزّ، عزیز، عزّت را دقیقاً یکصد و نوزده مرتبه (۱۱۹) در قرآن مجید به کار برده است «۲» و این اهتمام خاصّ الهی نشان می‌دهد این صفت اخلاقی از تعالیم قرآن مجید و از پیام‌های خاصّ و عزّت‌بخش و سعادت آفرین آن کتاب آسمانی می‌باشد. امام حسین علیه السّلام که خود تربیت‌یافته قرآن و بزرگ مروج و مبلغ آن بود این صفت کمالی را از آن مبدء وحی و منشأ حیات روحی دریافت نموده است. و خود در تمام مراحل زندگی پابند فرامین و اصول عزّت نفس و بلندی طبع و آقائی و سیادت روحی بوده است.

- (۱) - سوره منافقون آیه ۸.
 (۲) - المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم فؤاد عبد الباقی.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵

حفظ عزّت در کلام فقهاء

اشاره

آئین اسلام، حفظ عزّت و کرامت انسانی را در تمام مراحل زندگی، مدّ نظر قرار داده است و تخلف از آن را پائین‌تر از شأن و اعتبار یک مسلمان واقعی دانسته است فی المثل فقهای اسلام در باب تهیّه آب وضو، در جائی که تهیّه آب، مشکلاتی دارد فرموده‌اند: فرد نمازگزار می‌بایست قبل از انجام فریضه نماز به هر ترتیبی که باشد آب به دست آورد و وضو بسازد اگر چه تهیّه آب نیاز به تفحص و گشتن در حول و حوش و اطراف خویشتن باشد باز لازم است تا چند میل تفحص نماید و اگر نیازمند پرداخت پول کلان هم بوده باشد و طرف توان پرداخت آن را داشته باشد می‌بایست پول را بپردازد تا مجبور به تیمّم نگردد ولی اگر تهیّه آب نیازمند تمنا و خواهش از یک فرد لئیم و خسیسی بوده

باشد که صد در صد احتمال پذیرش داده نمی‌شود فقهای اعلام بالاتفاق فرموده‌اند: لازم است تیمم نماید و از فرد لثیم درخواستِ رفعِ نیاز ننماید و با این آیه استدلال کرده‌اند: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» فرد مؤمن و خداجوی نمی‌بایست عزت و اعتبار و شأن و الای خود را ذلیل و خوار سازد هر چند در ارتباط با یک عمل عبادی و در ارتباط با مقام بندگی و ستایش الهی بوده باشد. «۱» اینک نمونه‌هایی از اعمال و موارد زندگی آن بزرگوار را که عزت و بزرگواری در آنها موج می‌زند و سرشار از بلندنظری‌ها و بلندطبعی‌ها است بازگو می‌نمائیم:

۱- نمونه اول از عزت نفس و مناعت طبع:

نوشته‌اند: «بین امام حسین علیه السلام و معاویه در مورد قطعه زمینی واقع در «ذی مروه» اختلافی رخ داد معاویه می‌خواست حق آن حضرت را نکول کند و حسین علیه السلام با آن فطرت ذاتی و با آن خصلت حق‌جوئی و ظلم‌ستیزی که داشت حاضر نبود که زیر بار زور و تعدی رود امام علیه السلام خطاب به معاویه فرمودند: که باید یکی از سه پیشنهاد مرا بپذیری: یا

(۱)- کتابهای فقهی در موضوع وضو و تیمم. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۶، حق مرا خریداری کنی یا آن را به خود من برگردانی یا میان من و خود ابن عمر یا زبیر بن عوام را داور قرار دهی و اگر این پیشنهادها را قبول نکنی آنگاه شمشیر خود را کشیده از مردم دعوت به «حلف الفضول» «۱» خواهم نمود. سپس حسین بن علی علیه السلام از مجلس معاویه با خشم و غضب بیرون رفت معاویه که از اخلاق و شجاعت و شهامت و عزت نفس او با خبر بود پیغام داد که من زمین را از تو می‌خرم، قیمت آن را دریافت نما! فرهاد میرزا می‌افزاید: عبد الله بن زبیر پیش معاویه آمد و از حسین علیه السلام تأییدیه گرفت؟ و امام پیشنهاد نخستین خود را پذیرفت و زبیر مزرعه را فروخت و به

حضور امام علیه السّلام آمد و گفت کسی بفرست تا قیمت آن را از معاویه دریافت نماید.» «۲»

۲- در مجلس ولید [فرماندار مدینه]:

هدف آن بود که بیعت امام علیه السّلام یزید را بپذیرد و بر اطاعت او گردن نهد او در آن مجلس که جمعی از بنی اعمام و فرزندان و برادران نیز همراهش بودند صریحا بیعت یزید را نپذیرفت و با مروان بن حکم سخت برخورد نمود و فرمود: آیا شخصی در شرائط من، رواست که با فرد شراب‌خوار و معین فسق و فجور بیعت نماید؟ امام علیه السّلام با تندی آن مجلس را ترک فرمود و عازم مکه گردید تا راه را جهت وصول به مقصد الهی خویش هموار سازد. از سخنان آن بزرگوار در آن مجلس آمده است: «انا اهل بیت النبوة، و معدن الرسالة، بنا فتح الله، و بنا ختم یزید فاسق فاجر، شارب الخمر، قاتل النفس المحترمه یعلن بالفسق و الفجور، مثلی لا یبایع مثله و لکن نصبح و

(۱)- حلف الفضول: پیمانی بود که جمعی از جوانمردان دوران جاهلی حجاز، که در ارتباط با دفاع از حقوق ستمدیدگان بین خود بوجود آورده بودند و چون اسامی چند نفر از تشکیل‌دهندگان آن از ریشه فضل، فضیل، فاضل ترکیب یافته بود از اینرو «حلف الفضول» نامیده شده است رسول خدا (ص) می‌فرمود: اگر چنین پیمانی بعد از اسلام هم تشکیل یابد من در آن شرکت می‌جویم.

(۲)- قمقام زخار ج ۲ ص ۱۷۵.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۷،
تصبحون و نظر و تنظرون اینا أحق بالبیعه و الخلافة؟». «ما خاندان نبوت و معدن رسالتیم خداوند به نام و احترام ما دفتر خلقت را بازگشوده است و با نام ما هم ختم می‌فرماید و یزید فرد فاسق و فاجر و شراب‌خوار علنی و قاتل مسلمانان بی‌گناه می‌باشد مسلمانانی که اسلام خون آنان را محترم شمرده است او شخص متجاهر به فسق و گناه است و فردی در رتبت و منزلت من، با چنین فرد فاسق

و فاجری، بیعت نمی‌کند شب را به روز برسانیم و تأمل و اندیشه در عواقب امر نمائیم تا ببینیم کدامیک سزاوار بیعت و مقام خلافت هستیم؟ «۱»

۳- نمونه سوم:

ابن هشام می‌نویسد: «بین حسین علیه السلام و ولید بن عقبه» در خصوص مالی اختلافی رخ داد ولید حاکم مدینه بود می‌خواست از قدرت خود، سوء استفاده نماید، و حق امام را ضایع سازد حسین علیه السلام به او گفت: به خدا سوگند! اگر از قدرت و اعتبار خود سوء استفاده کنی شمشیر می‌کشم در مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مردم را به «حلف الفضول» فرا می‌خوانم عبد الله بن زبیر که پیش ولید نشسته بود از حسین علیه السلام حمایت کرد و گفت: به خدا قسم اگر حسین دعوت به حلف الفضول نماید من هم شمشیر خود را به نفع او از غلاف بیرون می‌کشم و گروهی از صحابه به حمایت حسین برخاستند ولید با مشاهده این اوضاع مرعوب گردید و دست از تعدی برداشت. «۲»

۴- نمونه چهارم:

باز نوشته‌اند: ولید (فرماندار مدینه) بار دیگر به مزرعه حسین علیه السلام تجاوز کرد ابو عبد الله می‌دیدند که او به زور حکومت و قدرت متکی است او را از پشت قاطر به پائین کشید عمایه‌اش را به دور گردنش پیچاند و صورت او را به خاک سیاه مالید در حالی که مروان بن

(۱) - سمو المعنی فی سمو الذات ص ۹۶.

(۲) - سیره ابن هشام ج ۲، ص ۲۱، مناقب ابن شهر آشوب

ج ۴، ص ۷۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۸،

حکم شهربانی مدینه نیز حضور داشت او به حسین علیه السلام اعتراض نمود و گفت: ای حسین! این نخستین تجاوزی است که از سوی رعیت به مقام حاکم انجام

می‌گیرد ولید متوجه شد که مروان سوء نیتی دارد و می‌خواهد از آب گل‌آلود ماهی بگیرد گفت: حق با حسین بود من متجاوز بودم امام علیه السّلام فرمود: حالا که تو صریحا اقرار به حق نمودی، مزرعه را به تو بخشیدم. «۱» با نقل این نمونه‌ها به ذهن خواننده خطور نکند که امام حسین علیه السّلام با زور و قدرت هم بی‌سروکار نبوده است؟ پاسخ این خطور ذهنی آن است که اصولا مخالفان امام علیه السّلام اهل منطق و کلام نبودند و افرادی که صلاحیت درک منطق را ندارند چاره‌ای جز توسّل به زور و استمداد از سلاح معمول خودشان وجود ندارد از این رو امام علیه السّلام به چنین وسائل لازم، متشبّث بود.

۵- در محاصره سپاه یزید:

البته حضور او در مجلس ولید بن عقبه در معیت اصحاب، یاران و بنی اعمام خود بود آنان که همگی منتظر فرمان امام قدس سرّه بودند اما موقعیت باریک و شرائط حسّاس، و خوردکننده‌اش، لحظه‌ای بود که امام علیه السّلام کاملا در محاصره سپاه یزید قرار داشت سرنوشت حیات و بقای ظاهری او در گرو تسلیم شدن یا امتناع از بیعت با یزید بود اینجا است که تجلی بارز عزت نفس و مناعت طبع، شکوه و جلال خاص خود را نشان می‌دهد و با کلمات تاریخی و سخنان جاودان، عزت نفس و مناعت طبع و امتناع نفس خویش را اعلام می‌دارد جائی که می‌فرماید: «ألا إنّ الدّعیّ ین الدّعیّ قد رکزنی بین اثنتین: بین السّلة و الذّلة یأبی الله ذالک و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت، و انوف حمیه و نفوس ابیّة من ان نؤثر طاعة اللّئام علی مصارع الکرام».

«آگاه باشید این پسر خوانده فرزند پسر خوانده مرا بین دو امر سرنوشت‌ساز، مخیر ساخته است: یا شمشیر کشیدن و جنگیدن یا قبول ذلت و پستی، ولی ذلت و پستی از ما خاندان

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۹،
 بدور است زیرا خداوند، رسول خدا و مؤمنان آن را روا دانسته‌اند و آغوش‌های پاک مادران و انسان‌های وارسته و نفوس با عزت نیز هرگز روا نمی‌شمرند که ما طاعت لثیمان و افراد پست را بر کشتارهای کریمانه، مقدم بداریم.» در این سخن نورانی که شعار ابدی و جاودانی امام حسین علیه السلام را نشان می‌دهد به همین آیه مبارکه اشاره رفته است جائی که خداوند متعال می‌فرماید: «لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ».

الگوی شیعیان و دوستداران

این روحیه مناعت طبع و عزت نفس، به شیعیان و دوستداران آن بزرگ نیز سرایت کرده است دوستداران آن بزرگوار در سر تا سر جهان، به پیروی از رهنمودها و ارشادات علمی و عملی آن بزرگوار، گام سپرده‌اند قابل تعمق است دانسته باشیم که بیشترین نهضت‌ها و حرکت‌های اسلامی نوعاً در سر تا سر جهان اسلام، از سوی پیروان و شیعیان آن امام علیه السلام صورت پذیرفته است چون شیعیان و پیروان آن بزرگوار با پیروی از این پیشوا و امام عزیز و سربلند، هرگز زیر بار ذلت و خواری نرفته‌اند. عزت و افتخار حسینی علیه السلام ایجاب می‌کند که پیروان و دوستداران آن پیشوای راستین، مصونیت معنوی و داخلی خود را حفظ کنند و نه تنها حالت انفعال و تدافعی نداشته باشند بلکه با تکیه به ارزش‌ها و امکانات فراوان معنوی، حالت پیشروی و تهاجمی نیز داشته باشند و ارزش‌های حسینی علیه السلام را که عبارت از مبارزه با ظلم و ستم و مقابله با ستمکاران و متعدیان حقوق اجتماعی و معنوی است در سطح جهانی، مطرح سازند و همه را به وحدت و یکپارچگی در برابر مظالم و تعدیات درونی و برونی، بسیج نمایند. تا همواره سرفراز و سربلند زندگی کنند و سطح جهان را از آلودگی‌ها و فسادها و تباهی‌ها محفوظ و مصون دارند و این شعار جاودانه حسینی علیه

السَّلام را تداوم بخشند که «هیئات منّا الذلّة» ذلت و خواری و تسلیم شدن در برابر زور و زورگویان از ساحت ما و از شأن و اعتبار ما به دور است و ما هرگز نبایست زیر بار زور و ظلم و تعدّی و تحمیل عقائد و افکار و ارادتی زندگی کنیم بلکه با الگوبرداری از زندگی ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰، سعادت بخش سرور آزادگان حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السَّلام تداوم بخش راه عزّت و افتخار آن بزرگ پیشوا علیه السَّلام باشیم که همواره زندگی سعادت بخش را، بر زندگی ننگین و آلوده با ظلم و تعدّی، ترجیح داده است و در تداوم این حیات، تا سر حدّ شهادت و فدا نمودن جان خویش، پیش رفته است. آری امروز شرائط زندگی ما، همانند شرایط زندگی سرور آزادگان در سطح جهانی قرار دارد با این تفاوت که شگردها و فریبندگیها و تجهیزات عصر، بیشتر و مجهّزتر از آن دوران می باشد و منافقان و پیمان شکنان نیز بیشتر و مرموزتر می باشند ولی هیئات منّا الذلّة! «۱»

گفتار ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید آن عالم معتزلی که شرح و تفسیر بیست جلدی او بر نهج البلاغه مولی علی علیه السَّلام یکی از بهترینها می باشد در مورد مناعت طبع و بلندی روح امام حسین علیه السَّلام سخن جالب و ارزشمندی دارد جائی که گوید:

«سید أهل الآباء الذین علّموا الناس الحمیّة و الموت تحت ظلال السیوف، اختیارا علی الدنیّة ابو عبد الله بن ابی طالب الذی عرض علیه الأمان و أصحابه، فأنف من الذلّ». «۲» سرور و پیشوای جوانمردان که هرگز تن به ذلت نداد و درس جوانمردی و عزّت نفس را به دیگران نیز تعلیم داد مرگ زیر یار شمشیرها را بر پستی و دنائت انتخاب نمود. یکی هم ابو عبد الله حسین بن علی بن ابی طالب علیه السَّلام بود فردی که به او و یارانش امان داده شد، ولی با اختیار و گزینش خود، از ذلت و حقارت، اعراض نمود.»

آری آنچنان که اشاره شد این استقامت و حفظ عزت نفس،
در مراحل واپسین زندگی

(۱)-

منم سرباز قرآن پیرو کافر نمی‌گردم ز خط مکتب خود
جانب دیگر نمی‌گردم
شعار من بود هیهات منّا الذلّة چون احرارحسینی مکتبم،
آزاده‌ام چاکر نمی‌گردم
به دامان حوادث روزگارم سخت جان پرورده‌راسان از
هجوم خصم بد گوهر، نمی‌گردم

بیا ای مرگ سرخ اندر دل سنگر مرا دریاب! که من راضی
به ننگ مرگ، در بستر نمی‌گردم
(۲)- ابن ابی الحدید معتزلی شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۳۰۲.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۱،
امام حسین (ع) تجلی شکوه‌مندی را به عرصه نمایش
گذاشت آنگاه که دائره تضییقات و فشارها باریکتر گردید و
اصحاب و یاران آن حضرت از دست رفت، فرزندان و اهل
و عیال او در مضیقه بی‌آبی و عطش قرار گرفتند و این عزت
نفس و مناعت طبع و تسلیم نشدن او در برابر لئیمان و بد
طینتان واقعا حیرت‌انگیز و بهت‌آور است که بدون مبالغه و
گزاف هیچ قلم توانا و هیچ زبان گویا و هیچ هنرمند برنا،
نمی‌تواند صحنه‌ها و لحظه‌های آن را دریابد، و آنچنان که
بوده است به قلم و بیان و نمایش درآورد.
آنگاه که حسین بن علی علیه السلام تنها و تنها در محاصره
تنگ نیروهای مسلح و مهاجم ابن زیاد قرار گرفته بود و
سپاه شقاوت بار آماده بودند که با یک حمله و یورش کار
او را یکسره سازند.

آنگاه که برق هزاران شمشیر براق، چشم‌ها را خیره
می‌ساخت و دل‌ها را می‌لرزاند و امیدی به حیات و بقاء،
وجود نداشت. آنگاه که سوز تشنگی و عطش، سراپای
وجود امام (ع) و فرزندان دلبندش را فرا گرفته بود و جهان
در برابر چشمانش تیره و تار بود. آنگاه که زنان، کودکان
امام علیه السلام در خیمه‌ها منقلب و پریشان و چشم

انتظار قطراتی از آب بودند و عموماً در حال حیرت و پریشانی به سر می‌بردند و در انتظار اسارت پردرد و وحشتناک.

آنگاه که ناله‌های جانسوز زنان و کودکان و دختران قلب پرمهر حسین علیه السلام را می‌سوزاند و جگرش را چاک می‌زد چنین اوضاع وحشتناک که شیر درنده را نیز به لرزه و ضعف می‌کشاند در بحران چنین طوفانی، هر ناخدائی، خود را گم می‌کند ولی باز صدای پرهیمنه و با صلابت او به گوش آن ناخوانمردان می‌رسید:

«هیئات منّا الذلّة! هیئات منّا الذلّة!» و اللّٰه لا اعطینهم بیدی، إعطاء الذلیل «۱» من هرگز دست ذلت به دست اینان نمی‌دهم ذلت از ما خاندان دور است هیئات که تن به ذلت و خواری دهیم!

(۱) - تاریخ طبری ج ۴، ص ۳۲۳. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۲

دهمین کتاب مقتل:

تا کنون نشر نه عنوان مقتل، از سوی دفتر نشر ما تقدیم خاکپای ابا عبد الله الحسین علیه السلام و یاران گرانقدر او گردیده است:

۱. ترجمه فارسی لهوف سید بن طاووس که یکی از مقاتل معتبره قرن هفتم هجری، که همراه فرجام قاتلان حسین علیه السلام پیرامون قیام مبارز نامی مختار ثقفی.

۲. حماسه‌سازان کربلا یا ترجمه نه إِبصار العین فی انصار الحسین علیه السلام تألیف عالم بزرگوار شیخ محمد سماوی از علمای معاصر عراق (م ۱۳۷۱ هـ) پیرامون یاران امام علیه السلام.

۳. ترجمه «تسمیة من قتل مع الحسین من اصحابه و اولاده و إخوته» تألیف عمر بن فضیل بن رَسَّان از پیروان زید بن علی بن الحسین (قرن دوم).

۴. ترجمه نفثة المصدور فیما یتجدّد به حزن یوم العاشور تألیف محدث عالیقدر مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی (م

۱۳۵۹ ه. ق) که در سال ۱۳۸۰ به چاپ رسیده است.
 ۵. استخراج و تنظیم لهوف منظوم سروده نجل مرحوم
 شیخ العراقین با تصحیح مرحوم انصاری.
 ۶. سه مقتل گویا در حماسه عاشورا مجموعه چند مقتل
 معروف.

۷. میدان کربلا تألیف آیه الله سید علی اکبر قرشی نویسنده
 تفسیر احسن الحدیث در ۱۲ ج و قاموس قرآن.
 ۸. روضة الشهداء تألیف مرحوم کاشفی سیزواری با ادب
 بلند و فاخر همراه با تصحیح و تذکر اشتباهات.
 ۹. بارگاه عقيله زينب كبرى كجا است؟ تألیف محمد حسنین
 پاکستانی ترجمه واعظ شهیر آقای حاج میرزا عیسی اهری.
 ۱۰. مقتل مقررّم ترجمه مقتل مقررّم تألیف استاد سخن و ادب
 سید عبد الرزاق موسوی مقررّم آقای عزیز الهی کرمانی
 اکنون که به حق، سال عزّت و افتخار حسینی علیه السّلام
 نام

ترجمه مقتل مقررّم، ص: ۲۳
 گذاری شده است و تمام عشق، افتخار و بالندگی مردم
 ایران و شیعیان جهان با نام زیبای حسین علیه السّلام و به
 یاد فداکاریهای آن بزرگ مرد جهان معنویت و ستاره
 درخشان آسمان امامت گره خورده است «ما با افتخار
 تمام، این ترجمه ارزشمند «مقتل الحسین علیه السّلام»
 تألیف عالم عامل و ادیب اریب سید عبد الرزاق موسوی
 مقررّم را «۱» که یکی از مقاتل مفید و ارزشمند عصری است
 و قبلا در دستور کار نشر ما بود اینک این کتاب که بوسیله
 فاضل گرامی جناب آقای عزیز الهی کرمانی (عضو هیئت
 علمی دانشگاه آزاد اسلامی رفسنجان) به فارسی برگردانده
 شده است و تقدیم مقام شامخ ابا عبد الله الحسین علیه
 السّلام گردیده است ما از این عمل خداپسندانه استقبال
 می‌ورزیم و در طلیعه ماه محرم الحرام سال جاری به چاپ
 آن اقدام نمودیم آن هم در سالی که از سوی مقام شامخ
 رهبری به عنوان سال عزّت و افتخار حسینی علیه السّلام
 انتخاب شده است و انتخاب چنین نامی که درس فداکاری
 و عزّت و سربلندی به ما می‌آموزد به آن رهبر فرزانه و

عالیقدر تبریک می‌گوئیم که چنین نام زیبائی را به چنین سال فرخنده و مبارک، گزینش فرموده‌اند و این نام پرشکوه و خاطرات سازنده و فداکاریهای آن پرچمدار جهاد بزرگ اسلامی را همدم و انیس زندگی مردم ما ساخته‌اند تا در لحظه لحظه ساعات و دقائق آیام، به یاد او، به یاد فداکاری و مناعت طبع و عزت نفس او بوده باشیم و همواره خود را در مقام دفاع از شأن و شرف و حیثیت و اعتبار میهن اسلامی و مقدّسات ارزشمند آئین نورانی اسلام و فرآورده‌های معنوی مکتب مقدّس خویش بنمائیم. و همیشه در مسیری گام سپاریم که حسین بن علی علیه السلام و یاران فداکار او در آن مسیر، گام می‌سپردند. و به چنان دفاع و حمایت از اسلام برخیزیم که حسین بن علی علیه السلام مقتدا، پرچمدار اسلام به آن دفاع و قیام شکوهمند برخاستند و مدام گویای این کلمات باشیم که:

السّلام علیک یا

(۱)- شرح حال و زندگی پربار او به قلم فرزند برومندش در آغاز همین کتاب آمده است که مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۴،
 ابا عبد الله أشهد أنك قد اقامت الصلاة و آتيت الزكاة و أمرت بالمعروف و نهيت عن المنكر و أطعت الله و رسوله حتى أتاك اليقين فلعن الله أمّة قتلتك، و لعن الله أمّة ظلمتك و لعن الله أمّة سمعت بذلك فرضيت به يا مولاي يا ابا عبد الله! السّلام عليك يا ابا عبد الله و على اصحابك و انصارك و اولادك سيّما اخيك العباس عليه السّلام العبد الصّالح العالم بأحكام دينه و ولدك الطيّب الطاهر الشبيه برسول الله صلى الله عليه و آله علىّ الأكبر سلام الله عليهم اجمعين يا ليتنا كنّا معكم فنفوز فوزا عظيما.
 قم بهمن ۱۳۸۱ عبد الرحيم عقيقي بخشايشی مدير دفتر
 نشر نوید اسلام

ترجمه
بسمه تعالی

مقتل

مقرم

ص: ۲۵،

سخنی راجع به مؤلف

اشاره

به قلم سید محمد حسین مقرّم فرزند مؤلف

۱- اولین سخن:

الف- ائمه معصومین علیهم السلام از شریعت خاتم پیامبران دفاع کردند، پس پرچم‌های دین و لواء حق را برافراشتند و سنت‌ها را روشن کردند. هر زمان که فرصتی عائد آنان می‌شد و سانحه‌ای بر ایشان اتفاق می‌افتاد تعالیم دین را القاء می‌کردند و در این راه انواع بلا و محنت را تحمل کردند و هر زمان که جوّ بر آنان تیره و تار می‌شد صبر می‌کردند. دشمنان حسد می‌بردند و کج‌اندیشان و مبغضین نسبت به آنان کینه‌جوئی می‌کردند بگونه‌ای که جگرهای آنان پاره پاره می‌شد و شمشیرها مفصل‌های آنان را جدا می‌کرد و در سیاهچالهای زندانهای تاریک، قرار می‌گرفتند، اما نور حق ظلمت گمراهی را می‌زدود و راستی حق، از میان بردارنده باطل رفتنی است. قرن‌ها سپری شد و برگزیدگان و عالمان شریعت آمدند. این شریعت را نگاه داشتند، تعلیم ترجمه مقتل مقرّم ص: ۲۶، و تعلم دین و برطرف کردن مشکلات، و استخراج گوهرهای آن را بر عهده گرفتند، به تحقیق که علوم اهل بیت از عنایت وافر بر خوردار شدند و به همت وسیعی، آراسته شدند، پس شهرهای مهمّ اسلامی پر شد از تمیزدهندگان یگانه و دانشمندانی فرزانه که قواعد علوم را بنا نهادند و فروع آن را استخراج کردند و قلمهای آنها جولان کرد در هر میدانی و غلبه کردند در هر عرصه‌ای از فراخناهای علم حضور یافتند و اسبهای خود را در هر میدانی از میدانهای

علم و معرفت راندند.
 ب- اکنون من در صد نیستم که داد سخن دهم از این علمی که تألیف شده‌اند و فنونی که تصنیف شده‌اند یا نفوس و زندگانی علمائی که در راه حفظ کردن گوهرهای این علوم وقف شده‌اند و به درستی که در کتابخانه‌های جهان غرب، در شهرهای بزرگ دنیا، تعداد شگفت‌آوری از این مؤلفات عظیم انباشته شده و قفسه‌های مخازن کتابخانه‌ها لبریز شده از هزاران تألیفی که قلم‌های این فرزندگان نگاشته است، کافیت نگاهی به شرق بیندازیم و ببینیم که چه مقدار از این تألیفات را می‌توانیم جمع‌آوری کنیم؟ امروزه زمانه چاپ فرا رسیده است، پس مراجع علمی در تمامی جوامع آستین‌های جدیت را بالا زده‌اند و شروع به تحقیق پیرامون تألیفات و استخراج آنها کرده‌اند پس به تحقیق و روشنگری و جستجو پرداخته‌اند و قلم‌های محققین اعماق ژرف را درنور دیده و مرواریدهای نفیسی را استخراج کرده‌اند ... و به تحقیق هر مؤسسه انتشاراتی دوستدار علم فرصت را غنیمت دانسته است به خاطر افرادی که آرزومند علم و تشنه نوشیدن آب گوارای معارف هستند به نشر آنها پرداخته‌اند و نجف اشرف، در بحث و نظر و تدریس و تألیف برترین شهر از میان شهرهای اسلامی است، از زمانی که شیخ طوسی در قرن پنجم هجری آن را تأسیس کرد مجالس درسش بلند آوازه شد بواسطه علماء برگزیده‌ای که همچون ستارگان درخشان در تاریکی ظلمت نور افشانی می‌کردند و همچون خورشیدهای تابان در زمانهای متعاقب عصر ائمه می‌درخشیدند و هرگز از رسانیدن مردم به راه درست، خودداری نکردند و قلم‌هائی را که برای از بین بردن شبهات آماده

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷،
 کرده بودند زمین را رها نکردند و منبرها را خالی نگذاشتند، پس مساجد شریف از صورتهای نورانی بزرگان و عقلهای درخشان و قریحه‌ها پر و لبریز شد. لذا می‌بینیم که بزرگی و ریاست هرگز از نجف رخت بر

نست، نجف پناهگاه اهل علم و دانشمندان و همچنین منزلگاه اهل فضل قرار گرفت ... آیا گمان می‌کنی که ریاست تدریس و منزلت نجف در فتوا دادن از آن رخت بر می‌بندد؟ درحالی‌که انوار سید عارفین و امام پارسایان امیر المؤمنین تمامی ممالک اسلامی را در بر گرفته است و ذراتی از احکام ایشان قلبها را آباد می‌کند و دلها را مالامال و انباشته می‌کند، همه اینها از انفاس سید حکماء امیر المؤمنان علیه السلام است.

ج- در این دریای مواج انباشته شده از علوم مؤلف ما متولد شد و زندگی کرد. احساس کرد که اخبار اهل بیت در بسیاری از جنبه‌ها محو شده و قلم‌ها در صدد آشکار کردن زندگانی پیشوایان و پی بردن به شاهکارها و فضیلت‌های آنان نبوده‌اند، آیا برای مکتب اسلام هزاران تألیف و تصنیف در فقه و اصول کفایت نمی‌کرد؟ در حالی که جنگ سید الشهداء محو شده و گمراهی و تاریکی و تحریف از ناحیه قلم‌های دشمنان بر آن غلبه کرده است، قلم‌هایی که در زمان پیشوایان هم سر سازش نداشتند و به محتوای آنها اعتمادی نیست، حتی در همان زمان علیه ایشان جنگ‌های لفظی شنیعی بر راه انداختند و از ناروا و دروغ خودداری نکردند تا حقائق را واژگون جلوه دهند. و چگونه چنین نباشند در حالی که دستگاه سلطنت ستم و والیان امور در زمان ایشان بر ایشان حسد می‌بردند و مکر می‌کردند، سخنان بی‌پایه و باطل به میان می‌آوردند و چاپلوسان هم آنها را منتشر می‌کردند. مؤلف با تسلط وسیعی که بر این راویان دروغپرداز داشت و اشخاص جاعل را از راویان درستکار می‌شناخت، دریافت که از جمله حقوق پیشوایان بر وی این است که کوشش و نشاط خود را بذل کند و به تحقیق و ترویج این تعالیم، پردازد. نظر خود را در بسیاری از اخبار مبهم وارد شده از ناحیه آنان جولان دهد و سبب پیچیدگی اخبار و خلاصه آن را ارائه دهد و همه این امور با تطبیق و استنباط و تسلط بر احکام دقیقه

میسر

ص: ۲۸،

مقرم

مقتل

ترجمه

شده است. مؤلف دریافت که نوشتن حالات و زندگانی ائمه لازم‌تر است تا صرف بیان کردن آنها، آیا درحالی‌که ما قلم را در اختیار داریم و تمامی اسباب درس و بحث در اختیار ماست، ظلم بر ائمه نیست که از تألیف طفره روییم و شبهات پوشاننده اخبار را کشف نکنیم؟ هنگامی که امویون و زبیریون و عباسیون جنگهای پراکنده‌ای علیه آنها به راه انداختند تا انوار آنها را خاموش کنند و علوم آنها را محو کنند، آیا بر ما واجب نیست که همّت و نشاط خود را به کار بگیریم برای رسیدن به اهدافی که پیشوایان ما بسوی آنها در حرکت بودند؟ و پسندیده‌ترین کار این است که درباره آنها تألیف کنیم و آنها را یاری کنیم و حقیقت‌هایی را بیان کنیم که زیر پرده‌های دروغپردازی‌ها مدفون شده‌اند.

آیا بسنده نمی‌کنند علماء ما از فرو رفتن در مسائل فقهی و اصولی و کلامی و فلسفی که قرون متمادی وقت صرف آنها شده است و دیگر مجالی برای گوینده یا بیانی برای جوینده باقی نمانده است؟ به درستی که بر ما واجب است که راجع به آنها بنویسیم و نهضت‌های آنان را ترویج کنیم و پیچیدگیهای گفتار آنان را روشن کنیم! به همین دلیل مؤلف بیهوده می‌دید که کوشش خود را در بعضی از فروع علم حدیث بذل کند و قسمتی از کوشش خود را به ترویج شخصیت ائمه و شخصیت فرزندان و دوستان آنها اختصاص ندهد که بر چوبه‌های دار بالا رفتند و به زندان افتادند و در کرانه‌ها فراری شدند، و مرگ را ملاقات کردند در حالی که بر مبادی و معتقدات والا و دین صحیح خود ثابت قدم ماندند.

این مطلب را خود مؤلف هم در مقدمه شرحش بر قصیده شیخ حسن بن شیخ کاظم، بنام «الکلم الطیب» «۱» تذکر داده‌اند و این نخستین چیزی است که در ابتدای کتاب نوشته‌اند.

ایشان فرموده‌اند: «برای همین واجب است که بعد از اصول اعتقادات، در فضائل و مناقب ائمه و احوال ایشان نظر کنیم تا از جهتی حقوق واجبه آنها را ادا کنیم و از جهت

دیگر به ایشان اقتدا کنیم و گفتار ایشان را تبعیت کنیم...».

(۱) - این کتاب هنوز چاپ نشده و در میان آثار مخطوط مؤلف قرار دارد.
ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۹

۲- نسب مؤلف:

نسب ایشان با ۲۲ واسطه با امام همان ابو الحسن حضرت موسی کاظم علیه السلام می‌رسد به این شرح: عبد الرزاق فرزند محمد فرزند عباس فرزند حسن فرزند قاسم فرزند حسون فرزند سعید فرزند حسن فرزند کمال الدین فرزند حسن فرزند سعید فرزند ثابت فرزند یحیی فرزند دویس فرزند عاصم فرزند حسن فرزند محمد فرزند علی فرزند صبرة فرزند موسی فرزند علی فرزند جعفر فرزند امام ابی الحسن موسی الکاظم علیه السلام. لقب ایشان «مقرر» بود که لقب تبار ایشان بود و علت این بود که یکی از اجداد ایشان هر دو پایش فلج بود، و این بیماری ایشان را زمینگیر و خانه‌نشین کرده بود و لذا به ایشان «مقرر» گفته شد. همچنین لقب غالب تبار قبل از آن «سعیدی» بود بعنوان انتساب به جدشان «سعید بن ثابت».

۳- تولد و رشد مؤلف ۱۳۱۶-۱۳۹۱ ه. ق:

طبق استعلامی که علامه شیخ علی اصغر احمدی از مؤلف کرده‌اند و چنانچه مقاله انتشار یافته در ایران در مجله «ندای حق» به مدیریت آقای سید حسن عدنانی در تهران به تاریخ ۲۹ رمضان ۱۳۷۰ ه. ق: مؤلف در سال ۱۳۱۶ ه. ق در نجف اشرف از پدر و مادری شریف متولد شده‌اند. پدر ایشان سید محمد بن سید عباس بسیاری از اوقات خود را به اعتکاف در مسجد جامع کوفه می‌گذراندند و نماز جماعت را در آن برپا می‌داشتند. جد مادری مؤلف عنایت بسیاری به ایشان داشتند و او را به همان روشی که فرزندان اهل علم تحت تعلیم قرار می‌گیرند، تحت پرورش قرار داده یعنی دروس عربی، فقه و فروع فقهی و عقاید و مسائل

اعتقادی را به ایشان آموختند. به همین جهت درگذشت جدشان در سال ۱۳۳۴ ایشان را شدیداً ناراحت کرد و سختی و پریشانی بسیاری در زندگانی ایشان وارد ساخت، سختی زندگانی و قساوت روزگار را تحمل نمود، اما این امر ایشان را از طلب علم و حضور در بحثهای اساتید منصرف ننمود. پدر ایشان سید محمد [م ۱۳۵۱ ه. ق] همیشه به نیکی یاد می‌شد و مادر ایشان که علویّه هم بودند احسان بسیاری در حق ترجمه مقتل مقرر، ص: ۳۰ مؤلف روا می‌داشتند و زنی صالحه و قاری قرآن بودند و در ۱۳۷۰ ه. ق از دنیا رفتند. عموی ایشان سید مهدی بن سید عباس در بین شهرها رفت و آمد زیادی داشتند و این رفت و آمد به خاطر خویشاوندانی بود که در میان نعمانیّه و دیوانیّه، هند و سایر اماکن پراکنده شده بودند و او دشمن عثمانیها بود و همیشه آنها را به خاطر اذیتها و ستمهایشان سرزنش می‌کرد تا اینکه در مکانی بنام «الکوت» بر او دست یافتند و او را در سال ۱۳۳۴ ه. ق به دار آویختند. جد طائفه «آل مقرر» یعنی سید قاسم در سرزمینهای «الحسکه» زمینهایی داشت و از این سرزمین مهاجرت کرد و به نجف اشرف آمد و در جوار امیر المؤمنین علیه السلام سکنی گرفت. از زمانی که ایشان در خانه خود مقیم شدند کوشش در راه طلب علم را شروع کردند تا اینکه به یکی از چهره‌های برجسته مبدل شدند و مورد عنایت علماء و بزرگان واقع گشتند و منزل ایشان محل رفت و آمد اشخاص فاضل شد و بسیاری از اوقات، محفلهائی برای اهل بیت عصمت و طهارت و مجالسی برای ذکر ایشان برپا می‌کردند. ایشان مسلط بر علم نسب بودند و امام جماعت نیز بودند و تألیفهای متعددی نیز داشتند که از جمله آنها حاشیه بر کتاب «الأنساب» از ابی الحسن فتونی عاملی [م ۱۱۳۸] و همچنین حاشیه بر کتاب «عمدة المطالب» از ابن عنبه داودی حسینی [م ۸۲۸ ه] می‌باشد. مؤلف قدس سرّه خود را به نسب‌های متأخرین مشغول نکرد و از غرق شدن در

مسائل مربوط به آنها پرهیز می‌کرد علی‌رغم اینکه شناخت وسیعی نسبت به رجال و راویان داشت، و برای همین درک ارزش حدیث و روایت بر او سخت نبود. فراموش نشود که جدّ مادری مؤلف، سید حسین [م ۱۳۳۴ ه. ق] امام جماعت بودند و به تدریس نیز اشتغال داشت و دائی مؤلف، سید احمد بن سید حسین که ایشان هم در [۱۳۳۴] از دنیا رفتند از جمله اهل علم و فضل بودند و چهار فرزند داشتند که معروفترین آنها سید ابراهیم بن سید احمد بود و در ۱۳۵۸ از دنیا رفت. ایشان هم صاحب نظر بودند و تسلط فقهی وسیعی داشتند و بسیاری از ره یافتگان به مقامهای علمی در محضر ایشان حاضر می‌شدند و زمانهای طولانی در مدرسه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء رحمه الله ترجمه مقتل مقرر، ص: ۳۱، تدریس می‌فرمودند.

۴- اساتید مؤلف:

۱. جدّ دانشمند و با تقوای ایشان، سید حسین [م ۱۳۳۴ ه. ق] که عنایت وافری به تربیت و تعلیم ایشان داشتند.
۲. علامه شیخ محمد رضا آل شیخ هادی آل کاشف الغطاء [م ۱۳۳۶] که استاد ایشان در علم اصول بودند.
۳. علامه شیخ حسین حلی نجفی که استادی ایشان را در دوره سطح بر عهده داشتند.
۴. مرجع عالی مقام آیه الله سید محسن حکیم [م ۱۳۹۰ ه. ق] که مؤلف در درس خارج فقه ایشان حاضر می‌شدند.
۵. شیخ آغا ضیاء عراقی [م ۱۳۶۱ ه. ق] که مؤلف در درس خارج اصول ایشان حاضر می‌شدند.
۶. زعیم عظیم الشأن آیه الله سید ابو الحسن اصفهانی نجفی [م ۱۳۶۵ ه. ق] که مؤلف در درس خارج فقه ایشان حاضر می‌شدند و تقریرات ایشان را نوشته‌اند.
۷. میرزا محمد حسین نائینی نجفی [م ۱۳۵۵ ه. ق] که مؤلف در درس خارج فقه و خارج اصول ایشان حاضر می‌شدند و تقریرات ایشان را یاد داشت کرده‌اند.

۸. آیه الله سید ابو القاسم خوئی [م ۱۴۱۳ ه. ق] که مؤلف در درس خارج فقه و اصول ایشان شرکت می‌کردند.

۹. مجاهد بزرگ شیخ محمد جواد بلاغی [م ۱۳۵۲ ه. ق] که نزد مؤلف منزلت عظیمی داشت و بسیاری اوقات مؤلف از مقام ایشان سخن می‌گفت، تشابه کامل میان ایشان و مؤلف در شیوه‌های علمی و دفاع از شریعت بود که علاقه میان آنها را تقویت می‌کرد.

مؤلف، مرحوم بلاغی را در منتشر کردن «الرحلة المدرسیه» و همچنین «الهدی الی دین المصطفی» یاری می‌کرد و شخصیت مرحوم بلاغی برای مؤلف عظمت عجیبی داشت مخصوصاً در مواردی که مسأله ولایت اهل بیت علیه السلام مطرح بود. این مسأله در شرحی که ترجمه مقتل مقرر، ص: ۳۲، مؤلف بر قصیده مرحوم بلاغی نوشته‌اند و همچنین در سایر شروحاتی که بر کتب مرحوم بلاغی نوشته‌اند مثل تصحیحی که بر کتاب «الرحلة المدرسیه»، یا فهرستی که بر مسند احمد نوشته‌اند، به خوبی ملاحظه می‌شود.

۱۰. مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی [م ۱۳۶۱ ه. ق] که یکی از همراهان جلیل‌القدر مؤلف بود و مؤلف از درسهای فلسفه و کلام ایشان استفاده می‌کردند. با ترغیب مؤلف، مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی «الأنوار القدسیه» را به نظم آوردند که درباره ائمه معصومین علیهم السلام نوشته شده است. با توجه به اینکه شاعر استاد فلسفه هستند و جوانب این کتاب انباشته از اصطلاحات فلسفی است که به صورت زنجیروار ترکیب شده‌اند و از شیرینی خاصی برخوردارند در حالی که ما می‌دانیم که فلسفه با اصطلاحات خاصی که دارد چندان با شعر سازگاری ندارد و شعر بر آن سنگینی می‌کند، پس نباید آن کتاب را به عنوان شعر تلقی کرد. مرحوم مؤلف دائماً در مجالسی که برای ائمه ترتیب داده می‌شد قسمت‌هایی از کتاب را قرائت می‌کردند و کتاب حاضر یعنی «مقتل الحسین» آن کتاب را از درخشندگی نیانداخته و در مرثیه‌های آن کتاب یک فصل به حسین بن علی علیه السلام اختصاص یافته است.

۱۱. شیخ عبد الرسول بن شیخ شریف جواهری [م ۱۳۸۹] که نمونه تقوی و عفت و در بالاترین درجات پاکی نفس بودند و مرحوم مؤلف از ملازمین ایشان بودند. شیخ عبد الرسول از جمله کسانی بودند که به اجتهاد و مقامات عالی علمی معروف بودند و مرحوم مؤلف ارتباط خاصی با ایشان داشتند مخصوصاً برای بحث کردن در مباحث دقیقه و مسائل مهمه دوست فاضل و استاد من حاج یحیی جواهری از کسانی بود که در جلسات مباحثه آنها حاضر می‌شد و یک بار که من از او سؤال کردم پاسخ داد که مرحوم مقرر ایراداتی وارد می‌کرد که آنها را اشتباهات شیخ کبیر صاحب جواهر در کتاب جواهر می‌نامید و مرحوم شیخ عبد الرسول آنها را پاسخ می‌دادند و ایشان را بر نکاتی واقف می‌کردند که رافع شبهه بود. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۳۳

۵- مقام علمی مؤلف:

این مسأله چیزی نیست که من بتوانم به راحتی درباره آن سخن بگویم درحالی که ایشان، پدر من هستند، ولی اگر خواننده گرامی می‌خواهد مقام علمی مؤلف را کشف کند کافی است آنچه را که در تألیفات ایشان درج شده است ملاحظه کند، تألیفات خطی و چاپی بگونه‌ای هستند که بحث‌کننده را بی‌نیاز و جوینده را سیراب می‌سازد. کافی است اجازه‌های علمی که اکابر علما به ایشان اعطا کرده‌اند ملاحظه شوند، ولی مؤلف هرگز به آنها شادمان نمی‌شد و من نمی‌دانم که اثر آنها در درون ایشان چگونه بود. مقدمه‌هایی که بر بسیاری از تألیفات چاپ شده نوشته‌اند، همچنین تعلیمات کتاب دراسات سید علی شاهرودی رحمه الله که تقریرات درس آیه الله خوئی است و همچنین کتاب دیگر ایشان (محاضرات فی الفقه الجعفری)، همگی از تعقل ایشان و صبری عظیم در ورق زدن کتابها پرده بر می‌دارند. گمان می‌کنم که ایشان بسیاری از محدثین معاصر در نجف را کمک کردند که آنها توانسته‌اند کتب مشهوری را ارائه دهند و چه بسا فصلهای کاملی از آن کتابها را مرحوم مؤلف

به صاحب کتاب تقدیم کرده‌اند که همه آنها را به عنوان خدمت به علم و اهل علم انجام می‌دادند چنانچه شیخ محمد هادی امینی فرزند مرحوم امینی نوشته‌اند: «به تحقیق سید مقرر نه تنها در فقه و اصول دریایی خروشان بودند بلکه در حدیث و ادب و فلسفه و حکمت هم کعبه قاصدین و پناه نیازمندان بودند، مهارتی وسیع و علمی وافر داشت و همه گفتار و کردارش از صراحت برخوردار بود...» یک کتاب از کتابهای او کافی است که دیدگاهی روشن نسبت به مهارت او اعطا کند، مرحوم مؤلف با چنین علم فراوانی و چنین توانی، هرگز به فخر و تکبر کشانده نشد و غرور در زندگی او، مداخله نکرد، برای همین خصلت بود همیشه او را می‌دیدید که نرم‌خو بودند و مسائل علمی را بگونه‌ای به شما إلقامی کردند که گویا از شما یاد می‌گیرند.

۶- شیوه مرحوم مؤلف:

روش مؤلفین بر اساس روشنگری و اقامه دلیل و حجت است و اما تألیفات مؤلف را چگونه ترجمه مقرر مکتب، ص: ۳۴ می‌یابیم؟ به گمان قوی هنگامی که کتابهای ایشان را در موارد مختلف تفحص می‌کنی و همچنین تعلیقه‌ها یا مقدمه‌هایی را که بر سایر کتب نوشته‌اند بررسی کنی، بدون شک در می‌یابی و می‌بینی که شیوایی ذوق، اساس ترکیب است، و آنچه تمیز دهنده کتابهای ایشان است تدریس و تفحص و تطبیق و انطباق با اسناد است و این لازم دارد که ایشان نصوص را به صورتهای مختلف قرائت کرده باشند درحالی‌که به نقد گویندگان و راویان پرداخته و متعرض شخصیت ایشان شده باشند. بعد از همه اینها یا خبر باقی می‌ماند یا سقوط می‌کند و کتاب «تنزیه المختار الثقفی» و کتاب «السيدة سکینه» و کتاب خطی «نقد التاریخ فی مسائل ست» همگی بر همین مبناست درحالی‌که شیوه نویسندگی در عصر ایشان بر مبنای سجع و توجه به آرایش‌های لفظی و پر کردن صفحات از چیزهایی بود که عبارت را سنگین کند، یعنی رمز و اشاراتی که عربی جدید

وافی به آن نیست. اینها چیزهایی هستند که اسلوب مؤلف از آنها خالی است و اسلوب ایشان بر اساس استنباط و فهم نیک است، به همین دلیل، تألیفات ایشان بر مبنای اصیل بودن تفکر و روان‌گویی در ذکر حقایق و رسانیدن معانی است و می‌بینید که شما را در مسائل خطیر و غوغا آفرین به رضایت خاطر می‌رساند و این کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» با توجه خاص به چنین اموری است و مرحوم مؤلف مکرراً در حین بحث و تدریس و تفحص می‌فرمودند: بنابراین از حیث فقهی ما استفاده می‌کنیم که مسأله چنینی است.

۷- اولین تألیفات:

شدت محبت مؤلف به اهل بیت علیهم السلام ایشان را به این سمت سوق می‌داد که در حین مطالعه هر کتابی، اخبار و احادیثی را که به شئون ائمه یا مخالفان آنها اشاره می‌کرد، گلچین می‌کردند و این متفرقات را در رساله‌ای جمع‌آوری می‌کردند. این رساله یک رساله غیر کامل بود که به اصطلاح اهل تحقیق «ماده اولیه بحث» بود و بسیاری اوقات آن را به کسانی که از آن منتفع می‌شدند می‌دادند. پس از آنکه آگاه شدند که خطیب شاعر مرحوم شیخ حسن سبّتی قصیده بایته‌ای را در ترجمه مقتل مقرر، ص: ۳۵ احوال معصومین علیه السلام به نظم در آورده‌اند که نام آن را «الکلم الطیب» یا «انفع الزاد لیوم المعاد» گذاشته‌اند. آن را شرح کردند و در ابتدای شرح آورده‌اند: این اولین چیزی است که من نوشتم و کتاب «زید الشهید» را بعد از آن نوشته‌اند. در آخر این شرح عبارت ذیل آمده است: «می‌خواستم آن را مختصراً بنویسم، اما اشتغالات فراوان مانع می‌شد.» ایشان علی‌رغم اینکه مقداری از وقت خود را صرف این شرح کردند اما آن را در شمار تألیفات خود به حساب نمی‌آوردند، چون این شرح مبتنی بر یک کوشش اساسی از جانب ایشان نبود. اولین کتاب ایشان

«زید الشهید» است که رساله‌ای هم در منزّه و پاک دانستن مختار ثقفی به آن، اضافه کرده‌اند و این کتاب در ذکر احوال فرزند امام سجّاد علیه السّلام است. در پیشگفتار این کتاب انگیزه‌های تألیف آن ذکر نشده است، اما به احتمال قوی محبت ریشه‌دار به انقلاب امام حسین علیه السّلام ایشان را به این سمت کشانده است که در حالات زید بن علی السّجاد و هلاکت حکام اموی مطالبی بنویسند، چرا که شباهت بسیاری بین این انقلاب و انقلاب امام حسین علیه السّلام وجود دارد و این کتاب مشتمل بر قضایائی است که آنها را قلم‌های تسخیر شده در خدمت امویان به گونه‌ای وارونه جلوه داده‌اند. البته این مطلب چندان مهم نیست، مهم این است که کتاب در زمانی نوشته شده که برای عالم و دانشمند اشتغال به غیر فقه و اصول عیب شمرده می‌شد و این اشتغال، او و مقام و فضل او را کوچک جلوه می‌داد. مرحوم مؤلف قفله‌های آهین را شکست و علماء را از بحث کردن در کتابهای قرون گذشته و طبع و تعلیق و تحقیق در آنها باز می‌داشت. حوزه علمیّه مایل نبود علماء را به بحث کردن در اموری تشویق کند که ارتباطی با فقه و اصول ندارند، برای حوزه عجیب بود که کتاب مرحوم شیخ عبد الحسین امینی ارائه شود و پس از آن مرحوم آغا بزرگ شخصا اقدام به انتشار کتاب نفیس «الذریعة الی تصانیف الشیعة» نمایند و چاپخانه‌های نجف هم مجلدات اول آن را چاپ کنند و پس از آن مرحوم حاج شیخ عباس قمی کتاب نفیس «الکفی و الألقاب» را چاپ کنند و پس از آن کتاب سید رضی (حقائق التاویل) مورد تحقیق قرار گیرد و مقدمه نفیسی هم توسط عالم و شاعر بزرگ

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۳۶،
 عبد الحسین حلّی بر آن نوشته شود ... و این شیوه جریان یابد که اهل فضل و علم با این شیوه از شیوه‌های نوشتن و درس انس بگیرند و تألیفاتی به رشته تحریر در آورند. در چنین وضعیتی امکان ندارد که غبار فراموشی بر تألیفات مؤلف باقی بماند، چاپخانه‌ها و صاحبان انتشارات و

خوانندگان با رضایت کامل، به این تألیفات رو آورند و استفاده کنندگان بسیار شوند.

۸- کتاب «مقتل الحسین»:

شاعر فرموده است:
 انست رزیتکم رزایانا التي سلفت و هونت الرزایا الآتية
 مصیبت شما مصیبت‌های گذشته ما را به فراموشی سپرد و
 مصیبت‌های آینده را نیز بر ما آسان کرد.
 منظور از این مصیبت، مصیبت کربلاست، فاجعه‌ای عظیم
 و اندوهی بزرگ که بر آل پیامبر صلی الله علیه و آله نازل
 شد. گرفتاریهایی که بر اهل بیت علیهم السلام در مسیر
 حرکتشان از مدینه به عراق و از آنجا به شام وارد شد قلب
 را مجروح و دلها را خونین می‌کند. ائمه علیهم السلام
 شیعیان را تشویق کرده‌اند به اینکه این مصیبت‌ها را فراموش
 نکنند و هر کاری را در جهت زنده نگاه داشتن یاد و خاطره
 آنها انجام دهند. (زنده بدارید امر ما را، خدا رحمت کند بر
 کسی که امر ما را زنده کند) به همین دلیل فصلهایی بدست
 ما رسیده که روایت این حادثه در آنها وارد شده و هم‌آوا
 با ائمه شده‌اند. اموری اندوهگین که محرک عواطف و
 برانگیزنده نفسها و دفینه‌های خاطره‌ها هستند. قلب
 شیعیان در این مصیبت می‌سوزد و خاطره‌های غمینی در
 ذهن جولان می‌کند که انباشته از صورتهای مخوف هستند
 و با شنیدن آنها دلها لبریز از خشم می‌شود نسبت به تمام
 کسانی که چنین افعال زشتی را مرتکب شده‌اند.
 از طرف دیگر مورخین هر چه را شنیده‌اند ثبت کرده‌اند و
 هر چه به گوش آنها رسیده نوشته‌اند. در فاجعه کربلا
 چیزهایی وارد شده که ذوق از آنها ابا دارد، با روایات ائمه
 علیهم السلام

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۳۷،
 هماهنگ نیست و با حقیقت هم تطبیق نمی‌کند. این از
 جانب ماست که بسیاری چیزها به وقایع کربلا و بعد از
 کربلا اضافه کرده‌ایم ... اما از جانب دشمنان اهل بیت
 علیهم السلام، قلمهای ایشان عمداً به سوی تحریف و

واژگون جلوه دادن و مخفی کردن حقایق نشانه رفته است. بدین منوال این فاجعه عصرها و زمانها را سپری کرده است و تا قیامت هم باقی است، ولی باید پرده از روی این امور مخفی، برداشته شود و باید خبر صحیح آنها از روایات به دست بیاید. باید هر چه را که با اساس نهضت سید الشهداء علیه السلام هماهنگ نیست ویران گردد، اساسی که مبتنی بر از بین بردن جلادان خونریز و قلع و قمع کردن کسانی است که سنتها را میرانده و بدعتها را زنده کرده‌اند.

آیا برای شما عجیب نیست که ما روایت را از «حمید بن مسلم» بگیریم که در میدان کربلا با رقت قلب ظاهر می‌شود، اما در زمره کسانیست که سرابی عبد الله علیه السلام را در راه کوفه و از آنجا به شام همراهی می‌کند؟ این در حالیست که ما روایت کربلا را رها می‌کنیم و آنها را از اهل حادثه و از کسانی که بلایا بر آنها وارد شده است اخذ نمی‌کنیم؟ ابو الفرج اصفهانی کیست؟ او در زمره امویین است هم در واقعه کربلا و هم در نسب و کسی است که در اخبار خود، بر زبیریون و امویون که دشمن اهل بیت علیهم السلام بودند اعتماد می‌کرده است! طبری در کتاب معروفش روایات را از السّدی و مجاهد و غیر آنها نقل می‌کنند در حالی که اهل علم می‌دانند که «السّدی» کیست؟ ولی اخبار کربلا از طرف او آمده است. اینها چیزهایی هستند که مرحوم مؤلف در تألیف کتابشان «مقتل الحسین علیه السلام» همه را مورد اعتراض قرار داده‌اند. این کتاب مقتل به بسیاری از مقولات بی‌اساس اشاره می‌کند و با تطبیق و تفحص، آنها را ابطال می‌کند در حالی که زمانهای طولانی است که این مطالب دهان به دهان نقل می‌شوند. همچنین این کتاب در پاورقیهای خود دربردارنده یک سری بحثهای فقهی و لغوی و ادبی است و تحقیقات متعددی راجع به الفاظ رایج بر زبان راویان ارائه می‌کند و خواننده از مصادری که مؤلف در تحقیقات و مباحث خود از آنها استفاده کرده مستفیض ترجمه مقتل مقرر، ص: ۳۸،

می‌شود. در روایت کربلا شخصیت‌های متعددی اعم از زن و مرد و بچه وجود دارند که گاهی اوقات اسامی و مسمیات با یکدیگر مشتبه می‌شوند، مؤلف همه پرده‌ها را کنار زده‌اند. آیا می‌دانی که منظور از امّ کلثوم همان زینب کبری بانوی قریش است؟ و آیا گمان می‌بری که امّ البنین در زمان وقوع حادثه کربلا در قید حیات نبوده‌اند، و این شعری که از ایشان روایت می‌گردد از ریشه صحیح نیست: لا تدعونی، و یک امّ البنین تذکرینی بلیوث العرین مرا امّ البنین نخوانید، زیرا مرا به یاد شیران غرّده‌ام می‌اندازید. درحالی‌که ما روایت را به نحو صحیح از مروان نقل می‌کنیم، او را رقیق القلب با اشکی ریزان توصیف می‌کنیم و منشأ این روایت را نمی‌دانیم! چه شناخت دارید از قاتل امام حسین علیه السلام (شمر)، هم از حیث نسب و هم از حیث مزاج؟ و همچنین عبید الله بن زیاد؟ مرحوم مؤلف از رفتار ابی عبد الله علیه السلام و همچنین گفتارهایشان در ضمن خطبه‌ها، یک سری احکام شرعیّه استنباط می‌کنند ... که همه آنها را در «مقتل الحسین علیه السلام» می‌یابی و همچنین چیزهای دیگری می‌بینی که من الآن در صدد ارائه کردن آنها نیستم، اما خودت بر آنها واقف خواهی شد و بر مضمون کتاب اشراف خواهی یافت.

۹- آثار مؤلف:

الف-	چاپ	شده:
۱.	زید	الشهید.
۲.	بن المختار	الثقفی.
۳.	سکینه السیده	السلام.
۴.	الحسین مقتل	السلام.
۵.	الزهراء الصدیقة	السلام.
۶.	زین العابدین الامام	السلام.
۷.	الرضا الامام	السلام.
۸.	الجواد الامام	السلام.
۹.	هاشم- العباس قمر بنی	السلام.

۱۰. علیّ الاکبر علیه السّلام.
۱۱. الشّهِید مسلم بن عقیل علیه السّلام.
۱۲. سرّ الايمان فى الشهادة الثالثة.
۱۳. يوم الاربعین عند الحسين.
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۳۹.
۱۴. المحاضرات فى الفقه الجعفرى.
- ب- مقدمه ها و پیش گفتارها:
۱۵. دلائل الامامة ابن جریر طبرى.
۱۶. الامالى / شیخ مفید.
۱۷. الخصائص / سید رضى.
۱۸. الملاحم / سید احمد بن طاووس.
۱۹. فرحة الغریّ / سید عبد الکریم بن طاووس.
۲۰. اثبات الوصیة / مسعودى.
۲۱. کشکول / سید حیدر عبیدى حسینی املی.
۲۲. بشارة المصطفى / عماد الدین طبرى املی.
۲۳. الجمل / شیخ مفید.
- ج- آثار
۱. المنقذ الاکبر- محمد صلیّ الله علیه و آله.
۲. الحسن بن علی علیه السّلام.
۳. عاشورا فى الاسلام.
۴. الأعیاد فى الاسلام.
۵. ذکرى المعصومین.
۶. زینب العقیله.
۷. میثم التمار.
۸. ابو ذر الغفارى.
۹. عمار بن یاسر.
۱۰. نقل الاموات فى الفقه الاسلامی.
۱۱. نقد التاريخ فى مسائل ستّ.
۱۲. حلق اللحية.
۱۳. دراسات فى الفقه و التاريخ.
۱۴. ربائب الرسول.
۱۵. الکنى و الالقاب.
۱۶. حاشیة الكفاية على

المکاسب.	علی	حاشیه	۱۷.
الآثار.	نوادر		۱۸.
الغدیر.	یوم		۱۹.
		ترجمه مقتل مقرر، ص: ۴۰	

۱۰- محبت مؤلف نسبت به اهل بیت علیه السلام:

برای آدمی اندوخته‌ای بزرگتر از این نیست که با محبت اهل بیت علیهم السلام زندگی کند و هنگام مرگ برای انسان چیزی نفیس‌تر از محبت اهل بیت علیهم السلام نیست و اینکه شفاعت آنها شامل او شود و پاداش آخری انسان هم همراهی آنها و مقرب بودن نزد آنها باشد. همه مردم با محبت و ولایت آنها متولد می‌شوند، ولی درجه توجه به این صفت نزد آنها مختلف است، یکی راضی است به اینکه در مجالس آنها حاضر شود و دیگری راضی نمی‌شود جز اینکه برای آنها مجلسی برپا کند، آن یکی راضی است که به زیارت آنها در مشاهد مشرفه نائل شود و دیگری نشاطش در این است که مردم را برای زیارت آماده سازد و چه بسا در این راه مخارجی هم متحمل شود. مرحوم مؤلف از همه اینها بهره‌مند بود ... تولد و تربیت ایشان در خانه‌ای بود که مجالس اهل بیت علیهم السلام در آن فراوان بود، می‌دید که مردم نزد جدش (سید حسین) اجتماع می‌کنند و به ذکر مصائب اهل بیت می‌پردازند و گاهی اوقات محصولات ادبی خود را ارائه می‌کنند، می‌دید که نفسش لبریز از ولایت شده و بازهم طلب زیادت می‌کرد. ایشان در صدد بدست آوردن فرصت برای برپا داری مجالس بودند حتی برای تابعین اهل بیت علیهم السلام که پرچمهای دین را بلند کرده بودند یا در دیار غربت در گذشته و جامهای مصیبت را جرعه جرعه نوشیده بودند در حالی که در زمره صابرين بودند. شواهد بر این امر واقعا فراوانند و در کتاب خطی «نوادر الآثار» قصیده‌هایی وجود دارد که شعراء قدس سره در مناسبتهای مختلف ائمه علیهم السلام سروده‌اند. طریقه احیاء نزد مؤلف صرف اقامه مجلس نبود، بلکه آراء

اُمّه را منتشر می‌کردند و راه و روش زندگی ایشان را بیان می‌کردند و این را مداوماً از طریق جلسه‌هایی که کسبه در آن جمع می‌شدند، ادامه می‌دادند. می‌دیدم که خانه از آنها پر می‌شد و این مباحث هر شب و هر ماه رمضان، دنبال می‌شد. امّا قلمشان، شاهدش همین تألیفاتی است که از خود به یادگار گذاشته‌اند. از خداوند می‌خواهیم که توفیق انتشار آنها را به ما عطا فرماید. مهم‌ترین آثار خطی ایشان «المنقذ الاکبر محمد صلی الله علیه و آله» و «الإمام الحسن علیه السّلام» است که ترجمه مقتل مقرر، ص: ۴۱، تألیف آنها پیش از سی سال وقت گرفته است و از کتاب «نقد التاریخ فی مسائل ستّ» هم بسیاری اوقات سخن می‌گفتند.

۱۱- شعر مرحوم مؤلف:

مرحوم مؤلف شعر را نیکو نمی‌سرودند و ممارست هم نداشتند، امّا شعر را دوست داشتند مخصوصاً زمانی که راجع به اهل بیت علیهم السّلام سروده شده باشد و بسیاری اوقات در تألیفاتشان از شعر شعراء اهل بیت علیهم السّلام اقتباس می‌کردند تا اینکه یادی از شعراء اهل بیت علیه السّلام نیز شده باشد ... امّا از خودشان شعر چندانی راجع به اهل بیت علیهم السّلام وجود ندارد جز مقدار اندکی که در مورد ابا الفضل العباس علیه السّلام سروده‌اند و همچنین قطعه‌ای که راجع به پیامبر و آل طاهرین علیه السّلام وی سروده‌اند.

پایان زندگانی ایشان

مرحوم مؤلف رحمة الله علیه از زندگانی، قساوت بسیار و از روزگار سختیهای فراوان چشیدند و همگی را تحمل کردند، سیرت خود را بر مناعت طبع قرار داده و عار داشتند از اینکه به چیزهایی نزدیک شوند که در شأن ایشان نیست. عشق ایشان به حضور در دروس و تدریس بود و اعتکاف کار همیشگی ایشان بود. در مادیات به حد

اقلّ راضی بودند. مرحوم آیه الله أبو الحسن اصفهانی بسیار راغب بودند که مرحوم مؤلف در یکی از شهرهای بزرگ عراق از طرف ایشان وکیل شوند و واضح بود که بدین وسیله زندگانی ایشان تأمین می‌شد، اما ایشان به این پیشنهاد رضایت نمی‌دادند و این امر ایشان را اشباع نمی‌کرد. راضی به رضای الهی بودند و به همان اندازه‌ای که بر ایشان مهیا شده بود، قانع بودند. مهمّ برای ایشان این بود که نفس خود را از علم پر کنند و در گنجهای علوم، با جدّیت و پشتکار، خود را از اندوخته‌های دقیق سیراب کنند تا اینکه در میان اهل فضل به جایگاه رفیعی دست یابند.... ایشان بسیاری اوقات از امثال این پیشنهادها که از طرف مراجع، به ایشان شده بود سخن می‌گفتند و علت رد کردن آنها را اینگونه بیان می‌کردند که: «اگر برای نفس آدمی در ترجمه مقتل مقرر، ص: ۴۲، زندگی وفور و آسایش فراهم شود، نفس از بوالهوسی‌ها دست برنمی‌دارد و چه بسا انسان را در چیزهای دیگری فرو برد...» این علتها و چیزهای دیگری که از آنها پرده بر نمی‌داشتند، سبب بود که این پیشنهادها را رد کنند و در چنین شئون ایشان بسیار خویشتن‌دار بودند. از لحاظ جسمی لاغراندام و دارای قدی متوسط بودند، در اواخر عمر که بیمار شده بودند سعی می‌کردند قدشان را صاف و سرشان را بالا نگه دارند و بسیار خشنود بودند از اینکه شئون مجلس را در مناسبت‌های متعدّد ائمه علیهم السّلام و اصحابشان حفظ کنند. به خاطر ایمانی که به ائمه علیهم السّلام و مقامات آنان نزد خداوند داشتند، بسیاری اوقات برای رفع بلا یا به ائمه علیهم السّلام متوسّل می‌شدند و چرا چنین نکنند؟ مگر امام ابو الحسن الهادی علیه السّلام به ابا هاشم جعفری امر نکردند که از فردی بخواهد که به زیارت کربلا برود و نزد مرقد سید الشهداء علیه السّلام برایشان دعا کند؟ مرحوم مؤلف اعصاب چندان قوی نداشتند، هر اتّفاقی ایشان را تحت تأثیر قرار می‌داد و منفعل می‌ساخت، اینها چیزهایی است که ستون محکم را ضعیف می‌کند تا چه رسد به ایشان که بیماریهای متعدّدی داشتند، بیماریهایی

که هیچ‌یک از ایشان جدا نمی‌شد جز اینکه بیماری دیگری
 جانشین آن می‌شد. با همه این احوال، متوسل به ائمه
 علیهم السلام می‌شدند و از ایشان می‌خواستند که سختیها
 و مشکلات را برطرف کنند. سخت معتقد بودند که سبب
 استدامه عمرشان حرمت ائمه علیهم السلام است، چرا که
 یکی از بیماریهای ایشان کافی بود که عمرشان را به پایان
 برساند. بدین روش ایشان زندگی کردند تا اینکه در ۱۷
 محرم ۱۳۹۱ عمرشان به سر آمد. رضوان خداوند بر او باد!
 ترجمه مقتل مقرر ص: ۴۳
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ
 سُبُلَنَا وَ اِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»
 «وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ
 رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ
 بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ اَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ
 يَحْزَنُونَ».

«اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ بِاَنْ لَّهِمُ
 الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَيُقْتَلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ
 حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَ الْاِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ».
 «وَ مَنْ اَوْفٰی بَعْدِهِ مِنَ اللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ
 بِهِ وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ».
 ترجمه آیات قرآن کریم «آنان را که در راه خدا مجاهده و
 تلاش می‌کنند به راه‌های خویشتن هدایت می‌کنیم به یقین
 خداوند با نیکوکاران می‌باشد».
 «گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مردگان
 می‌باشند بلکه زندگانی هستند که در پیش پروردگارشان،
 منتعم

«شادمان هستند از آن که خداوند از فضل خویش، به آنان
 عطا کرده است و اظهار بشارت می‌نمایند به افرادی که از
 پشت سر آنان لا حق نشده‌اند که هیچ نوع، خوف و باکی
 بر آنان نیست و هرگز اندوهناک نمی‌گردند.»
 «خداوند از مؤمنان، ارواح و اموالشان را بازستانده است
 که در مقابل آن بهشت خواهد داد آنان در راه خدا کارزار
 می‌نمایند پس می‌کشند یا کشته می‌شوند بر اساس

وعدۀ‌ای که در تورات، انجیل و قرآن به آنان داده شده است».

«کیست که از خداوند وفاکننده‌تر به عهد خویش بوده باشد پس بشارت باد بر آن معامله‌ای که با خداوند انجام داده‌اید و این همان سعادت بزرگی است که نصیبشان گردیده است».

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۴۴

حدیث کربلاء

اشاره

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «انَّ لِلْحَسَنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا» «۱».

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: «همانا برای حسین در دل‌های مؤمنین حرارتی است که هرگز سرد نمی‌شود».

یزید پس از معاویه

هنگامی که در نیمه رجب سال شصت هجری معاویه در دمشق به هلاکت رسید، پسرش یزید در منطقه‌ای به نام «حوران» بسر می‌برد. ضحاک بن قیس کفن معاویه را برداشت و بر منبر رفت و بعد از حمد و ثناء خداوند چنین گفت: معاویه دژ عرب و یاور و پشت گرمی عرب بود، خداوند بواسطه او فتنه را قطع کرد و او را مسلط بر بندگان خود قرار داد و سرزمین‌ها را به دست او گشود، آگاه باشید که او مرد و اینها کفن‌های او هستند، ما او را در کفنش قرار می‌دهیم و در قبرش گذاشته او را به عملش واگذار می‌کنیم پس این قبر برزخ او خواهد بود تا روز قیامت و هر کس از شما که می‌خواهد شاهد باشد پس حاضر شود. سپس ضحاک بر او نماز خواند و او را در قبرستان «باب الصغیر» دفن کرد و برید را با

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۴۵،
 نامه‌ای به سوی یزید فرستاد که او را تسلیت گوید و از او
 بخواهد که سریعاً به دمشق بشتابد تا اینکه مجدداً از مردم
 بیعت بگیرد «۱» و در پایین نامه‌اش نوشت: «۲»
 پسر ابی سفیان در گذشت آنگونه که در شأن او بود و تو
 خلیفه شدی پس بنگر که بعد از او چه خواهی کرد
 ما چشم براه ایستاده‌ایم و تو آن راهی را انتخاب کن که
 مستحکم باشد، پس تو امید ما هستی هنگامی که ناله
 می‌کنیم هنگامی که یزید نامه را خواند شعری بدین مضمون
 سرود «۳»

برید نامه‌ای آورد که اضطراب‌آور بود پس قلب از نامه او
 احساس فزع می‌کند
 گفتم: وای بر تو چه در نوشته داری؟ گفت: خلیفه شب را
 گذراند در حالی که سنگین و دردمند بود
 زمین به لرزه در آمد یا بزودی خواهد لرزیدگویا یکی از
 ارکان محکم آن کنده شده است
 کسی که نفسش همیشه ثابت بوده اکنون می‌ترسد می‌رود
 که مقدرات این نفس به وقوع پیوندد
 هنگامی که وارد شوم و در قصر بسته باشم از صدای سنگی
 دلم، ویران می‌شود و می‌شکند یزید بسوی دمشق حرکت
 کرد و سه روز پس از دفن معاویه به دمشق رسید «۴» و
 ضحاک با جماعتی برای استقبال از او خارج شدند. هنگامی
 که یزید به آنها رسید، ضحاک ابتدا او

-
- (۱) - البداية و النهاية، ابن کثیر ج ۸، ص ۱۴۳.
 (۲) - مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۱۷۸.
 (۳) - الاغانی ج ۱۶، ص ۳۴ چاپ دی ساسی.
 (۴) - مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۱۷۸ و در الاستیعاب علی
 هامش الإصابة به نقل معاویه از شافعی آمده است که:
 معاویه هنگامی که بیمار شد به یزید نامه‌ای نوشت و حال
 خود را به او خبر داد، پس یزید اشعاری سرود که چهار
 بیت آن را ذکر کرده است، اول و سوم این ابیات از
 آنهاست و دوتای آنها ذکر نشده‌اند.

ترجمه مقتل مقرر ص: ۴۶،

را بر سر قبر پدرش برد و کنار قبر نماز خواند، سپس داخل شهر شد و بر منبر بالا رفت و چنین گفت: «ای مردم! معاویه بنده‌ای از بندگان خداوند بود که خداوند او را متنعم گردانیده بود و بعد به سوی خود بالا برد. او بهتر از آیندگان و پایین‌تر از پیشینیان خود بود، من او را نزد خدای عز و جل تزکیه نمی‌کنم پس بدرستی که خداوند داناتر به اوست که اگر از او بگذرد بواسطه رحمت اوست و اگر او را عقاب کند بواسطه گناه اوست. پس از وی من ولایت امر را بر عهده گرفتم، بر هیچ خواسته‌ای، معاونت نمی‌کنم و از هیچ کوتاهی نمی‌گذرم و هنگامی که خداوند چیزی بخواهد همان خواهد شد. معاویه شما را برای جنگ به دریا می‌فرستاد و من حتی یک نفر از مسلمین را به دریا نمی‌فرستم و او شما را به سرزمین روم گسیل می‌داشت و من احدی را به سرزمین روم نمی‌فرستم، او مالیات را از شما به میزان یک سوّم می‌گرفت و من همه آن را به خودتان می‌بخشم». «۱»

پس از اتمام، اُحدی برای تسلیت گفتن به وی اقدام نکرد تا اینکه عبد الله بن همّام سلولی بر وی داخل شد و گفت: خداوند تو را بر این مصیبت پاداش دهد و عطیه‌ای که به تو داده است مبارک گرداند و تو را بر رعیت کمک کند. به تحقیق که مصیبت بزرگی بر تو وارد شد و عطاء سنگینی به تو داده شد، خداوند را بر آنچه عطا کرده است شکر کن و بر مصیبت وارده هم، صبر کن، خلیفه خداوند را از دست دادی و خلافت خداوند را بدست آوردی، از فرد بزرگی جدا شدی و به امر انبوهی رسیدی، معاویه عمر خود را سپری کرد و تو ریاست را بر عهده گرفتی و سیاست به تو داده شد پس خداوند این ریاست را در جایگاه سرور و شادمانی قرار دهد و هم او تو را بر کارهای شایسته موفق کند.

سپس
 صبر کن ای یزید! پس به تحقیق فردی صاحب کرم را از دست دادی و شکر کن بر این عطیه که تو را به سلطنت برگزید

هیچ مصیبتی در میان قبائل وجود ندارد که مثل مصیبت تو

باشد و هیچ عاقبتی مثل عاقبت تو نیست

(۱)- البداية ابن کثیر ج ۸، ص ۱۴۳.
ترجمه مقتل مقرر، ص: ۴۷ صبح کردی درحالی که مسلط بر تمامی اهل دین هستی پس تو آنها را تحت نفوذ قرار می دهی و خداوند هم نافذ بر توست و معاویه فرزند تو برای ما جانشین تو خواهد بود هنگامی که از دنیا بروی و ما هرگز خبر وفات تو را نشنویم پس بدین گونه برای خطیبان فتح باب کرد. «۱»
مردی از ثقیف به یزید گفت: سلام بر تو ای امیر المؤمنین! بدرستی که تو بر بهترین پدر غصه دار شدی و همه اشیاء به تو داده شد، بر این مصیبت صبر کن و خدا را بر این عطا حمد کن، عطایی که به تو داده شد به هیچ فردی داده نشده و مصیبت تو هم شبیه هیچ مصیبتی نیست پس از آن مردم به او روی آورده و او را تهنیت و تسلیت می گفتند.
یزید گفت: ما یاوران حق و یاران دین هستیم، بشارت باد شما را ای اهل شام! بدرستی که خیر همیشه در میان شما بوده و زود است که بین من و اهل عراق جنگی برپا شود، زیرا سه شب است که در خواب می بینم میان من و اهل عراق رودخانه ای از خون به شدت در جریان است و من سعی می کردم از آن عبور کنم نتوانستم تا اینکه عبید الله بن زیاد در پیش روی من، از آن عبور کرد و من به او نگاه می کردم!

صدای اهل شام بلند شد که هر جا می خواهی ما را ببر، شمشیرهای ما با توست که اهل عراق آنها را در صفین شناخته اند یزید برای آنها جزای خیر خواست و اموال بسیاری میان آنان تقسیم کرد. یزید به تمامی حکام شهرها، نامه نوشت و خبر هلاکت پدرش را به آنها داد و آنها را بر حکومت تثبیت کرد و نامه های عراق را به عبید الله بن زیاد داد پس از آنکه «سرجون» یکی از موالیان معاویه این امر را پیشنهاد کرد و به ولید بن عقبه که فرماندار مدینه بود نامه ای بدین مضمون نوشت:

(۱) - البیان و التبیین، ج ۲، ص ۱۰۹ چاپ دوم باب وصیت معاویه. کامل مبرّد ج ۳، ص ۳۰۰ عمدة، ابن رشیق ج ۲، ص ۱۴۸ باب الرثاء. عقد الفرید، ابن عبد ربه ج ۲، ص ۳۰۹ باب طلب المعاویة البیعة لیزید. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۴۸، «اما بعد، پس به درستی که معاویه بندهای از بندگان خداوند بود که خداوند او را برگزید و محترم داشت و امکاناتی در اختیار وی قرار داد، سپس او را به سوی رحمت و ریحان، یا عذاب خود قبض کرد، مدت زمانی زیست و با اجل معین از دنیا رفت در حالی که ولایت عهد را به من سپرده است و مرا وصیت کرده است از آل ابو تراب بر حذر باشم به خاطر جرأت آنها بر ریختن خون، ای ولید! من می‌دانم که خدای تبارک و تعالی انتقام‌گیرنده عثمان مظلوم به دست آل ابی سفیان است، چون که ایشان یاوران حق و جویندگان عدالت هستند، هنگامی که نامه من بدست تو رسید برای من از اهل مدینه بیعت بگیر». سپس به این نامه، نوشته کوچکی هم اضافه کرد که در آن نوشته بود: «از حسین بن علی علیه السلام و عبد الله بن عمر و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن زبیر با شدت بیعت بگیر و هر کدام که خودداری کردند گردنش را بزن و سرش را برای من بفرست». «۱» فرماندار وی در صد انجام این امر مهم برآمد، پس نیمه شب سراغ حسین علیه السلام و ابن زبیر فرستاد به امید اینکه فرصت را غنیمت شمرد و قبل از مردم با آنها بیعت کند، فرستاده وی یعنی عبد الرحمن بن عمرو بن عثمان بن عفان «۲» هر دو را در مسجد النبی یافت، ابن زبیر از این دعوت که در وقت معمول نبود به شک، افتاد «۳» اما حجت وقت یعنی حسین بن علی علیه السلام او را بر یک امر غیبی واقف کرد که همان هلاکت معاویه و طلب بیعت برای یزید بود و همچنین امام علیه السلام خواب خود را تعریف کردند که شعله‌ور شدن آتش در خانه معاویه و واژگون شدن منبر وی بوده است. «۴»

- (۱) - مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۱۷۸ - ۱۸۰ چاپ نجف.
- (۲) - ابن عساکر ج ۴، ص ۳۲۷.
- (۳) - طبری ج ۶، ص ۱۸۹.
- (۴) - مثير الأحزان از ابن نما ص ۱۰، و مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۱۸۲، فصل ۸؛ مخفی نماند که رؤیای امام (ع) مشاهده حقایق است و نگرش بوسیله نور امامت است، نوری که هیچ چیز نمی‌تواند مانع آن شود و بوسیله آن تمام حقایق عالم وجود را می‌توان درک کرد و واضح است که چنین چیزی از کسی که تکویناً حجت بر عالمین است چیز عجیبی نیست پس منظور امام از واژگونی منبر همانست که امور از دست او خارج شده و بواسطه هلاکت، شهوات او منقطع شده است و شعله‌ور شدن آتش کنایه از بوجود آمدن فتنه‌هایی مثل فاجعه طف و واقعه حرّه و خراب شدن بیت الله الحرام و امثال آنست.
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۴۹ پسر میسون امیر بر دین گشته است آشکارا با تمسک به دین خدا مرتکب جرم می‌شود برای یاری دین فرزند خلف کسی برخاست که با پایداری او قبلاً ستون‌های دین برافراشته شده بود و هنگام آزمون الهی اطراف او، گروهی جمع شدند که مکارم وی، تا اعلی علیین آنها را بالا برد «۱» امام علیه السلام تصمیم خود را که ملاقات کردن با والی در همان وقت بود برای عبد الله بن زبیر بیان کردند و عبد الله بن زبیر ایشان را به خودداری از انجام آن سفارش کرد، حسین بن علی علیه السلام توان دور کردن حيله از خود را یادآور شدند «۲» و همراه با سی نفر از دوستان و اهل بیت و شیعیان که همگی هم مسلح بودند شبانه حرکت کردند. «۳» این افراد موظف بودند جلوی در بایستند و هنگامی که صدای امام بلند شد به دفاع از او برخیزند. «۴» امام علیه السلام در حالی که در دست خود شمشیر پیامبر را داشتند وارد مجلس شدند و پس از استقرار مجلس، ولید بن عقبه خبر مرگ معاویه را به ایشان داد و بیعت با یزید را پیشنهاد کرد، حضرت فرمودند: «فردی مثل من به طور مخفیانه بیعت نمی‌کند هنگامی که مردم را به بیعت دعوت

کردی ما را نیز با آنها دعوت کن که یکجا تصمیم‌گیری شود». «۵» ولید از این گفتار قانع شد ولی مروان به او گفت اگر الان از تو جدا شود و بیعت نکند نمی‌توانی از او بیعت بگیری جز اینکه جنگی میان شما درگیرد، او را حبس کن تا اینکه بیعت کند یا گردنش را بزن. امام فرمودند: ای پسر زرقاء «۶» تو مرا می‌کشی یا او؟ دروغ گفتی و عصیان

- (۱) - قصیده علامه شیخ محمد تقی آل صاحب جواهر.
 (۲) - ابن اثیر ج ۴، ص ۶.
 (۳) - لهوف از سید رضی الدین بن طاووس چاپ نوید اسلام قم.
 (۴) - مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۱۸۳ فصل ۸.
 (۵) - طبری ج ۶، ص ۱۸۹.
 (۶) - در تذکرة الخواص از سبط بن جوزی ص ۲۲۹ چاپ ایران و آداب السلطانیة از فخری ص ۸۸ آمده است که جدّه مروان از زنان فاسقه بوده است و در ابن اثیر ج ۴، ص ۷۵ آمده است که مردم فرزندان عبد الملک بن مروان را بواسطه زرقاء دختر موهب نکوهش می‌کردند زیرا او از جمله زنان فاحشه‌ای بود که ترجمه مقتل مقرم، ص: ۵۰ کردی. «۱» سپس امام علیه السلام رو به ولید کردند و فرمودند: «ای امیر ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان هستیم، فتح خداوند به ما بود و ختم او نیز به ما خواهد بود در حالی که یزید مردی است که انواع شرابها را می‌نوشد و قاتل نفس محترمه است و علنا مرتکب فسق می‌شود. فردی همچون من با فردی همچون او بیعت نمی‌کند ولی ما صبح می‌کنیم و شما نیز صبح می‌کنید و همگی می‌نگریم که چه کسی بیشتر استحقاق خلافت را دارد». «۲» ولید سخن خود را درشت کرد و صداها بلند شد و نوزده نفر از یاران امام علیه السلام که خنجرهای خود را بیرون کشیده بودند، هجوم آوردند و امام علیه السلام را از مجلس بیرون آورده و به منزلشان بردند. «۳» پس از این واقعه مروان به ولید گفت: از حرف

جلوی خانه‌اش پرچم نصب کرده بود و در تاریخ ابن عساکر ج ۷، ص ۴۰۷ آمده است که کلامی میان مروان و عبد الله بن زبیر رد و بدل شد، پس عبد الله به او گفت: تو اینجا هستی ای پسر زرقاء و در انساب الاشراف از بلاذری ج ۵ صفحه ۱۲۹ آمده است که عمرو بن عاص در کلامی که با مروان داشت به او گفت: ای پسر زرقاء پس مروان گفت: اگر زرقاء بود آن قدر نجابت داشت که شبهات را برطرف کند در حالی که غیر او چنین نکردند. و در تاریخ طبری ج ۸، ص ۱۶ آمده است: مروان بن محمد بن اشعث می‌گفت که بنی مروان دائما به زرقاء نکوهش می‌شدند و بنی العاص از اهل صفوریّه بودند. مخفی نیست که شریعت ما اگر چه نکوهش با القاب و طعنه زدن در نسب را ممنوع کرده است و کسی که حکم الهی و آداب شریعت از او استفاده می‌شود سزاوارتر است که به آنها ملتزم باشد، اما کسی که بر امت امام و بر خلائق حجت و آگاه به اوضاع و احوال است مسلما از این مقررات تجاوز نمی‌کند و دور بودن ما از مقتضای احوال آن زمان، ما را ملزم می‌کند که در مورد هر چه که از امام معصوم (ع) صادر شده است تسلیم وی شویم مخصوصا با مطابقت آن با قرآن که سرچشمه احکام الهی است. نکوهشی که از امام نسبت به مروان انجام شد، شبیه آن هم از خداوند تعالی درباره ولید بن مغیره مخزومی انجام شد: آیه ۱۳ سوره قلم می‌فرماید: «عتلّ بعد ذلک زنیهم» زنیهم در لغت زنزاده بلا فصل را گویند که نطفه او از زنا منعقد شده باشد. در حدیث نبوی وارد شده چنانچه در کنز العمال ص ۱۵۶ آمده که عتلّ زنیهم فرد فوق العاده پست است و آلوسی در روح المعانی ج ۲۹، ص ۲۸ روایت می‌کند که پدر ولید یعنی مغیره، پس از هجده سال از تولد وی بر او ادعای پدری کرد. پس هنگامی که منبع ادب و اسرار خداوند متعال، درباره یک مرد مشخص چنین می‌گوید و در کتابی که شب و روز در محرابها خوانده می‌شود او را چنین تقبیح می‌کند پس از فرزند نبوت عجیب نیست که مروان را آنگونه خطاب کند در حالی که انتظار آن همه مکر و فریب

را از ناحیه آنان داشت.

(۱)- تاریخ طبری و ابن اثیر و ارشاد و اعلام الوری.

(۲)- مثیر الاحزان از ابن نمای حلی از بزرگان قرن ششم.

(۳)- مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۰۸.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۵۱،

من سرپیچی کردی، به خدا قسم دیگر نمی‌توانی بیعت بگیری. ولید گفت: ای مروان به غیر خودت آفرین بگو! می‌خواهی کاری کنم که دینم از دست برود، حسین را بکشم؟ به خدا قسم گمان نمی‌کنم که در روز قیامت فردی به خون حسین علیه السلام محاسبه شود جز اینکه میزان عمل او سبک باشد «۱» و خداوند هرگز به او نگاه نمی‌کند و او را تطهیر نمی‌کند و برای او عذاب دردناکی است. «۲»

همسر ولید که اسماء دختر عبد الرحمن بن حارث بن هشام بود همسرش را به خاطر این جریان سرزنش کرد، ولید عذر آورد که ابتدا او فحش داد، همسر ولید به او گفت: اگر او به تو فحش دهد، آیا تو نیز به او و پدرش فحش می‌دهی؟ پس ولید گفت: هرگز چنین نخواهم کرد.

«۳» در این شب امام علیه السلام قبر جدشان را زیارت می‌کند و نوری از قبر بر ایشان می‌تابد «۴» امام عرض می‌کند: سلام بر تو ای رسول خدا من حسین فرزند فاطمه هستم، کبوتر تو و فرزند کبوترت، و نوه‌ای که تو در میان امت باقی گذاشتی، شاهد باش ای پیامبر خدا! که آنان مرا تحقیر کردند حرمت مرا حفظ نکردند، این شکایت من است که نزد شما آورده‌ام تا آنکه شما را ملاقات کنم، و تا هنگام صبح ایشان در رکوع و سجده بودند. «۵» در این شب ولید شخصی را می‌فرستد که از امام

-
- (۱)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۱۹.
- (۲)- لهوف ص ۱۳.
- (۳)- ابن عساکر ج ۴، ص ۳۲۸.
- (۴)- امالی صدوق ص ۹۳، مجلس ۳۰.
- (۵)- مقتل العوالم ص ۵۴ و بحار ج ۱۰، ص ۱۷۲ از محمد بن ابی طالب نقل کرده است: مسأله وجود انبیاء و اوصیاء

در قبورشان یا اینکه به آسمانها برده شده‌اند از جمله مسائل مورد اختلاف است. در کامل الزیارات و توحید و مجالس و عیون و خصال صدوق و خرائج راوندی و بصائر اخباری است که دلالت می‌کند بر اینکه پیامبر (ص) و علی (ع) و حسین (ع) و نوح و شعیب و خالد، عبسی و یوشع بن نون و استخوانهای آدم و یوسف و پیامبری که در خبر استسقاء ذکر او آمده است، اینها در قبورشان موجودند و برای همین جهت سید محمود بن فتح الله حسینی کاظمی در رساله‌ای که در این مسأله نوشته است اختیار کرده که آنها در قبورشان موجودند، اما در کامل الزیارات ص ۳۹۰، باب ۱۰۸ و تهذیب طوسی آخر باب زیارات آمده است که هیچ نبی یا وصی نبی در زمین پیش از سه روز نمی‌ماند تا آن که روح و استخوانهایش به آسمان برده شود جز اینکه روح و جسمش به آسمان برده می‌شود و در تهذیب شیخ طوسی آمده که بیش از چهل روز نمی‌ماند. اختلاف در درجات آنهاست و در شرح اربعین از مجلسی ص ۷۶ بگونه دیگری بین این دو خبر جمع شده است که بعضی بعد از سه روز و بعضی بعد از چهل روز بالا برده می‌شوند و همچنین احتمال داده است که این اخبار برای قطع کردن طمع خوارج از نبش قبر وارد شده باشند. از جمله کسانی که

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۵۲
 خبر گرفته و به یزید گزارش کند فرستاده‌اش حضرت را در منزلشان نمی‌یابد معتقد می‌شود که ایشان خارج از مدینه هستند، لذا خدا را بر این عدم ابتلاء، حمد می‌کند. صبح هنگام مروان ابا عبد الله علیه السلام را ملاقات می‌کند و ایشان را به بیعت با یزید سفارش می‌کند و می‌گوید: در این بیعت صلاح دین و دنیای توست. امام علیه السلام استرجاع می‌کنند «انا لله و انا الیه راجعون» و می‌فرمایند: هنگامی که امت به فرمانروایی مثل یزید مبتلا شوند فاتحه اسلام خوانده شده است، از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود خلافت بر آل ابی سفیان حرام است «۱» هنگامی که معاویه را بر منبر من دیدید شکم او

را پاره کنید، اهل مدینه او را بر منبر دیدند و چنین نکردند، پس خداوند آنها را به فردی مثل یزید فاسق

موافق با بالا رفتن اجساد اصلی هستند شیخ مفید در مقالات ص ۸۴ کراچی در کنز الفوائد ص ۲۵۸ مجلسی در مرأة العقول ج ۱، ص ۳۷۳، شیخ یوسف بحرانی در الدرّة النجفیه ص ۲۶۶ و محدث نوری در دار السلام ج ۲، ص ۳۳۱ می‌باشند فیض در وافی قائل شده است که اجساد مثالی آنها بالا می‌رود و جسد عنصری در زمین باقی می‌ماند و در مرأة العقول ج ۱، ص ۲۲۷ آمده است که گروهی قائل به بازگشت اجساد به ضریح‌های آنها شده‌اند. هنگامی که ابن حاجب از شیخ مفید علت حضور شیعیان بر ضریح‌ها را سؤال کرد شیخ مفید پاسخ داد: همانا بندگان به محل قبور ائمه می‌آیند هر چند تجلیل و تقدیس این مواضع که از آنها صعود کرده‌اند، نباشد و این مثل واجب کردن حج بیت الله الحرام بر بندگان است درحالی که خدای سبحان در هیچ مکانی نمی‌گنجد و همانا این حج بزرگداشت و تجلیل مقام اوست. در کتاب فتاوی الحدیثه از ابن حجر ص ۲۱۳ از ابن عربی نقل شده است: همانا روح انبیاء در قبر به ایشان بازگردانده می‌شود و به ایشان اجازه داده می‌شود که در ملکوت علوی یا سفلی تصرف کنند، پس مانعی نیست از اینکه پیامبر دیگران را ببینند، چرا که مثل خورشید نسبت به دیگران می‌باشند. در وفاء الوفاء از سمهودی ج ۲، ص ۴۰۷ از پیامبر (ص) روایت شده که فرمودند: غیر از من هیچ پیامبری دفن نشد مگر اینکه بعد از سه روز به آسمان برده شد، من از خداوند درخواست کردم که تا روز قیامت میان شما باشم. همچنین عبد الرزاق روایت کرده است که سعید بن مسیب گروهی را دید که بر پیامبر (ص) سلام می‌فرستند، گفت: هیچ پیامبری بیش از چهل روز در زمین مکث نکرد ... و در روح المعانی از آلوسی ج ۲، ص ۳۷، در تفسیر آیه «و ما کان محمد ابا احد من رجالکم»، احادیثی از انس از پیامبر (ص) آمده است که فرمودند: هیچ پیامبری بیش از چهل روز در زمین توقف

نمی‌کند ... و از جمله این روایات روایتی است که امام الحرمین در نهاییه و رافعی در شرح خود نقل فرموده که پیامبر فرمودند: من نزد خداوند بیش از آن مقام دارم که بعد از سه روز مرا در قبرم رها کند ... از قاضی ابن عربی و الروض نقل شده است که روح انبیاء پس از قبض شدن به ایشان بازگردانده می‌شود و به ایشان اجازه داده می‌شود که از قبرها خارج شوند و در ملکوت علوی و سفلی تصرف کنند سپس رأی خود را ذکر کرده است.

(۱) - اللهوف ص ۱۳ و مثیر الاحزان ص ۱۰.

ترجمه مقتل مقرر ص: ۵۳،

مبتلا کرد. گفتگوی بین مروان و امام طولانی می‌شود تا اینکه مروان با حالت خشم جدا می‌شود. «۱» در شب دوم امام علیه السلام نزد قبر جدشان می‌آیند و چند رکعت نماز می‌خوانند سپس عرضه می‌دارند: خدایا این قبر پیامبر تو محمد صلی الله علیه و آله است و من پسر دختر پیامبرت هستم و به تحقیق برایم امری پیشامد کرده که تو بهتر می‌دانی، خدایا من معروف را دوست دارم منکر را دشمن دارم از تو می‌خواهم به حق این قبر و کسی که در آنست برای من چیزی را اختیار کنی که رضای تو و رسول تو باشد، و آنگاه امام گریستند. هنگامی که نزدیک صبح شد سر خود را بر قبر گذاشتند، اندکی خواب رفتند و پیامبر را در میان گروهی از ملائکه مشاهده فرمودند، پیامبر امام را به سینه خود چسبانید و بین دو چشم او را بوسیدند و فرمودند: حبیب من حسین می‌بینم که به زودی در خون خود آغشته خواهی شد و در زمین کربلا میان گروهی از امت در حال تشنگی ذبح خواهی شد، با این وجود اینان امید به شفاعت من دارند که خداوند هرگز شفاعت مرا در روز قیامت به ایشان نرساند! حبیب من حسین، پدر و مادر و برادرت نزد من آمده‌اند و مشتاق دیدار تو هستند، حسین علیه السلام گریست و از جدش خواست که او را با خودش به قبر ببرد اما پیامبر مکرم ابا دارند جز اینکه بر فرزندشان حالتی بگذرد که به آن پاداش عظیم نائل شوند و روز قیامت نزد خدای سبحان از برگزیدگان باشند. پس پیامبر صلی الله

علیه و آله فرمودند: باید شهادت روزی تو شود تا آنکه آن ثواب عظیم برایت نوشته شود، همانا تو و پدرت و عمویت و عموی پدرت در روز قیامت در یک گروه محشور می‌شوید تا اینکه به بهشت وارد شوید. حسین علیه السلام خواب خود را برای خاندانش حکایت کرد، حزن ایشان شدید شد بسیار گریستند «۲» و دانستند موعدی که پیامبر از آن خبر داده است نزدیک گشته و از آنجا که

(۱)- مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۱۸۵ فصل ۹.
 (۲)- مقتل عوالم ص ۵۴ از محمد بن ابی طالب نقل کرده است این شکایت بیان مقتضای حال است و تعلیم به امت که در مشاهده چنین حالاتی از متداول شدن منکرات و از میان رفتن معروف حالتی پیش می‌آید که مرگ آسان می‌شود و این امر از جانب سید الشهداء طفره رفتن و جزع از مقدرات الهی نبود، چه اینکه ایشان به مقدرات رضایت داده بودند و بر این مقدرات عهد و میثاق گرفته شده بود و او آگاه بود که باید مقدرات ترجمه مقتل مقرر ص:۵۴، شدیداً مایل بودند که نور نبوت از ایشان پنهان نشود و این بخشش الهی را از دست ندهند، لذا اطراف امام حلقه زدند و از امام موافقت با یزید یا دوری از این بلاد را خواستار شدند.

گروهی که در این قیام بر حسین علیه السلام خائف بودند

۱- رأی عمر اطراف: «۱»

عمر اطراف فرزند امیر المؤمنین علی علیه السلام «۲» به امام علیه السلام گفت: امام حسن علیه السلام به من خبر داد از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام که تو کشته خواهی شد، اگر بیعت کنی هرآینه برایت بهتر است. امام حسین علیه السلام در جوابش فرمودند: پدرم به من خبر داد که رسول خدا او را از قتل خودش و

قتل من با خبر کرد و اینکه تربت او نزدیک تربت من خواهد بود، آیا خیال می‌کنی چیزی می‌دانی که من نمی‌دانم؟

من هرگز با یک فرد پست، بیعت نخواهم کرد و خواهی دید فاطمه را که به پدرش شکایت می‌کند از اذیتی که ذریه او از امت متحمل شده‌اند و داخل بهشت نمی‌شود کسی که این اذیت را روا داشته است. «۳» عمر هنگام قیام مختار در کوفه نزد وی رفت، مختار او را طرد کرد. او نزد مصعب رفت تا اینکه کشته شد. «۴» به ناچار باید در روز قیامت فاطمه وارد شد و درحالی که پیراهنش به خون حسین آغشته است وای بر کسی که شفیعان او دشمنان اوست درحالی که در صور دمیده می‌شود «۵»

الهی جاری شود! پیامبر ایشان را آگاه کردند که قضای الهی جاری شده است بر اینکه منزلتی به امام بدهد که حاصل نمی‌شود مگر با شهادت درحالی که در هر حرفی از قضیه کربلا درسهای والایی نهفته است، و آیا در امت کسی هست که از آنها درس بگیرد یا آنها را برای دیگران بیان کند؟

- (۱) - أطرف در لغت از ریشه طرف می‌آید، یعنی کسی که مطالب جدید و تازه‌ای می‌آورد.
- (۲) - حالات ایشان در پاورقی کتاب «زید الشهید» ص ۱۰۰ چاپ دوم ذکر شده است.
- (۳) - اللّهُوف سیّد بن طاووس ص ۱۵.
- (۴) - الاخبار الطوال از دینوری ص ۲۹.
- (۵) - در مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۹۱ آمده که او مسعود بن عبد الله قاینی بود. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۵۵

۲- رأی ابن حنّیّة:

محمد بن حنّیّة گفت: ای برادر تو محبوبترین مردم و عزیزترین آنها نزد من هستی، «۱» من احدی از مردم را

نمی‌خواهم نصیحت کنم جز تو را و تو به آن سزاوار هستی، بیعت خود را از یزید بن معاویه بازدار و فرستادگان خود را به سوی مردم بفرست، اگر با تو بیعت کردند خدا را حمد می‌کنی و اگر بر غیر تو اجتماع کردند خداوند به این سبب دین و عقل تو را ناقص نمی‌کند و مروّت و فضل تو نخواهد رفت، بدرستی که من می‌ترسم داخل شهری از این شهرها شوی بین مردم اختلاف افتد، گروهی با تو باشند و گروهی علیه تو، پس نزاع کنند و شما هدف شمشیر شوید، آنگاه بهترین امت از حیث پدر و مادر ضایعترین آنها از حیث خون باشد و اهل و عیال او خوار شوند. حسین علیه السّلام فرمودند: کجا بروم؟ محمد بن حنفیه گفت: به مکه وارد می‌شوید، اگر جای شما مطمئن بود چه بهتر و الا به شعب الجبال می‌روید و شهر به شهر می‌گردید تا اینکه ببینید کار مردم به کجا می‌انجامد، در رویارویی با امور، شما صحیحترین رأی را دارید و از حیث عمل محتاطترین فرد هستید و نباید هنگام پشت سر گذاشتن آنها این امور بر شما سخت باشند. «۲» حسین علیه السّلام فرمودند: برادرم اگر در دنیا هیچ مأوی و پناهگاهی وجود نداشته باشد، من با یزید بن معاویه بیعت نمی‌کنم. محمد کلام او را با گریه قطع کرد. حسین علیه السّلام فرمود: برادرم خداوند تو را جزای خیر دهد، به تحقیق نصیحت کردی و مشورت را درست انجام دادی. من عازم مکه هستم و خود، برادران، فرزندان برادران و شیعیان خود را آماده کرده‌ام، امر آنان امر من و نظر آنان نظر من است. و اما تو پس بر تو است که در مدینه

(۱)- در کتاب «قمر بنی هاشم» ص ۱۰۴ ذکر کرده‌ایم که محمد بن حنفیه در روز بصره بیست سال داشت، پس ده سال از عباس (ع) بزرگتر بود و پرچم امیر المؤمنین در جمل و نهروان با او بود و در کتاب «زین العابدین» ص ۳۱۶ بعضی از حالات او را ذکر کرده‌ایم. در مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۷۹ آمده است که یزید بعد از شهادت امام به ابن حنفیه نامه‌ای نوشت و او نزد یزید حاضر شد. من یقین

دارم که این جعلی است و واقعیت ندارد، چون که معقول نیست که از یک فرد غیرتمند منحصر به فرد، چنین امری صادر شود.

(۲)- طبری ج ۶، ص ۱۹۱ و کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۷. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۵۶، بمانی، باید چشم من باشی که چیزی از آنان بر من پوشیده نداشته باشی. «۱» در این هنگام او از پیش محمد بن حنفیه برخاست و داخل مسجد شد درحالی که شعر می سرود که مضمونش خبر دادن از حادثه بزرگی بود «۲» مشعر او را ابو سعید مقبری شنید و دانست که او امر عظیمی را اراده کرده است. «۳»

۳- رأی امّ سلمه:

امّ سلمه به حسین علیه السلام گفت: با رفتن به عراق مرا محزون مکن، همانا من از جدّت رسول خدا شنیدم که می فرمود: فرزندم حسین در زمین عراق در سرزمینی بنام «کربلا» کشته می شود، تربت تو را پیامبر به من داده است در شیشه ای نزد من نگهداری می شود. حسین علیه السلام فرمودند: مادر جان! من می دانم که به ظلم و عدوان کشته خواهم شد، خدای عز و جل می خواهد که حرم و جمع مرا پراکنده و سرگردان ببیند و اطفال مرا کشته، یا اسیر ببیند درحالی که آنها طلب کمک می کنند و کسی آنها را یاری نمی کند. ام سلمه فرمود: وا عجباً، کجا می روی درحالی که می دانی کشته می شوی؟ امام علیه السلام فرمود: ای مادر! اگر امروز نروم فردا خواهم رفت و اگر فردا نروم پس فردا، به خدا قسم چاره ای از مرگ نیست، من همانگونه که تو را می شناسم، روز کشته شدن خود و ساعت آن و قبر خود را نیز می شناسم و همانگونه که به تو نگاه می کنم به آنها نیز نگاه می کنم، اگر بخواهی می توانم مدفن اصحاب خود را به تو نشان دهم. پس ام سلمه درخواست کرد و امام تربت

(۱)- مقتل محمد بن ابی طالب. ارباب مقاتل این عذر را

ذکر نکرده‌اند. علامه حلی در مقام پاسخ از سؤالیهای ابن مهنا، بیماری را به عنوان عذر مطرح کرده‌اند. در اخذ الثار از ابن نمای حلی ص ۸۱ آمده است که زخمهایی بر چشم ایشان وارد شده بود که نتوانست با امام (ع) خارج شود. عظمت محمد بن حنفیه و موضع روشن ایشان و اقرار ایشان به امامت امام سجّاد (ع) راهی برای ما باقی نمی‌گذارد جز اینکه اقرار کنیم که تأخیر ایشان از این واقعه، اجمالاً مشروع و جائز بوده است. (۲) - انساب الأشراف ج ۴، ص ۶۶ در مکه هم به این دو بیت تمثّل جسته است. (۳) - طبری ج ۶، ص ۱۹۱، اغانی ج ۱۷، ص ۶۸، مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۱۸۶، تهذیب تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۵۷، اصحاب را به ایشان هم نشان دادند. «۱» آنگاه قدری از آن تربت را به ایشان دادند و امر فرمودند که آن را در شیشه‌ای نگاه بدارند هنگامی که خون از آن فوران کرد یقین کند که او شهید شده‌اند. بعد از ظهر روز دهم که ام سلمه به دو شیشه نگاه کرد مشاهده نمود که از دو شیشه خون فوران می‌کند.

۴- زنان بنی هاشم:

خروج امام علیه السلام بر زنان بنی عبدالمطلب سنگین آمد، و لذا برای نوحه‌سرایی اجتماع کردند. امام به سوی آنها رفت، ایشان را ساکت کرد و فرمود: شما را نصیحت می‌کنم که این امر معصیت خدا و رسول است. گفتند: برای چه کسی نوحه و گریه را نگاه بداریم؟ امروز همانند روزی است که رسول خدا و علی و فاطمه و حسن از دنیا رفتند، خداوند ما را فدایی شما قرار دهد ای محبوب نیکان، آنگاه بعضی از زنان به امام خبر دادند که صدای هاتفی شنیده‌اند که از شهادت امام خبر می‌داد. امام علیه السلام آنها را به صبر دعوت کردند و فهماندند که این امر قضاء حتمی خداوند است. «۲»

۴- رأی عبد الله بن عمر:

عبد الله بن عمر از امام علیه السلام درخواست کرد که در مدینه باقی بماند، حسین علیه السلام امتناع کرد و فرمود: ای عبد الله خوار بودن دنیا نزد خداوند آنگونه است که سر یحیی بن زکریا نزد ظالمی از ظالمان بنی اسرائیل و سر من نزد ظالمی از ظالمان بنی امیه برده می‌شود. آیا نمی‌دانی بنی اسرائیل هنگام طلوع خورشید هفتاد پیامبر را می‌کشتند. آنگاه به خرید و

(۱)- مدینه المعاجز ص ۲۴۴ نقل از ثاقب المناقب، مؤلف: ابی جعفر محمد بن علی بن محمد مشهدی طوسی. همچنین دار السلام از نوری ج ۱، ص ۱۰۲ و در روضات الجنات ص ۵۹۳ از کامل بهایی حکایت شده است؛ الخرائج در باب معجزات امام و مقتل العوالم ص ۴۷.

(۲)- کامل الزیارة ص ۹۶ شرح حماسه ابی تمام از تبریزی ج ۳، ص ۱۴ مروج الذهب ج ۲، ص ۹۲ مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۸ تذکره الخواص ص ۱۲۴ معجم البلدان ج ۶، ص ۵۲ مقالات الإسلامیین از ابی الحسن اشعری ج ۱، ص ۱۴۲ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۷ سیر اعلام النبلاء ذهبی ج ۳، ص ۲۱۵ مقاتل الطالبیین ص ۱۹. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۵۸، فروش خود مشغول می‌شدند که گویا هیچ کاری نکرده‌اند. خداوند عذاب را سریعاً نازل نکرد، بلکه پس از آن، آنها را گرفت گرفتن عزیز مقتدری. «۱» هنگامی که عبد الله بن عمر دانست که امام علیه السلام تصمیم به ترک مدینه و قیام در برابر پیروان گمراهی و از بین بردن منکرات را گرفته است، به امام علیه السلام گفت: ای ابا عبد الله برای من جایگاهی را باز کن که پیامبر همواره آنجا را می‌بوسیدند، امام لباس خود را باز کردند، عبد الله بن عمر سه دفعه بوسید و گریست. «۲» امام به او فرمودند ای ابا عبد الرحمن، تقوای الهی پیشه کن و یاری مرا ترک مکن «۳».

وصیت امام علیه السلام

حسین علیه السّلام پیش از خارج شدن از مدینه وصیت نامه‌ای نوشت که در آن آمده بود: بسم الله الرحمن الرحیم این وصیتی است که حسین بن علی علیه السّلام برادرش محمد بن حنفیه را به آن سفارش می‌کند: حسین شهادت می‌دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست، هیچ شریکی برای او نیست و محمد بنده و رسول اوست که به حق از نزد او آمد و بهشت و جهنم حق است و قیامت بدون شک خواهد آمد و خداوند اهل قبور را مبعوث خواهد کرد. همانا من بیهوده یا از روی ناخشنودی یا فساد و ظلم خارج نشدم، همانا من برای اصلاح امت جدم پیامبر صلی الله علیه و آله خروج کردم، می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم به سیره جدم و پدرم علی علیه السّلام عمل کنم، پس هر کس مرا قبول کند خداوند اولی به قبول است و هر کس رد کرد صبر می‌کنم تا اینکه خداوند بین من و او حکم کند که خداوند بهترین حکم کنندگان است. این وصیت من است به برادرم و نیست توفیقی مگر از جانب خداوند، بر او توکل کردم

(۱)-	ابن	نما	و	لهوف.
(۲)-	امالی	صدوق	ص	۹۳.
(۳)-	لهوف	ص	ص	۱۷.
ترجمه	مقتل	مقرم	ص: ۵۹،	
و به سوی او باز می‌گردم.	سپس نامه را بست و آن را به	برادرش	محمد	سپرد. «۱»
با خون خود پرچم هدایت را بالا برد	ظلمت کوری را با	عظمت	خود	کنار زد
بواسطه او این شریعت برپا داشته شد	به واسطه او ارکان	رفیع	آن	بلند شد
بزرگ‌زاده‌ای با همت والا که درخت دین جز با خون او سبز	نشد	با حیات خود حیات دین را خریداری کرد	پس چه بهای	شد
	سنگینی	پرداخت		

هدایت را با روح خود زنده کرد زخمهای دین را با زخمهای خود مداوا کرد «۲»

خروج از مدینه

حسین علیه السلام شب یکشنبه، بیست و هشتم رجب از مدینه به سوی مکه حرکت کرد در حالی که پسران، برادران و فرزندان برادرش حسن علیه السلام و اهل بیت علیه السلام ایشان را همراهی می‌کردند «۳» و امام این آیه را قرائت می‌کردند: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ

(۱) - مقتل العوالم ص ۵۴ و مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۱۸۸، هدف امام (ع) از این وصیت مخفی نیست، ایشان می‌خواستند هدف نهضت مقدس خود را برای مردم روشن کنند و خودشان آغاز و انجام امرشان را به مردم معرفی کنند و بر این معرفی تا لحظه شهادت خود مداومت داشتند تا آنچه را که امویون برای مردم وانمود می‌کردند ابطال کنند از قبیل اینکه حسین بر خلیفه وقت خروج کرده و می‌خواهد دین را بشکند و وحدت را بر هم زند و مردم را بسوی خود متمایل کند. هدف از این تبلیغات مسموم نیک جلوه دادن اعمال سنگ‌دلانه امویون در برابر آل پیامبر بوده است و امام (ع) و آل ایشان و صحابه ایشان مداوماً این رسالت را انجام می‌دادند تا اینکه این دروغها را شکست دهند.

(۲) - علامه شیخ محمد حسین اصفهانی (قدس سره).

(۳) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۱۹۰.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۶۰، الظالمین».

امام همان راه اصلی را در پیش گرفتند اگر چه به ایشان پیشنهاد شد از راه اصلی احتراز کنند چنانچه ابن زبیر چنین کرده بود. امام علیه السلام فرمودند: به خدا قسم از این راه مفارقت نمی‌کنم تا اینکه قضای الهی محقق شود. روز جمعه سوّم شعبان داخل مکه شدند و این آیه را قرائت

کردند: «وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» «۱» به خانه عباس بن عبد المطلب وارد شدند «۲» و اهل مکه و سایر ساکنین نزد ایشان رفت و آمد می‌کردند. ابن زبیر ملازم کعبه بود و گاهی با مردم نزد امام می‌آمد، ورود امام به مکه بر او سنگین بود، چون جلالت امام از او بیشتر بود و مادام که حسین در مکه بود کسی با او بیعت نمی‌کرد. امام علیه السلام در بعضی از ایام به زیارت قبر جدّه خود حضرت خدیجه علیها السلام نیز می‌رفتند و بسیاری بسوی خدا تضرّع می‌کردند. «۳»

در مکه

حسین علیه السلام در مکه نامه متحد المآلی به رؤسای پنج‌گانه بصره نوشتند و آنها عبارت بودند از: مالک بن مسمع بکری، «۴» أحنف بن قیس، منذر بن جارود، «۵» مسعود بن عمرو، قیس بن هیشم و عمرو بن عبید بن معمر و آنها را بوسیله یکی از موالیان خود بنام سلیمان ارسال کردند، «۶» متن نامه: «أَمَّا بَعْدُ هَمَانَا خَدَاوَنَدُ مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَا از میان خلق خود برگزید و او را به

-
- (۱) - ارشاد مفید.
 (۲) - تاریخ ابن عساکر ج ۴ ص ۳۲۸.
 (۳) - الخصائص الحسينية از شیخ جعفر شوشتری ص ۳۵، مقتل العوالم ص ۲۰.
 (۴) - در تاریخ طبری ج ۶، ص ۶۳ چاپ اول آمده است که مالک بن مسمع مایل به بنی امیه بود و در روز جمل مروان به او پناه برد.
 (۵) - در الاصابه ج ۳، ص ۴۸۰ آمده است: منذر بن جارود در روز جمل با علی (ع) بود و مادرش امامة دختر نعمان بود، عبید الله بن زیاد ولایت هند را به او داد که همانجا در سال ۶۱ در گذشت. در تاریخ طبری ج ۷، ص ۱۸۳ آمده است که مصعب بن زبیر به حکم بن منذر بن جارود گفت: جارود مقیم یک جزیره فارسی بود، به عبد القیس پناهنده شد، سپس خواهر وی را به ازدواج خود در آورد و هرگز

در زندگانی خود روی شرافت را ندید.
 (۶)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۰۰، لهوف ص ۲۱، در مثیر
 الاحزان ص ۱۳ آمده است که نامه را بوسیله ذراع ترجمه
 مقتل مقرر ۶۱ در مکه ص : ۶۰
 ترجمه مقتل مقرر ص: ۶۱،
 نبوت مکرم داشت و به رسالت مبعوث کرد و در حالی
 پیامبر را بسوی خود برد که بندگان را نصیحت کرده و
 رسالت خود را ابلاغ نموده بود. ما اهل پیامبر، اولیاء و
 اوصیاء وی و وارث او هستیم که از همه مردم بیشتر
 استحقاق مقام او را داریم، این حق را قوم و قبیله ما از ما
 گرفتند، ما رضایت دادیم و از تفرقه بیزار بودیم. می‌دانید
 که من از همگان بیشتر استحقاق این حق مسلم را دارم و
 فرستاده خود را با این نامه بسوی شما فرستادم، من شما
 را بسوی کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت می‌کنم، همانا
 سنت مرده و بدعت زنده شده است، اگر کلام مرا بشنوید
 شما را به راه صحیح هدایت می‌کنم. منذر بن جارود
 فرستاده حسین علیه السلام را به ابن زیاد تحویل داد، ابن
 زیاد در شبی که فردای آن روز به سوی کوفه حرکت
 می‌کرد، فرستاده امام را به دار آویخت. «۱» اما احنف به
 امام نوشت: «اما بعد، پس صبر کن، بدرستی که وعده
 خداوند حق است و نباید افراد بی‌ایمان شما را سبک کنند
 «۲». یزید بن مسعود «۳» بنی تمیم و بنی حنظله و بنی
 سعد را جمع کرد و به آنان گفت:
 ای بنی تمیم، جایگاه و موقعیت من در میان شما چگونه
 است؟ پاسخ دادند: آفرین بر تو، آفرین بر تو، به خدا قسم
 تو ستون فقرات ما و رأس افتخار ما هستی، در میانه
 شرافت حلول کردی و در شرافت بر همگان پیشتاز هستی.
 یزید بن مسعود گفت: من شما را جمع کردم برای اینکه با
 شما مشورت کنم و از شما استعانت طلبم. پاسخ دادند:
 ما تابع نصیحت تو هستیم، پس بگو تا بشنویم. یزید بن
 مسعود گفت: معاویه مرده است و نبودن او بهتر از بودن
 اوست. همانا باب ظلم و گناه را باز کرد و پایه‌های ستم را
 استوار نمود بیعتی گرفت که خیال می‌کرد آن را محکم کرده

است، بعید است که خواسته او محقق شود، مشورت کرد
 اما خوار و ذلیل شد، یزید که انواع شراب می‌نوشد و رأس
 فسق و فجور

سدوسی ارسال کرد.
 (۱) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۰۰.
 (۲) - مثیر الأحزان ص ۱۳.
 (۳) - در مثیر الأحزان اینگونه است و نزد طبری و ابن اثیر
 مسعود بن عمرو است و ابن حزم در جمهرة انساب العرب
 گفته است که عباد بن مسعود بن خالد بوده است که یکی
 از خواهرانش به نام لیلی همسر حضرت علی (ع) بوده و از
 او فرزندی به نام ابا بکر داشته که با حسین (ع) شهید شده
 است.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۶۲
 است ادعای خلافت بر مسلمین را دارد و هنوز بدون
 رضایت آنها بر آنان حکمرانی می‌کند درحالی که علم و حلم
 او کم است و جایگاه باطل خود را از حق تشخیص
 نمی‌دهد، به خدا قسم جهاد با او از جهاد با مشرکین بالاتر
 است و این حسین بن علی علیه السلام فرزند رسول خدا
 صلی الله علیه و آله صاحب شرافت اصیل و رأی استوار
 است، فضلی بدون توصیف و علمی بدون حد دارد، به خاطر
 سابقه و سن و قرابتش اولی به این امر است، بر صغیر
 عطوفت و به کبیر احسان دارد، و امامی است که حجّت
 خداوند است و خداوند بوسیله او موعظه را ابلاغ می‌کند،
 از نور حق روی مگردانید و در پستی باطل فرو نروید، به
 تحقیق صخر بن قیس شما را در روز جمل خوار کرد، با
 رفتن به سوی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و با
 یاری وی آن را بشوید، به خدا قسم احدی از شما در یاری
 او کوتاهی نکند مگر اینکه خداوند ذلت و قلت را به او
 بچشاند، اکنون من لباس جنگ پوشیده‌ام، کسی که کشته
 نشود می‌میرد و هر کس فرار کند از مرگ رها نخواهد شد،
 خدا شما را رحمت کند، پس پاسخ دهید!
 بنی حنظله گفتند: ای ابا خالد ما تیرهای ترکش تو و اسبان

قبیله تو هستیم، اگر ما را بیندازی به هدف اصابت می‌کند و اگر بوسیله ما به جنگی رهسپار شوی فتح از آن تو است، به خدا قسم در هیچ رنجی وارد نشوی مگر اینکه ما نیز وارد می‌شویم و سختی نبینی مگر اینکه ما هم می‌بینیم، هرگاه اراده کنی تو را با شمشیرهای خود یاری کنیم و با بدنهای خود از تو پاسداری کنیم. بنی عامر بن تمیم زبان به تکلم گشودند و گفتند: ای ابا خالد! ما برادران تو و هم‌قسم با تو هستیم، راضی به غضب تو نیستیم و اگر وارد جنگ شوی باقی نمی‌مانیم، تصمیم با تو است، هر گونه می‌خواهی ما را بخوان. بنی سعد بن زید گفتند: ای ابا خالد بدترین اشیاء نزد ما مخالفت با تو و بیرون شدن از رأی تست، در روز جمل صخر بن قیس ما را به ترک جنگ امر کرد و ما خدا را حمد کردیم و عزت ما باقی ماند. پس به ما مهلت بده تا مشورت کنیم و نظر خود را اعلام کنیم. پس به ایشان گفت: اگر جنگ را ترک کنید خداوند هرگز شمشیر را از شما بر ندارد. سپس نامه‌ای به حسین علیه السلام نوشت: اَمَّا بَعْدُ، به تحقیق ترجمه **مقتل مقرر**، ص: ۶۳، نامه شما به من رسید و دعوت شما را که بهره‌مندی از اطاعت شما و رستگاری به سبب یاری شما بود، فهمیدم. خداوند هرگز زمین را از عامل به خیر و دلیل بر نجات خالی نگذارد، شما حجت خداوند بر خلق و ودیعه خداوند در روی زمین هستید، از زیتون احمدی منشعب شدید، آن ریشه و شما شاخه هستید. قدم بگذار و ما را سعادت‌مند کن، به تحقیق گردنهای بنی تمیم را در برابر تو ذلیل کردم و آن قدر مشتاق اطاعت از تو هستند بیش از اشتیاق شتر تشنه برای ورود به آب و به تحقیق گردنهای بنی سعد را برای تو ذلیل کردم و تیرگی قلبهای آنها را با آب ابرها شستم. هنگامی که حسین علیه السلام نامه او را خواند فرمود: خداوند تو را از خوف ایمن کند و در روز عطش اکبر، تو را سیراب و عزیز گرداند. هنگامی که ابن مسعود آماده حرکت شد خبر شهادت حسین علیه السلام به او رسید، گریه فراوان نمود و بسیار تأسف خورد که به آرزوی

دیرینه خود یعنی شهادت نرسیده است. «۱»
 «ماریه» دختر سعد از شیعیان با اخلاص بود و خانه او
 مجمع شیعیان بود که در آن فضائل اهل بیت را می‌گفتند،
 یزید بن نبیط که از عبد القیس بود به ده فرزند خود گفت:
 کدامی ک از شما با من همراه می‌شود؟ دو تا از آنها به
 نامهای عبد الله و عبید الله را مأمور کرد. در خانه این زن
 اصحاب به او گفتند: از مأموران ابن زیاد می‌ترسیم. پاسخ
 داد: به خدا قسم هر اندازه که بر من سخت بگیرند، اجابت
 کردن کسی که مرا طلب کرده است بر من آسانتر است.
 «۲» غلام وی بنام عامر و سیف بن مالک با وی همراه شدند
 «۳» و در مکه به امام علیه السلام رسیدند، با وی کوچ
 کردند تا اینکه وارد کربلا شدند و همراه وی شهید گشتند.

نامه‌های کوفیان

در مکه نامه‌های متعدّد اهل کوفه به امام علیه السلام رسید
 که نامه‌هایی تک نفری، دو نفری یا سه و چهار نفری بود و
 از امام علیه السلام رفتن به سوی آنان را درخواست
 می‌کردند.

-
- (۱) - مشیر الاحزان ص ۱۳ و لهوف ص ۲۱.
 (۲) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۱۹۸.
 (۳) - ذخیره الدارین ص ۲۲۴.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۶۴
 آنان نوشته بودند که بدون امام هستند و با نعمان بن بشیر
 (فرماندار یزید) در جمعه و جماعت شرکت نمی‌کنند. آن
 قدر نامه بر امام زیاد شد که در یک روز ششصد نامه به
 دست ایشان رسید و در نوبت‌های متفرّق دوازده هزار نامه
 نزد ایشان جمع شد که در تمام آنها، رفتن ایشان را
 درخواست می‌کردند در حالی که امام علیه السلام پاسخ
 آنها را نمی‌داد. آخرین نامه رسیده به امام از جانب شیب
 بن ربیع، حجار بن ابجر، یزید بن حارث، «۱» عزرة بن
 قیس، عمرو بن حجاج و محمد بن عمیر و ابن عطار بود
 که در آنها آمده بود: همانا مردم منتظر تو هستند، نظری

جز نظر تو ندارند، بشتاب، بشتاب ای پسر رسول خدا، به تحقیق اطراف ما سرسبز و میوه‌ها آماده شده‌اند. زمین از گیاه پوشیده و درختان به برگ نشسته‌اند. هرگاه خواستی قدم بگذار که بر لشکری آماده وارد می‌شوی. «۲»

پاسخ حسین علیه السلام

هنگامی که نزد امام به اندازه خرجینی نامه جمع شد، یک نامه به آنان نوشت و آن را به هانی بن هانی سبیبی و سعید بن عبد الله حنفی سپرد که آخرین فرستاده امام بود و متن نامه از این قرار بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ از حسین بن علی به جمع مؤمنین و مسلمین، اما بعد، همانا هانی و سعید نامه‌های شما را برای من آوردند آنان آخرین فرستادگان شما بودند و من داستان شما و گفتار عموم شما را دانستم که از این قرار بود: برای ما امامی نیست، قدم بگذار شاید خداوند بواسطه تو ما را هدایت کند. من برادر و پسر عمو و شخص مورد اعتماد خودم را به سوی شما فرستادم و به او امر

(۱)- در انساب الأشراف بلاذری ج ۵، ص ۳۳۸ آمده است که حوشب بن یزید با عکرمة بن ربیع در اطعام طعام مسابقه داشت، مصعب می‌گفت: بگذارید از خیانت و فجور خود انفاق کنند.

(۲)- ابن نما ص ۱۱، خوارزمی ج ۱، ص ۱۹۳؛ طبری ج ۶، ص ۱۹۸ اخبار الطوال ص ۲۳۸. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۶۵، کردم که حال شما و رأی شما را برای من گزارش کند، اگر نوشت که رأی عموم شما و صاحبان فضل و خرد از شما همانگونه است که در نامه‌هایتان آمده است، من به سرعت به سوی شما حرکت خواهم کرد ان شاء الله. قسم به جان خودم امام نیست مگر کسی که به کتاب خدا عمل کند، گیرنده عدل و داد باشد، وامدار حق و حقیقت و وقف

کننده نفس خود برای خدا باشد و السلام. پس از آن نامه را به مسلم بن عقیل دادند و فرمودند: من تو را به سوی اهل کوفه می‌فرستم و ان شاء الله قضا و قدر الهی در مورد تو آنگونه باشد که موجب رضای اوست امیدوارم که من و تو در درجه شهداء باشیم، به یاری خداوند حرکت کن و هنگامی که داخل کوفه شدی نزد موثق‌ترین اهل کوفه فرود بیا. «۱»

سفر مسلم

اشاره

امام علیه السلام همراه مسلم بن عقیل، قیس بن مصهر صیداوی، عماره بن عبد الله سلولی و عبد الرحمن بن عبد الله ازدی را نیز فرستادند و او را به تقوای الهی و نگرستن در اجماع اهل کوفه مأمور کردند که اگر مردم را متحد و مورد وثوق یافت، سریعاً برای وی نامه بنویسد. «۲» مسلم در نیمه ماه رمضان از مکه به سوی مدینه خارج شد «۳» و در مدینه نیز در مسجد النبی نماز گزارد و با اهل مدینه وداع کرد. «۴» سپس دو نفر از بنی قیس را اجیر کرد که راهنمای وی در راه باشند. در بین راه این دو نفر مبتلا به عطش سخت می‌شوند، راه را به مسلم نشان دادند و می‌گویند از این جهت می‌روی، شاید نجات یابی. مسلم طبق راهنمایی حرکت می‌کند درحالی‌که برای وی بردن این دو راهنما ممکن نبود، چون آنها در آستانه هلاکت بودند و فقط علائم راه مشخص شده بود «۵» و فاصله تا آب معلوم نبود

-
- (۱) - مقتل الحسین خوارزمی ج ۱، ص ۱۹۶ فصل ۱۰.
 (۲) - ارشاد مفید.
 (۳) - مروج الذهب ج ۲، ص ۸۶.
 (۴) - طبری ج ۶، ص ۱۹۸.
 (۵) - اخبار الطوال ص ۲۳۲.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۶۶.

این دو نفر نیز طاقت سوار شدن را نداشتند، باقی ماندن مسلم هم اثری جز مرگ وی نداشت، لذا راهی جز ادامه مسیر نداشت. مسلم و همراهان وی به سختی تمام نجات یافتند و به آبادی وارد شدند. در آنجا مسلم فرستاده‌ای اجیر کرد و نامه‌ای به حسین علیه السلام فرستاد که در آن نامه امام را از مرگ دو راهنما و سایر سختیها با خبر ساخت و به امام علیه السلام خبر می‌داد که در آنجا مقیم است تا اینکه نظر وی را بداند. فرستاده او در مکه امام علیه السلام را می‌بیند و نامه را به ایشان تسلیم می‌کند. حسین علیه السلام نامه‌ای به مسلم می‌نویسد که بدون تأخیر راه کوفه را ادامه دهد. هنگامی که مسلم نامه را می‌خواند همان لحظه، حرکت می‌کند و به آبادی دیگری وارد می‌شود و در آنجا مشاهده می‌کند که مردی آهویی را زده است. این را به فال نیک می‌گیرد و راه را ادامه می‌دهد.

«۱»

ورود به کوفه

در پنجم شوال مسلم وارد کوفه می‌شود «۲» و در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی فرود می‌آید. «۳» مختار انسانی شریف، با کرامت، بلند همت، با تجربه، قوی النفس و سخت‌گیر بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود. عقلی وافر و نظری صائب داشت مخصوصاً در جنگ و غلبه بر دشمن. نزد آل رسول صلی الله علیه و آله پرورش یافته بود و از ایشان ادبی کامل و اخلاقی فاضل، کسب کرده بود و در خفاء و آشکار دوستدار اهل بیت علیهم السلام بود.

بیعت

در خانه مختار، شیعیان به مسلم خوش آمد می‌گویند و اظهار اطاعت و انقیاد می‌کنند به گونه‌ای که موجب سرور و ابتهاج وی می‌شود. هنگامی که نامه حسین علیه السلام را نزد ایشان قرائت می‌کند، عابس بن شیب شاکری بر

- (۱) - ارشاد مفید.
- (۲) - مروج الذهب ج ۲، ص ۸۶.
- (۳) - طبری ج ۶، ص ۱۹۹.
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۶۷،
می‌خیزد و می‌گوید: من از دل مردم اطلاع ندارم و نمی‌دانم
درون آنها چه می‌گذرد و تو را نیز فریب نمی‌دهم، به خدا
قسم من تو را از وضعیت خودم آگاه می‌کنم، و الله اگر
بخوانید اجابت کنم و با دشمن شما می‌جنگم و آن قدر با
شمشیر خود می‌زنم که خدا را ملاقات کنم و منظوری
ندارم مگر نعمات الهی را.
حبیب بن مظاهر فرمود: تو با فشرده‌گویی از گفتار، درون
خود را آشکار کردی، قسم به خدایی که معبودی جز او
نیست، من همان اعتقادی را دارم که تو داری.
سعید بن عبد الله حنفی هم مثل گفتار این دو نفر را ابراز
کرد «۱» شیعیان نزد وی می‌آمدند و با او بیعت می‌کردند تا
آن حدّ که تعداد آنان به هجده هزار نفر بالغ شد «۲» و
طبق قولی بیست و پنج هزار «۳» و طبق حدیث شعبی
بیعت کنندگان به چهل هزار نفر رسیدند. «۴»
مسلم نامه‌ای به حضور امام حسین علیه السلام نوشت و
به عابس بن شیبب شاکری سپرد که در آن نامه، حضرت
را از اجتماع مردم کوفه و انتظار ایشان برای تشریف
فرمائی آن حضرت با خبر می‌کرد، در این نامه نوشت: همانا
هجده هزار نفر از اهل کوفه با من بیعت کرده‌اند، به محض
دریافت نامه، سریعاً حرکت کنید. «۵»
این واقعه در بیست و هفتمین شب قبل از قتل مسلم بود
«۶» که نامه اهل کوفه را هم به آن ضمیمه کرد و در این
نامه آمده بود: ای فرزند رسول خدا! سریعاً بیایید که در
کوفه صد هزار شمشیر برای شماست. تأخیر نکنید. «۷»
این امر طرفداران بنی امیه را ناراحت کرد که از جمله آنان
عمر بن سعد بن ابی وقاص، عبد الله بن مسلم بن ربیع
حضرمی و عمارة بن عقبه بن ابی معیط بودند. نامه‌ای به
یزید نوشتند و او را از آمدن مسلم بن عقیل و استقبال اهل

کوفه از او و ناتوانی نعمان بن بشیر

- (۱) - طبری ج ۶، ص ۱۹۹.
 (۲) - تذکرة الخواص ص ۱۳۸ و طبری ج ۶، ص ۲۱۱.
 (۳) - ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۳۱۰.
 (۴) - ابن نما ص ۱۱.
 (۵) - طبری ج ۶، ص ۲۱۰.
 (۶) - طبری ج ۶، ص ۲۲۴.
 (۷) - بحار ج ۱۰، ص ۱۸۵.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۶۸،
 با خبر کردند. «۱»

یزید فرستاده‌ای نزد «سرجون» فرستاد «۲» که دوست، مشاور، کاتب و انیس وی بود سرجون به وی گفت: بر تو باد عبید الله بن زیاد، یزید گفت: خیری نزد وی نیست. سرجون گفت: اگر معاویه زنده بود و تو را سفارش می‌کرد، آیا ولایت را به او می‌سپردی؟ یزید گفت: بلی سرجون گفت: این عهدنامه معاویه است به مهر خودش می‌باشد و اگر تا امروز به تو نگفتم از آن جهت بود که می‌دانستم نسبت به وی بغض داری. یزید آن حکم را تنفیذ کرد، نعمان بن بشیر را عزل کرد و نامه‌ای به این مضمون برای او نوشت: اما بعد، هر کس روزگاری مدح شود روز دیگر مذمت می‌شود و هر کس روزی مذمت شود روز دیگری مدح می‌شود. این پایان ولایت تو است. بالا رفتی و از ابرها نیز گذشتی همانا جایگاه تو، برج خورشید است «۳» آنگاه به عبید الله امر کرد که سریعا عازم کوفه شود و مسلم بن عقیل را بیابد، یا از او بیعت بگیرد یا او را بکشد یا او را تبعید کند. «۴» ابن زیاد به همراهی مسلم بن عمرو باهلی، منذر بن جارود، شریک حارثی و عبد الله بن حارث بن نوفل و جمع دیگری در حدود پانصد نفر از اهالی بصره با سرعت به سوی کوفه حرکت کردند.

عبید الله در مسیر با سرعت تمام راه می‌پیمود و هر کدام از اصحاب وی که در راه می‌ماندند به آنها اعتنا نمی‌کرد تا

جائی که شریک بن أعور در وسط راه بازماند و عبد الله بن حارث به امید تأخیر انداختن ابن زیاد با وی ایستاد، اما ابن زیاد به آنها التفاتی نکرد از

(۱)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۹۹-۲۰۱.

(۲)- در کتاب «الاسلام و الحضارة العربیه» ج ۲، ص ۱۵۸ اینگونه آمده است: «که سرجون بن منصور از مسیحیان شام بود، معاویه او را برای کارهای دولتی استخدام کرده بود، پدر وی منصور از زمان هر قل یعنی قبل از اسلام وزیر دارائی بود که مسلمانان را در جنگ با رومیان کمک و مساعدت نمود. سرجون هم فرزندی به نام منصور داشت که او نیز مثل پدرش مستخدم دولت بود. همه اینها در حالی بود که عمر بن خطاب از استخدام نصاری در دولت اسلامی منع کرده بود».

(۳)- انساب الاشراف از بلاذری ج ۴، ص ۸۲.

(۴)- طبری ج ۶، ص ۱۹۹.

ترجمه مقتل مقرم، ص: ۶۹، ترس آنکه حسین علیه السلام زودتر از آنان، وارد کوفه شود عجله داشت هنگامی که به قادسیه وارد شد یکی از غلامان او بنام «مهران» از راه بازایستاد، ابن زیاد به او گفت: اگر راه را ادامه دهی صد هزار درهم به تو خواهم داد. مهران گفت: به خدا قسم نمی‌توانم عبید الله او را رها کرد و خود راه را بسوی کوفه ادامه داد. عبید الله لباس یمنی پوشید، عمامه‌ای سیاه بر سر گذاشت و هر وقت بر نگهبانان می‌گذشت گمان می‌کردند که شخص حسین علیه السلام است، پس می‌گفتند: «مرحبا بابن رسول الله» او ساکت بود و از سمت نجف، وارد کوفه شد.

مردم با یک شعار واحد از وی استقبال کردند: «مرحبا بابن رسول الله» این حالت ابن زیاد را ناخشنود کرد و او به سوی دار الأماره رفت. نعمان در قصر را بروی او باز نکرد و از بالای قصر به وی گفت: ای فرزند رسول خدا، من این امانت را تحویل نمی‌دهم. «۲» ابن زیاد

(۱) - مثیر الأَحْزَان، ابن نما.
 (۲) - مورّخین تاریخ تولد ابن زیاد را بصورت محققانه ذکر نکرده‌اند و آنچه ذکر شده است فقط به طور تقریبی و ظنی است. ابن کثیر در بدایه ص ۲۸۳ از ابن عساکر از احمد بن یونس حکایت می‌کند که تولد عبید الله بن زیاد در سال ۳۹ هجری بوده است. پس در روز طف اواخر سال ۶۰ هجری ۲۱ سال داشته است. و در روز مرگ پدرش در سال ۵۳ او ۱۴ ساله بوده است این نظریه با آنچه ابن جریر در التاریخ ص ۱۶۶ ذکر کرده که معاویه در سال ۵۳ عبید الله بن زیاد را والی خراسان قرار داد، چندان سازگار نیست. چون عبید است که پسر ۱۴ ساله‌ای ولایت سرزمین بزرگی مثل خراسان را عهده دار شود. ابن یزید در کتاب خود می‌گوید: در سال ۵۳ که عبید الله بن زیاد والی خراسان می‌شود، ۲۵ سال داشته است و بنابراین ولادت وی در سال ۲۸ بوده و در سال ۶۰ نیز ۳۲ ساله بوده است. ابن حجر در کتاب تعجیل المنفعة ص ۲۷۱ ذکر می‌کند که عبید الله بن زیاد در سال ۳۲ یا ۳۳ متولد شد و لذا در سال ۶۰ او ۲۷ یا ۲۸ ساله بود. مادر وی به نام «مرجانه» زرتشتی بود و ابن کثیر در بدایه ج ۸، ص ۳۸۳ و عینی در شرح بخاری ج ۷، ص ۶۵۶ او را سبّی (سبایا) می‌داند.

در تاریخ طبری ج ۷، ص ۶ آمده است که هنگام قتل حسین (ع) مرجانه به عبید الله گفت: وای بر تو، چه کردی؟ در کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۰۳ آمده است که مرجانه به عبید الله گفت: ای خبیث پسر رسول خدا را کشتی، به خدا قسم هرگز بهشت را نخواهی دید. بعضی مورخین ذکر می‌کنند که او به پسرش گفت: دوست داری خوشبخت شوی در حالی که هیچ‌کس نکرد آنچه تو با حسین کردی؟ در تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۶۸ و کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۴ آمده است که برادر عبید الله، یعنی عثمان به وی گفت: دوست داشتم تا روز قیامت در بینی هر کدام از بنی زیاد حلقه بردگی می‌بود و حسین (ع) کشته نمی‌شد، پس عبید الله

رفت و آمد خود را با او قطع کرد و چگونه چنین نکند درحالی که شاهد بود که هنگام ورود سر مقدس از حیاط ترجمه مقتل مقرر ص: ۷۰، به او گفت: در را باز کن که زمان تو به سر آمده است. مردی این کلام را می شنود و او را می شناسد، فریاد می زند: قسم به خدای کعبه که او ابن زیاد است «۱» مردم متفرق شده به خانه های خود می روند. صبح روز بعد ابن زیاد همگان را در مسجد جامع گرد می آورد، خطبه می خواند، آنها را می ترساند و قول عطایا و پیشکش می دهد، آنگاه می گوید: هر کس که نزد او یکی از خروج کنندگان بر امیر المؤمنین یافت شود و او را به من تسلیم نکند، جلوی در خانه اش به دار آویخته می شود. «۲»

مسلم بن عقیل

هنگامی که خطبه ابن زیاد به اطلاع مسلم بن عقیل رسید و برای او حال مردم آشکار شد، ترسید که به طور ناگهانی دستگیر شود، لذا از خانه مختار به خانه هانی بن عروه نقل مکان کرد، هانی بن عروه از شیعیان واقعی، «۳» از اشراف «۴» و قرّاء «۵» و زعیّم و بزرگ کوفه بود که

دار الامارة خون فوران می کرد، چنانچه در «الصواعق المحرقة» ص ۱۱۶ و تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۷۷ آمده است. در انساب الاشراف ج ۴، ص ۷۷ آمده است که عبید الله بن زیاد زیبا و خالدار بود و در ص ۸۱ آمده که انباشته از شر بود و اولین کسی بود که بنای ننگ و زشتی را گذاشت و در ص ۸۶ آمده که بسیار پرخور بود به گونه ای که گاهی در یک روز پنجاه دفعه چیزی می خورد. در معارف ابن قتیبه ص ۲۵۶ آمده است: به حدی بلند قامت بود که در حال پیاده هم او را سواره تصور می کردند. در کتاب «البیان و التبیین» از جاحظ ج ۲، ص ۱۶۷ آمده است که او لکنت زبان داشت، چون که زیاد با مرجانه ازدواج کرد درحالی که عبید الله هم با مرجانه بود، پس بین اساوره رشد کرد و لغت ایشان بر او غالب شد. در انساب الاشراف ج

۵، ص ۸۴ آمده است که اگر ابن زیاد بر کسی غضب می کرد او را از بالای دار الامارة می انداخت و در ص ۸۲ آمده است که عبید الله با هند دختر اسماء بن خارجه ازدواج کرد. پس محمد بن عمیر و محمد بن اشعث و عمر و بن حریش بر وی ایراد گرفتند.

عبید الله با دختر محمد بن اشعث ازدواج کرد و دختر عمیر بن عطار را به ازدواج برادرش عثمان در آورد و دختر عمرو بن حریش را به ازدواج برادر دیگرش عبد الله در آورد. در «النقود القديمة الاسلامیة» ص ۵۰ آمده است اولین کسی که درهم تقلبی درست کرد عبید الله بن زیاد بود هنگامی که در سال ۶۴ از بصره فرار می کرد و از آن به بعد

در سایر شهرها رایج شد.
(۱) - طبری ج ۶، ص ۲۰۱

(۲) - الارشاد مفید.

(۳) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۰

(۴) - الأخبار الطوال ص ۲۳۵

(۵) - الأغانی ج ۱۴، ص ۹۵

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۷۱

در میان چهار هزار سواره و هشت هزار پیاده حرکت می کرد. هنگامی که سایر پیروان او از کنده هم به وی ملحق می شدند به سی هزار نفر بالغ می شدند. وی از خواص امیر المؤمنین علی علیه السلام بود «۶» که در جنگهای سه گانه حضرت شرکت کرده بود «۷» پیامبر را نیز درک کرده بود و به مصاحبت وی، مشرف شده بود. در روز شهادتش نود و چند سال از عمرش می گذشت. «۸» همراه با مسلم بن عقیل، شریک بن عبد الله اعور حارثی همدانی «۹» نیز وارد شد. که از بزرگان شیعه در بصره بود، بسیار جلیل القدر بود «۱۰» در صفین حاضر بود و همراه با عمار بن یاسر جنگید «۱۱» به خاطر شرافت و عظمت وی عبید الله بن زیاد از جانب معاویه ولایت کرمان را به وی سپرده بود، «۱۲» با هانی بن عروه خویشاوندی داشت، در کرمان شدیداً بیمار شد که ابن زیاد او را بازگردانده بود. قبل از آمدن ابن زیاد، شریک به مسلم گفت: پایان امر تو و

شیعیان هلاکت است. تو در انبار خانه بمان تا اینکه نزد من بیاید، پس خارج شو، او را به قتل برسان و من در کوفه امور تو را کفایت می‌کنم. «۱۳» هنگامی که آنها در این حالت بودند به آنها گفته شد که امیر بر در خانه است،
مسلم به انبار خانه

- (۶)- الإصابة ج ۳، ص ۶۱۶.
 (۷)- ذخیره الدارین ص ۲۷۸ و در کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۰ نیز آمده است که در صفین با عمار بن یاسر می‌جنگید.
 (۸)- الإصابة ج ۳، ص ۶۱۶.
 (۹)- مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۰۱، بر مرحوم سید امین در مورد به شریک امر مشتبه شده است و آنچه او را در اشتباه انداخته نقل خوارزمی در مقتل الحسین و نقل ابن نما در مثير الاحزان است. نسب ذکر شده برای شریک، انتساب وی به حارث بن اعور، یاور امیر المؤمنین (ع) است و منشأ اشتباه گفتار مورخین (شریک بن اعور حارثی) است. لذا قائل شده‌اند که شریک مذحجی است در حالی که حارث همدانی است و ابن درید در اشتقاق ص ۴۰۱ هم شریک را مذحجی می‌داند در ص ۳۹۷ هم آمده که از رجال سعد العشیره شریک بن اعور است، که با معاویه گفتگویی داشته که در کتاب الاکلیل ج ۲، ص ۲۳۹ نیز مذکور است و در چندین کتاب دیگر هم ذکر شده است از جمله در تاج العروس و در ربیع الابرار از زمخشری، و از مؤیدات اینکه مذحجی بوده است، این مطلب است که در کوفه به خانه هانی بن عروة وارد شد که از اقربا و خویشان وی بود در حالی که اگر همدانی بود به خانه حارث همدانی وارد می‌شد.
 (۱۰)- ابن نما ص ۱۴.
 (۱۱)- طبری ج ۶، ص ۲۰۳.
 (۱۲)- النجوم الزاهرة جلد ۱ صفحه ۱۵۳، کامل ابن اثیر جلد ۳ صفحه ۲۰۶ و اغانی جلد ۱۷ صفحه ۷۰.
 (۱۳)- ابن نما ص ۱۴.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۷۲،

رفت و عبید الله نزد شریک آمد. چون خارج شدن مسلم به تأخیر افتاد، شریک عمامه خود را از سر برداشت و بر زمین می گذاشت و مجدداً بر سر می گذاشت و با صدای بلند اشعاری می خواند که به گوش مسلم برسد و مرتباً چشم او بر در انبار بود، سپس با صدای بلند فریاد زد: مرا سیراب کنید هر چند در آن مرگ من باشد. «۱» عبید الله رو به هانی کرد و گفت: پسر عمویت در بیماری دیوانه هم شده، پس هانی گفت: شریک از زمان بیماری هذیان می گوید و چیزهایی می گوید که نمی داند. «۲» پس از رفتن ابن زیاد شریک به مسلم گفت:

چه چیز مانع تو شد؟ مسلم گفت: دو امر: یکی حدیث علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: ایمان حصار خونریزی است، و مؤمن خون کسی را نمی ریزد. «۳» دوم همسر هانی که به من آویخت و نزد من گریست و مرا قسم داد که در خانه وی چنین کاری صورت نگیرد پس هانی گفت: وای بر او، هم من و هم خودش را به هلاکت رساند و از آنچه فرار می کرد، در همان امر قرار گرفت. «۴»

-
- (۱) - ریاض المصائب ص ۶۰ و در تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۰۴ کلمات دیگری از شریک نقل شده است.
 (۲) - ابن نما ص ۱۴.
 (۳) - ابن اثیر ج ۴، ص ۱۱، طبری ج ۶، ص ۲۴۰ این حدیث در جوامع روایی مکرراً آمده است: مسند احمد ج ۱، ص ۱۶۶ منتخب کنز العمال ج ۱، ص ۵۷، جامع الصغیر ج ۴، ص ۱۲۳، کنوز الحقائق ج ۱، ص ۹۵، مستدرک الحاکم ج ۴، ص ۳۵۲ مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۰۲، مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۳۱۸، بحار ج ۱۱ معاجز الصادق (ع).
 (۴) - ابن نما ص ۱۴؛ این کلام از عالم اهل بیت و جانشین سید الشهداء (ع) تدین واقعی او را می رساند که از حیث فقهی پیرو واقعی رسول خدا (ص) بودند و همین پیروی مانع از حيله ایشان بود و همچنین نشان می دهد که

نفسهای پاک ابا دارند از اینکه میهمان کاری انجام دهد که میزبان را ناخوشایند باشد و این تعالیم برای امت مقدّسند اگر آنها بفهمند. در اینجا یک سرّ دقیق و هدف دیگری بوده است که مورد توجه مسلم بن عقیل قرار گرفته است و آن را از عمویش امیر المؤمنین علی (ع) فرا گرفته است در جواب کسی که گفت:

چرا ابن ملجم را نمی‌کشی؟ حضرت فرمودند: پس چه کسی مرا می‌کشد؟ همچنین گفتار حسین (ع) به امّ سلمه: اگر به کربلا نروم چه کسی مرا می‌کشد و چگونه ساکن قبر می‌شوم؟! آنها از چه خبر می‌دهند؟! مفاد این کلام اینست که احدی قدرت ندارد که مقدرات حتمی خداوند را تغییر دهد و قضاء الهی تعلق گرفته است به شهادت امیر المؤمنین (ع) و حسین (ع) به دست ابن ملجم و یزید. هنگامی که جائز باشد که امیر المؤمنین به خواصّ خود مثل میثم و حبیب و رشید و کمیل کیفیت قتل و قاتل آنها را اطلاع دهد پس بعید نیست که سیّد الشهداء هم به مسلم بن عقیل ماجرای او را حرف به حرف اطلاع دهد، چون که

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۷۳
پس از آن شریک، سه روز زنده بود و از دنیا رفت، ابن زیاد بر او نماز خواند «۱» و در «ثویه» دفن شد. هنگامی که برای ابن زیاد آشکار شد که شریک بر قتل او تشویق می‌کرده گفت:

به خدا قسم از این به بعد بر جنازه هیچ عراقی نماز نخواهم خواند و اگر نبود که قبر زیاد در این قبرستان است، هرآینه قبر شریک را می‌شکافتم. «۲» شیعیان بطور مخفیانه نزد مسلم بن عقیل در خانه هانی رفت و آمد می‌کردند و یکدیگر را سفارش به کتمان می‌نمودند، و بدین ترتیب جایگاه مسلم بر ابن زیاد مخفی ماند. ابن زیاد یکی از غلامان خود به نام «معل» را خواند و سه هزار درهم به او داد و او را امر کرد که در شیعیان نفوذ کند و خود را اهل شام معرفی کند که به این شهر آمده و مالی نزد او گذرانده شده که می‌خواهد به حسین علیه السلام برساند پس معل را وارد مسجد جامع

شد و مسلم بن عوسجه اسدی را دید که نماز می‌خواند، هنگامی که فارغ شد معقل به او نزدیک شد و داستان خود را بازگفت، مسلم بن عوسجه برای او دعا کرد و او را نزد مسلم بن عقیل برد. مال را به مسلم بن عقیل داد و با او بیعت کرد. «۳» مسلم نیز مال را به ابی ثمامه صائدی داد که فردی بینا شجاع و از بزرگان شیعه بود، مسلم بن عقیل او را برای جمع‌آوری اموال و خرید سلاح تعیین کرده بود. این مرد هر روز نزد مسلم می‌آمد و تمامی اخبار را می‌گرفت و شب هنگام، آنها را برای ابن زیاد می‌برد. «۴»

وضعیت هانی بن عروه

هنگامی که امر برای ابن زیاد آشکار شد و دانست که مسلم در خانه هانی بن عروه مخفی

ابن عقیل در درجه‌های والا از یقین قرار دارد، ولی مخاطب او گنجایش ندارد که اسرار آل محمد (ص) را بشنود، لذا مسلم شروع به مجمل‌گویی می‌کند و به آن کیفیت سخن می‌گویند. این نکته در کتاب «الشهید مسلم» ص ۱۳۴ به تفصیل بیان شده است.

(۱) - مقتل الحسین خوارزمی ج ۱، ص ۲۰۲؛ طبری ج ۶، ص ۲۰۲.

(۲) - طبری ج ۶، ص ۲۰۲.

(۳) - الأخبار الطوال ص ۲۳۷.

(۴) - الإرشاد مفید.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۷۴،

شده است، أسماء بن خارجه، محمد بن اشعث و عمرو بن حجاج را دعوت کرد و از فاصله گرفتن هانی از او سؤال کرد، آنها گفتند: با گلایه می‌توانی مانع او شوی. ابن زیاد قانع نشد، لذا این گروه سوار شدند و نزد هانی رفتند و از او خواستند که نزد امیر بیاید و آن قدر اصرار کردند که او سوار شد و حرکت کرد. هنگامی که ابن زیاد مطلع شد، گفت: خائن با پای خودش آمد. «۱» سپس به شریح قاضی متوجه شد و گفت: «۲» من می‌خواهم او را ببخشم و او

می‌خواهد مرا به قتل برساند. آنگاه رو به هانی کرد و گفت: ابن عقیل را به خانه‌ات برده‌ای و برایش سلاح جمع‌آوری می‌کنی؟ هانی انکار کرد و بحث بالا گرفت، ابن زیاد، معقل را صدا زد و هانی دانست که اخبار از جانب او به ابن زیاد می‌رسیده است، هانی به ابن زیاد گفت: پدرت بر من حقی دارد و من می‌خواهم آن را جبران کنم، آیا حاضری خودت و اهل بیتت سالما به شام بروید؟ برای خلافت کسی آمده که شایسته‌تر از تو و یزید است. «۳» ابن زیاد گفت: «زیر کفها، شیر خالص است» «۴» سپس اضافه کرد: به خدا قسم جدا نخواهی شد جز اینکه او را بیاوری. هانی پاسخ داد: به خدا قسم اگر زیر پاهایم بود پاهایم را بر نمی‌داشتم. ابن زیاد تند شد و او را تهدید به قتل کرد. هانی گفت: در آن صورت برق شمشیر اطراف تو زیاد خواهد شد، ابن زیاد دستهای او را بست و آن قدر با شمشیر بر صورت او زد که بینی او شکست و گوشت گونه‌ها و پیشانی‌ش بر

- (۱)- در مجمع الامثال میدانی ج ۱، ص ۱۹ آمده است که این کلام را حارث بن جبلة غسانی گفته است زمانی که بر جار بن عقیف ظفر یافت.
- (۲)- در الاصابة ج ۲، ص ۲۷۴ آمده است که این عبارت از عمرو بن معد است که آن را درباره خواهرزاده‌اش گفته است. در اغانی ج ۱۴، ص ۳۲ آمده است که امیر المؤمنین هنگامی که این ملجم بر وی داخل شد و با او بیعت کرد، به این شعر تمثّل جستند، در تاریخ یعقوبی ج ۳، ص ۹۷ آمده است که ابو العباس سفّاح خبردار شد که محمد بن عبد الله در مدینه تحریکاتی انجام داده است، پس نامه‌ای به پدرش عبد الله نوشت و در آن نامه این جمله را نیز برایش نوشت: من می‌خواهم او را ببخشم و او می‌خواهد مرا به قتل برساند.
- (۳)- مروج الذهب ج ۲، ص ۸۸.
- (۴)- المستقصی از زمخشری ج ۱، ص ۱۵.

ترجمه مقتل مقرر م، ص: ۷۵، محاسنش ریخت و آن وقت او را محبوس ساخت. «۱» به عمرو بن حجاج خبر رسید که هانی کشته شده است در حالی که خواهرش «روعة» همسر هانی بود، او با گروهی از مذحج حرکت کرد و قصر ابن زیاد را محاصره کرد. هنگامی که ابن زیاد آگاه شد به شریح قاضی امر کرد که نزد هانی برود «۲» و آنگاه خبر حیات وی را بدهد. شریح می‌گوید: هنگامی که هانی مرا دید با صدای بلند فریاد کرد: یا للمسلمین! اگر ده نفر وارد شوند مرا نجات می‌دهند. شریح می‌گوید: اگر حمید بن ابی بکر احمری با من نبود گفتار او را به اصحابش می‌رساندم، ولی فقط گفتم، که او زنده است، عمرو بن حجاج خدا را شکر نمود و همراه جمع خود رفت. «۳»

قیام مسلم

پس از آنکه جریان هانی برای مسلم نقل شد ترسید که به طور ناگهانی دستگیر شود و لذا پیش از موعدی که با مردم مقرر کرده بود خارج شد و به عبد الله بن حازم امر کرد که اصحاب او را ندا کند، چهار هزار نفر اطراف او جمع شدند که شعار روز بدر را سر می‌دادند: «یا منصور اُمّت» ای منصور بمیران. مسلم بن عقیل عبید الله بن عمرو کندی را امیر بر گروه کنده قرار داد و به وی گفت: جلوی من به صورت سواره حرکت کن، مسلم بن عوسجه اسدی را بر گروه مذحج و بنی اسد، و ابی ثمامه صائدی را بر گروه تمیم و همدان، و عباس بن جعدہ جدلی را بر گروه مدینه امیر قرار داد.

- (۱) - مثير الأحزان از ابن نما.
 (۲) - خلیفة بن عمرو در کتاب الطبقات ج ۱، ص ۳۳۰ ذکر کرده است که شریح از جمله «الابناء» بوده است که در سال ۷۶ از دنیا رفته است. در «التعلیق علی الطبقات» از سهیل ز کار ص ۱۶، ج ۱، آمده است الابناء فرزندان

ایرانیانی بودند که با سیف بن ذی یزن آمده بودند تا او را یاری کنند و «الابناء» در یمن طبقه خاصی را تشکیل می‌دادند که پدرانشان فارس و مادرانشان عرب بودند. (۳) - طبری ج ۶، ص ۲۰۶ نزد ابن نما و ابن طاووس اسم زن هانی را «رویحة» برده و او دختر عمرو بن حجاج است نه خواهر او.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۷۶
 آنها به سوی قصر حرکت کردند، ابن زیاد در قصر پناه گرفت و درها را بست در حالی که توان مقاومت نداشت چون فقط سی نفر نگهبان و بیست نفر از اشراف و موالی با او بودند، ولی نفاق مردم کوفه و نقشه طراحی شده پرچم برافراشته‌ای باقی نگذاشت و در نتیجه از چهار هزار نفر فقط سیصد نفر باقی ماندند. «۱»
 احنف بن قیس اهل کوفه را به بدکاره‌ای تشبیه کرده است که هر روز یک شوهر می‌طلبد «۲» پس از آنکه از درون قصر صدا بلند شد: «ای اهل کوفه! از خدا بترسید و لشکریان شام را بر خود وارد نکنید، شما زهر تلخ چشیده‌اید و تجربه کرده‌اید»، همین سیصد نفر هم متفرق شدند تا جائی که افراد سراغ فرزندان و برادران خود می‌آمدند و آنها را منصرف می‌کردند و زنها نزد شوهران خود می‌آمدند و آنها را باز می‌گرداندند. «۳» مسلم نماز عشاء را در مسجد خواند در حالی که سی نفر همراه وی بودند، پس از آن متوجه کنده شد «۴» در حالی که سه نفر با او بودند و آنها نیز اندکی بیشتر درنگ نکردند. هنگامی که مشاهده کرد که راهنمایی ندارد «۵» از اسب پیاده شد و در کوچه‌های کوفه با تحیر قدم می‌زد و نمی‌دانست به کدام سو برود؟ «۶» هنگامی که مردم متفرق شدند و ابن زیاد صدایی نشنید به افراد داخل قصر، امر کرد که بر مسجد اشراف یابند تا ببینند آیا کسی کمین کرده است یا خیر؟ آنها چراغها برداشته، آتش افروخته و تا صحن مسجد جامع رفتند، احدی را ندیدند و ابن زیاد را آگاه ساختند. ابن زیاد به جارچی خود دستور داد که مردم را در مسجد جمع کند، هنگامی که مسجد پر شد ابن زیاد بر منبر رفت

و گفت: ابن عقیل مخالفتی کرده و اختلافی انداخته که همه شما آن را می‌دانید هر کس که ابن عقیل در خانه او پیدا شود حرمت از خون او برداشته می‌شود و هر کس او را بیاورد دیه او را به آورنده خواهیم داد. تقوای الهی داشته باشید، مطیع باشید و بیعت خود را از یاد نبرید و راه

- (۱)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۰۷.
 (۲)- انساب الاشراف جلد ۵ صفحه ۳۳۸ اغانی جلد ۱۷ صفحه ۱۶۲
 (۳)- طبری ج ۶، ص ۲۰۸.
 (۴)- الأخبار الطوال دینوری ص ۲۴۰.
 (۵)- شرح مقامات حریری ج ۱، ص ۱۹۲.
 (۶)- اللهوف ص ۲۹.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۷۷.
 اهل شام را بر خودتان هموار نکنید.
 آنگاه به رئیس نگهبانان، حصین بن تمیم دستور داد که خانه‌ها و راه‌ها را تفتیش کند و او را از خونریزی بر حذر داشت مبادا مسلم ناپدید شود یا از کوفه خارج شود. «۱»
 حصین بر دهانه راه‌ها نگهبان گذاشت و به جستجوی خانه به خانه بزرگان و بیعت کنندگان با مسلم پرداخت، عبد الأعلى بن یزید کلبی و عماره بن صلخب آزدی را دستگیر و آنها را شهید کرد همچنین گروهی از افراد سرشناس را دستگیر کرد که در میان آنان اصبغ بن نباته و حارث اُعور همدانی هم وجود داشتند. «۲»

حبس مختار

هنگام خروج مسلم، مختار در قریه‌ای بنام «خطوانیه» بود «۳» همراه با موالیان خود پرچمی سبز برافراشت و عبد الله بن حارث پرچمی قرمز. مختار پرچم خود را بر در خانه عمرو بن حریش زد و گفت: می‌خواهم مانع عمرو شوم «۴» به مختار و عبد الله بن حارث شهادت مسلم و هانی اطلاع داده شد و پیشنهاد شد که زیر پرچم امان عمرو بن حریش وارد شوند، آنها چنین کردند و ابن حریش شهادت داد. که

آنها از ابن عقیل دوری گزیده‌اند، ابن زیاد پس از آنکه مختار را مورد شتم قرار داد و با چوب به صورت او زد به گونه‌ای که چشمش کور شد، هر دو را حبس نمود «۵» این دو نفر همچنان در زندان بودند تا روزی که حسین علیه السلام شهید شد. «۶»

- (۱)- تاریخ طبری جلد ۶ صفحه ۲۰۹ و ۲۱۰.
 (۲)- در طبقات ابن سعد ج ۶، ص ۱۶۹ آمده که وفات حارث أعمور در کوفه در ایام خلافت عبد الله بن زبیر بوده و عامل وی عبد الله بن یزید بوده که طبق وصیت حارث بر جنازه‌اش نماز خوانده است.
 (۳)- أنساب الأشراف بلاذری ج ۵، ص ۲۱۴، در معجم البلدان ج ۳، ص ۴۴۹ آمده که ناحیه‌ای در بابل عراق است.
 (۴)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۱۵.
 (۵)- در معارف ابن قتیبہ ص ۲۵۳ باب ذوی العیال از ابن حبیب ص ۳۰۳ نقل کرده است که عبید الله بن زیاد با تازیانه‌ای به صورت مختار زد، پس چشم او کور شد.
 (۶)- أنساب الأشراف ج ۵، ص ۲۱۵.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۷۸،
 ابن زیاد به محمد بن اشعث «۱» و شبت بن ربیع و قعقاع بن شور ذهلی «۲» و حجار بن ابجر «۳» و شمر بن ذی الجوشن و عمرو بن حرث دستور داد که پرچم امان بالا برند و به مردم امان دهند. «۴» گروهی که تفرقه بر آنها خیمه زده بود اجابت کردند و دیگران نیز به طمع واهی کشانده شدند و آنها که باطنی پاک داشتند خود را مخفی کردند و باز شدن درها را انتظار می‌کشیدند که بر باطل حمله‌ور شوند.

مسلم در خانه طووعه

ابن عقیل راه خود را به سوی منازل بنی جبلة از کنده ادامه داد و بر در خانه زنی بنام طووعه ایستاد او کنیز اشعث بن قیس بود که از او بچه‌ای آورده بود و اشعث او را آزاده کرده بود.

اسید حضرمی با وی ازدواج کرده بود و بلال حاصل این ازدواج بود بلال در بین مردم بود و مادر وی جلوی در منتظر او بود. مسلم از او طلب آب کرد و او مسلم را سیر آب کرد.

پس از آن مسلم خود را معرفی کرد و او را آگاه کرد که در این شهر اهل و عشیره‌ای ندارد. طوعه او را به خانه‌ای غیر از خانه فرزندش برد و غذائی نزد وی گذاشت، مسلم ابا کرد، پسر طوعه مشاهده کرد که به این خانه زیاد رفت و آمد می‌شود، از مادرش پرسید و مادر به او خبر نداد تا اینکه بر مادرش قسم خورد که قضیه را مکتوم می‌دارد ولی بر خلاف قسم رفتار کرد. هنگام صبح به ابن زیاد مکان مسلم اعلام شد، ابن اشعث را با هفتاد نفر از قبیله قیس فرستاد که او را دستگیر کند. هنگامی که مسلم، صدای سم شنید

اسبان
را
شنید

(۱)- در الطبقات لخلیفة ج ۱، ص ۳۳۱ آمده است که محمد بن اشعث بن قیس، مادرش أم فروة دختر ابی قحافة بود (ابی قحافة پدر أبو بکر است) در سال ۶۷ همراه با مصعب در آیام مختار به قتل رسید. الجرح و التعديل ج ۳، قسم ۲ / ۲۰۶.

(۲)- در الطبقات لخلیفة ج ۱، ص ۳۲۸ آمده است که قعقاع بن شور بن نعمان بن عفال بن حارثه بن عباد بن امرئ القیس بن عمرو بن شیبان بن ذهل در کوفه ساکن بوده است الجرح و التعديل ج ۳، قسم ۲ / ۱۳۷.

(۳)- در تاریخ طبری ج ۶، ص ۸۴ آمده است که ابجر نصرانی بود و در سال چهل از دنیا رفت.

(۴)- کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۲. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۷۹.

دانست که سراغ وی آمده‌اند، «۱» دعای بعد از نماز صبح را سریعاً خواند، لباس خود را پوشید و به طوعه گفت: وظیفه خود را ادا کردی و شفاعت پیامبر را نصیب خود ساختی.

دیشب در خواب عمویم امیر المؤمنین را دیدم که

می فرمود: فردا با ما هستی. «۲»
 آنگاه در حالی که شمشیر برهنه کرده بود به سوی آنان
 رفت، آنها در خانه به او حمله بردند و او آنان را از خانه
 خارج کرد، مجدداً برگشتند و او بازهم آنان را بیرون کرد در
 حالی که می گفت:
 این مرگ است، پس هر چه می توانی بکن بدون شک جام
 مرگ را خواهی نوشید
 صبر کن بر امر خداوند جلّ جلاله حکم و قضاء الهی در میان
 خلق شایع است چهل و یک نفر را به قتل رساند «۳» و
 قدرت وی، به گونه ای بود که افراد را می گرفت و پشت بام
 می افکند. ابن اشعث سراغ ابن زیاد فرستاد و از او کمک
 طلبید و به او پیغام داد:
 آیا خیال می کنی مرا به سوی بقالی از بقالهای کوفه
 فرستاده ای؟ مرا به سوی شمشیری از شمشیرهای محمد
 بن عبد الله فرستاده ای، پس ابن زیاد او را با لشکریانی
 امداد کرد «۴»
 جنگ شدید در گرفت، مسلم و بکیر بن حمران احمری با
 یکدیگر درآویختند، بکیر ضربه ای بر دهان مسلم زد، لب
 بالای او را قطع کرد و شمشیر را به طرف لب پایین آورد و
 دو دندان او جدا شد. مسلم ضربه شدیدی بر سر او زد و
 ضربه دیگری بر شانه او به گونه ای که تا شکم او پایین آمد
 و از دنیا رفت. «۵» نیروهای ابن زیاد از پشت بام به روی
 مشرف شدند و او را با سنگ می زدند یا آتش می افروختند
 و بر سر وی می ریختند جنگ و مقاتله در مسیر شدید شد
 و او اشعار حمران بن مالک را به عنوان رجز می خواند:
 قسم خورده ام که نکشم مگر فرد آزاد را هر چند مرگ یک
 شیء سخت باشد

- (۱) - مقاتل ابی الفرّج، طبری ج ۶، ص ۲۱۰ و مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۰۸.
 (۲) - نفس المهموم ص ۵۶.
 (۳) - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۱۲.
 (۴) - المنتخب ص ۲۹۹.

(۵)- مقتل الخوارزمی ج ۱، ص ۲۱۰.
ترجمه مقتل مقرم، ص: ۸۰ هر فردی روزی مرگ را ملاقات خواهد کرد مرتباً خنکی و گرمی با یکدیگر مخلوط می‌شوند «۱» جراحات متعدّد او را ضعیف کرد و ریزش خون او را از پا در آورد، جانب خانه رفت، بر او حمله‌ور شدند و با تیر و سنگ او را می‌زدند، مسلم گفت: چرا مرا با سنگ می‌زنید آنگونه که کفار را می‌زنند در حالی که من از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستم. آیا نمی‌خواهید حق رسول الله را درباره عترتش مراعات کنید؟ ابن اشعث به او گفت: خودت را به کشتن نده و من به تو پناه می‌دهم. مسلم گفت: آیا اسیر شوم در حالی که توان دارم؟ به خدا چنین نخواهم کرد، بر ابن اشعث حمله برد و او فرار کرد. آنگاه همگی بر او حمله‌ور شدند در حالی که عطش وی شدید شده بود. مردی از پشت بر او نیزه زد و او بر زمین افتاد و اسیر شد «۲». همچنین گفته شده است که آنان برای مسلم حفره‌ای حفر کردند و روی آن را پوشاندند، سپس جلوی او را باز گذاشتند، که در آن سقوط کند و آنگاه اسیرش کردند «۳» هنگامی که شمشیر او را گرفتند اشک او جاری شد و عمرو بن عبید الله سلمی از گریه او تعجب کرد.

مسلم و ابن زیاد

مسلم را نزد ابن زیاد آوردند، بر در قصر آب خنکی دید و گفت: مرا از این آب سیراب کنید.

(۱)- این ابیات را ابن طاووس در لهوف ص ۳۰، ابن نما در مثير الأحزان، خوارزمی در مقتل ج ۱، ص ۲۰۹، و ابن شهر آشوب در مناقب ج ۲، صفحه ۲۱۲، ذکر کرده‌اند و روز آن را «یوم القرم» دانسته‌اند این روز در ایام عرب جاهلی ذکر نشده است. بلی در معجم البلدان ج ۷، ص ۶۴ و تاج العروس ج ۹، ص ۳۱۰ آمده است که قرن اسم کوهی است که در آن واقعه‌ای برای بنی عامر اتفاق افتاد، و در نهاية الارب ص ۳۲۱ آمده که بنی قرن تیره‌ای از مراد بودند

که او یس قرنی هم از همین گروه بوده است، و هیچ کدام از اینها نمی‌توانند ما را به یک مطلب مسلم ارشاد کند. (۲) - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۱۲؛ مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۰۹.

(۳) - المنتخب ص ۲۹۹.

ترجمه مقتل مقرر ص: ۸۱، مسلم بن عمرو باهلی «۱» به او گفت: قطره‌ای از آن نخواهی چشید مگر آنکه آب جوشان جهنم را بچشی. مسلم فرمود: کی هستی؟ گفت: من کسی هستم که حق را شناختم و به یاری امام خود شتافتم. ابن عقیل گفت: مادرت عزادار تو باد! چقدر تندخو و قسی‌القلب هستی. تو پسر باهله، اولی به حمیم جهنم هستی. آنگاه نشست و به دیوار قصر تکیه داد. «۲» عمارة بن ابی معیط غلام خود بنام قیس را فرستاد «۳» پس قیس آب آورد و هر وقت که مسلم می‌خواست بنوشد خون‌آلود می‌شد. در سومین دفعه که خواست بنوشد ظرف پر از خون شد و دندانهای او در ظرف افتاد. آن را کنار گذاشت و گفت: اگر این آب روزی من بود می‌نوشیدم.

غلام ابن زیاد از قصر خارج شد و مسلم را داخل برد. مسلم سلام نکرد و غلام به او گفت: آیا بر امیر سلام نمی‌کنی؟ مسلم گفت: ساکت باش، او امیر من نیست. «۴» همچنین گفته‌اند که مسلم گفت: سلام بر کسی که از هدایت تبعیت کند و از عواقب گمراهی بترسد و خدا را اطاعت کند. ابن زیاد خندید و گفت: سلام بکنی یا نکنی، کشته می‌شوی «۵» مسلم گفت: اگر مرا به قتل برسانی به تحقیق بدتر از تو هم بهتر از مرا به قتل رسانده است، اما بدان که هیچ‌کس به کشته شدن و مثله شدن و خباثت باطن سزاوارتر از تو نیست. ابن زیاد گفت: بر امام خود خروج کردی، وحدت مسلمین را شکافتی و در میان مسلمین فتنه انداختی. مسلم گفت: دروغ گفتی. معاویه و پسرش یزید وحدت مسلمین را شکستند و فتنه را پدر تو انداخت، من امیدوارم که خداوند

شهادت مرا به دست بدترین

(۱)- کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۲۶ و در تاریخ طبری ج ۷، ص ۱۸۵ آمده است که مسلم بن عمرو باهلی همراه با مصعب بن زبیر هنگام برخورد با لشکر عبد الملک کشته شد.

(۲)- الارشاد شیخ مفید.

(۳)- طبری ج ۶، ص ۲۱۲ مرحوم مفید معتقد است که عمرو بن حریت غلام خود به نام سلیم را فرستاد.

(۴)- لهوف ص ۳۰؛ تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۱۲.

(۵)- المنتخب ص ۳۰۰.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۸۲،

مخلوقات، قرار دهد. «۱»

آنگاه مسلم درخواست کرد که به بعضی از اقوام خود وصیت کند. ابن زیاد اجازه داد و مسلم به افراد حاضر نگاه کرد، عمر بن سعد را دید و به او گفت: میان من و تو خویشاوندی است و من حاجتی دارم که انجام آن بر تو لازم است و این وصیت از اسرار است. عمر بن سعد ابا کرد تا او حاجتش را ذکر کند.

ابن زیاد گفت: از حاجت پسر عمویت امتناع نکن. عمر بن سعد نزد او رفت بگونه‌ای که ابن زیاد هر دو را می‌دید. مسلم وصیت کرد که از بهای شمشیر وزره او قرضش را ادا کند که هنگام ورود به کوفه ششصد درهم قرض کرده بود «۲» و اینکه بدن او را از ابن زیاد تحویل بگیرد و دفن کند و خبر او را برای حسین علیه السلام بنویسد. عمر بن سعد نزد ابن زیاد رفت و تمامی این وصایا را افشاء کرد. ابن زیاد گفت: امین خیانت نمی‌کند ولی گاهی اوقات خائن، امین شمرده می‌شود. «۳»

(۱)- ابن نما ص ۱۷؛ مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۱۱.

(۲)- در اخبار الطوال ص ۲۴۱ آمده است که به هزار درهم می‌رسید.

(۳)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۱۲ این جمله که شبیه ضرب

المثل است بر زبان اهل بیت (ع) وارد شده است. در وسائل ج ۲، ص ۶۴۳ باب ۹ کلینی از معمر بن خلاد روایت می‌کند که می‌گوید از ابو الحسن (ع) شنیدم از قول ابو جعفر (ع) که امین خیانت نمی‌کند ولی خائن امین شمرده می‌شود.

همچنین بر مسلم (ع) باطن عمر بن سعد مخفی نبود و آلودگی اصل و ریشه او را جاهل نبود، ولی اراده کرد که مروّت و جوانمردی او را به همگان نشان دهد که احدی فریب او را نخورد. علاوه بر اینکه نکته دیگری وجود دارد و آن ارشاد اهل کوفه است به اینکه تنها نیت اهل بیت (ع) و والیان آنها، اصلاح و انتشار دعوت الهی بود. این والی دست خود را به بیت المال دراز نکرد در حالی که می‌توانست هرگونه بخواهد تصرف کند، ولی او روزگار را با قرض کردن گذرانید و اینگونه باید والیان حرکت کنند. مؤلف گوید: که این خیانت مرا به یاد داستان خالد قسری می‌اندازد، چون که کتمان سرّ علاوه بر اینکه از اخلاق اسلامی است در زمره رسوم عرب نیز می‌باشد. داستان از این قرار است که ولید بن عبد الملک اراده حجّ می‌کند، گروهی تصمیم می‌گیرند او را غارت کنند، از خالد درخواست مشارکت می‌کنند و خالد ابا می‌کند. آنها به خالد می‌گویند که این داستان را مکتوم دار. خالد نزد ولید آمده و می‌گوید: امسال حجّ را رها کن، من بر تو خائف هستم. ولید می‌گوید: از بابت چه کسانی خائف هستی؟ نام آنان را بگو، خالد امتناع می‌ورزد و می‌گوید: هرگز نام آنها را نخواهم گفت، ولید می‌گوید: من تو را نزد دشمنت یوسف بن عمر می‌فرستم او را نزد یوسف می‌فرستد و یوسف او را شکنجه می‌دهد باز او نام نمی‌برد، او را به زندان ترجمه **مقتل** **مقرم**، ص: ۸۳، ابن زیاد رو به مسلم می‌کند و می‌گوید: ای ابن عقیل! تو نزد مردم آمدی درحالی که متحد بودند و تو میان آنها تفرقه انداختی. مسلم پاسخ داد: هرگز، من برای تفرقه نیامده‌ام، مردم تصوّر می‌کردند که پدر تو نیکان را کشته و خونها ریخته و اعمال کسری و قیصر را مرتکب شده، ما آمدیم تا

به عدالت امر کنیم و به حکم قرآن دعوت کنیم. ابن زیاد گفت: تو را چه رسد به عدل، آیا ما به عدل عمل نمی‌کنیم؟ مسلم گفت: خدا می‌داند که تو صادق نیستی، تو بواسطه غضب و دشمنی و سوء ظن افراد را به قتل می‌رسانی. ابن زیاد او، علی علیه السلام و عقیل و حسین علیه السلام را دشنام داد، «۱» مسلم گفت: تو و پدرت شایسته‌تر به دشنام هستید، ای دشمن خدا هر چه می‌خواهی حکم کن. «۲»

ابن زیاد به یک فرد شامی دستور داد که او را بالای قصر ببرد «۳» و گردنش را بزند و سر و بدن را پایین بیفکند. مرد شامی او را بالای قصر برد در حالی که مسلم تسبیح و تکبیرگویان بود «۴» و دعا می‌کرد: خدایا میان ما و قومی که ما را فریب دادند و خوار کردند و تکذیب کردند قضاوت کن، آنگاه متوجه مدینه شد و بر حسین علیه السلام سلام فرستاد. «۵»

مرد شامی او را در برابر خود قرار داد و گردن او را زد، آنگاه سر و جسد را بر زمین انداخت. «۶» پس از آن در حالی که به شدت وحشت زده بود پایین آمد. ابن زیاد گفت:

چه شده است؟ گفت: در لحظه قتل مردی سیاه و بد صورتی را دیدم که برابرم ایستاده بود و انگشت خود را می‌گزید، من از او ترسیدم. ابن زیاد گفت: شاید خیال کرده‌ای. «۷»

پس از آن هانی را به بازاری بردند که در آن گوسفند، خرید و فروش می‌شد در حالی که دستهایش بسته بود و کمک می‌طلبید.

هنگامی که دید هیچ‌کس او را یاری نمی‌دهد دست خود را کشید و فریاد زد: آیا

می‌اندازد، با شکنجه او را در سال ۱۲۶ در سن شصت سالگی به قتل می‌رساند.

(۱) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۴؛ طبری ج ۶، ص ۲۱۳.

(۲) - لهوف ص ۳۱.

- (۳)- مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۱۳.
 (۴)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۱۳.
 (۵)- اسرار الشهادة ص ۲۵۹.
 (۶)- مثير الأحزان ص ۱۸.
 (۷)- مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۳۱۲.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۸۴

عصائی یا چاقوئی یا سنگ و استخوانی نیست که من از خودم دفاع کنم؟ آنها بر او ریختند و او را بستند، به او گفته شد: گردنت را بیاور. هانی گفت: من نسبت به آن سخاوت ندارم و شما را کمک نمی‌کنم. یکی از غلامان عبید الله بن زیاد به نام رشید ضربه‌ای بر او زد که کارگر نشد و هانی گفت: بازگشت به سوی خداست. خدایا به سوی رحمت و رضوان تو می‌آیم، غلام ضربه دیگری زد و او را به شهادت رساند. این غلام را عبد الرحمن بن حصین مرادی در «خازر» به قتل رساند. «۱»

ابن زیاد امر کرد که پاهای مسلم و هانی را با طناب ببندند و در بازار بکشند. «۲» آنها را به طور وارونه با خاکروبه به دار آویخت «۳» و سرها را نزد یزید فرستاد و یزید آنها را در یکی از راه‌های دمشق نصب کرد. «۴» عبید الله به یزید نوشت: اما بعد، حمد مخصوص خدائی است که حق امیر المؤمنین را گرفت و او را در غلبه بر دشمن کفایت کرد، به شما خبر می‌دهم که مسلم بن عقیل به خانه هانی بن عروه مرادی پناهنده شده بود، من بر آنها جاسوس گذاشتم و حیل‌های به کار بردم تا اینکه آنها را بیرون آوردم و خداوند میسر کرد تا گردن آنها را زده و سر آنها را بوسیله هانی بن ابی حیّه و ادعی و زبیر بن اروح تمیمی نزد تو فرستادم، این دو نفر حرف شنو، مطیع و نصیحت‌پذیر هستند، پس امیر المؤمنین از آنها سؤال کند که عالم، صادق با فهم و باتقوا هستند و السلام.

- (۱)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۱۴.
 (۲)- المنتخب ص ۳۰۱؛ در تاریخ الخمیس ج ۲، ص ۲۶۶
 راجع به اولاد ابی بکر آمده که معاویه بن خدیج محمد بن

ابی بکر را در کوچه‌ها کشاند و او را از جلوی خانه عمر و بن عاص عبور داد، و پس از آنکه او را در درون الاغی قرار دادند دستور داد که او را بسوزانند و مشابه این هم در مورد ظهیر الدین بن عطارد در کامل ابن اثیر ج ۱۱، ص ۱۵۳ نقل شده است.

(۳)- مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۱؛ مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۱۵؛ چنین کاری را انجام نمی‌دهد مگر کسی که از اسلام خارج شده باشد و هیچ گونه عطوفت و رقتی نداشته باشد. مثل این کار را حجاج نسبت به عبد الله بن زبیر انجام داد چنانچه در انساب الاشراف ج ۵، ص ۲۶۸ آمده است و ابن حبیب در المحبر ص ۴۸۱ آورده است.
(۴)- تاریخ ابی الفداء ج ۱، ص ۱۹۰ و البدایة از ابن کثیر ج ۸، ص ۱۵۷.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۸۵،
یزید به ابن زیاد نوشت: اما بعد، به درستی که تو همانگونه بودی که من می‌خواستم، محتاطانه عمل کردی و شجاعانه دست یافتی، کفایت را کردی و گمان من نسبت به خودت را صادق کردی، من فرستاده‌های تو را خواستم، سؤال کردم و دیدم که در رأی و فضل آنگونه هستند که تو ذکر کردی و تو را در مورد آنان سفارش به خیر می‌کنم. به من خبر رسیده است که حسین بن علی به سوی عراق حرکت کرده، نگهبانان مسلح قرار ده و با شک و گمان دستگیر کن «۱»، این حسین است که در بین زمانها به زمان تو و در بین سرزمینها به سرزمین تو وارد شده و از بین فرمانروایان، تو به او مبتلا شده‌ای، بدین ترتیب یا آزاد می‌شوی یا به صورت برده در می‌آئی «۲»، پس یا با او می‌جنگی یا او را نزد من می‌فرستی. «۳»

حرکت به سوی عراق

هنگامی که به حسین علیه السلام خبر رسید که یزید، عمرو بن سعید بن عاص را امیر حجاج قرار داده است و همراه او لشکریانی روانه کرده و مراسم حج را به او سپرده و سفارش کرده است که هر جا حسین علیه السلام را یافت

خون او را بریزد، «۴» امام علیه السلام تصمیم گرفتند که قبل از اتمام حج، از مکه خارج شوند و به عمره بسنده کنند، چون از ریخته شدن حرمت خانه خدا کراهت داشتند. «۵»

- (۱) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۱۴.
 (۲) - مقتل العوالم ص ۶۶؛ تاریخ ابن عساکر ج ۶، ص ۳۳۲.
 (۳) - مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۱۵؛ مخفی نماند که نظریات درباره روز شهادت مسلم سه نظریه است: ۱. روز سوم ذیحجه که در اخبار الطوال ذکر شده است و ظاهرا ابن طاووس هم در لهوف با آن موافقت کرده است. ابن طاووس می گوید: حسین (ع) در سوّم ذی الحجّه از مکه بیرون آمد. بعد از آن می گوید: خروج امام از مکه در همان روزی بود که مسلم در آن کشته شد؛ ۲. روز هشتم ذیحجه که وطواط در غرر الخصائص ذکر کرده است و ظاهرا تاریخ ابی الفداء ج ۲، ص ۱۹ و تذکرة الخواص ص ۱۳۹ همین را دلالت دارد؛ ۳ روز عرفه که مفید در ارشاد و کفعمی در مصباح صریحا آن را گفته اند و ظاهر ابن نما در مثير الاحزان و تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۱۵ و مروج الذهب ج ۲، ص ۹۰ همین است.
 (۴) - المنتخب ص ۳۰۴.
 (۵) - ابن نما ص ۸۹ و تاریخ طبری ج ۶، ص ۱۷۷. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۸۶

خطبه امام علیه السلام در مکه

امام علیه السلام پیش از آنکه از مکه خارج شوند ایستادند و این خطبه را خواندند: «الحمد لله و ما شاء الله و لا قوة الا بالله، درود خداوند بر رسول او باد، برای اولاد آدمی مرگ نوشته شده است آنگونه که گردن بند بر گردن دختران نوشته شده است، اشتیاق من به دیدن گذشتگان خود، پیش از اشتیاق یعقوب به یوسف است، محل فرود آمدنی که ملاقات خواهم کرد بهترین محل برای من است. گویا می بینم در میان نوایس و کربلا گرگهای بیابان، بند بند مرا

جدا می‌کنند، پس درون خود را از آتش پر می‌کنند، راه فراری نیست از روزی که با قلم قضاء نوشته شده است، رضای خداوند رضای ما اهل بیت است، بر بلای او صبر می‌کنیم و او پاداش صابران را به ما خواهد داد. خانواده رسول خدا از او پراکنده نخواهند شد، بلکه در حضیرة القدس نزد وی جمع هستند و وعده الهی منجز است. آگاه باشید هر کس حاضر است خون گلوی خود را در راه ما بذل کند و نفس خود را آماده لقاء خداوند کرده است پس با ما کوچ کند که من ان شاء الله فردا صبح عازم خواهم بود.»

خروج امام علیه السلام از مکه در هشتم ذی الحجة بود در حالی که اهل بیت و دوستان و شیعیان ایشان از حجاز و بصره و کوفه که در مکه به ایشان ملحق شده بودند همراه ایشان بودند و امام به هر نفر، ده دینار و یک شتر برای حمل توشه اعطا فرمودند. «۲»

گفتگوهایی برای منصرف کردن امام علیه السلام

گروهی از اهل بیت و دیگران از امام علیه السلام درخواست می‌کردند که سفر خود را به تأخیر افکند تا اینکه وضعیت مردم روشن شود، چرا که از مکر کوفیان می‌ترسیدند، ولی سید الشهداء نمی‌توانستند صریحا دانسته‌های خود را برای تمامی افراد بازگو کنند، چرا که حقایق برای تمامی درخواست کنندگان، قابل افاضه نبود در حالی که مراتب متفاوت و

(۱) - اللهوف ص ۳۳ و ابن نما ص ۲۰.

(۲) - نفس المهموم ص ۹۱.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۸۷، ظرفیتها مختلف است، لذا امام علیه السلام به هر کدام به اندازه ظرفیت و معرفتش پاسخ می‌دادند. به عبد الله بن زبیر فرمودند: پدرم به من خبر داد که در مکه شخصی کشته خواهد شد و بدین ترتیب حرمت بیت شکسته می‌شود. من نمی‌خواهم آن شخص بوده باشم،

اگر به اندازه یک وجب بیرون از حرم، کشته شوم نزد من محبوبتر است تا اینکه درون آن کشته شوم «۱» قسم به خدا اگر در لانه پرنده‌ای از پرنده‌ها جای بگیرم آنان مرا بیرون می‌آورند و حاجت خود را برآورده می‌سازند، به خدا قسم آنگونه بر من تجاوز می‌کنند به آن شکل و ترتیبی که یهود در روز شنبه انجام می‌دادند. هنگامی که عبد الله بن زبیر خارج شد، امام علیه السلام به اطرافیان خود فرمودند: هیچ چیز در دنیا برای او بهتر از این نیست که من از حجاز بیرون شوم، چون او می‌داند با وجود

مردم سراغ او نمی‌روند، لذا می‌خواهد من بیرون شوم و زمینه برای او فراهم گردد. «۲» محمد بن حنفیه در شبی که حسین علیه السلام فردای آن روز بسوی عراق رفت، نزد امام علیه السلام آمد و گفت: تو مکر و حيله اهل کوفه را در مورد پدر و برادرت شناخته‌ای، و من نگران آن هستم که وضعيت تو مانند آنها باشد. پس همین جا بمان که تو عزیزترین فرد در حرم هستی.

حسین علیه السلام فرمود: می‌ترسم یزید بن معاویه مرا در حرم، هدف قرار دهد و من همان شخصی باشم که به واسطه وی حرمت حرم شکسته می‌شود. محمد بن حنفیه پیشنهاد کردند که امام علیه السلام به یمن یا ناحیه دیگری عزیمت کنند. ابا عبد الله علیه السلام وعده دادند که در این باره فکری کنند.

در سحر این شب حسین علیه السلام حرکت کردند، محمد بن حنفیه آمد و افسار شتر را گرفت و گفت: آیا به من قول ندادی که درباره خواسته‌ام اندیشه کنی؟ فرمود: آری ولی پس از مفارقت از تو رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من آمد و فرمود: ای حسین خارج شو، همانا

(۱)- در تاریخ مکه ازرقی ج ۲، ص ۱۵۰ آمده که این کلام را

به ابن عباس فرمودند.

(۲)- کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۶.

ترجمه مقتل مقرر م، ص: ۸۸
 خداوند می‌خواهد که تو را کشته شده ببیند، محمد بن حنفیه فرمود: اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ. در حالی که او علت بردن عیال را با این وضعیت نمی‌دانست، حسین علیه السلام فرمود:

«خداوند می‌خواهد آنان را اسیر ببیند». «۱»
 عبد الله بن جعفر با دو فرزندش: عون و محمد نامه‌ای به حسین علیه السلام نوشت: اما بعد تو را به خداوند هنگامی که نامه مرا خواندی منصرف شو، من می‌ترسم که در این سفر مرگ تو و مستأصل شدن اهل بیت تو باشد، اگر تو امروز از دنیا بروی نور زمین خاموش می‌شود، تو پرچم هدایت و امید مؤمنان هستی، در رفتن عجله نکن و من به دنبال نامه‌ام هستم، و السلام.

سپس عبد الله بن جعفر نامه‌ای از عامل یزید در مکه، عمرو بن سعید بن عاص گرفت که در آن نامه به حسین علیه السلام امان داده شده بود و آن را نزد حسین علیه السلام آورد در حالی که یحیی بن سعید بن عاص هم همراه وی بود و تلاش کرد که حسین علیه السلام را منصرف سازد، ولی ابو عبد الله علیه السلام قبول نفرمود و به او فهماند که رأی پیامبر اینگونه بوده است، عبد الله از رؤیا سؤال کرد و امام فرمودند: برای کسی نگفته‌ام و قبل از شهادت من، برای کسی گفته نخواهد شد. ابن عباس به حسین علیه السلام گفت: ای پسر عمو! می‌خواهم صبر کنم ولی نمی‌توانم، می‌ترسم که در این راه مرگ تو و استیصال تو بوده باشد. اهل عراق مردم نیرنگ و فریب باز هستند، به آنان نزدیک نشو! در این سرزمین بمان که تو آقای اهل حجاز هستی، اهل عراق اگر تو را می‌خواهند پس نخست دشمن تو را که والی آنان هست، بیرون کنند و آنگاه شما بروید، اگر حتما می‌خواهید بیرون شوید به یمن بروید که در آنجا یاوران و نگهبانانی دارید در حالی که سرزمین عریض و طویلی هم هست و پدر شما در آنجا شیعیانی دارند. شما خود را کنار می‌کشید و نامه می‌نویسید و دعوت کنندگان را می‌فرستید، امیدوارم که خواسته شما در عین

سلامتی بر آورده شود. پس حسین علیه السلام فرمود: ای پسر عمو به خدا قسم من می‌دانم که تو ناصح مشفق هستی و از این راه

(۱)- بحار الانوار ج ۱۰، ص ۱۸۴. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۸۹. هراس داری. ابن عباس گفت: اگر می‌خواهی بروی زنان و بچه‌ها را بگذار، من می‌ترسم که تو کشته شوی در حالی که آنان به تو نگاه می‌کنند. حسین علیه السلام فرمود: به خدا قسم آنان مرا رها نخواهند کرد تا آنکه این روح را از جسم من خارج کنند، هنگامی که چنین کردند خداوند کسی را بر آنان مسلط می‌کند که آنها را ذلیل کند تا جائی که از کهنه زنان ذلیل‌تر شوند.

توجیه انگیزه‌های سفر

اشاره

این درخواستها و تمناها منتهای درک کسانی بود که راغب بودند حسین علیه السلام را از مسافرت به عراق منصرف کنند در حالی که روحیات کوفیین و غدر و نفاق آنان بر ابا عبد الله علیه السلام پوشیده نبود، اما امام علیه السلام چه کند بعد از آن همه اظهار دوستی و انقیاد و اطاعت که می‌کنند؟ آیا امام امت در ترک ارشاد و نجات از چنگال گمراهی و هدایت به سوی رضای رب العالمین عذری دارد با توجه به اینکه تا آن لحظه شقاق و مخالفتی ظاهر نشده بود و آیا عذر آوردن به خیانت‌های آنان بر پدر و برادرش سبب نمی‌شد که تمامی افراد ظاهر بین به احتجاج پردازند؟ و امامی که مسئول هدایت بشر است بالاتر از آنست که عملی انجام دهد که امت بر وی حجّتی داشته باشند، و سرزمینهایی که ابن عباس به آنها اشاره کرد «۱» هیچ گونه امنیتی نداشتند و جریان بسر بن ارطاة به خوبی

(۱)- لازم به ذکر است که ابن عباس در آن جایگاه عالی

نبود که بتواند علوم غریبه را مثل حبیب بن مظاهر و رشید هجری و عمر و بن حمق و حجر بن عدی و کمیل بن زیاد و میثم تمار دریافت کند، این افراد بصیرتی عظیم داشتند و به حقّ الیقین رسیده بودند لذا به سختیهای وارده اعتنایی نداشتند. و برای همین ویژگی بود که امیر المؤمنین آنان را بر حوادثشان واقف کرد! این امر را می‌توان از گفتگوی میان حبیب بن مظاهر و میثم تمار درک کرد که نحوه قتل یکدیگر را در راه یاری اهل بیت (ع) بازگو می‌کردند، گروهی از بنی اسد که اسرار الهی را درک نمی‌کردند آنها را تکذیب کردند هنگامی که رشید هجری آمد و درباره آنها سؤال کرد گفتگو را برای وی بازگو کردند، رشید گفت: خدا رحمت کند میثم را، فراموش کرد که بگوید هدیه سر حبیب صد درهم است، آنگاه رفت و آن گروه گفتند: به خدا قسم این شخص از آن دو تا دروغگوتر است. چیزی نگذشت که همه آن وقایع اتفاق افتاد! میثم نزدیک خانه عمرو بن حریث به دار آویخته شد و حبیب با حسین (ع) کشته شد و ابن زیاد دستها و پاها و زبان رشید را قطع کرد چنانچه امیر المؤمنین (ع)

ترجمه	مقتل	مقرم	ص: ۹۰،
سستی	آنها	را	می‌رساند.

شیخ شوشتری اعلی الله مقامه به این امر تصریح می‌کند و می‌فرماید: حسین علیه السلام دو تکلیف داشت: واقعی و ظاهری.

الف) تکلیف واقعی:

تکلیف واقعی که او را به سوی شهادت و عیال را در معرض اسارت قرار دادن و اطفال خود را برای ذبح آماده نمودن، دعوت می‌کرد، علت این است که متجاوزان بنی امیه معتقد بودند که بر حق هستند تا جائی که ناسزا به حضرت علی علیه السلام را در نماز جمعه قرار داده بودند و وضعیّت به گونه‌ای شده بود که شخصی لعنت در خطبه را از یاد برد و در سفر یادش آمد، پس قضا کرد! و آنجا مسجدی ساخت و نام آن را مسجد الذکر گذاشت، پس اگر حسین با یزید

بیعت می‌کرد و تسلیم وی می‌شد اثری از حق باقی نمی‌ماند. و بسیاری از مردم معتقد می‌شدند که تسلیم بنی امیه شدن دلیل صحت نظر آنان است. اما بعد از

خبر داده بود؛ به این ترتیب گیریم که اعتراف کنیم ابن عباس دوستی صادقانه‌ای با امیر المؤمنین و اولاد وی داشته است اما رتبه وی از این بزرگان پایین‌تر است. داستان وی با میثم تمار دلالت می‌کند که به آن منازل عالیه نرسیده بود ... در رجال کثی ص ۵۴ آمده است که ابن عباس با میثم در مدینه بود، میثم گفت: سؤال کن از تفسیر قرآن هر چه می‌خواهی ابن عباس کاغذی برداشت که یادداشت کند، ناگاه میثم گفت: چگونه است حال تو اگر مرا بالای دار ببینی، ابن عباس تعجب کرد و کاغذ را انداخت و گفت: تو کاهن و غیب‌گو هستی میثم گفت: آنچه می‌شنوی حفظ کن، اگر این مطلب حق شد آنها را نگهدار و الا کاغذ را پاره کن.

بدین ترتیب حدیث ابن اباء در تکملة الصله ج ۲، ص ۶۰۰ از ابن عباس که اگر الحمد لله رب العالمین را تفسیر کنم شتران زمین نمی‌توانند آن را حمل کنند، مقرون به صحت نیست و توسط بنی العباس جعل شده که می‌خواهند با قول امیر المؤمنین (ع) مقابله کنند. این گفتار در احیاء العلوم غزالی ج ۱، ص ۲۶۰، علم القلوب از ابی طالب مکی ص ۷۲، الاتقان سیوطی ج ۲، ص ۱۸۶ و محجة البیضاء فیض کاشانی ج ۱، ص ۲۵۱ حکایت شده است که امیر المؤمنین می‌فرمودند: اگر بخوایم هفتاد شتر را از تفسیر فاتحه کتاب سنگین می‌کنم.

در سعد السعود ابن طاووس ص ۲۸۴ از امیر المؤمنین نقل شده که فرمود: اگر خدا و رسول به من اذن می‌دادند من فاتحه را شرح می‌زدم که به چهل شتر برسد، در بحار ج ۹، ص ۲۲۷ آمده: از کسی که نقطه زیر باء بسم الله است این امر بعید نیست، زیرا در مقدمة التفسیر شیخ محمد حسین اصفهانی از امیر المؤمنین نقل شده است: تمامی قرآن در حمد است و تمامی حمد در بسم الله است و تمامی بسم

الله در باء است و تمامی باء در نقطه است و من نقطه زیر
 باء ترجمه مقتل مقرر، ص: ۹۱، هستم.
 محاربه حسین علیه السلام و در معرض قرار دادن خود و
 اطفال و عیال، برای اهل زمان وی و بزرگان زمانهای بعد،
 روشن شد که او احقّ به امر است و مخالفان وی در
 گمراهی به سر می‌برند.

(ب) تکلیف ظاهری:

امام علیه السلام در هر حال سعی داشتند که خود و عیال
 خود را حفظ کنند، پس برای وی میسر نشد و تمامی
 سرزمینها بر وی بسته بود. یزید به عامل خود در مدینه
 نوشت که در آنجا او را به قتل برساند، از مدینه با حالت
 خوف خارج شد و به حرم امن الهی پناه برد، آنان در صد
 بودند که او را ناگهانی به قتل برسانند هر چند به پرده‌های
 کعبه آویزان شده باشد، امام علیه السلام به عمره مفرده
 اکتفاء کردند و حج تمتّع را انجام ندادند و متوجّه کوفه
 شدند، چون اهل کوفه با او مکاتبه کرده بودند و بیعت کرده
 بودند و قول داده بودند که از شرور امویان امام را نجات
 دهند، پس بر حسب ظاهر مکلف بودند با آنان موافقت
 کنند تا اینکه حجّت بر آنها تمام شود و روز قیامت عذر
 نیاورند که آنها استغاثه کردند و متّهم به شقاق و نفاق
 شدند، علاوه بر اینکه اگر امام به سوی کوفه نمی‌رفت؟
 پس به کجا می‌رفت در حالی که زمین با تمامی وسعت بر
 او تنگ شده بود و همین است معنای گفتار امام علیه
 السلام به محمد بن حنفیه که اگر داخل لانه پرنده‌ای از این
 پرندگان شوم آنها مرا بیرون می‌آورند و به قتل می‌رسانند!
 امام علیه السلام به ابی هرّه اسدی فرمودند: همانا بنی امیه
 مال مرا گرفتند صبر کردم، آبروی مرا ریختند صبر کردم،
 خواستند خون مرا بریزند، پس حرکت کردم. «۱» در مکه
 احدی نبود مگر اینکه بر رفتن امام محزون بود و چون
 گفتگوها زیاد شد امام بیتهای اخی الأوس را خواندند که او
 برای پسر عمویش خوانده بود هنگامی که او را از جهاد با

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْعٌ كَرِهَهُ اللهُ:

(۱) - الخصائص الحسينية ص ۳۲.
ترجمه مقتل مقرر، ص: ۹۲ می‌روم که مرگ برای جوانمرد
عار نیست هنگامی که نیت وی حق، و در راه اسلام جهاد
کند
خودش را مساوی افراد صالح قرار دهد و از افراد ملعون و
مجرم دوری گزیند آنگاه امام آیه قرآن را تلاوت کردند: وَ
كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا. «۱»

تنعیم

حسین علیه السلام از مکه حرکت می‌نمود و به مکانی بنام
«تنعیم» «۲» عبور می‌کرد، شترانی را می‌بیند که با زیور
آلات آراسته شده‌اند و آنها را والی یمن به نام بحیر بن
یسار حمیری برای یزید بن معاویه می‌فرستد، حسین علیه
السلام آنها را ضبط می‌کند و به همراهان شتران می‌گوید:
هر کس از شما دوست دارد که با ما به عراق بیاید تمامی
کرایه او را خواهیم پرداخت و با او همراه خواهیم شد و
هر کس می‌خواهد جدا شود کرایه مقدار پیموده شده را
خواهیم داد، پس گروهی جدا شدند و گروهی همراه
آمدند. «۳» حسین علیه السلام می‌دید که این

(۱) - تذكرة الخواص ص ۱۳۷، همچنین امام (ع) همین آیه
را خواندند زمانی که حرّ ایشان را از مخالفت بنی امیه بر
حذر می‌داشت. سوره احزاب/ آیه ۳۸.
(۲) - در معجم البلدان ج ۲، ص ۴۱۶ آمده که تنعیم مکانی
در دو فرسنگی مکه و خارج از حرم است که سمت راست
آن کوهی بنام نعیم و سمت چپ کوهی بنام ناعم است و
این وادی را نعیمان هم می‌نامند که در آن مساجدی هست
و در «العقد الثمین» از احمد بن محمد خضراوی ص ۶۰
آمده که تنعیم سه یا چهار میل از مکه فاصله دارد (همان
جایی است که عمره کنندگان از آن محلّ احرام می‌بندند و
امروزه تقریباً داخل محوطه مکه در مسیر خیابان الشهداء

قرار گرفته است).
 (۳) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۱۸؛ مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۲۰؛ بدایه ج ۸، ص ۱۶۶؛ الارشاد شیخ مفید، مثير الاحزان ابن نما ص ۲۱؛ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴، ص ۳۲۷؛ آمده که این مال در زمان معاویة بن ابی سفیان نزد وی برده می‌شد و حسین (ع) نامه‌ای به معاویه نوشت و در آن ذکر فرمود: شترانی از یمن با زیور آلات به سوی تو می‌آمد تا در خزانه دمشق آنها را انباشته کنی و سپس به خویشان خود ببخشی، من آنها را گرفتم. معاویه نوشت: تو مال را گرفتی در حالی که سزاوار نبودی، چون که والی سزاوارتر است به خدا قسم اگر بدست من رسیده بود سهم تو را نیز می‌دادم، تو خوش اقبال هستی که این در زمان من بوده است، قدر خود را بدان که من می‌گذرم، ولی می‌ترسم به کسی مبتلا شوی که لحظه‌ای ترجمه مقتل مقرر، ص: ۹۳، مال متعلق به امام امت است که از طرف خداوند تعیین شده است در حالی که یزید و پدرش حق او و حق امت را غصب کرده‌اند، پس امام علیه السلام این مال را به اعرابی که با او بودند و مدتها طعم فقر را چشیده بودند، بخشید، اما قضاء حتمی خداوند به امام این فرصت را نداد که تمام اشیاء مغضوبه از امت رسول خدا را استرداد کنند هر چند با قربانی و شهید شدن او پرده‌های گمراهی از چشمها برداشته شد، و ضلالت مدعیان خلافت، بر همگان معلوم و آشکار گشت.

صفاح

در محلی به نام «صفاح» حسین علیه السلام فرزدق بن غالب (شاعر) را ملاقات کرد. از او خبر گرفت و فرزدق گفت: قلبهای آنان با توست و شمشیرهای آنان با بنی امیه است، قضای الهی هم از آسمان نازل می‌شود. ابا عبد الله علیه السلام فرمود: به خدا قسم راست گفتی، هر چه مشیت خداوند باشد محقق می‌شود، هر روز خداوند در شأنی است، اگر قضای الهی آنگونه باشد که ما دوست

داریم پس بر نعمت وی او را حمد می‌کنیم و برای اداء شکر از او، استعانت می‌جوییم و اگر قضاء الهی بین ما و امیدمان فاصله اندازد، کسی که نیتش حق و باطنش تقواست تعدی نمی‌کند. آنگاه فرزدق درباره نذور و مناسک سؤالاتی کرد و از همدیگر جدا شدند. «۱» از فرزدق روایت شده است که گفت: «من از بصره خارج شدم و قصد عمره کردم لشکریانی در بیابان دیدم و گفتم: لشکر کیست؟ گفتند: لشکر حسین بن علی علیه السّلام است، گفتم: باید حق رسول الله را ادا کنم. آمدم و سلام کردم، امام علیه السّلام فرمود: کیستی؟ گفتم: فرزدق بن غالب، فرمودند: نسب کوتاهی است. گفتم: نسب شما کوتاهتر است، شما پسر دختر رسول خدا هستید.» «۲»

مهلت
ندهد.
(۱)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۱۸ و کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۶؛ در تذکرة الحفاظ ذهبی ج ۱، ص ۳۳۸ آمده که ملاقات فرزدق در ذات عرق بوده و در معجم البلدان آمده که صفاح میان حنین و انصاب الحرم است.
(۲)- انوار الربیع از سید علی خان باب تکرار ص ۷۰۳. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۹۴

ذات عرق

ابا عبد الله علیه السّلام حرکت می‌کرد در حالی که با سفارش اُحدی باز نمی‌ایستاد، بشر بن غالب را در ذات عرق «۱» ملاقات نمود و درباره اهل کوفه سؤال نمود، او پاسخ می‌دهد: شمشیرهای آنان با بنی امیه و دل‌هایشان با توست امام علیه السّلام می‌فرمایند: راست گفتی. «۲» ریاشی از همراهان حسین علیه السّلام روایت می‌کند که می‌گوید: بعد از حج حرکت کردم و از راه اصلی عدول نمودم، در وسط راه چشمم من به خیمه‌هایی افتاد، به سوی آنها رفتم و سؤال کردم که این خیمه‌ها از آن کیست؟ گفتند:

از حسین بن علی فرزند فاطمه علیها السلام است. به سوی حسین علیه السلام رفتم در حالی که بر در خیمه تکیه زده بود و نامه‌ای می‌خواند. گفتم: ای پسر رسول خدا، پدر و مادرم فدای شما باد! چه چیزی شما را در این سرزمین خشک فرود آورده است که نه سبزه‌ای در آنست و نه امنیتی، فرمود: ایشان مرا ترسناک نموده‌اند، این نامه‌های اهل کوفه است در حالی که آنان قاتل من هستند. هنگامی که چنین کردند و هر حرمتی را هتک کردند خداوند کسی را برای آنها می‌فرستد که آنان را به قتل برساند تا جایی که از کهنه کنیزکان دلیل‌تر باشند. «۳»

(۱)- در «البحر الرائق» از ابن نجیم حنفی ج ۲، ص ۳۱۷ آمده که میان مکه و ذات عرق دو منزلگاه هست و در الفروع ابن مفلح ج ۲، ص ۲۱۶ آمده که دو شب فاصله است و کوه کوچکی به این نام در آن محل قرار دارد چنانچه در تاج العروس ج ۷، ص ۸ نیز چنین آمده است. نزد اهل سنت ذات عرق میقات اهالی شرق مثل عراق و خراسان است و روایات امامیه حکایت می‌کند که رسول خدا (ص) «عقیق» را بعنوان میقات برای اهالی عراق قرار داد، شافعی هم همین روایت را تحسین کرده چون معتقد است راجع به ذات عرق روایتی وارد نشده است و عمر آن را بعنوان میقات مشخص کرد. در مغنی ابن قدامه ج ۳، ص ۲۵۷ آمده است احرام از عقیق بهتر است هر چند ذات عرق میقات اهالی شرق است. در فتح الباری ج ۳، ص ۲۵۰ آمده است که غزالی و رافعی و نووی و مالک قطع و یقین دارند که ذات عرق در روایات بعنوان میقات تعیین نشده و فقهاء امامیه احتیاط کرده‌اند که احرام از ذات عرق شروع نشود.

(۲)- مثير الأحزان ابن نما ص ۲۱.
 (۳)- در بدایه ج ۸، ص ۱۶۹ عوض کلمه «فرام» کلمه «قرم» آمده و آن را به معنای مقنعه گرفته است مؤلف گوید: در هیچ تفسیری من اینگونه ندیدم و صحیح آن فرام

الأمة است به معنای کهنه کنیزکان.
ترجمه مقتل مقرر، ص: ۹۵

الحاجر

هنگامی که امام علیه السلام به حاجر «۱» از بطن الرمه رسیدند پاسخ نامه مسلم بن عقیل را خطاب به اهل کوفه نوشتند و آن را بوسیله قیس بن مصهر صیداوی «۲» فرستادند و در آن آمده بود: «نامه مسلم بن عقیل بدست من رسید که از اجتماع شما برای پاری ما خبر می‌داد، از خداوند می‌خواهم بهترین امر را محقق سازد و بهترین پاداش را به شما بدهد، من در روز سه‌شنبه هشتم ذی الحجة به سوی شما حرکت کردم، هنگامی که فرستاده من آمد در کار خود پایدار باشید که من در همین ایام نزد شما خواهم آمد.»

بعض العیون

امام علیه السلام از حاجر حرکت کرد و از هیچ آبادی نمی‌گذشتند مگر اینکه در آن فرود می‌آمدند «۳» در یکی از آبادی‌ها، عبد الله بن مطیع عدوی را دیدند، هنگامی که عبد الله دانست که حسین علیه السلام قصد عراق را دارد گفت: ای فرزند رسول خدا، تو را به خدا و حرمت

(۱)- در معجم البلدان آمده است که حاجر همان آبگیر است و در همین کتاب ج ۴، ص ۲۹۰ آمده است که بطن الرمه منزلگاهی برای اهل بصره در مسیر مدینه است و در آن اهل کوفه و بصره جمع می‌شوند. در تاریخ الأدب العربی عمر فروخ ج ۱، ص ۱۹۵ آمده است که حاجر در جنوب ریاض است و یک روز با سرزمین نجد فاصله دارد، در معجم البلدان ج ۲، ص ۲۱۹ آمده است که بطن الرمة یک سرزمین معروف در بالای نجد است. در حاشیه کتاب جغرافیای شبه جزیره عرب ص ۲۷۴ از ابن درید نقل شده است که رمة سرزمینی عظیم در نجد است و از ابن اعرابی

نقل شده که رمة یک سرزمین عریض و طویل است که بنی کلاب در قسمت‌های بالای آن و عبس و غطفان در قسمت‌های میانی و بنی اسد در قسمت‌های پایینی آن ساکن هستند و اصمعی گفته است: رمة در عمق حجاز قرار دارد، پس بالای آن برای اهل مدینه و بنی سلیم است و وسط آن برای بنی کلاب و غطفان است و پایین آن متعلق به بنی اسد و عبس می‌باشد سپس رمل العیون قرار گرفته است. (۲) - در روضة الواعظین تألیف علی بن محمد فتال نیشابوری ص ۱۵۲ آمده است که امام (ع) این نامه را به وسیله عبد الله بن یقطر فرستادند و ممکن است دو نامه باشد که یکی به وسیله عبد الله بن یقطر و دیگری بوسیله قیس بن مصهر فرستاده شده باشد. در الإصابة ج ۳، ص ۴۹۲ پس از آنکه نسب قیس را ذکر می‌کند می‌گوید: قیس در کربلا با حسین (ع) بود. این اشتباه است، چون که در کوفه توسط ابن زیاد کشته شد. (۳) - بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۶۸. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۹۶، اسلام قسم می‌دهم که این حرمت را نشکن، تو را به خدا موجب احترام عرب باش، اگر آنچه در دست بنی امیه است (خلافت) را بخواهی آنها تو را به قتل می‌رسانند و اگر تو را به قتل رسانند از احدی بعد از تو نمی‌هراسند، پس حسین علیه السلام به راه خود ادامه داد. «۱»

خزیمه

امام علیه السلام در خزیمه «۲» یک شبانه روز توقف کردند، صبح هنگام خواهرشان زینب علیها السلام نزد ایشان می‌آید و می‌فرماید: شنیدم هاتفی که می‌گفت: ای چشمها به شدت گریه کنید چه کسی بعد از من بر شهداء گریه می‌کند بر گروهی که آرزوها آنها را حرکت می‌دهد تا جائی که وعده الهی محقق شود امام علیه السلام فرمودند: ای خواهر هر چه قضای الهی باشد محقق می‌شود. «۳»

زرود

هنگامی که حسین علیه السلام در زرود «۴» فرود آمدند نزدیک ایشان زهیر بن قین بجلی نیز فرود آمد. «۵» زهیر امام علیه السلام را همراهی نمی‌کرد و نمی‌خواست با امام علیه السلام در یکجا فرود آید، ولی نیاز به آب آنها را در یک مکان گرد آورده بود، زهیر و جماعتی بر سر غذا بودند که فرستاده حسین علیه السلام آمد و زهیر را به سوی مولایش خواند، زهیر مکث کرد، همسرش «دلهم دختر عمرو» او را به رفتن و استماع کلام حسین علیه السلام، تشویق کرد. «۶» زهیر به سوی حسین علیه السلام

-
- (۱) - الإرشاد شیخ مفید.
- (۲) - خزیمه منسوب به خزیمه بن حازم است که از جانب کوفه به سوی مکه بعد از زرود است.
- (۳) - ابن نما ص ۲۳.
- (۴) - در المعجم مما استعجم ج ۲، ص ۶۹۶ زرود با فتح اول است و در معجم البلدان ج ۴، ص ۳۲۷ آمده که این منطقه میان ثعلبیه و خزیمیه واقع است که به اندازه یک میل با خزیمیه فاصله دارد و برکاتی در آن هست و حوضی آنجا قرار دارد.
- (۵) - در جمهرة انساب العرب ص ۳۶۵ آمده است: زهیر بن قین بن حارث بن عامر بن سعد بن مالک.
- (۶) - اللهوف ص ۴۰.
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۹۷، رفت، چیزی نگذشت که بازگردید در حالی که مسرور بود و صورتش می‌درخشید، به افراد خود امر کرد که خیمه‌هایش را نزدیک خیمه‌های حسین علیه السلام نصب کنند، آنگاه به همسرش گفت: به خویشان خود ملحق شو، من نمی‌خواهم که از ناحیه من جز خیر به تو برسد. به اطرافیان خود گفت: هر کس می‌خواهد پسر پیامبر را یاری کند او با من است و هر کس نمی‌خواهد من عهد و بیعت را برداشتم. آنگاه آنها را از خبر دادن سلمان فارسی از این

واقعه آگاه کرد و فرمود: هنگامی که در «بلنجر» «۱» می‌جنگیدیم و پیروز شدیم و به غنائمی دست یافتیم، مسرور و شادمان بودیم، سلمان فارسی خوش‌حالی و سرور ما را «۲» دید و فرمود: هنگامی که آقای جوانان آل محمد صلی الله علیه و آله را درک کردید از جنگیدن در رکاب وی خوش‌حالت‌تر باشید که غنائم بیشتری می‌برید، پس من شما را وداع می‌کنم. «۳» همسر او گفت: خداوند تو را خیر دهد، از تو می‌خواهم که روز قیامت نزد جدِّ حسین علیه السلام مرا نیز به یادآوری. «۴» در زرود خبر قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروة به امام علیه السلام رسید امام علیه السلام مرتباً «انا لله و انا الیه راجعون» می‌فرمودند و برای آنها طلب رحمت می‌کردند «۵» و گریستند و

(۱) - در معجم البلدان و المعجم مما استعجم آمده که «بلنجر» همان شهر خزر است که در سال ۳۳ به دست سلمان بن ربیع باهلی فتح شد. مؤلف می‌گوید: من شهر دیگری به این نام ندیده‌ام جز اینکه ابن حجر در الاصابة ج ۳، ص ۲۷۴ آورده است که زرارة بن ارقم شاهد فتح عراق بود و در بلنجر شهید شد و گفته است که بلنجر از سرزمینهای عراق است.

(۲) - شیخ مفید در الإرشاد، فتال در روضة الواعظین ص ۱۵۳، ابن نما در مثير الأحزان ص ۲۳ خوارزمی در مقتل ج ۱، ص ۲۲۵ ابن اثیر در الکامل ج ۴، ص ۱۷ و بکری در المعجم مما استعجم ج ۱، ص ۳۷۶ به مطلب فوق تصریح کرده‌اند و در تاریخ طبری ج ۵، ص ۷۷ آمده است که سلمان فارسی در این غزوه، حضور داشته است که مؤید مطلب فوق است.

(۳) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۲۴؛ مقتل خوارزمی جزء اول ص ۲۲۲.

(۴) - مثير الاحزان ابن نما ص ۲۳ و لهوف ص ۴۰؛ در تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۲۴ آمده است که زهیر همسر خود را طلاق داد. اما هدف وی از این طلاق معلوم نیست که آیا

می‌خواست او را از ارث محروم کند یا ازدواج بعد از سه ماه را برای او مباح سازد یا نمی‌خواست که در آخرت زوجه او باشد؟ با توجه به اینکه این زن آزاده فضیلت بسیار دارد و او بود که زهیر را به سوی سعادت و شهادت ارشاد کرد، لذا این احتمالات بعید است. آنچه مطلب را آسان می‌کند اینکه این روایت از ریشه ضعیف است. و معلوم نیست صحیح بوده باشد.

(۵)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۹۹۵؛ بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۶۸.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۹۸
 بنی هاشم نیز با ایشان گریستند و شیون زنان زیاد شد و اشکها سرازیر شد. عبد الله بن سلیم و منذر بن مشمعل به امام گفتند: «ای فرزند رسول خدا، تو را به خدا از همین جا برگرد، در کوفه هیچ یآوری برای شما نیست». «۱» آل عقیل برخاستند و گفتند: ما بر نمی‌گردیم مگر اینکه انتقام خون خود را بگیریم یا برسیم به آنچه که برادرمان رسید. پس حسین علیه السلام به ایشان نظر کرد و فرمود: بعد از اینان هیچ خیری در زندگی نیست. «۲»

ثعلبیه

در ثعلبیه مردی نزد امام علیه السلام می‌آمد و از این آیه قرآن سؤال می‌کرد:
 «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» روزی که هر گروهی را با امام آنها می‌خوانیم، امام علیه السلام فرمودند: امامی دعوت به هدایت کرده و آنها اجابت کردند و امامی دعوت به گمراهی کرده و آنها اجابت کرده‌اند، اینان در بهشت و آنها در آتشند و همین است قول خداوند: فریق فی الجنة و «فریق فی السعیر» «۳» در این مکان مردی از اهل کوفه نزد امام علیه السلام آمد و حسین علیه السلام می‌فرمود: به خدا قسم اگر تو را در مدینه می‌دیدم جای پای جبرئیل و نزول وحی بر جدم را در خانه‌مان به تو نشان می‌دادم، ای برادر اهل کوفه، جوشش علم از نزد ماست، آیا بنی امیه عالم شدند و ما جاهل ماندیم؟ این شدنی نیست. «۴»

حدیث بجیر از اهالی ثعلبیّه در همین مکان بوده که می‌گوید:

(۱) - لهوف ص ۴۱؛ مؤلف می‌فرمایند: من در هیچ منبع موثقی نیافتم که حسین (ع) دختر مسلم به نام حمیده را در بر گرفته باشد و دست نوازش بر سر او کشیده باشد.
 (۲) - کامل ابن اثیر جزء ۴، ص ۱۷؛ و سیر اعلام النبلاء ذهبی ج ۳، ص ۲۰۸.
 (۳) - امالی صدوق ص ۹۳ ثعلبیّه به اسم مردی از بنی اسد نامیده شده که نام او ثعلبه بوده و در آنجا فرود آمده و برای کسی که از کوفه به مکه رود بعد از شقوق است و در وفاء الوفاء تألیف سمهودی ج ۲، ص ۳۵ آمده است که آبی به نام ثعلبیّه در آن سرزمین جاری است و در البلدان یعقوبی ص ۳۱۱ آمده که ثعلبیّه شهری است.
 (۴) - بصائر الدرجات از صفار ص ۳ و اصول کافی باب جوینده دانش از بیت آل محمد. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۹۹، حسین علیه السلام بر ما گذشت و من بچه بودم، برادرم به او گفت: ای پسر دختر پیامبر، شما را در میان تعداد کمی از مردم می‌بینم، پس با تازیانه به کوله‌باری اشاره کرد و فرمود: این پر از نامه است. «۱»

الشقوق

در شقوق «۲» حسین علیه السلام مردی را دید «۳» که از جانب کوفه می‌آید. از او راجع به اهل عراق سؤال کرد، او خبر داد که آنان علیه وی اجتماع کرده‌اند. حسین علیه السلام فرمودند: کار با خداوند است که هر چه بخواهد می‌کند، هر روزی در شأنی است، سپس این اشعار را خواندند:

اگر دنیا نفیس شمرده می‌شود پس خانه ثواب خداوند بالاتر است
 اگر جمع اموال برای ترک کردن آنهاست پس چرا انسان نسبت به متروک، بخل ورزد

اگر ارزاق در عالم تقدیر، تقسیم شده‌اند پس کمی حرص،
 برای انسان زیباتر است
 اگر بدن‌ها برای مرگ بوجود آمده‌اند پس کشته شدن با
 شمشیر افضل و بهتر است
 ای آل احمد سلام خداوند بر شما باد می‌بینم که بزودی از
 نزد شما خواهیم رفت «۴»

- (۱) - سیر اعلام النبلاء از ذهبی ج ۳، ص ۲۰۵.
 (۲) - ابن شهر آشوب جزء ۲، ص ۲۱۳ شقوق منزلگاهی
 است که برای رونده به سوی مکه بعد از زباله است و
 متعلق به بنی اسد است که قبر عبادی هم در آن قرار دارد.
 (۳) - خوارزمی در مقتل خود جزء ۱ صفحه ۲۳۳ این شخص
 را فرزوق دانسته و این اشتباه است.
 (۴) - خوارزمی در مقتل جزء ۱، ص ۲۲۳ بیت پنجم را ذکر
 نکرده است و این اشعار را از انشائات امام حسین (ع)
 دانسته است.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۰۰

زباله

در محل «زباله» خبر قتل عبد الله بن یقطر به حسین علیه السلام رسید که او فرستاده حسین علیه السلام به سوی مسلم بن عقیل بود، حصین بن نمیر در قادیسیه او را گرفته بود و پیش عبید الله بن زیاد فرستاده بود، عبید الله امر کرده بود که بر منبر رود و کذاب ابن کذاب را لعن کند، هنگامی که بر مردم مشرف شد گفت: ای مردم من فرستاده حسین فرزند فاطمه علیها السلام هستم او را در مقابل پسر مرجانه یاری کنید، عبید الله امر کرد که او را از بالای قصر پائین بیندازند، پس استخوانهای او شکست و هنوز رمقی در او باقی مانده بود، مردی بنام عبد الملک بن عمیر لخمی آمد و او را کشت و هنگامی که بر او عیب گرفتند، می‌خواستیم راحت شود، و گفته شده است که مردی بلند قد شبیه عبد الملک بن عمیر چنین کرد.

امام علیه السّلام این امر را به مردم اعلام کردند و اجازه دادند که مردم برگردند، پس از چپ و راست متفرّق شدند و امام علیه السّلام در میان اصحاب باقی ماندند. گروه کثیری از اعراب به این گمان آمده بودند که امام علیه السّلام به سرزمینی می‌روند که اهالی آن مطیع بنی امیه هستند، امام از همراهی آنان کراهت داشتند مگر اینکه آنها را آگاه کنند به کاری که بر آن اقدام می‌کنند و امام می‌دانستند که اگر اجازه بازگشت به آنها داده شود فقط کسانی همراهی می‌کنند که خود را مثل امام علیه السّلام آماده مرگ کرده‌اند. «۱»

بطن العقبة

امام علیه السّلام از محلّ «زبالة» حرکت کرد تا آنکه به محلّ بطن العقبة فرود آید و آنجا به اصحاب خود می‌فرمایند: «خود را نمی‌بینم مگر کشته شده، همانا در خواب دیدم که سگهایی بر

(۱) - طبری جزء ۶، ص ۲۲۶ زبالة برای کسی که به سوی مکه می‌رود قبل از شقوق قرار گرفته و در آن قلعه‌ای متعلق به بنی اسد قرار دارد و آن را به نام زبالة دختر مسعر نامیده‌اند که زنی از عمالقه بود. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۰۱، من حمله‌ور بودند و بدترین آنها یک سگ سیاه و سفید بود.» «۱»

عمرو بن لوزان از بنی عکرمة پیشنهاد می‌دهد که به مکه بازگردند و دلیل آن را مکر و خیانت اهل کوفه بیان می‌کند. ابا عبد الله علیه السّلام فرمودند: بر من چیزی پنهان نیست، هیچ‌کس بر امر خداوند، غالب نیست. «۲» آنگاه امام علیه السّلام فرمودند: اینان مرا رها نمی‌کنند تا آنکه خون مرا بریزند و هنگامی که چنین کردند خداوند کسی را بر آنها مسلط می‌کند که آنها را ذلیل نماید تا آنکه ذلیل‌ترین فرقه امته باشند. «۳»

شرف

امام علیه السّلام از محلّ بطن العقبه حرکت نمود تا آنکه به محلّ شرف «۴» وارد گردید. هنگام سحر امام علیه السّلام به جوانان امر می‌کنند که مقدار زیادی از آب بردارند و در وسط روز از یکی از اصحاب می‌شنوند که تکبیر می‌گوید: حسین علیه السّلام می‌فرماید: چرا تکبیر گفتی؟ آن مرد می‌گوید: نخلهایی را دیدم. اطرافیان انکار کردند که در آنجا نخل هرگز نباشد و می‌گویند که این سر نیزه‌هاست. حسین علیه السّلام می‌فرماید: من آنها را می‌بینم و آنگاه سؤال می‌کند از پناهگاهی که به آن پناه برند، اطرافیان می‌گویند: اینجا «ذو حسم» «۵» در سمت چپ قرار دارد، حسین علیه السّلام آنجا می‌رود و خیمه‌های خود را می‌زنند. حرّ ریاحی «۶» به همراهی هزار سواره نمایان می‌شود که ابن زیاد او را فرستاده بود تا حسین علیه السّلام را از بازگشت به مدینه

-
- (۱) - کامل الزیارات ص ۷۵.
 (۲) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۲۶.
 (۳) - ارشاد مفید، نفس المهموم از محدث قمی ص ۹۸.
 (۴) - در معجم البلدان آمده است که «شرف» نام مکانی است که به نام مردی نامیده شده که در آنجا چشمه‌ای بیرون آورده بود و آب گوارایی داشت در تاریخ طبری ج ۴، ص ۸۷ آمده: زمانی که سعد بن ابی وقاص در شرف بود اشعث بن قیس هزار و هفتصد نفر از اهل یمن را برای وی فرستاد، پس همه را رها کرد و به عراق رفت.
 (۵) - حسم نام کوهی است که نعمان بن منذر در آنجا به شکار می‌پرداخت.
 (۶) - در جمهرة انساب العرب ص ۲۱۵ آمده حرّ بن یزید بن ناجیه بن قعب بن عتاب الردف بن هرمی بن ریاح. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۰۲، منع کند و او را به کوفه درآورد، پس در گرمای سوزان ظهر حرّ و اصحابش مقابل حسین علیه السّلام ایستادند. «۱»

هنگامی که سید الشهداء تشنگی این گروه را مشاهده کردند به اصحاب خود امر کردند که خودشان و اسبهایشان را سیراب کنند پس ظرفهایی را پر از آب کردند و نزدیک اسبها می بردند تا آنکه چندین دفعه می نوشیدند و سیراب می شدند و نوبت به اسب دیگری می رسید. «۴»

علی بن طعان محاربی همراه با حر بود و بعد از همه سر رسید در حالی که عطش او را از پای در آورده بود، حسین علیه السلام فرمود: شتر خود را بخوابان، هنگامی که خواست آب بنوشد آب به زمین ریخت، حسین علیه السلام فرمود: ظرف را نگهدار، اما او از شدت عطش نمی دانست چه کند؟ امام علیه السلام خودشان برخاستند و ظرف آب را گرفتند تا اینکه او و اسبش سیراب شدند. این لطف و مرحمت ابا عبد الله بر جماعت است در این سرزمین خشکی که حتی یک جرعه آب هم بسیار عزیز و نادر و پرقیمت است در حالی که او به کم آبی واقف است و می داند که فردا لشکریان بسیاری آنجا خواهند آمد، ولی ذات نبوی صلی الله علیه و آله و کرم علوی علیه السلام اجازه نمی دهند که حسین علیه السلام غیر از این بوده باشد. بعد از آن حسین علیه السلام شروع به سخن می کند و می فرماید: این سخن از آن جهت است که عذر من نزد خداوند و شما باشد، همانا من به سوی شما نیامدم تا آنکه نامه های شما به دست من رسید و فرستادگان شما نزد آمدند که به سوی ما بیا، به درستی که برای ما امامی نیست و شاید خداوند به واسطه شما ما را هدایت کند، اگر هنوز بر عهد خود هستید پس من نزد شما آمدم و شما هم به عهد و میثاق خود عمل کنید، و اگر از آمدن من کراهت دارید، من از همان راهی که آمدم بر می گردم. همگان سکوت کردند. حجاج بن مسروق جعفی اذان ظهر را گفت، حسین علیه السلام به حر فرمود: آیا با اصحاب خود نماز می خوانی؟ حر گفت: خیر، بلکه همگی با شما نماز می خوانیم. پس از فراغت از نماز امام علیه السلام به مردم رو می کنند حمد و ثنای خدا را بجا می آورند، بر پیامبر درود می فرستند و می فرمایند: ای مردم! اگر شما تقوای الهی

(۱) - مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۳۰ فصل ۱۱.

(۴) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۲۶.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۰۳،
 داشته باشید و حق را از اهل آن بشناسید بیشتر مورد
 رضای خداوند خواهد بود. ما اهل بیت محمد صلی الله
 علیه و آله در ولایت امر بر این مدعیان اولی هستیم که
 ادعای چیزی می‌کنند در حالی که مال آنها نیست و به جور
 و عدوان سیر می‌کنند. اگر ما برای شما ناخوشایند هستیم
 و حق ما را نمی‌دانید و الآن رأی شما غیر از آن است که
 در نامه‌هایتان آمده است، من از نزد شما باز می‌گردم. حر
 گفت: من نمی‌دانم این نامه‌هایی که می‌گویی چه هستند،
 پس حسین علیه السلام به عقبه بن سمعان امر کرد تا
 خورجینی را بیرون آورد که پر از نامه بود. حر گفت: من در
 زمره نویسندگان آنها نیستم، من مأمورم که پس از ملاقات
 شما، از شما جدا نشوم تا آنکه شما را در کوفه بر ابن زیاد
 وارد سازم. پس امام علیه السلام فرمودند:
 مرگ برای تو بهتر از این کار است و آنگاه به اصحاب خود
 امر کردند که سوار شوند و زنان را نیز سوار کردند؛ حر
 مانع شد، حسین علیه السلام فرمود: مادرت به عزایت
 بنشیند از ما چه می‌خواهی؟ حر گفت: اگر غیر از تو احدی
 از عرب نام مادر مرا می‌برد و در چنین موقعیتی بود من هم
 همان را پاسخ می‌دادم، هر کس که بوده باشد! ولی به خدا
 قسم نمی‌توانم نام مادرت را ببرم مگر به بهترین صورتی
 که توان آن را دارم. ولی یک راه میانه در پیش بگیر که نه
 شما را به مدینه ببرد و نه به کوفه تا آنکه من به ابن زیاد
 نامه‌ای بنویسم، شاید خداوند عافیت را روزی من کند و
 مرا به شما مبتلا نسازد. سپس به حسین علیه السلام گفت:
 تو را به خداوند قسم می‌دهم که حافظ جان خود باش، من
 می‌بینم که اگر جنگ کنی کشته خواهی شد. حسین علیه
 السلام فرمود: آیا مرا از مرگ می‌ترسانی و آیا پس از کشتن
 من، پیشامدهای ناگوار شما را رها می‌کند، من همان را
 می‌گویم که برادر اوس به پسر عمویش گفت زمانی که قصد

یاری پیامبر صلی الله علیه و آله را داشت: «۱» می‌روم و مرگ بر جوانمرد عار نیست هنگامی که نیت وی حق باشد و در راه اسلام جهاد کند

(۱)- استشهاده امام به این اشعار پیش از این هم گذشت و مکرراً امام استشهاد کرده‌اند. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۰۴ نفس خود را مساوی با مردان صالح قرار دهد و از افراد ملعون و مجرم دوری کند هنگامی که حرّ این کلمات را شنید از امام فاصله گرفت و امام با اصحاب خود در جهتی حرکت کردند و حرّ و همراهان هم در طرف دیگر شروع به حرکت نمودند. «۱»

البيضة

در محلّ البيضة امام علیه السلام، اصحاب حرّ را مخاطب قرار دادند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند: ای مردم! رسول خدا فرمود: هر کس سلطان ظالمی را ببیند که حرام خداوند را حلال و عهد او را شکننده، مخالفت با سنت رسول خدا کرده و در میان مردم مرتکب گناه و عدوان می‌شود، پس با گفتار یا کردار خود عکس العمل نشان ندهد سزاوار است که خداوند هر دو را در یک مرتبه قرار دهد. ای مردم! آگاه باشید که این حکام ملازم شیطان هستند، طاعت خداوند را کنار گذاشته، فساد را آشکار کرده و حدود الهی را تعطیل نموده‌اند، در فیء تصرف کرده، حرام خداوند را حلال و حلال او را حرام کرده‌اند و من سزاوارتر از دیگران به امر ولایت هستم، نامه‌های شما به من رسید و فرستادگان شما خبر دادند که شما بیعت کردید به اینکه مرا رها نمی‌کنید، اگر بیعت خود را به کمال رساندید به رشد و هدایت می‌رسید، من حسین بن علی فرزند فاطمه دختر رسول خدا هستم، نفس من با نفس شما و اهل من با اهل شماست و من آسوه شما خواهم بود، اگر چنین نکردید و عهد خود را شکستید و بیعت مرا از ذمه خود برداشتید، قسم به جان خودم که عجیب نیست، شما با پدر، برادر و پسر عمویم مسلم نیز چنین رفتار را کردید،

فربب ؤورده كسى است كه فربب شما را بؤورد، ؤطا
 كردبب و نصيب ؤود را ضايع كردبب، هر كس عهدشكنى كند
 عليه ؤود چنين كرده و زود است كه ؤداوند مرا بى نياز
 كند و السلام و عليكهم و

(۱)- ارشاد مفيد و ابن شهر آشوب يك بيت ديگر هم اضافه
 كرده است. جريانات ميان امام (ع) و حرّ در مقتل خوارزمى
 جلد ۱ صفحه ۲۳۰ ذكر شده است.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۰۵،
 رحمة الله و بركاتة. «۱»

الرهيمه

در الرهيمه «۲» امام عليه السلام با مردى از اهالى كوفه به
 نام ابو هرم ملاقات كرد اين مرد به امام عليه السلام گفت:
 اى فرزند رسول خدا چرا از حرم جدتان بيرون آمديد؟ امام
 فرمودند: اى ابا هرم، بنى اميه ابروى مرا ريختند و من صبر
 كردم، مال مرا گرفتند و من صبر كردم، خون مرا طلب
 كردند پس من حرکت كردم، يه خدا قسم آنها مرا به قتل
 مىرسانند، آنگاه ؤداوند ذلتى كامل بر آنان مستولى
 مىسازد و كسى را بر آنها مسلط مىكند كه آنان را ذليل و
 خوار سازد «۳» تا جايى كه از قوم سبأ هم ذليل تر شوند
 كه حاكم بر اموال و دماء آنان، زن بود. «۴»

قادسيه

در قادسيه «۵» حصين بن نمير تميمي، قيس بن مصهرّ
 صيداوى را دستگير كرد، ابن زياد به او امر كرده بود كه ما
 بين قادسيه تا خفان و از آنجا تا قطقطانه را نيروهاى
 سوارهاى بگمارد، هنگامى كه خواست قيس را تفتيش كند،
 قيس نامه را بيرون آورد و پاره كرد، حصين او را نزد ابن
 زياد فرستاد، ابن زياد گفت: چرا نامه را پاره كردى، گفت:
 براى اينكه تو از آن مطلع نشوى. ابن زياد اصرار كرد و
 قيس ابا كرد تا اينكه ابن زياد گفت: پس بر منبر برو و

حسین و پدرش، و برادرش را دشنام ده، در غیر این صورت تو را قطعه قطعه می‌کنم. قیس بر منبر

- (۱)- طبری جزء ۶، ص ۲۲۹؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۲۱.
 (۲)- در معجم البلدان آمده که رهیمه در فاصله سه میل از خفیه قرار دارد و در وفاء الوفاء سمهودی ج ۲، ص ۲۳۶ آمده که الرّحیمة صحیح است.
 (۳)- امالی صدوق ص ۹۳.
 (۴)- مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۲۶؛ مثیر الأجزان ابن نما.
 (۵)- در معجم البلدان ج ۳، ص ۴۵۱ آمده که خفان جایگاهی نزدیک کوفه است که چشمه‌ای در آن است و قریه محل تولد عیسی بن موسی هاشمی در آن است و در همین کتاب ج ۷، ص ۱۲۵ آمده که قطقطانه از رهیمه به سوی کوفه به اندازه بیست میل فاصله دارد.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۰۶، رفت و حمد و ثنای الهی را به جا آورد و بر پیامبر درود فرستاد و بر امیر المؤمنین علیه السّلام و امام حسن علیه السّلام و امام حسین علیه السّلام سلام داد و عبید الله بن زیاد و پدرش و بنی امیه را لعن کرد. سپس فرمود: ای مردم من فرستاده حسین به سوی شما هستم او را اجابت کنید. ابن زیاد دستور داد که او را از بالای قصر پایین بیندازند. پس او را پایین انداختند و استخوانهای او شکست و از دنیا رفت. «۱» بعضی گفته‌اند که هنوز رمقی داشت که عبد الملک بن عمیر لخمی او را ذبح کرد و هنگامی که بر او عیب گرفته شد در پاسخ گفت: می‌خواستم او را راحت کنم. «۲»

عذیب

در عذیب الهجانات «۳» چهار نفر که از کوفه خارج شده بودند به امام علیه السّلام ملحق شدند و آنها عبارت بودند از: عمرو بن خالد صیداوی و غلام او به نام سعد، مجّع بن عبد الله مذحجی و نافع بن هلال و راهنمای آنها هم طرمّاح بن عدی طایی بود. هنگامی که نزد حسین علیه السّلام

رسیدند اشعاری خواندند، امام علیه السلام فرمودند: به خدا قسم من امیدوارم که آنچه خداوند اراده کرده است خیر ما باشد چه کشته شدن ما و چه پیروزی ما. آنگاه امام از رأی مردم سؤال کردند و آنها پاسخ دادند که اشراف فسادشان بسیار شده و قلبهای بقیه مردم با شماست در حالی که شمشیرها علیه شماست. آنگاه کشته شدن قیس بن مصهر صیداوی را خبر دادند و امام علیه السلام فرمودند: «منهم من قضی نحبه، و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلاً» آنگاه دعا کردند: خدایا برای ما و برای ایشان بهشت را قرار ده و ما را در

(۱)- الإرشاد و روضة الواعظین، بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۱۸، اعلام الوری ص ۱۳۶ در میزان الاعتدال ذهبی ج ۱، ص ۱۵۱ آمده که عبد الملک بن عمیر لخمی قضاوت کوفه را بعد از شعبی به دست گرفت و بسیار اشتباه می‌کرد. در تهذیب الأسماء نووی آمده که در سال ۱۳۶ در ۱۰۳ سالگی از دنیا رفت.

(۲)- الإرشاد شیخ مفید و روضة الواعظین.

(۳)- عذیب سیرزمینی به بنی تمیم است که مرز عراق است و پادگانی متعلق به فارس در آنجا قرار دارد و به آن عذیب الهجانان گفته می‌شد، چون که اسبهای نعمان در آنجا چرا می‌کردند.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۰۷، جایگاه رحمت خودت و گنجینه‌های ثوابت جمع بفرما». طرمّاح به امام علیه السلام گفت: قبل از خروج از کوفه دیدم که مردم پشت کوفه اجتماع کرده‌اند، سؤال کردم از آنها، گفتند که اینان جمع‌آوری می‌شوند و به سوی حسین علیه السلام فرستاده می‌شوند، تو را به خدا قسم می‌دهم که بسوی آنان نروی، من احدی را یاور تو نمی‌بینم و اگر با تو نجنگند مگر همین گروه‌هایی که ملازم تو هستند کفایت می‌کند.

با ما حرکت کن بسوی کوهی بنام «آجا» که ما را از پادشاهان غسان و حمیر و از نعمان بن منذر حمایت

می‌کرد، به خدا قسم، ده روز نمی‌گذرد که از قبیله طیّ پیاده‌ها و سواره‌هایی می‌آیند و من بیست هزار نفر طایی را ضمانت می‌کنم که پیشاپیش شما بچنگند و شما را حفاظت کنند. امام علیه السّلام برای او و قومش جزای خیر طلب کردند و فرمودند: میان من و این قوم عهد و پیمانی هست که نمی‌توانم منصرف شوم مگر آنکه مرا منصرف کنند.

آنگاه طرمّاح اجازه خواست که به «میره» رود و سریعا برای یاری امام بازگردد، امام اجازه دادند و باقی افراد با امام همراه شدند. طرمّاح به میره رفت و سریعا بازگشت، هنگامی که به عذیب الهجانات رسید خبر کشته شدن حسین علیه السّلام به او داده شد و او بازگشت. «۱»

قصر بنی مقاتل

امام علیه السّلام از عذیب الهجانات حرکت کرد تا آنکه به قصر بنی مقاتل «۲» وارد گردید، خیمه‌ای زده شده، نیزه‌ای نصب شده و اسپ‌ی ایستاده می‌بینند، سؤال می‌کنند و گفته می‌شود که متعلق به عبید الله بن حرّ جعفی است «۳» امام علیه السّلام حجاج بن مسروق جعفی را نزد او

(۱) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۳۰.

(۲) - این قصر منسوب به مقاتل بن حسان بن ثعلبه است و حموی آن را منسوب به امرئ القیس می‌داند، میان عین التمر و قطقطانه قرار دارد که عیسی بن علی آن را تجدید بنا کرد.

(۳) - در تاریخ طبری ج ۷، ص ۱۶۸ و جمهرة انساب العرب ص ۳۸۵ آمده که عبید الله بن حرّ از طرفداران عثمان بود و لذا نزد معاویه رفت و در روز صفین با علی (ع) وارد جنگ شد و در تاریخ طبری ج ۷، ص ۱۶۹ احادیثی راجع به راهزنی وی و غارت اموال توسط او ذکر شده و ابن اثیر در ج ۴، ص ۱۱۲ ذکر کرده که چون اقامتش در شام طولانی شد، برادر زنش همسر او را به ازدواج عکرمة بن خبیص درآورد، هنگامی که

ترجمه مقبل مقرر م، ص: ۱۰۸
 می‌فرستند. عبید الله از علت آمدنش سؤال می‌کند، حجاج می‌گوید: هدیه و کرامتی برایت دارم اگر بپذیری، این حسین است که تو را به یاری خود می‌خواند اگر در راه وی مبارزه کنی پاداش می‌بینی و اگر کشته شوی شهید هستی. عبید الله گفت: «به خدا قسم من از کوفه خارج نشدم مگر به خاطر کثرت افرادی که خود را برای جنگ با او آماده می‌کردند. پس دانستم که او کشته می‌شود و من توان یاری او را ندارم و دوست ندارم که با او دیدار کنم.»
 «۱»

حجاج کلام او را برای حسین علیه السلام بازگو نمود، امام علیه السلام برخاستند و همراه با گروهی از اهل بیت و اصحاب خود نزد او رفتند و به خیمه او وارد شدند. عبید الله بن حر می‌گوید:
 احدی را زیباتر از حسین علیه السلام ندیدم و بر هیچ‌کس به اندازه او رقت نکردم زمانی که دیدم راه می‌رود و بچه‌ها اطراف او را گرفته‌اند، نگاهی به محاسن او کردم، دیدم مانند: بال زاغ سیاه هستند. گفتم: آیا سیاه هستند یا خضاب شده‌اند؟ پس فرمود: ای پسر حر، پیری

خبر به او رسید عکرمة را نزد علی بن ابی طالب برد. پس علی (ع) فرمود: دشمن ما را نزد ما آوردی. عبید الله گفت: آیا عدل تو مانع از قضاوت است. علی (ع) فرمود: خیر. آنگاه زن را در حالی که باردار بود به شخصی مورد اعتماد سپرد تا اینکه وضع حمل کرد، پس بچه را به عکرمة داد و زن را به عبید الله و عبید الله به شام بازگشت. در سال ۶۸ در ایام عبد الملک، عبید الله در نزدیکی انبار کشته شد. در انساب الاشراف ج ۵، ص ۲۹۷ آمده است که عبید الله بن عباس با وی جنگید و هنگامی که او را مجروح کردند بر کشتی سوار شد که از فرات عبور کند و لشکریان عبید الله بن عباس خواستند کشتی را بگیرند که عبید الله بن حر خود را به آب انداخت در رساله المغتالین ص ۲۶۸ آمده است که عبد الملک، عبید الله بن حر جعفی را به جنگ

مصعب فرستاد، پس لشکریان او از وی تخلف کردند تا آنکه عبید الله بن عباس سلمی متعرض وی شد، عبید الله بن حرّ فرار کرد و بر کشتی سوار شد، عبید الله بن عباس بر سر ناخدا فریاد زد که اگر او را ببری تو را به قتل می‌رسانم، پس او را برگرداند و با یکدیگر گلاویز شدند تا آنکه هر دو غرق شدند پس عبید الله بن حرّ را نجات دادند و او را به عنوان هدف به جایی بستند و آن قدر تیر زدند که کشته شد. در «المحبر» ص ۴۹۲ ذکر شده که مصعب بن زبیر سر عبید الله بن حرّ جعفی را در کوفه نصب نمود و در اخبار الطوال ص ۲۸۹ آمده است: هنگامی که مختار تصمیم به خونخواهی حسین (ع) گرفت عبید الله بن حرّ جعفی در کوهی بود که متعرض اموال مردم می‌شد. مختار نزد وی فرستاد که در خونخواهی حسین (ع) با وی مشارکت کند پس او اجابت نکرد و مختار خانه او را منهدم کرد و اموال او را غارت کرد و همسر او را زندانی. مؤلف گوید: ممکن است موفق به توبه شده باشد در حالی که از اجابت سید الشهداء امتناع کرد و این در حالی بود که امام (ع) با پای خود نزد او رفته بودند.

(۱) - الأخبار الطوال دینوری ص ۲۴۶. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۰۹

زودرس به سراغ من آمد، دانستم که خضاب هستند. «۱»
 هنگامی که مجلس با حضور ابی عبد الله علیه السلام استقرار یافت امام حمد و ثنای الهی را بجا آورد و فرمود:
 ای پسر حرّ اهل شهر شما به من نامه نوشتند که بر یاری من اجتماع کرده‌اند و از من تقاضای آمدن کردند در حالی که اینگونه نبود «۲» همانا تو گناهان بسیاری مرتکب شده‌ای، آیا می‌خواهی توبه کنی و گناهان خود را محو کنی؟
 گفت: چه باید بکنم؟
 امام علیه السلام فرمودند: پسر دختر پیامبر را یاری می‌کنی و همراه او می‌جنگی. «۳»
 عبید الله گفت: به خدا قسم من می‌دانم که هر کس با تو باشد در آخرت خوشبخت است، ولی تنها وجود من فایده‌ای ندارد چون شما در کوفه یک یاور هم ندارید. شما

را به خدا قسم می‌دهم که مرا واگذارید، ولی این اسب را به شما می‌دهم، به خدا قسم بر روی آن چیزی طلب نکردم مگر اینکه به آن رسیدم و احدی مرا تعقیب نکرد جز اینکه توانستم فرار کنم.

امام علیه السلام فرمودند: اگر خودت نمی‌آیی ما را نیازی به اسب تو نیست، «۴» ما گمراهان را به عنوان یاور اتخاذ نمی‌کنیم، «۵» ولی من تو را نصیحت می‌کنم چنانچه تو مرا نصیحت کردی، اگر می‌توانی کاری کن که فریاد ما را نشنوی و شاهد واقعه نباشی، به خدا قسم هر فردی که فریاد کمک ما را بشنود در حالی که ما را یاری نکند سزای او آنست که خداوند او را در آتش جهنم بیندازد. «۶» عبید الله بن حرّ پس از آن پشیمان می‌شود و اشعاری می‌سراید مردم در دست ماست، نمی‌دانیم چه می‌شود و نمی‌خواهیم امانت مردم ضایع شود.

- (۱) - خزانه الأدب بغدادی ج ۱، ص ۲۹۸ و أنساب الأشراف ج ۵، ص ۲۹۱.
- (۲) - نفس المهموم ص ۱۰۴.
- (۳) - اسرار الشهادة ص ۲۳۳.
- (۴) - الأخبار الطوال ص ۲۴۹.
- (۵) - امالی صدوق ص ۹۴.
- (۶) - خزانه الأدب ج ۱، ص ۲۹۸، در رفتن امام (ع) نزد عبید الله بن حرّ هدف امام (ع) مشخص می‌شود. امام (ع) در صدد بودند که مردم را به واجبات خود آگاه سازند و حجّت را بر آنان تمام کنند تا آنکه احدی ادّعا نکند که او مرا به یاری خود دعوت نکرد. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۱۰.
- پس امام علیه السلام فرمودند: بروید تا آنکه فریادرسی ما را نشنوید و سیاهی ما را نبینید، کسی که فریاد کمک ما را بشنود یا سیاهی ما را ببیند و اجابت نکند بر خداوند حق است که او را به رو در آتش افکند. «۱»

در ساعات آخر یکی از شبها امام علیه السلام به جوانان امر فرمودند که آب بردارند و از قصر بنی مقاتل کوچ کنند. در میان راه شنیده شد که امام علیه السلام می فرمودند: «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاَجِعُونَ وَاَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» علی اکبر از علت استرجاع سؤال کرد. امام علیه السلام فرمودند: حالتی شبیه خواب بر من عارض شد، دیدم که سواره‌ای فریاد می زند این قوم می روند ولی مرگ هم به دنبال آنها می رود، دانستم که این سواره همان نفسهای ماست که ما را آگاه می کند. علی اکبر عرض کرد: خداوند بد نیاورد، آیا ما بر حق نیستیم؟ امام علیه السلام فرمودند: آری، قسم به خدایی که بازگشت تمام بندگان به سوی اوست این چنین است. فرمود: ای پدر اگر ما بر حق هستیم پس اعتنایی به مرگ نداریم، امام علیه السلام فرمودند: خداوند بهترین پاداش را به تو بدهد. «۲»

حسین علیه السلام دائم طرف سمت چپ را می گرفت تا آنکه به نینوی «۳» رسیدند، در این هنگام سواره‌ای پیدا شد که فرستاده ابن زیاد بود و همراه او نامه‌ای به جانب حر بود که در آن نوشته بود: هنگامی که نامه مرا خواندی بر حسین سخت می گیری «۴» و او را فرود

(۱) - مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۲۸.
 (۲) - طبری ج ۶، ص ۲۳۱؛ در مقتل العوالم ص ۴۸ آمده است: حسین (ع) در عذیب، در خواب قیلوله گوینده‌ای را دید که می گفت: اینان به سرعت می روند و مرگ آنان را به جنت می برد. در مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۲۶ آمده که در ثعلبیه حسین (ع) هنگام ظهر خوابیدند، پس با گریه برخاستند علی اکبر علت را پرسید و امام (ع) جمله بالا را فرمودند.

(۳) - در مجلة المقتبس ج ۱۰، ص ۱۳۳۰؛ آمده که نینوی از آبادیهای طف بود که به دانش مشهور بوده و در زمان امام صادق (ع) آباد شد و در اوائل قرن سوم اثری از آن نبود.
 (۴) - در مقایس اللغة ج ۱، ص ۴۱۶ آمده است که ابن زیاد

به عمر بن سعد نامه نوشت که بر حسین (ع) ترجمه مقتل مقرر ص: ۱۱۱، نمی‌آوری مگر در یک بیابان بی‌آب و علف و بدون پناه. حرّ نامه را بر حسین علیه السلام خواند، امام علیه السلام فرمودند: بگذار به نینوی یا غاضریّات یا شفیه فرود آئیم. حرّ گفت: نمی‌توانم این مرد جاسوس بر من است. «۱» زهیر بن قین فرمود: ای فرزند رسول خدا، جنگیدن با اینان آسانتر از جنگیدن با کسانی است که پس از اینان می‌آیند. قسم به جان خودم آن قدر افراد بیابند که ما توان مقابله با آنها را نداشته باشیم. حسین علیه السلام فرمود: من شروع به جنگ نمی‌کنم. زهیر گفت: در نزدیکی ما بر لب رود فرات قریه‌ای قرار دارد که ایمن است و فرات اطراف آن را احاطه کرده است. حسین علیه السلام فرمود: اسم آن چیست؟ زهیر گفت: «عقر» «۲» نامیده می‌شود. امام علیه السلام فرمودند: پناه می‌برم به خداوند از عقر. حسین علیه السلام به جانب حرّ رفت و فرمود: اندکی با ما راه بیا پس همه با هم رفتند تا آنکه به سرزمین کربلا رسیدند، در اینجا حرّ و اصحابش جلوی امام علیه السلام ایستادند و گفتند: این مکان نزدیک به فرات است و به این نحو از ادامه حرکت مانع شدند، همچنین گفته شده است که در میانه راه اسب امام از حرکت ایستاد و حرکت نکرد

سخت بگیرد و منظور او این بود که امام (ع) را به مکانی خشن فرود آورد. از هری در تهذیب اللغة آورده که منظور از سخت‌گیری، تنگ گرفتن بر امام (ع) بوده است و اصمعی گفته است که منظور حبس کردن امام (ع) بوده است.

(۱) - ارشاد مفید.

(۲) - «عقر» در لغت به معنای عقیمی و عقیم بودن آمده است/ مترجم.

غاضریّه قریه‌ای است منسوب به غاضرة از بنی اسد و گفته شده است که در شمال قبر «عون» قرار گرفته است. در

مناهل الضرب از سید جعفر اعرجی کاظمی آمده است که او عون بن عبد الله بن جعفر بن مرعی بن حسن بن ادریس بن داود بن احمد بن عبد الله بن موسی بن عبد الله بن الحسن المثنی بن الحسن بن امیر المؤمنین (ع) است در یک فرسنگی کربلا گرفتار شد و همانجا از دنیا رفت و قبه و بارگاه دارد که مورد زیارت است در حالی که بعضا با عون بن علی بن ابی طالب یا عون بن عبد الله بن جعفر الطیار اشتباه می‌شود.

در این مکان آثار قلعه‌ای است که به قلعه بنی اسد معروف است، شفیه چاهی است که متعلق به بنی اسد است و «عقر» جایگاهی است که منازل بخت النصر در آن قرار دارد. و یوم العقر روزی است که در سال ۱۰۲ هجری یزید بن مله‌ب در آن روز کشته شد. بکری در المعجم مما استعجم ج ۳، ص ۹۵ گفته است صبح بنی حرب روز کربلاست و صبح بنی مروان روز عقر است که منظور روز قتل حسین (ع) و روز قتل یزید بن مله‌ب است و در تاریخ موصل ص ۱۶ کثیر بن عبد الرحمن خزاعی گفته است: روزی که به آل مله‌ب تجاوز شد به کرامت تجاوز شد. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۱۲، چنانچه خداوند شتر پیامبر را در حدیبیه متوقف ساخت. «۱» امام علیه السلام از نام سرزمین سؤال کردند، زهیر در پاسخ گفت: با سرعت حرکت کنید و از چیزی سؤال نکنید تا آنکه خداوند فرج ما را برساند، این سرزمین «طف» نامیده می‌شود امام علیه السلام فرمودند: آیا نام دیگری هم دارد، زهیر پاسخ داد: به کربلا هم معروف است. چشمان امام پر از اشک شد «۲» و فرمود: خدایا من از کرب و بلاء به تو پناه می‌برم «۳» اینجا محل فرود آمدن ما و ریخته شدن خون ما و محل قبور ماست که جدّم پیامبر از آن خبر داده است. «۴»

کربلا

فرود آمدن امام علیه السلام در کربلا در دوّم محرّم سال ۶۱ هجری بود. «۵» امام علیه السلام فرزندان و برادران و

اهل بیت خود را جمع کردند، به آنها نگاه کردند و گریستند و فرمودند: خدایا ما عترت پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم که بیرون رانده شدیم و طرد شدیم و از حرم جد خود دور ماندیم و بنی امیه بر ما تعدی کردند، خدایا حق ما را بگیر و ما را یاری بفرما. آنگاه رو به اصحابش کرد و فرمود: مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبان آنهاست با دین مدارا می‌کنند تا آنجا که معیشت آنان، اقتضاء می‌کند و هنگامی که دچار بلاء شوند دینداران بسیاری کمند. «۶»

(۱) - منتخب الطریحی ص ۳۰۸ چاپخانه حیدریه.
 (۲) - تحفة الازهار (مخطوط) از ابن شد قمی و در سیر اعلام النبلاء تألیف ذهبی ج ۳، ص ۲۰۹ آمده که امام نام زمین را پرسیدند، گفته شد کربلاء امام فرمودند: کرب و بلاء.
 (۳) - بحار ج ۱۰، ص ۱۸۸.
 (۴) - لهوف، سید بن طاووس.
 (۵) - طبری ج ۶، ص ۲۳۳ و ابن اثیر ج ۴، ص ۲۰ و ارشاد مفید.

(۶) - بحار ج ۱۰، ص ۱۹۸ و مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۳۷؛ مخفی نماند که پرسیدن نام سرزمین و تمامی قضایای سید الشهداء اسراری بس غامض دارد، امام در نزد ما عالم به تمامی حوادث کون و مکان است، ودیعه‌های الهی در میان کائنات را می‌شناسد و ما در مقدمه ذکر کردیم که همه چیز مشهود اوست، اگر امام نام زمین را سؤال می‌کند یا اینکه خداوند اسب را مثل شتر پیامبر (ص) متوقف می‌کند، سر آن اینست که اصحاب به این زمین محل قربانی اعتراف کنند تا آنکه قلوب مطمئن شود و افراد تمیز داده شوند و تصمیم‌ها تثبیت شود، بصیرت آنها در این امر زیاد شود و هدف مشخص شود تا آنکه احدی در موضع ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۱۳، آنگاه حمد و ثنای الهی را بجا آورد و بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او درود فرستاد و فرمود: «اما بعد به تحقیق حادثه‌ای پیش آمده است که خود می‌بینید، دنیا تغییر کرده

و خوشیهای آن پشت کرده است و از آن چیزی باقی نمانده است مگر به اندازه ته مانده ظرفی، یک زندگانی فرومایه مثل چراگاهی بد عاقبت است آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و جلوی باطل گرفته نمی شود، مؤمن باید مشتاق لقاء الهی باشد! همانا که من مرگ را جز سعادت و زندگی با ظالمین را جز ذلت و خواری نمی بینم.

«۱»

زهیر برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا گفتار شما را شنیدیم، اگر بر فرض دنیا پایدار بود و ما در آن جاودانه می بودیم، باز قیام با شما را بر ماندن در دنیا ترجیح می دادیم.

بریر گفت: ای فرزند رسول خدا خداوند بر ما منت گذاشته است که پیشاپیش شما بجنگیم و اعضاء ما قطعه قطعه شود، آنگاه جد تو در روز قیامت شفیع ما باشد. «۲»

نافع بن هلال گفت: تو می دانی که جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله نتوانست محبت خود را به

کربلا مجال شک نداشته باشد! در این نحوه سؤال هیچ گزافی نیست چنانچه نظیر آن از پیامبر هم روایت شده است. پیامبر نیز نام دو مردی که در صدد دوشیدن شتر بودند و دو کوهی که در مسیر بدر، قرار داشتند پرسیدند. آیا پیامبر نمی دانستند؟ بلی، عالم بودند ولی مصالح پوشیده بر ما ایشان را وادار به سؤال کرد.

در کتاب (الشهید مسلم) ص ۹۰ اشاره کرده ایم که این سؤال از سؤالاتی است که علماء بلاغت آن را به «تجاهل العارف» می شناسند. هنگامی که خداوند پدیدآورنده اشیاء که عالم به صغیر و کبیر است به حضرت موسی (ع) می گوید: «چه چیزی در دست توست ای موسی» و به عیسی (ع) می گوید: «آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان خدا اتخاذ کنید» و به ابراهیم می گوید: «آیا ایمان نداری» با اینکه عالم به ایمان اوست، پس بر امام منصوب از جانب خداوند هم مصالح مخفی نیست.

همچنین در پناه بردن از شنیدن کرب و بلاء امام (ع) فال

بد نمی‌زنند، چون که کسی فال بد می‌زند که نمی‌داند چه پیش می‌آید در حالی که حسین (ع) یقین دار که قضاء الهی در سرزمین طف چه خواهد بود و می‌داند که سختیهای وارده بر ایشان و بر اهل بیت چه خواهد بود. (۱)- این کلام در لهوف است و نزد طبری ج ۶، ص ۲۲۹ این خطبه در ذی حسم خوانده شده است، در عقد الفرید ج ۲، ص ۳۱۲؛ حلیة الاولیاء ج ۳، ص ۳۹؛ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۳ مثل لهوف است. از مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۹۲ و ذخائر العقبی ص ۱۴۹ استفاده می‌شود که از خطبه‌های روز عاشورا است و در سیر اعلام النبلاء از ذهبی ج ۳، ص ۲۰۹ آمده که هنگام ورود عمر بن سعد این خطبه ایراد شده است.

(۲)- لهوف ص ۴۴
ترجمه مقتل مقرر ص: ۱۱۴

همه مردم بچشانند و آنان را مطیع خود کند، چون عده‌ای منافق بودند، و عده یاری می‌دادند ولی در پنهان غدر و نیرنگ به کار می‌گرفتند، مردم نزد وی شیرین‌تر از عسل بودند و پشت سر تلخ‌تر از حنظل بودند تا آنکه عمر شریفش به پایان رسید. پدرت علی علیه السلام نیز همین وضعیّت را داشت، بر یاری او اجتماع کردند در حالی که ناکثین و قاسطین و مارقین با او از در جنگ در آمدند تا آنکه اجل او هم به سر آمد و به سوی رحمت و رضوان خداوند رفت. امروز هم شما نزد ما همین حالت را دارید، هر کس پیمان شکنی کند و از بیعت فرار کند ضرر نمی‌زند مگر به خودش و خداوند کفایت‌کننده است. پیشاپیش ما به سلامت حرکت کن، اگر می‌خواهی به شرق برو یا به غرب، ما از قضا و قدر الهی نمی‌ترسیم و از لقاء خداوند اِکراه نداریم، ما بر نیّت و بصیرت خویش هستیم، دوستان شما را دوست داریم و دشمنان شما را دشمن. «۱» بعد از آن امام علیه السلام نواحی قبر را از اهالی نینوی و غاضریّه به شصت هزار درهم خریداری کردند و پول را به آنها دادند و شرط کردند که نزد قبر وی بیایند و سه روز زوّار را پذیرایی کنند. حرم امام علیه السلام که خریداری

شده چهار میل در چهار میل است که بر فرزندان و دوستانشان حلال و بر مخالفین و بدخواهان حرام است و در حدیثی از امام صادق علیه السّلام آمده است که مخالفان به بیعت وفا نکردند. «۲»
 هنگامی که حسین علیه السّلام به کربلا وارد شد نامه‌ای به محمد بن حنفیه و گروهی از بنی هاشم نوشت: اما بعد گویا از دنیا چیزی مانده و آخرت همیشگی است، و السّلام.
 «۳»

- (۱) - مقتل العوالم ص ۷۶.
 (۲) - کشکول شیخ بهایی ج ۲، ص ۹۱؛ نقل از کتاب الزیارات، سید بن طاووس هم این مطلب را در مصباح الزائر نقل کرده است. تعجب از صاحب مفتاح الکرامه است که در کتاب متاجر ص ۲۴۵ خریداری زمین توسط امام (ع) را انکار کرده با این ادّعا که در اخبار آمده است که امام (ع) بر این امر واقف نبوده است. در حالی که امیر المؤمنین (ع) هم ما بین خورنق تا حیره و تا کوفه را از کشاورزان به چهل هزار درهم خریدند و به معترضینی که می‌گفتند: این زمین نمی‌روید، فرمودند: کوفه اول و آخرش به هم متصل می‌شوند و هفتاد هزار نفر از آن به بهشت وارد می‌شوند و من خواستم که از ملک من وارد شوند.
 (۳) - کامل الزیارات ص ۷۵ باب ۲۳؛ أبو الفرج در اغانی ج ۸، ص ۱۵۱ ذکر کرده است که این مطلب را ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۱۵

ابن زیاد با حسین علیه السّلام

حرّ شخصی را نزد ابن زیاد می‌فرستد که خبر فرود آمدن حسین علیه السّلام در کربلا را به او بدهد. ابن زیاد نامه‌ای به حسین علیه السّلام می‌نویسد: اما بعد ای حسین! به من خبر رسیده است که به کربلا فرود آمده‌ای. امیر المؤمنین یزید به من نامه نوشته است که سر بر بالش نگذارم و سیر غذا نخورم مگر آنکه تو را به خدای لطیف و خبیر ملحق کنم یا به حکم من و حکم یزید

تسلیم شوی، و السلام.
 هنگامی که حسین علیه السلام نامه را خواند آن را دور انداخت و فرمود: قومی که رضایت مخلوق را در برابر خشم خالق خریده‌اند رستگار نمی‌شوند. نامه‌رسان جواب نامه را در خواست کرد و امام فرمود: نزد من جوابی برای او نیست، چون عذاب خداوند بر او حتمی شده است. نامه‌رسان ابن زیاد را از گفتار ابا عبد الله علیه السلام با خبر می‌سازد، ابن زیاد غضب می‌کند «۱» و به عمر بن سعد دستور می‌دهد که با چهار هزار نیرو که برای رفتن به «دستی» آماده شده بودند به کربلا بروند «۲» و ابن زیاد عهد نامه‌ای می‌نویسد که ولایت ری و مرزبانی دستی و دیلم را به او واگذار می‌کند. «۳» عمر بن سعد قبول نمی‌کند و هنگامی که عهدنامه استرداد می‌شود یک شب مهلت می‌خواهد. عمر بن سعد ناصحین خود را جمع می‌کند، همگان او را از رفتن به جنگ حسین علیه السلام نهی می‌کنند، خواهرزاده‌اش حمزه بن مغیره می‌گوید: تو را به خدا قسم می‌دهم که به جنگ حسین علیه السلام نروی، با این کار رحم خود را قطع نموده

حسن بصری به عمر بن عبد العزیز نوشت زمانی که خلافت را به دست گرفت. در مروج الذهب اخبار عمر بن عبد العزیز آمده است که او به ابی حازم مدنی اعرج نوشت که مرا به طور مختصر وصیتی بکن و ابی حازم این مطلب را نوشت و در موضوعات، اول حرف کاف سیوطی می‌گوید که من آن را پیدا نکردم ولی ابو نعیم آن را از عمر بن عبد العزیز نقل کرده است.
 (۱) - بحار ج ۱۰، ص ۱۸۹ و مقتل العوالم ص ۷۶.
 (۲) - در تجرید اغانی ج ۱، ص ۲۷۷؛ آمده که مکان لشکر یعنی «حمام اعین» به این نام معروف شده که منسوب به اعین دربان بشر بن مروان بوده است و در معجم البلدان ج ۳، ص ۳۳۴؛ آمده که اعین غلام سعد بن ابی وقاص بوده است.

(۳) - طبری ج ۶، ص ۲۳۲.

ترجمه مقتل مقرر م، ص: ۱۱۶
و خداوند را عصیان ننمائی، به خدا قسم اگر پادشاهی زمین مال تو باشد و تو از دنیا و این سلطنت خارج شوی برایت بهتر است که خدا را با خون حسین علیه السلام ملاقات کرده باشی «۱» ابن سعد گفت: ان شاء الله چنین خواهیم کرد و تمامی شب را فکر کرد. صبح روز بعد نزد ابن زیاد آمده و گفت: تو این کار را به من سپردی و مردم شنیدند، پس مرا معاف بدار و شخص دیگری را بفرست و بعضی از اشراف کوفه را نام برد. ابن زیاد گفت: من با تو مشورت نکردم، اگر می‌خواهی حرکت کن و در غیر این صورت عهدنامه را بده، هنگامی که اصرار ابن زیاد را دید گفت: عیب ندارد من خودم حرکت می‌کنم «۲» پس با چهار هزار نفر حرکت کرد. ابن سعد عزرة بن قیس احمسی را خواند و به او امر کرد که نزد حسین علیه السلام برود و علت آمدنش را سؤال کند. عزرة خجالت کشید، چون از کسانی بود که به امام علیه السلام نامه نوشته بود. ابن سعد از تمامی رؤسای لشکر چنین درخواستی را نمود که به حضور امام بروند ولی، همگان ابا کردند چون همگی نامه نوشته بودند. کثیر بن عبد الله شعبی که مردی بی‌باک بود برخاست و گفت: من می‌روم و اگر بخواهی خون او را بریزم چنین خواهیم کرد. ابن سعد گفت: خیر، ولی سؤال کن که علت آمدنش چیست؟ کثیر رفت و ابو ثمامه صائدی او را شناخت جلوی او ایستاد و گفت: شمشیرت را بگذار و داخل شو کثیر ابا کرد و ابو ثمامه اجازه نداد، لذا کثیر بازگشت. عمر بن سعد، قره بن قیس حنظلی را خواند تا سؤال کند. هنگامی که قره بن قیس رسالت خود را ابلاغ کرد ابا عبد الله علیه السلام فرمودند: اهل شهر شما به من نامه نوشتند که نزد شما بیایم، اگر اِکراه دارید بر می‌گردم. این خبر برای ابن سعد برده شد و او نامه‌ای به ابن

۵۸؛ آمده است که دستی سرزمین وسیعی میان همدان و ری است و قسمتی به دستی رازی و قسمتی به دستی همدانی معروف است.

(۲) - ابن اثیر ج ۴، ص ۲۲؛ مؤلف می‌فرمایند: در مثل آمده کسی که تو را به سلامت بدارد برای تو بس است. ابن جوزی در صفوة ج ۳، ص ۱۶۱؛ نقل می‌کند که یکی از سرداران ابن زیاد در بصره از بام سقوط کرد و هر دو پای او شکست. ابو قلابه به او گفت: ان شاء الله برایت خیر باشد. هنگامی که ابن زیاد خواست او را به جنگ با حسین (ع) بفرستد این کلام محقق شد. چون به فرستاده ابن زیاد گفت: وضعیت مرا بین و پس از هفت روز خبر شهادت حسین (ع) به او رسید و خدا را بر این عافیت حمد کرد.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۱۷،

زیاد نوشت، ابن زیاد پاسخ داد: اما بعد پس بر حسین و اصحابش بیعت با یزید را عرضه کن. اگر انجام داد، آنگاه خواهیم دید. «۱»

سخنرانی ابن زیاد

ابن زیاد مردم را در مسجد جامع کوفه گرد آورد و گفت: ای مردم شما آل ابی سفیان را آزموده‌اید و دیده‌اید که همانگونه هستند که شما دوست دارید. امیر المؤمنین یزید را می‌شناسید که سیرتی نیکو و روش پسندیده دارد، به رعیت احسان می‌کند و هدیه‌ها می‌دهد، راه‌ها را ایمن می‌کند و پدرش معاویه نیز چنین بود، یزید بندگان را اکرام می‌کند و با اموال آنها را بی‌نیاز می‌سازد رزق شما را صد برابر افزوده است و به من امر کرده است که آن را بیشتر کنم و شما را به جنگ دشمنش حسین علیه السلام بفرستم، پس بشنوید و اطاعت کنید. آنگاه فرود آمد، هدایای بسیاری میان مردم تقسیم کرد و به «نخيلة» رفت «۲» که جایگاه لشکر بود. همچنین فرستادگانی نزد حصین بن نمیر تمیمی و حجار بن ابجر و شمر بن ذی الجوشن و شیبث بن ربیع فرستاد و به آنها امر کرد که ابن سعد را کمک کنند.

شبت بن ربیع به بهانه بیماری کوتاهی کرد «۳» ابن زیاد شخصی نزد او فرستاد که فرستاده من خبر تمارض تو را به من داد و می‌ترسم از کسانی باشی که نزد مؤمنین ادّعیای ایمان کنی و نزد شیاطین با آنان بوده باشی، اگر در مسیر اطاعت ما هستی پس سریعا نزد ما بیا. شبت بعد از عشاء آمد که چهره‌اش دیده نشود. عبید الله بن زیاد، زجر بن قیس جعفی را به همراه پانصد سواره فرستاد و به او امر کرد که در راه کوفه بایستد و مانع هر شخصی شود که برای پیوستن به حسین علیه السلام در حال بیرون شدن است. عامر بن ابی سلامه بن عبد الله به او رسید، زجر گفت: می‌دانم مقصد تو

- (۱) - طبری ج ۶، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.
 (۲) - در کلام ابن نما این مکان «عبّاسیه» است که امروزه به «عبّاسیات» معروف است و جای آن نزدیک ذی الکفل است و در کتاب «الیقین» از رضی الدین بن طاووس ص ۱۴۷ آمده است که نخيله دو فرسنگ از کوفه فاصله دارد.
 (۳) - الأخیار الطوال ص ۲۵۳.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۱۸،
 کجاست، برگرد. عامر بر او و اصحابش حمله برد و همه را از میان برداشت و عبور کرد تا آنکه به کربلا رسید، به حسین علیه السلام ملحق شد تا آنکه با وی به شهادت رسید. «۱»

حسین علیه السلام نزد کوفیان

مردم مداوما از جنگ با حسین علیه السلام اظهار ناخشنودی می‌کردند، چون او فرزند رسول خدا و سید جوانان بهشت بود، تصریح پیامبر و امیر المؤمنین راجع به حسین علیه السلام و برادرش حسن علیه السلام از ذهن مردم بیرون نرفته بود، آنها فضل او را در روز قحطی دیده بودند که مردم نزد ابو الحسن آمده بودند و او حسین علیه السلام را برای استسقاء فرستاد و به برکات نفس مقدّس او خداوند دعایش را مستجاب کرد و آن قدر باران فرستاد که

زمین سبز شد و او کسی بود که روز صفین بر محل برداشتن آب مسلط شد، همه مسلمانان را سیراب کرد «۲» و خبر آب دادن به حرّ و هزار سواره در آن سرزمین خشک و بی‌علف در تمامی کوفه پخش شد. آیا با چنین وضعیتی، احدی می‌توانست با وی بجنگد مگر با غلبه هوای نفس و طغیان و ضعف نفس و به همین دلیل گروه بسیاری پس از رسیدن به کربلا سست شدند و فقط گروهی اندک باقی ماندند. هنگامی که ابن زیاد این نکته را دانست سوید بن عبد الرحمن منقری را با لشکری فرستاد و به او امر کرد که در راه‌های اصلی کوفه گردش کند و اعلان کند که همگان برای جنگ با حسین علیه السلام خارج شوند و هر کس تخلف ورزد او را نزد ابن زیاد آورد، سوید بن عبد الرحمن یک مرد شامی را دید که برای گرفتن ارثیه به کوفه آمده بود، او را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد آورد و ابن زیاد دستور داد که گردنش را بزنند، هنگامی که مردم چنین شری از او دیدند همگان خارج شدند. «۳»

- (۱) - الإکلیل از همدانی ج ۱۰، ص ۸۷ و ۱۰۱.
 (۲) - مقتل العوالم ص ۱۵ و ۴۵.
 (۳) - الأخبار الطوال دینوری ص ۲۵۳.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۱۹

لشکریان

شمر «۱» به همراهی چهار هزار نفر، یزید بن رکاب، با دو هزار نفر حصین بن نمیر تمیمی با چهار هزار نفر شبت بن ربعی با یک هزار نفر، کعب بن طلحة با سه هزار نفر، حجار بن ابجر با یک هزار نفر، مضایر بن رهینه مازنی با سه هزار نفر و نصر بن حرشه با دو هزار نفر خارج شدند «۲» و بدین ترتیب قبل از حلول ماه محرم بیست هزار نفر نزد ابن سعد جمع‌آوری شدند «۳» در حالی که مداوماً ابن زیاد لشکریان را به سوی ابن سعد می‌فرستاد تا آنکه سی هزار نفر نزد او گرد آمدند. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که حسین علیه السلام در بیماری برادرشان

امام حسن علیه السلام بر ایشان وارد شدند، هنگامی که امام حسن علیه السلام گریه ایشان را دیدند، فرمودند: برای چه گریه می‌کنی ای ابا عبد الله؟ فرمود: به خاطر وضعیتی تأسّف‌بار شما، امام حسن علیه السلام فرمودند: آنچه به من رسیده سمی است که بواسطه آن کشته می‌شوم ولی هیچ روزی مثل روز تو نیست ای ابا عبد الله که سی هزار نفر نزد تو ازدحام می‌کنند ادعا می‌کنند که از امت جدّمان محمد صلی الله علیه و آله هستند و دین اسلام را دارند پس بر کشتن و ریختن خون تو و شکستن حرمت تو و اسیر گرفتن زنان و فرزندان تو اجتماع می‌کنند، در این هنگام لعنت بر بنی امیه حلال می‌شود و آسمان خاکستر و خون می‌بارد و همه بر تو گریه می‌کنند حتی وحوش بیابانها و ماهیان دریاها. «۴» ابن زیاد به ابن سعد نوشت: با این کثرت پیاده و سواره من هیچ بهانه‌ای برایت باقی نگذاشتم، بدان که در هر صبح و شام خبر تو نزد من است، قبل از محرّم باید وارد جنگ شوی. «۵»

- (۱)- در البدء و التاریخ ج ۶، ص ۱۰؛ نام او را بشر بن ذی الجوشن ذکر کرده است و در عجالة المبتدی تألیف حافظ ابی بکر محمد بن ابی عثمان حازمی نام او را «شور بن ذی الجوشن» ذکر نموده است.
- (۲)- ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۱۵.
- (۳)- ابن نما و لهوف.
- (۴)- أمالی صدوق ص ۷۱؛ در مطالب السئول آمده که بیست هزار نفر بودند و در حاشیه تذکرة الخواص آمده است که صد هزار بوده‌اند و در تحفة الازهار آمده که هشتاد هزار بوده‌اند و در اسرار الشهادة ص ۲۳۷ آمده که شصت هزار سواره و یک میلیون پیاده بودند و ابو الفداء در تاریخ خود ج ۲، ص ۱۹۰ فقط خروج ابن سعد با چهار هزار و حرّ با دو هزار را ذکر کرده است.
- (۵)- تظلم الزهراء ص ۱۰۱ و مقتل محمد بن ابی طالب. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۲۰، ابن سعد لشکریان را به سوی فرات برد، آب را تصاحب

کردند و میان آب و سید الشهداء حائل شدند. اصحاب حسین علیه السلام راهی به سوی آب نیافتند تا آنجا که تشنگی کار را بر ایشان سخت کرد، حسین علیه السلام تبری برداشتند و پشت خیمه زنان نه قدم بسوی قبله برداشتند و آنجا را حفر کردند، چشمه‌ای با آب گوارا بیرون زد که همگان نوشیدند، سپس چشمه فرو رفت و هیچ اثری از آن دیده نشد. ابن زیاد نامه‌ای به ابن سعد نوشت: به من خبر رسیده است که حسین چاه حفر می‌کند و به آب می‌رسد که خودش و اصحابش می‌نوشند. هنگامی که نامه من بدست تو رسید تا آنجا که می‌توانی او را از حفر چاه منع می‌کنی و تا حد ممکن بر آنها تنگ بگیر. در همان وقت هم عمرو بن حجاج را با پانصد سواره فرستاد که بر شریعه فرات فرود آمدند «۱» و این امر سه روز قبل از کشته شدن حسین علیه السلام بود. «۲»

روز هفتم

در روز هفتم محاصره بر سید الشهداء و یارانش شدیدتر شد، راه ورود به آب بسته شد و آب موجود هم رو به اتمام گذاشت، هر کس در صدد بود آتش عطش را فرو بنشانند، همه این امور پیش چشم ابا عبد الله و سایر غیرتمندان بنی هاشم بود، نمی‌توانستند آبی بیابند در حالی که میان ایشان و آب نیزه‌هایی برافراشته و شمشیرهایی برهنه بود، ولی ساقی تشنگان نمی‌توانست این حالت را تحمل کند.

در اینجا برادرش عباس بن علی علیه السلام برای این مهم بر می‌خیزد در حالی که نفس کریم او تاب و تحمل را از او سلب کرده است امام علیه السلام به او امر کردند که برای زنان و کودکان آب طلب کنند و بیست پیاده با بیست سواره همراه ایشان فرستادند. همگی شب هنگام قصد فرات کردند در حالی که به مأمورین حافظ شریعه بی‌اعتنا بودند، چرا که با شیر آل محمد

(۱)- نفس المهموم از محمد قمی ص ۱۱۶ و مقتل خوارزمی

ج ۱، ص ۲۴۴ و مقتل العوالم ص ۷۸.
 (۲) - طبری ج ۶، ص ۲۳۴ و ارشاد مفید و مقتل خوارزمی ج
 ۱؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۲۲.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۲۱،
 همراه بودند. نافع بن هلال جملی که پرچم را در دست
 داشت پیش قدم شد، عمرو بن حجّاج فریاد زد: کی هستی؟
 گفت: آمده‌ایم از این آبی که منع کرده‌اید بنوشیم. عمرو
 گفت: بنوش، گوارای تو باد ولی برای حسین نباید ببری.
 نافع گفت: نه به خدا قسم، قطره‌ای نخواهم نوشید در
 حالی که حسین و یارانش، تشنه لب باشند. نافع فریاد
 می‌زند:

مشکهای خود را پر کنید، یاران حجّاج سخت‌گیری می‌کنند
 گروهی آب بر می‌دارند و گروهی مشغول جنگ می‌شوند
 در حالی که حامی آنها همان تربیت یافته در مکتب حیدری
 حضرت ابو الفضل علیه السلام می‌باشد. سرانجام با آب،
 بازمی‌گردند، در میان دشمنان اُحدی پیدا نمی‌شود که
 خودش را به آنان نزدیک کند و بدین ترتیب آتش تشنگی
 زنان و کودکان خاموش می‌شود. «۱» مخفی‌نماند که این
 مقدار کم آب برای این جمع بیش از صد و پنجاه نفر (در
 آن هوای گرم عراق) مفید نبود و بدون شک جگرهای آنان
 را خنک نمی‌کرد مگر یک بار و چیزی نگذشت که تشنگی
 به سوی آنان بازگشت و صدای شکایت آنها به خدا و
 رسول صلی الله علیه و آله به آسمان برخاست.

غرور ابن سعد

حسین علیه السلام عمرو بن قرظه انصاری را نزد ابن سعد
 فرستاد و در خواست کرد که شب هنگام میان دو لشکر با
 یکدیگر دیداری داشته باشند. هر کدام با بیست سواره
 خارج شدند، حسین علیه السلام به یاران خود امر کرد که
 کنار بروند مگر عبّاس و فرزندش علی اکبر و ابن سعد نیز
 چنین کرد با او هم فرزندش حفص و غلامش باقی ماندند.
 حسین علیه السلام فرمود: ای فرزند سعد، آیا با من
 می‌جنگی، آیا تقوای خداوند را فراموش کردی که بازگشت

همگان به سوی اوست؟! من فرزند کسی هستم که تو می‌دانی!

(۱) - مقتل محمد بن ابی طالب، بنابراین روایت درخواست آب در روز هفتم بوده است و شاید به همین علت ذکر عباس را به روز هفتم اختصاص داده‌اند و در امالی صدوق ص ۹۵ آمده است که حسین (ع) فرزندش علی اکبر را با سی سواره و بیست پیاده برای برداشتن آب فرستاد. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۲۲، نمی‌خواهی با من باشی و اینان را رها کنی؟ عمر گفت: می‌ترسم خانه مرا ویران کنند. حسین علیه السلام فرمود: من آن را برایت بنا خواهم کرد. گفت: می‌ترسم اموال مرا بگیرند امام علیه السلام فرمودند: من از مال خودم در حجاز بهتر از آن را به تو خواهم داد «۱» و روایت شده که امام علیه السلام فرمودند: من «بغیغه» را به تو می‌دهم که ملک بسیار عظیمی بود و معاویه حاضر شده بود به یک میلیون دینار آن را از امام علیه السلام بخرد و امام به او نفروخته بودند. «۲»

ابن سعد گفت: خانواده من در کوفه هستند و می‌ترسم که ابن زیاد آنها را به قتل برساند. امام علیه السلام از او مایوس شدند، برخاستند و فرمودند: خداوند تو را در رختخواب ذبح کند و در روز حشر تو را نیامرزد، به خدا قسم امیدوارم که از گندم عراق نخوری مگر اندکی. ابن سعد با استهزاء گفت: جو برای من کافی است. «۳»

اولین چیزی که از غضب خداوند مشاهده کرد از میان رفتن ولایت ری بود. هنگامی که از کربلا برگشت ابن زیاد او را خواست و عهدنامه ولایت ری را مطالبه کرد. ابن سعد ادعا کرد که آن را گم کرده است. ابن زیاد بر او تند شد، ابن سعد گفت: آن را داده‌ام که برای پیرزنهاش قریش بخوانند. به خدا قسم من تو را درباره حسین نصیحتی کردم که اگر پدرم سعد را نصیحت کرده بودم حق او را ادا کرده بودم.

عثمان بن زیاد برادر عبید الله گفت: ترجمه مقتل مقرر ۱۲۲
غرور ابن سعد ص : ۱۲۱
ست می‌گوید، دوست دارم که در بینی هر مردی از بنی
زیاد تا قیامت حلقه بردگی می‌بود ولی حسین کشته نشده
بود. «۴»

از کارهای مختار با او این بود که وقتی به وی امان داد زنانی
را اجیر کرد که بر در خانه عمر بن سعد بنشینند و بر حسین
علیه السلام عزاداری کند. که این کار، نظر هر عابری را
جلب می‌کرد که صاحب این خانه قاتل سید جوانان اهل
بهشت است. ابن سعد از این کار آزرده شد و از مختار
خواست که آنان را بردارد، مختار به او گفت: آیا بر حسین
نباید گریست؟ «۵»

- | | | | | |
|-------|--------------|---------|-------------------|--------|
| (۱) - | مقتل | العوامل | ص | ۷۸. |
| (۲) - | تظلم | الزهراء | ص | ۱۰۳. |
| (۳) - | تظلم الزهراء | ص ۱۰۳؛ | مقتل خوارزمی ج ۱، | ص ۲۴۵. |
| (۴) - | تاریخ | طبری | ج ۶، | ص ۲۶۸. |
| (۵) - | العقد | الفرید، | باب نهضت | مختار. |
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۲۳،
هنگامی که بعد از مرگ یزید بن معاویه اهالی کوفه خواستند
عمر بن سعد را امیر بر کوفه کنند زنان همدان و ربیعہ به
صورت شیون کنان به مسجد جامع آمدند و می‌گفتند:
ابن سعد به قتل حسین علیه السلام رضایت نداد مگر برای
امارت، پس صدای گریه مردم بلند شد و از او، روی گردان
شدند. «۱»

افتراء ابن سعد

ابن سعد پس از دیدار با امام علیه السلام متأثر شدند
نامه‌ای به عبید الله بن زیاد نوشت به این گمان که در آن
صلاح امت و استحکام نظام است، در نامه خود گفت: اما
بعد، بدرستی که خداوند آتش را خاموش کرده و امر امت
را اصلاح نموده است، این حسین است که به من خبر داده
می‌خواهد به مکانی بازگردد که از آنجا آمده است یا به

مرزی از مرزها برود. پس فرد عادی از مسلمانان باشد و از همان حقوق و تکالیف برخوردار شود یا نزد امیر المؤمنین یزید بیاید و دستش را در دست او بگذارد و ما بین خود را اصلاح کنند، در این امر رضایت شما و مصلحت امت است. «۲»

ولی هیئات که چنین عملی از آن معدن عزت و افتخار سرزند آیا کسی که به مردم صبر بر سختیها و رویارویی با مشکلات را آموزش می‌دهد از پسر مرجانه اطاعت می‌کند و مطیع فرزند هند جگرخوار شود؟! آیا او نبود که به برادرش گفت: به خدا قسم برای انسان پست و حقیر از خودم سرمایه‌گذاری نمی‌کنم و به محمد بن حنفیه فرمود: اگر هیچ پناهگاهی وجود نداشته باشد باز من با یزید بیعت نمی‌کنم و به زرارة بن صالح فرمود: من به طور یقین می‌دانم که اینجا محلّ شهادت من و اصحاب من است و هیچ کس جز فرزندان علی نجات نمی‌یابد و به جعفر بن سلیمان ضبعی فرمود: اینان مرا رها نمی‌کنند مگر آنکه این روح را از جسم من خارج کنند. و آخرین کلام وی در روز عاشورا چنین بود:

(۱) - مروج الذهب ج ۲، ص ۱۰۵.

(۲) - الإتحاف بحب الاشراف ص ۱۵؛ تهذیب التهذیب ج ۲،

ص ۲۵۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۲۴.

آگاه باشید که زنازاده فرزند زنازاده مرا بین دو امر مخیر ساخته است: کشته شدن یا قبول ذلت و دور است از ما ذلت، خدا و رسول و مؤمنین برای ما ذلت را نمی‌پسندند، دامنهای پاک و نفسهای بلند همت ابا دارند که اطاعت از اشخاص پست، بر کشته شدن ترجیح یابد. حدیث عقبه بن سمعان حالت ابا عبد الله علیه السلام را توضیح می‌دهد. عقبه می‌گوید: از مدینه تا مکه و از آنجا تا عراق با حسین علیه السلام مصاحب بودم و از او جدا نشدم تا آنکه کشته شد و تمامی کلمات او را شنیدم و هیچ‌گاه نشنیدم که بخواهد دستش را در دست یزید بگذارد و نه به مرزی از مرزها برود، نه در مدینه نه در مکه و نه در میان راه، بلی

شنیدم که می فرمود: مرا رها کنید، به این سرزمین پهناور
خواهم رفت. «۱»

طغیان شمر

هنگامی که ابن زیاد نامه ابن سعد را خواند گفت: این نامه
شخصی است که ناصح و دلسوز بر قوم است. آنگاه اراده
کرد جواب دهد که شمر برخاست «۲» و گفت: آیا این را
قبول می کنی

(۱) - طبری ج ۶، ص ۲۳۵.
(۲) - در بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۸۸؛ آمده که حسین (ع)
حدیث جدش را برای اصحابش خواند: گویا می بینم سگ
سیاه و سفیدی که در خون اهل بیت من شناور است.
هنگامی که امام (ع) دیدند که شمر ابرص است فرمودند:
او عهده دار قتل من است. در الأعلاق النفسیه از ابن رسته
ص ۲۲۲ آمده است که شمر بن ذی الجوشن قاتل حسین
(ع) ابرص بود. در میزان الاعتدال ذهبی ج ۱، ص ۴۴۹؛ آمده
که شمر بن ذی الجوشن یکی از قاتلان حسین (ع) بود و
هنگامی که به او گفته شد که چگونه بر کشتن فرزند پیامبر
اعانت کردی، گفت: امیران ما به ما حکم کردند و امکان
مخالفت نبود. در کتاب صفین از نصر بن مزاحم ص ۳۰۳
آمده: در صفین شمر بن ذی الجوشن با امیر المؤمنین (ع)
بود. از اصحاب معاویه ادهم بن محرز بیرون آمد و مبارز
طلبید. شمر بیرون آمد و مشغول جنگ شدند. ضربه‌ای به
شمر خورد که به استخوان رسید. شمر برگشت و آب
خورد و نیزه‌ای بدست گرفت و به میدان بازگشت، ضربه‌ای
بر ادهم زد که او را از اسب واژگون ساخت.
در حاشیه کتاب نفع الطیب آمده که حاتم بن شمر با پدرش
در کوفه بودند، هنگامی که شمر توسط مختار کشته شد
پسرش فرار کرد. در کتاب الحلة السیراء از ابن آبار ج ۱،
ص ۶۷ آمده است که پس از خروج مختار شمر بن ذی
الجوشن با اهل و عیالش به شام فرار کرد و در آنجا زیست
همچنین گفته شده است که مختار او را به قتل رساند و

فرزندش فرار کرد تا اینکه کلثوم بن عیاض به قصد جنگ عازم اروپا شد، پس صمیل (فرزند شمر) با وی حرکت کرد و داخل اندلس (اسپانیای امروز) شد و در سال ۱۴۲ در زندان

ترجمه مقتل مقرر عبد الرحمن

پس از آنکه به سرزمین تو وارد شده است؟ به خدا قسم اگر از سرزمین تو کوچ کند و دستش را در دست تو نگذارد مسلماً او قوی خواهد شد و تو ضعیف. ابن زیاد نظر او را پسندید و نامه‌ای به ابن سعد نوشت: اما بعد، من تو را بسوی حسین علیه السلام نفرستادم که از او دفاع کنی یا امور را طولانی نمایی و برایش آرزوی سلامت کنی و نه شفیع او باشی. نگاه کن اگر حسین و اصحابش به حکم من گردن نهادند آنها را سالم نزد من بیاور و اگر امتناع کردند به آنها حمله می‌کنی تا آنها را به قتل برسانی و مثله کنی که آنها استحقاق دارند. هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد سینه و پشتش را با اسب لگدمال کنید و می‌دانم که بعد از مرگ این امر برای او مضر نیست، ولی برای محقق شدن گفتارت باید چنین کرد. اگر به امر ما عمل کردی پاداش شنونده مطیع را به تو خواهیم داد و اگر ابا کردی از لشکر کناره بگیر و لشکر را به شمر بن ذی الجوشن واگذار کن که دستور لازم را به او داده‌ایم. «۱»

هنگامی که شمر نامه را آورد ابن سعد به او گفت: وای بر تو، خداوند تو را سعادت‌مند نگرداند و روی تو را زشت کند و آنچه که آورده‌ای، من گمان می‌کنم که تو او را نهی کردی و امری را که امید به اصلاحش می‌رفت، فاسد کردی. به خدا قسم حسین تسلیم نمی‌شود، چرا که روح پدرش در جسم

شمر گفت: چه می‌خواهی بکنی، آیا طبق امر امیر عمل می‌کنی؟ وگرنه لشکر را به من واگذار کن. عمر بن سعد گفت: خود عهده‌دار آن خواهیم بود و تو فضیلتی بر من نداری، ولی امیر بر نیروی پیاده باش. «۲»

بن معاویه از دنیا رفت. در کتاب «تاریخ علماء اندلس» ج ۱، ص ۲۳۴ آمده است که شمر بن ذی الجوشن کلاعی از اهالی کوفه بود و کسی بود که سر حسین (ع) را نزد یزید بن معاویه برد و هنگامی که مختار ظهور کرد با خانواده خود فرار کرد، سپس وارد اندلس شد و او جد صمیل بن حاتم بن شمر می‌باشد. اما قول صحیح‌تر همان است که دینوری در اخبار الطوال ص ۲۱۶ نقل کرده که شمر بن ذی الجوشن بدست اصحاب مختار کشته شد و سر او نزد محمد بن حنفیه فرستاده شد. در الأعلاق النفسیه صف ۲۲۲ و طبری ج ۷، ص ۱۲۲؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۹۲ آمده است که شمر ابرص بود.

(۱) - ابن اثیر ج ۴، ص ۲۳.

(۲) - طبری ج ۶، ص ۲۳۶.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۲۶

امان‌نامه

شمر با بلندترین صدا فریاد زد: کجا هستند خواهرزاده‌های ما؟ عباس و برادرانش کجا هستند؟ «۱» آنها پاسخ ندادند. حسین علیه السلام فرمودند: پاسخ او را بدهید هر چند فاسق است.

آنها گفتند: چه می‌خواهی؟ گفت: ای فرزندان خواهر، شما ایمن هستید. خودتان را با حسین علیه السلام به کشتن ندهید و بر اطاعت امیر المؤمنین یزید درآئید. عباس فرمود: خداوند تو را و امان نامه تو را لعنت کند. آیا ما ایمن باشیم و فرزند رسول خدا امان نداشته باشد؟ «۲» آیا ما را امر می‌کنی که در اطاعت ملعونین و فرزندان ملعونین وارد شویم؟ «۳»

آیا این انسیان سبک سر خیال می‌کرد که مرد غیرت به سستی و ذلت تن می‌دهد و ظلمت را با نور عوض می‌کند و پرچم نبوت را می‌گذارد و به پرچم پسر میسون پناهنده می‌شود؟ ... هرگز. هنگامی که عباس بازگشت زهیر بن قین برخاست و فرمود: آیا حدیثی برایت بخوانم؟ فرمود: بلی. زهیر گفت: هنگامی که پدرت اراده ازدواج کرد از برادرش

عقیل که نسب عرب را می‌دانست، درخواست کرد که زنی برای او اختیار کند که از شیران عرب متولد شده باشد تا پسری به دنیا آورد که یاور حسین علیه السلام در کربلا باشد. برای چنین روزی پدرت تو را ذخیره کرده است. از یاری برادرت و حمایت خواهرانت دست بردار. عباس علیه السلام فرمود: ای زهیر، آیا مرا در چنین روزی به شجاعت می‌خوانی! به خدا قسم چیزی نشان خواهم داد که پیش از این ندیده‌ای. «۴» پس با دلیرانی جنگید و پرچمهایی سرنگون کرد در حالی که هم او قتال و جنگ نبود، بلکه هم او رساندن آب به خانواده

(۱)- در جمهرة انساب العرب ص ۲۶۱ آمده که فرزندان کلاب بن ربیعة بن عامر یازده نفر بودند که از جمله آنها کعب و ضباب بودند. از جمله فرزندان کعب بنی وحید بودند که ام البنین در زمره آنها بود، همسر علی بن ابی طالب (ع) شد و برای او محمد، عثمان، جعفر و عباس را به دنیا آورد. در ص ۲۷۰ بنی ضباب را ذکر کرده و گفته است که از جمله آنها شمر بن ذی الجوشن بود که از فرزندان شمر، صمیل بن حاتم بن شمر بود که در اندلس به سیادت و بزرگی رسید و در عقد الفرید ج ۲، ص ۸۳ گفته است ضباب در بنی حارث با فتح ضاد و در بنی عامر با کسر ضاد خوانده می‌شود و چون شمر از بنی عامر بود پس باید با کسر خوانده شود.

(۲)- تذكرة الخواص ص ۱۴۲ که این حکایت را از جدش ابی الفرج نقل کرده است.

(۳)- ابن نما ص ۲۸.

(۴)- اسرار الشهادة ص ۳۸۷.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۲۷، برادرش بود.

بنی اسد

حبیب بن مظاهر از حسین علیه السلام اجازه خواست که نزد بنی اسد برود و امام علیه السلام اجازه دادند.

هنگامی که نزد بنی اسد آمد او را شناختند، یاری فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را درخواست کرد، نه نفر به او پاسخ مثبت دادند. شخصی نزد ابن سعد رفت و این خبر را به او داد. ابن سعد چهارصد نفر را به فرماندهی أزرق فرستاد که راه را ببندند و در آنجا به جنگ پردازند که بعضی از بنی اسد گشته شدند و بعضی فرار می‌کنند. حبیب نزد حسین علیه السلام بازمی‌گردد و خبر را نقل می‌کند. امام علیه السلام می‌فرمایند: لا حول و لا قوة الا بالله العظیم. «۱»

روز نهم

ابن سعد بعد از ظهر پنجشنبه نهم محرم برخاست و به لشکریان خود فرمان حمله به سوی حسین علیه السلام را داد، در حالی که امام علیه السلام جلوی خیمه خود تکیه بر شمشیر نشسته بودند، و خواب اندکی بر ایشان عارض شده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدند که می‌فرماید: تو به زودی نزد ما می‌آیی. زینب علیها السلام صدای اشخاص را می‌شنود نزد برادر می‌آید و عرض می‌کند: دشمن به ما نزدیک شده است. امام علیه السلام به برادرشان عباس علیه السلام می‌فرمایند: جانم فدای تو باد، سوار شو و نزد آنها برو و سؤال کن که برای چه آمده‌اند و قصد آنها چیست. «۲»

(۱) - بحار به نقل محمد بن ابی طالب، و مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۴۳.

(۲) - طبری ج ۶، ص ۱۳۷؛ روضه الواعظین ص ۱۵۷؛ ارشاد مفید و بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۷۶؛ مخفی نیست که این کلام چه هدف دقیقی را دنبال می‌کند که حتی فکر هم از رسیدن به آن خسته می‌شود. این چه ذاتی است که امام که علت کائنات و فیض اقدس بر ممکنات است فدائی او می‌شود؟ این ذات را شخصی با بصیرت می‌شناسد که با محک نزهت او را تجربه کرده و آنگاه این کلام را به او می‌گوید، توهم نشود که این کلام اهمیت ندارد چرا که امام

صادق (ع) در زیارت شهدا می‌فرمایند: پدر و مادرم فدای شما، شما پاک بودید و زمین محل دفن شما هم پاک شد. چون امام صادق (ع) در این زیارت خودشان خطاب نکرده‌اند

ترجمه مقتل مقرر ص: ۱۲۸،
عبّاس علیه السّلام به همراه بیست سواره حرکت کرد که از جمله آنها زهیر و حبیب بودند، نزد آنها می‌رود و علت آمدن آنها را سؤال می‌کند. پاسخ می‌دهند که فرمان امیر آمده مبنی بر اینکه مطیع او شوید یا با شما خواهیم جنگید. عبّاس علیه السّلام جدا شد که این خبر را برای حسین علیه السّلام ببرد و اصحاب او همانجا ایستادند و دشمنان را موعظه می‌کردند، حبیب بن مظاهر به آنان فرمود: به خدا قسم فردای قیامت نزد خداوند چه بد هستند گروهی که علیه حسین علیه السّلام اقدام کنند و ذریّه و عترت پیامبر را به قتل برسانند، آنها که عبادتگران این شهر و تهجد کنندگان در سحر و ذاکرین خداوند هستند. پس عزرة بن قیس گفت: تا آنجا که توانستی خودت را پاک شمردی. زهیر فرمود:

ای عزرة خداوند او را پاک گردانیده و هدایت کرده، ای عزرة من تو را نصیحت می‌کنم که از خدا بترس، تو را به خداوند قسم می‌دهم که اهل ضلالت و گمراهی را بر کشتن نفوس پاک، یاری نکنی.

عزرة گفت: ای زهیر تو از شیعیان این اهل بیت نبوده‌ای و رأی تو غیر از آنها بود. زهیر گفت: آیا با دیدن این موقعیت از من قبول نمی‌کنی که من از آنان هستم، به خدا قسم من هرگز به او نامه ننوشتم و فرستاده‌ای نزد او نفرستادم و وعده یاری ندادم، ولی مسیر راه بین من و او را جمع کرد. هنگامی که او را دیدم رسول خدا را بیاد آوردم و دانستم که دشمنان او چه قصدی دارند. پس بر آن شدم که او را یاری کنم و از حزب او باشم و نفس خود را فدائی او قرار دهم. عباس علیه السّلام برادرش ابا عبد الله علیه السّلام را بر نیت قوم آگاه کرد.

امام علیه السّلام فرمودند: برگرد و امشب را تا فردا مهلت

بگیر، می‌خواهیم امشب نماز بخوانیم و دعا

بلکه در مقام تعلیم صفوان جمال بودند. روایت صریح است که صفوان از امام صادق (ع) زیارتی در خواست کرد که هنگام رفتن به کربلا آن را بخواند امام صادق (ع) فرمودند: ای صفوان قبل از رفتن سه روز روزه بگیر ... و همین گونه زیارت را ادامه دادند تا آنکه به زیارت شهداء رسیدند: سپس از دری خارج شو که پایین پای علی بن الحسین هست و نزد شهدا برو و بگو: السلام علیکم یا اولیاء الله ... تا آخر پس امام صادق (ع) در مقام تعلیم صفوان هستند و در این روایت ذکر نشده است که امام صادق (ع) خودشان چگونه شهداء را زیارت می‌کرده‌اند. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۲۹، کنیم، خدا می‌داند که من نماز برای خدا و تلاوت قرآن و کثرت دعا و استغفار را دوست دارم. عباس علیه السلام برگشت و آن شب را مهلت خواست، ابن سعد ایستاد و از مردم سؤال کرد که چه کنیم؟ عمرو بن حجاج گفت: سبحان الله را اگر اینان از دیلم بودند و چنین امری درخواست می‌کردند سزاوار بود که پاسخ مثبت بدهی. قیس بن اشعث گفت: خواسته آنها را اجابت کن که فردا به جنگ می‌پردازند. ابن سعد گفت: به خدا قسم اگر بدانم که چنین می‌کند امشب را تأخیر نمی‌اندازم. آنگاه برای حسین علیه السلام پیام فرستاد تا فردا به شما مهلت می‌دهیم اگر تسلیم شدید شما را نزد امیر ابن زیاد می‌بریم و اگر ابا کردید شما را رها نخواهیم کرد. «۱»

آزادگان پاک نهاد

حسین علیه السلام اصحاب خود را نزدیک غروب، جمع کرد «۲» و فرمود: حمد و ثناء خداوند را می‌گوییم به بهترین ثناء و او را بر خوبی و بدی حمد می‌کنم. خدایا من تو را حمد می‌کنم که ما را با نبوت اکرام کردی و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین خود فقیه کردی و برای ما گوش و چشم و دل قرار دادی و ما را از مشرکین قرار ندادی.

اما بعد، پس بدرستی که من اصحابی بهتر از اصحاب خودم و اهل بیته نیکوتر از اهل بیت خودم نمی‌شناسم خداوند به همه شما پاداش خیر عطا فرماید. «۳» به تحقیق جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله به من خبر داده که به عراق می‌روم و به زمینی به نام عمورا یا کربلا فرود می‌آیم و در آنجا شهید می‌شوم و به تحقیق که این موعد نزدیک شده است. «۴»

(۱) - طبری ج ۶، ص ۳۳۷.

(۲) - اثبات الرجعة از فضل بن شاذان.

(۳) - طبری ج ۶، ص ۲۳۸؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۴.

(۴) - اثبات الرجعة.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۳۰، آگاه باشید من گمان می‌کنم که تنها روز حیات ما فردا باشد و من به شما اجازه دادم، همگی بروید که از من بر شما هیچ بیعتی نیست. این تاریکی شب شما را پوشش داده است، آن را مانند شتری در اختیار بگیرید و هر کدام از شما دست یک نفر از اهل بیت مرا نیز بگیرد، خداوند به همه شما جزای خیر عطا فرماید! در شهرها و سرزمین‌های خود پراکنده شوید. این قوم تنها مرا می‌خواهند، و اگر به من دست بیابند با دیگران کاری ندارند. آنگاه برادران و فرزندان و برادرزادگان امام علیه السلام و فرزندان عبد الله بن جعفر گفتند:

چرا چنین کنیم؟ برای آنکه بعد از تو زنده بمانیم، خداوند چنین روزی را به ما نشان ندهد. این گفتار را عباس بن علی علیه السلام شروع کرد و سایرین نیز از او تبعیت کردند. حسین علیه السلام متوجه بنی عقیل شد و فرمود: از شما مسلم بس است، بروید که من به شما اذن دادم. آنها گفتند: مردم چه می‌گویند؟ و ما به آنها چه بگوییم؟ بگوییم که ما بزرگ خود و آقای خود و پسر عموی خود را رها کردیم و با او تیری نیانداختیم و شمشیر و نیزه‌ای نزدیم و نفهمیدیم با او چه کردند؟ به خدا قسم چنین کاری نمی‌کنیم، بلکه نفسهای خود و

اموال خود و اهل بیت خود را فدای تو خواهیم کرد، در رکاب تو می‌جنگیم تا به همان جایی وارد شویم که تو وارد می‌شوی، خداوند زندگی بعد از تو را زشت گردانیده. «۱» مسلم بن عوسجه فرمود: آیا از تو دست برداریم؟ درباره حق تو چه عذری نزد خداوند داریم؟ به خدا قسم از تو جدا نمی‌شوم تا آنکه نیزه خود را در سینه آنها بنشانم و مادام که قبضه شمشیر در دست من است با آن بچنگم و اگر سلاحی نداشته باشم با سنگ آنها را می‌زنم تا آنکه با تو بمیرم.

سعید بن عبد الله حنفی گفت: به خدا قسم دست از تو بر نمی‌داریم تا آنکه خداوند

(۱) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۳۸؛ کامل ج ۴، ص ۲۴؛ ارشاد مفید، أعلام الوری ص ۱۴۱؛ سیر أعلام النبلاء ج ۳، ص ۲۰۲.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۳۱، بدانند که ما غیبت رسولش را حفظ کردیم، به خدا قسم اگر بدانم که کشته می‌شوم سپس زنده می‌شوم، سپس به طور زنده سوزانده می‌شوم سپس ذره ذره می‌شوم و این عمل هفتاد مرتبه با من انجام شود باز هرگز از تو جدا نمی‌شوم تا آنکه روح من فدای تو شود و چگونه چنین نکنم در حالی که این یک دفعه کشته شدن است و پس از آن کرامت ابدی به دنبال دارد. زهیر بن قین گفت: به خدا قسم دوست داشتم که کشته می‌شدم سپس زنده می‌شدم، باز کشته می‌شدم تا هزار مرتبه و خدای عز و جل قتل را از شما و جوانان شما برمی‌داشت.

بقیه اصحاب نیز کلماتی به زبان آوردند که بعضا به یکدیگر شبیه بود. حسین علیه السلام برای همگان پاداش خیر طلب کرد. «۱»

در این حال به محمد بن بشیر حضرمی خبر داده شد که پسرش در مرزی اسیر شده است. محمد بن بشیر گفت: پس از اسارت او، دوست ندارم زنده بمانم. حسین علیه

السَّلام
بیعت من برداشته شده، برای آزادی فرزندان تلاش کن
محمد گفت: نه به خدا چنین نخواهم کرد، درندگان مرا
بخورند اگر از تو جدا شوم، امام علیه السَّلام فرمودند:
«پس به پسر ت این پنج لباس را بده که برای آزادی برادرش
اقدام کند و قیمت آن لباسها هزار دینار بود». «۲»
هنگامی که حسین علیه السَّلام صدق نیت و اخلاص آنها را
دید، آنها را بر قضا و قدر سخت الهی واقف کرد و فرمود:
من فردا کشته می‌شوم و همه شما با من کشته می‌شوید
و احدی از شما باقی نمی‌ماند «۳» حتی قاسم و عبد الله
مگر فرزندان علی زین العابدین، چون خداوند نسل مرا قطع
نمی‌کند و او پدر ائمه هشت‌گانه است. «۴»
همگان گفتند: حمد مخصوص خدایی است که ما را به یاری
تو مکرّم داشت و به کشته شدن با تو شرافت بخشید،
راضی هستیم از اینکه در درجه شما باشیم ای فرزند

-
- (۱) - ارشاد مفید و طبری ج ۶، ص ۲۳۹.
(۲) - لهوف ص ۵۳.
(۳) - نفس المهموم ص ۱۲۲.
(۴) - اسرار الشهادة دربندی.
ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۳۲،
رسول خدا. پس برای همگان دعای خیر کرد «۱» و پرده
از دیدگان همگان برداشت، نعمتهای بهشت را دیدند و
منازل آنها را در بهشت به آنها نشان داد «۲» و این امر
برای امام علیه السَّلام سخت نیست و در میان تصرّفات
امام عجیب نیست. ساحران فرعون هنگامی که ایمان
آوردند و فرعون خواست آنها را به قتل برساند حضرت
موسی علیه السَّلام منازل آنها را در بهشت به ایشان نشان
داد. «۳»

در حدیث امام باقر علیه السَّلام آمده است: «امام حسین
علیه السَّلام به اصحابشان فرمودند: بشارت می‌دهم شما
را به بهشت، به خدا قسم آن اندازه که خداوند بخواهد
مکت می‌کنیم و سپس از دنیا بیرون می‌رویم تا آنکه قائم ما

ظهور کند و از ظالمین انتقام بگیرد و من و شما آنها را در غل و زنجیر و انواع عذاب مشاهده می‌کنیم، شخصی عرض کرد: قائم شما کیست ای فرزند رسول خدا؟ امام علیه السلام فرمودند: هفتمین فرزند از فرزندان پسر محمد بن علی الباقر و او حجة بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی است و اوست که مدتی طولانی غائب می‌شود سپس ظهور می‌کند و زمین را از عدل و داد پر می‌کند چنانچه از ظلم و جور پر شده است.» «۴»

شب عاشورا

شب عاشورا سخت‌ترین شبی بود که بر اهل بیت رسالت علیه السلام گذشت، آن شب به سختی و رنج پیچیده بود و سختی بیشتری را نیز به دنبال داشت، حالت قساوت بنی امیه و پیروان آنها تمامی امکانات زندگی را از اهل بیت علیه السلام منقطع کرده بود در حالی که شیون زنان و ناله کودکان، از شدت عطش بلند بود. در این موقعیت موجود مردان عظمت از اصحاب و سروران شرف از بنی هاشم در چه حالی بودند؟ آیا خونی برای آنها باقی مانده بود که با آن بپاخیزند یا نفسی مانده بود

- | | | | | |
|---|--------------|-----------|---|---------|
| (۱)- | نفس | المهموم | ص | ۱۲۲. |
| (۲)- | الخرائج | از | | راوندی. |
| (۳)- | اخبار الزمان | از مسعودی | ص | ۲۴۷. |
| (۴)- | اثبات | | | الرجعة. |
| ترجمه | مقتل | مقرم | | ص: ۱۳۳، |
| فردا | با | آن | | بجنگند؟ |
| آری در این حال شیران آل عبد المطلب و برگزیدگان اصحاب در شادترین حالت بودند، مسرورند از نعمتها و راحتیهایی که ملاقات خواهند کرد و هر اندازه که مشکلات بیشتر می‌شد به دنبال آن لبخند و سرور و فرح و نشاط بیشتری | پدیدار | | | می‌گشت. |

بریر با عبد الرحمن انصاری شوخی کرد، عبد الرحمن گفت: «الآن که وقت شوخی نیست. بریر گفت: تمامی قبیله من می‌دانند که من در جوانی هم اهل شوخی نبوده‌ام تا چه رسد به دوران پیری، ولی خوش‌حالم از آنچه ملاقات خواهیم کرد. به خدا قسم میان ما و حور العین‌ها فاصله‌ای نیست مگر اینکه این گروه با شمشیر به ما حمله کنند و دوست دارم که همین الآن به ما حمله کنند.» «۱»

حبیب بن مظاهر بیرون آمد در حالی که می‌خندید، یزید بن حصین همدانی به او گفت: الآن وقت خندیدن نیست. حبیب گفت: چه زمانی بهتر از الآن برای سرور، اینان به ما حمله می‌کنند و با حوران بهشتی هم آغوش می‌شویم. «۲»

گویا از طرفی پرداختن به عبادت، و از سوئی آمادگی برای جنگ یک حالت نشاط به آنها دست داده بود که صدائی همچون صدای زنبور عسل داشتند، گروهی در قیام و گروهی در رکوع و گروهی در سجود بودند. ضحاک بن عبد الله مشرفی می‌گوید: لشکر ابن سعد بر ما عبور کرد، یکی از لشکریان شنید که حسین علیه السلام این آیه را می‌خواند: «هرگز گمان نکنید که مهلت دادن به کافرین خیر آنها است، همانا ما مهلت می‌دهیم که بر گناه خود بیفزایند و برای آنان عذابی خوارکننده است. خداوند مؤمنین را به همین منوال رها نمی‌کند تا آنکه خبیث را از پاکان جدا کند.»

آن شخص گفت: به خدای کعبه ما پاک و طیب هستیم که از شما جدا شدیم.

بریر فرمود: «ای فاسق! آیا خداوند تو را در میان پاکان قرار داده است؟ به سوی ما بیا و از گناهان خود توبه کن، به خدا قسم ما طیب هستیم و شما خبیث هستید. آن شخص

-
- (۱) - طبری ج ۶، ص ۲۴۱
- (۲) - رجال کشی، ص ۵۳
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۳۴
- حالت استهزاء گفت: و من بر این شاهد هستم.» «۱» گفته شده است که در این شب سی و دو نفر از لشکر ابن

سعد با مشاهده دعا و تهجد اصحاب امام علیه السلام به آنها پیوستند «۲» علی بن الحسین علیه السلام می‌فرمایند که در شب شهادت شنیدم از پدرم که در حال اصلاح شمشیر می‌فرمود:

ای روزگار افّ بر تو از حیث دوستی چقدر افراد شریف و اصیل را تو داشتی از همنشینان و افرادی که کشته شدند و روزگار به جانشینی آنها قانع نیست

همانا این امر را نزد خدای جلیل می‌برم و هر زنده‌ای این راه را می‌پیماید پدرم این شعر را دو یا سه مرتبه تکرار کرد، من آن را فهمیدم و مقصود او را دانستم و اشک راه را بر من بسته بود و ساکت بودم، دانستم که بلای الهی نازل شده است. اُمّ عمّه‌ام زینب، هنگامی که این شعر را شنیدم گریبان خود را چاک زد و فرمود: ای کاش مرگ زندگانی مرا می‌گرفت! امروز مادرم فاطمه و پدرم علی علیه السلام و برادرم از دنیا رفتند «۳» ای باقیمانده گذشتگان و فریادرس آیندگان. حسین علیه السلام او را تسلیت گفت و امر به صبر فرمود، سپس فرمود: ای خواهر بدان که تمام اهل زمین می‌میرند و تمام اهل آسمان باقی نمی‌مانند و هر چیزی هالک است مگر وجه خداوند و برای من و همه مسلمانان، رسول خدا صلی الله علیه و آله روشن‌ترین الگو و نمونه است.

و زینب سلام الله علیها فرمود: آیا خودت را مقهور می‌بینی؟ این بیشتر قلب مرا مجروح می‌کند و بر من گرانتر است. «۴»

همه زنان با او گریستند و بر گونه‌های خود می‌زدند و زینب فریاد زد: وا محمّده، وا علیّاه، وا امّاه و احسیناه. حسین علیه السلام فرمود: ای خواهرم ای امّ کلثوم ای فاطمه، ای رباب، هنگامی که من کشته شدم گریبان پاره نکنید و به صورت خود لطمه نزنید و کلام غیر

(۱) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۴۰.

(۲) - لهوف، تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۲۱۷؛ سیر اعلام النبلاء

از زهبی ج ۳، ص ۲۱۰.
 (۳) - تاریخ طبری ج ۴، ص ۲۴۰؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۲۴؛ مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۳۸ و مقاتل الطالبین از ابی الفرج ص ۴۵.
 (۴) - لهوف سید بن طاووس. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۳۵.
 شایسته‌ای به زبان نیاورید «۱» آنگاه حسین علیه السلام به خواهرش زینب وصیت کرد که احکام را از علی بن الحسین علیه السلام دریافت کند و به شیعیان برساند تا آنکه علی بن الحسین علیه السلام مستور بماند که این امر را احمد بن ابراهیم نیز حدیث کرده است که می‌فرماید: بر حکیمه دختر امام جواد علیه السلام خواهر امام هادی علیه السلام در سال ۲۸۲ در مدینه وارد شدم و با او از پشت پرده سخن گفتم، سؤال کردم از دین او، پس نام ائمه را برد تا آنکه فرمود: حجة بن الحسن.
 گفتم: آیا دیده‌اید یا خبر گرفته‌اید؟ فرمود: خبر از ابی محمد است که آن را برای مادرش نوشت. گفتم: آیا به وصیتی که به یک زن شده است اقتدا می‌کنید؟ فرمود من به حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام اقتدا می‌کنم که در ظاهر به خواهرش زینب وصیت کرد. پس تمامی علوم صادره از علی بن الحسین علیه السلام منسوب به زینب بود تا علی بن الحسین علیه السلام مستور بمانند.
 آنگاه فرمود: آیا شما روایت نمی‌کنید که نهمین فرزند حسین علیه السلام میراث او را تقسیم می‌کند؟ «۲» سپس حسین علیه السلام به اصحاب خود امر کردند که خیمه‌ها را نزدیک یکدیگر نصب کنند تا تنها از یک طرف با دشمن روبرو شوند و امر کردند که خندقی در پشت خیمه‌ها حفر شود و در آن هیزم بریزند که هنگام قتال در آن آتش بیفروزند تا جنگ فقط از یک جهت باشد. «۳»
 امام علیه السلام در دل شب به بیرون خیمه‌ها آمدند تا از کمینگاه‌ها مطلع شوند، نافع بن هلال جملی بدنبال امام علیه السلام بیرون آمد. حسین علیه السلام از علت آمدنش سؤال کرد. او پاسخ داد: ای فرزند رسول خدا! از رفتن

شما بسوی لشکرگاه این طاغی ترسیدم، حسین علیه السلام فرمود: من خارج شدم که از کمینگاه مطلع شوم مبادا در روز حمله غافلگیر شویم. آنگاه بازگشت و دست نافع را گرفت و فرمود: به خدا قسم وعده‌ای است که هیچ تخلفی در آن نیست. سپس فرمود: آیا نمی‌خواهی میان این دو کوه را بگیری و در این نیمه شب خودت را نجات دهی؟ نافع بر پاهای امام علیه السلام افتاد و آنها را می‌بوسید و می‌گفت: مادرم به عزایم

(۱) - الإرشاد
 (۲) - إكمال الدین صدوق ص ۲۷۵، باب ۴۹. شیخ مفید.
 (۳) - طبری ج ۶، ص ۲۴۰. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۳۶.
 بنشیند، شمشیرم را با هزار دینار و اسبم را نیز با هزار دینار خریده‌ام، قسم به خدایی که بر من منت گذاشته است از شما جدا نمی‌شوم تا آنکه شمشیر و اسب از جنگیدن من خسته شوند. حسین علیه السلام به خیمه زینب رفت و نافع بیرون خیمه ایستاد و منتظر امام علیه السلام بود.
 نافع شنید که زینب علیها السلام می‌فرمود: آیا نیت اصحاب خود را آزموده‌ای، می‌ترسم که هنگام جنگ تو را تسلیم کنند.

حسین علیه السلام فرمود: بخدا قسم آنها را آزمودم و ندیدم در آنان مگر مردانی آهنین و ثابت قدم، با مرگ انس گرفته‌اند آنگونه که بچه به سینه مادر انس گرفته باشد. نافع می‌گوید: هنگامی که این را شنیدم گریستم و نزد حبیب رفتم و آنچه شنیده بودم برایش حکایت کردم. حبیب فرمود: به خدا قسم اگر انتظار امر او نبود همین امشب به جنگ می‌پرداختم. نافع به حبیب می‌گوید: من او را نزد خواهرش رها کردم و گمان می‌کنم که بقیه زنان بیدار، و با زینب هم‌نوا شده‌اند. آیا می‌توانی اصحاب را جمع کنی و با کلامی آنها را دلداری دهی که دل آنها را تسلی بخشد؟
 حبیب برخاست و فریاد زد:

ای صاحبان غیرت! و شیران بیشه، همگان چون شیران شجاع برخاستند. حبیب به بنی هاشم فرمود: شما بازگردید به جایگاه خویش، چشمان شما را کسی بیدار نکند. سپس حبیب به یاران متوجه شد و آنچه را که نافع شنیده بود و دیده بود حکایت کرد همگان گفتند: قسم به خدایی که بر ما منت گذاشت اگر انتظار امر او نبود همین الآن با شمشیرهای خود حمله ور می شدیم! خیالت راحت باشد چشمت روشن باد، پس حبیب برای همگان جزای خیر خواست و فرمود: با من بیایید تا نزد زنان برویم و خاطر آنها را آسوده کنیم. حبیب و اصحاب وی پشت خیمه زنان آمدند و حبیب فریاد زد: ای آزادگان رسول خدا این شمشیر جوانان شماست که تصمیم گرفته اند آنها را فرود نیاورند مگر بر گردن کسانی که اراده سوء نسبت به شما داشته باشند و این نیزه های غلامان شماست که قسم خورده اند آن را نزنند مگر به سینه کسانی که بخواهند جمع شما را متفرق سازند.

زنان با گریه و شیون بیرون آمدند و فرمودند: ای پاکان از دختران رسول خدا و زنان امیر ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۳۷

المؤمنین حمایت کنید. حبیب و اصحابش آنگونه گریستند که گویا زلزله رخ داد. «۱» در صبحگاه این شب حسین علیه السلام را خواب اندکی فرا می گیرد، بیدار می شود و به اصحاب خود خبر می دهد که در خواب سگهائی را دید که بر او حمله ور شده اند و بدترین آنها سگ سیاه و سفیدی بود و خبر داد که مردی که مباشر قتل اوست مردی ابرص است و باز خبر داد پس از آن، در خواب رسول الله صلی الله علیه و آله را دید در حالی که با گروهی از اصحاب بودند و به حسین علیه السلام فرمود: تو شهید این امت هستی و اهل آسمان و عرش اعلی به تو بشارت می دهند و باید افطار تو امشب نزد من باشی، عجله کن و تأخیر منما که این فرشته از آسمان نازل می شود تا خون تو را در شیشه ای سبز رنگ، جمع آوری کند. «۲»

روز عاشورا

اشاره

به درستی که مرگ را جز سعادت و زندگانی با ظالمین را جز ذلت نمی‌دانم ابا عبد الله الحسین علیه السلام روز عاشورا بر آل محمد صلی الله علیه و آله گذشت در حالی که تمامی آن از هر طرف حزن آور بود، فاجعه‌های آن به گونه‌ای بر قلبها اثر می‌گذاشت که آنها را ذوب می‌نمود و اشک چشمها را روان می‌ساخت. در این روز شنیده نشد مگر فریاد کسی که عزیزش را از دست می‌داد و دیده نشد مگر پریشان احوالی که مصیبت او را آزرده بود و غبار آلوده‌ای که خاک بر سر خود می‌ریخت تا کسانی که با یک دست به سینه و پیشانی می‌زدند و دست دیگر را بر قلب گذاشته بودند و می‌بینی که در این روز مردم از خود بیخود شده‌اند در حالی که عظمت مصیبت آنها را چنین کرده است. اگر پرده‌ها کنار می‌رفتند از عالم ملکوت هم صدای شیون و ناله شنیده می‌شد و حوریان ناله و فریاد می‌کردند و گریه ائمه هدی

(۱) - الدمعة الساکبة ص ۳۲۵؛ و در کلام وی مکررا هلال بن نافع آمده که اشتباه است و صحیح آن نافع بن هلال است. چنانچه در زیارت ناحیه و تاریخ طبری و کامل ابن اثیر آمده است.

(۲) - نفس المهموم ص ۱۲۵ منقول از صدوق. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۳۸، شنیده می‌شد. کسی که در این روز از دست رفت عطر رسالت و زینت خلافت و یاقوت تاج امامت بود، او سبط مصطفی و پاره تن فاطمه زهرا علیها السلام و جگرگوشه مرتضی و همتای مجتبی و حجت خداوند بر همگان بود. او آیت ذخیره شده و رحمت مداوم و امانت محفوظه بود و ملجای بود که همه مردم به آن نیازمند بودند. مصیبت او به گونه‌ای است که گریه برای آن کم است و عزاء در آن سخت است. اگر بند قلبها پاره شود و روح از

بدن خارج شود به خاطر این حادثه بزرگ بازهم حق وی اداء نشده است و اگر زندگانی ارزش داشته باشد ارزش آن به این عنصر حیات بخش پاک بسته است، و اشک ریختن برای خون خدا چه اندک است، آیا می توان چشم باز کرد و قربانیان آل محمد را با بصیرت دید که بر روی خاک قطعه قطعه شده اند و بدنهای آنان با ضربت شمشیر و نیزه و تیر پاره پاره شده اند و با تشنگی جان سپرده اند در حالی که بر لب فرات بوده اند که سگها در آن شناور هستند و وحوش بیابان از آن می نوشند، ولی آل محمد صلی الله علیه و آله از آن منع شده اند. پس بر محبی که به پیامبر اقتدا می کند و بر فرزند او می گیرد لازم است که به مجرد تذکر مصیبت بر سید الشهداء ماتم بگیرد «۱» و همه اهل خانه را به گریه امر کند و یکدیگر را تسلیت بخشند، چنانچه در حدیث امام باقر علیه السلام آمده است: خداوند پاداش ما و شما را به واسطه مصیبت زدگی به حسین علیه السلام عظیم گرداند و ما و شما را از خونخواهان وی به همراهی مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله قرار دهد. «۲» عبد الله بن سنان در روز عاشورا بر امام صادق علیه السلام وارد شد، دید که ایشان گرفته هستند و اشک مثل لؤلؤ بر گونه هایشان می ریزد، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، چرا گریه می کنید؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا نمی دانی که حسین علیه السلام در این روز شهید شد؟ سپس به او امر کردند که مانند اشخاص مصیبت زده آستین خود را بالا زند و غمگین باشد و تمامی روز را روزه نگیرد، بلکه بعد از عصر با قدری آب افطار کند چون در آن وقت جنگ آل محمد صلی الله علیه و آله به پایان رسید.

سپس

- (۱) - الخصائص از سیوطی ج ۲، ص ۱۲۵؛ اعلام النبوة از ماوردی ص ۸۳.
- (۲) - کامل الزیارات ص ۱۷۵؛ مصباح المتعجد از شیخ طوس ص ۳۹.
- مقتل مقرر، ص: ۱۳۹

فرمودند: اگر رسول خدا زنده بودند ایشان خود صاحب عزا بودند. «۱» اما امام کاظم علیه السلام پس در تمامی دهه محرم خنده ایشان دیده نشد و حزن غالب بود و روز دهم روز حزن و مصیبت ایشان بود. امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: بر مثل حسین باید گریه کنندگان بگریند. همانا روز حسین علیه السلام پلک‌های ما را زخم کرده و عزیز ما را در سرزمین کرب و بلا ذلیل کرده است در زیارت ناحیه، حجت آل محمد صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «صبح و شب برایت آه و ناله می‌کنم و هرآینه عوض اشک برایت خون گریه می‌کنم» اکنون آیا بر ما واجب نیست که در دهه محرم لباس انس را پاره کنیم و لباس حزن و گریه به تن کنیم و بدانیم که تعظیم شعائر الهی با اقامه ماتم بر شهید تشنه لب است؟!؟

اشعار شیخ هادی نحوی (م ۱۲۲۵ ه. ق)

امروز ستونهای دین اسلام فرود آمده است امروز شریعت حق رو به افول رفته است امروز راه معروف و شناخته رو به گمراهی نهاده است و روزنه امید به روی امیدواران بسته گشته است امروز زهرا به ندبه و زاری قیام ورزیده است و امروز «آسیه» به کمک او شتافته است عذر فرزندان هنده در روز حشر چیست؟ در حالی که مصطفی خصم آنان و خدا داور و قاضی حشر است عذر او چیست در حالی که خونهای فرزندان او حنای عیدهای آنان و موجب سرور محافل آنها گشته است.

(۱) - مزار ابن مشهدی از بزرگان قرن ششم. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۰

حسین علیه السلام در روز عاشوراء

ابن قولویه و مسعودی گفته‌اند: «۱» هنگامی که حسین علیه السلام روز عاشورا نماز صبح را با اصحاب خود خواند بپاخواست و خطبه‌ای ایراد کرد، پس حمد و ثنای الهی را به جا آورد و فرمود:

بدرستی که خدای تعالی کشته شدن شما و من را در امروز می‌خواهد پس بر شما باد به صبر و قتال. سپس صفوف آنها را برای جنگ منظم کرد در حالی که هشتاد و دو نفر پیاده و سواره بودند. زهیر بن قین را امیر بر قسمت راست و حبیب بن مظاهر را بر قسمت چپ و خود و اهل بیت علیه السلام را در قلب قرار دادند «۲» و پرچم را به دست برادرشان عباس سپردند «۳» چرا که قمر بنی هاشم لایق‌ترین فرد برای حمل پرچم بود و از همگان نسبت به امام علیه السلام مهربانتر و به ایشان نزدیکتر و دلیرتر بودند. «۴»

عمر بن سعد به سوی حسین علیه السلام آمد با سی هزار نفر که در آن روز رؤسای چهار قبیله کوفه عبارت بودند از: عبد الله بن زهیر بن سلیم ازدی رئیس قسمت اهل مدینه بود و عبد الرحمن بن ابی سبره حنفی رئیس بر مذحج و اسد بود و قیس بن أشعث رئیس بر

-
- (۱) - کامل الزیارات ص ۷۳ و اثبات الوصیه ص ۱۳۹.
 - (۲) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۴.
 - (۳) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۴۱؛ تذکرة الخواص ص ۱۴۳.
 - (۴) - مورخین در مورد تعداد اصحاب امام (ع) اختلاف دارند:
 ۱. سی و دو سواره و چهل پیاده که شیخ مفید در ارشاد، طبرسی در اعلام الوری ص ۱۴۲، فتال در روضة الواعظین ص ۱۵۸، ابن جریر در تاریخ ج ۶، ص ۲۴۱؛ ابن اثیر در کامل ج ۴، ص ۲۴؛ قرمانی در اخبار الدول ص ۱۰۸؛ دینوری در اخبار الطوال ص ۳۵۴ ذکر نموده‌اند؛ ۲. هشتاد و دو پیاده که در دمه الساکبة ص ۳۲۷ آن را به روایتی نسبت داده و همین اختیار مؤلف است؛ ۳. شصت پیاده که دمیری در کتاب حیاة الحیوان ج ۱، ص ۷۳ ذکر کرده است؛ ۴. سی و هفت نفر که شریشی در شرح مقامات حریری ج ۱، ص ۱۹۳ ذکر کرده است؛ ۵. چهل و پنج سواره و حدود صد پیاده که ابن عساکر ذکر کرده و در تهذیب تاریخ الشام ج ۴، ص ۳۳۷ نیز اینچنین است؛ ۶. سی و دو سواره و چهل پیاده که خوارزمی در مقتل ج ۲،

ص ۴ ذکر کرده است؛ ۷. شصت و یک نفر که مسعودی در اثبات الوصیه ص ۳۵ ذکر کرده است؛ ۸. چهل و پنج سواره و صد پیاده که ابن نما در مثير الاحزان ص ۲۸ ذکر کرده و در لهوف ص ۵۶ آن را مروی از امام باقر (ع) دانسته است؛ ۹. هفتاد و دو نفر که شبراوی در کتاب الاتحاف بحب الاشراف ص ۱۷ ذکر کرده است؛ ۱۰. آنچه در مختصر تاریخ دول الاسلام ذهبی ج ۱، ص ۳۱ آمده که امام (ع) با هفتاد سواره از مدینه حرکت کردند. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۱ ربیعة و کنده و حرّ بن یزید ریاحی رئیس بر تمیم و همدان بود «۱» و همه آنها در جنگ شرکت کردند مگر حرّ بن یزید ریاحی. ابن سعد عمرو بن حجّاج زبیدی را امیر بر قسمت راست و شمر بن ذی الجوشن را امیر بر قسمت چپ و عزرة بن قیس احمسی را امیر بر سواره و شبت بن ربعی را امیر پیاده قرار داد و پرچم را به غلامش ذوید سپرد. «۲»

لشکر ابن سعد حرکت می‌کند و اطراف خیمه‌ها جولان می‌دهد، ناگاه مشاهده می‌کند که آتش در خندق شعله‌ور می‌شود. شمر با صدای بلند فریاد می‌زند: ای حسین قبل از قیامت بسوی آتش رفتی حسین علیه السلام فرمود: این مرد کیست؟ گویا شمر بن ذی الجوشن است. گفته شد: بلی، امام علیه السلام فرمودند: ای فرزند چوپان، تو سزاوارتر به آتش هستی. مسلم بن عوسجه تصمیم گرفت که او را با تیر بزند، حسین علیه السلام او را منع کرد و فرمود: «نمی‌خواهم آغاز کننده جنگ بوده باشم». «۳»

دعای حسین علیه السلام

هنگامی که حسین علیه السلام به جمع دشمن نگاه کرد و دید که چون سیل موج می‌زنند، دستهای خود را به دعا بلند کرد و فرمود: خدایا تو تکیه‌گاه منی در هر سختی و امید در شدائد هستی، تو پناهگاه من هستی در اموری که بر من نازل می‌شود. چه بسیار مشکلاتی که دلها را لرزاند و راه

چاره بسته شد، دوستان خوار شده و دشمنان شماتت می‌کردند، من آن را نزد تو آوردم و به تو شکایت کردم، پس آن را گشودی و وسائل گشایش را فراهم کردی. تو ولی هر نعمت و منتهای هر رغبت هستی. «۴»

- (۱)- در شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید ج ۱، ص ۸۱ آمده است که در آن زمان کوفه هشت قبیله داشت.
- (۲)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۴۱.
- (۳)- ارشاد شیخ مفید و تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۴۲.
- (۴)- ابن اثیر در کامل ج ۴، ص ۲۵؛ تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۲۳۳؛ کفعمی در مصباح ص ۱۵۸ ذکر کرده که ابن دعا را پیامبر در روز بدر خواند و ذهبی در سیر أعلام النبلاء ج ۳، ص ۲۰۲ به اختصار آن را ذکر کرده است. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۲

خطبه نخست

پس از آن امام علیه السلام شتر خود را خواسته، سوار شدند و با صدای بلند که عموم آنها بشنوند فریاد زدند: ای مردم! کلام مرا بشنوید و عجله نکنید تا آنکه من شما را موعظه کنم که این حق شما بر من است و تا آنکه من عذر خود را از آمدنم ذکر کنم، پس اگر عذر مرا پذیرفتید و کلام مرا تصدیق کردید و منصفانه برخورد کردید، بدین وسیله سعادت مند می‌شوید و بر من حجّت وجود ندارد و اگر عذر مرا نپذیرفتید و منصفانه برخورد نکردید پس تمامی شرکاء خود را جمع کنید و هر چه می‌خواهید با من بکنید، ولی من خداوند است که کتاب را نازل کرده و او ولی صالحان است.

هنگامی که زنان صدای امام علیه السلام را شنیدند فریاد زدند و گریستند و صدای آنها بلند شد. امام علیه السلام برادرش عباس و فرزندش علی اکبر را فرستادند و فرمودند: آنها را ساکت کنید، قسم به جان خودم از این به بعد بسیار خواهند گریست.

چون ساکت شدند امام علیه السلام حمد و ثنای الهی را

به جا آوردند و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و فرشتگان و انبیاء صلی الله علیه و آله درود فرستادند و در این زمینه مطالبی فرمودند که از هیچ گوینده‌ای اینگونه شنیده نشده بود و بعد از آن هم شنیده نشد. «۱» آنگاه فرمودند: بندگان خداوند! تقوای الهی را داشته باشید و از دنیا بر حذر باشید. اگر دنیا بقائی داشت یا کسی بر آن باقی می‌ماند انبیاء سزاوارتر بودند و به قضای الهی راضی‌تر، ولی خداوند دنیا را برای فناء خلق کرده است، جدید آن بی‌ارزش و نعمتهای آن از بین رفتنی و خوشی آن آمیخته به غم و جایگاه آرامش آن متزلزل و خانه‌های آن خراب شدنی است توشه بگیرید که بهترین توشه، تقواست و تقوای الهی، داشته باشید شاید رستگار شوید. «۲»

ای مردم خدای تعالی دنیا را خلق کرد و آن را جایگاه فناء و از بین رفتنی قرار داد، هر لحظه به اهل خود تصرفی می‌کند. فریب خورده کسی است که فریب دنیا را به خورد و

-
- (۱) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۴۲.
- (۲) - زهر الآداب از حصری ج ۱، ص ۶۲.
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۳.
- شقی آن کسی است که به دنیا گرفتار شود. مبادا دنیا شما را به فریبد که این دنیا قطع می‌کند امید کسی را که به آن اعتماد ورزیده باشد و ناامید می‌سازد طمع کسی را که در آن طمع کند، می‌بینم بر امری اجتماع کرده‌اید که غضب خداوند در آن است و از شما روی گردان می‌شود و عذاب او فرود می‌آید، خداوند چه خدای خوبی است و شما چه بد بندگان هستید، به اطاعت او اقرار کردید و به پیامبرش محمد ایمان آوردید سپس به عترت او حمله‌ور شدید و قتل آنها را اراده کردید، شیطان بر شما مسلط شده و ذکر خداوند را از یاد شما برده است، وای بر شما و وای بر خواسته شما، انا لله و انا الیه راجعون (همه ما از خداییم و همه به سوی او بازخواهیم گشت) اینان قومی هستند که بعد از ایمان کافر شدند و وای بر ستمکاران. «۱» ای مردم نسب مرا بیاد آورید که من کیستم، آنگاه به نفس خود

بازگردید که آیا قتل من و هتک حرمت من روا است؟ آیا من پسر دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا پسر وصی او و پسر عموی و نخستین ایمان آورنده به خدا و رسول نیستم؟ آیا حمزه سید الشهداء عموی پدرم نیست؟ آیا جعفر طیار عموی من نیست؟ آیا گفتار پیامبر را راجع به من و برادرم که این دو آقای جوانان بهشت هستند، به شما نرسیده است؟ اگر مرا تصدیق می‌کنید که حق را تصدیق کرده‌اید به خدا قسم از وقتی که بیاد دارم دروغ نگفته‌ام، چون می‌دانم که خداوند اهل دروغ را دشمن دارد و اگر مرا تکذیب می‌کنید پس در میان شما کسانی هستند که می‌توانید از آنان سؤال کنید، از جابر بن عبد الله انصاری، ابا سعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک، آنان به شما خبر می‌دهند که این کلام را از پیامبر شنیده‌اند. آیا این کلام برای شما مانع از ریختن خون من نیست؟

شمر گفت: اگر بداند چه می‌گوید خدا را بر حرفی عبادت می‌کند. حبیب بن مظاهر به شمر گفت: می‌بینم که تو خدا را بر هفتاد حرف عبادت می‌کنی و من شهادت می‌دهم که تو راست می‌گویی، تو نمی‌فهمی او چه می‌گوید، چرا که خداوند قلب تو را بسته است!

(۱) - مقتل محمد بن ابی طالب حائری.
ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۴
سپس حسین علیه السلام فرمود: اگر در این کلام شک دارید آیا در این هم شک دارید که من پسر دختر پیامبر هستم؟ به خدا قسم میان مشرق و مغرب غیر از من پسر دختر پیامبر نیست، وای بر شما آیا از شما کسی را کشته‌ام که خون مرا طلب می‌کنید یا مالی از بین برده‌ام یا جراحی وارد کرده‌ام؟ هیچ‌کس پاسخ نداد. آنگاه امام علیه السلام فریاد زدند: ای شبت بن ربیع، ای حجار بن ابجر، ای قیس بن اشعث ای زید بن حارث، آیا شما نامه نوشتید که من بسوی شما بیایم، میوه‌ها رسیده و باغها سر سبز هستند. آنها گفتند: ما چنین نکردیم. امام علیه السلام فرمودند:

سبحان الله، به خدا قسم چنین کرده‌اید، حال اگر مرا نمی‌خواهید رهایم کنید که به یک مکان امن بروم. قیس بن اشعث گفت: آیا نمی‌خواهی به حکم پسر عمویت تن دهی؟ آنها تو را به خواسته‌ات می‌رسانند و هیچ بدی از آنها به تو نمی‌رسد. حسین علیه السلام فرمود: تو برادر همان قاتل هستی، آیا می‌خواهی که بنی هاشم بیش از خون مسلم بن عقیل از تو بخواهند؟ نه به خدا قسم دست خود را مانند افراد ذلیل به دست آنها نمی‌دهم و همچون بردگان فرار نمی‌کنم. «۱»

بندگان خدا، من از کارهای ناشایست شما به خداوند پناه می‌برم، پناه می‌برم به خداوند از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد. آنگاه امام شتر را خواباندند و به عقبه بن سمعان فرمودند که زانوی آن را ببندد. «۲»

(۱) - در روایت ابن نما در مثير الأحزان ص ۲۶ کلمه «لا افرّ» با فاء آمده به معنای فرار نمی‌کنم. مؤلف گوید این روایت صحیح‌تر از بقیه مقاتل است که با قاف آمده به معنای اقرار نمی‌کنم چون اگر با قاف باشد همان تکرار جمله اول می‌شود و اگر با فاء باشد به این معناست که از کشته شدن و سختی فرار نمی‌کنم. آنگاه استشهد می‌کنند به کلام امیر المؤمنین علی (ع) درباره مصقلة بن هبيرة که حضرت فرمودند او را چه شد، کار افراد بزرگ را کرد و همچون بردگان فرار کرد و چون فاجران خیانت کرد. داستان از این قرار بود که اصحاب حریث بن راشد در زمان علی (ع) مرتد شدند، علی (ع) با آنها جنگید و مردان آنها را کشت و زنان و بچه‌ها را اسیر کرد. مصقلة بن هبيرة آنها را خرید و آزاد کرد و پس از آن به بهانه نپرداختن پول نزد معاویه رفت. علی (ع) کلام فوق را درباره او فرمودند. (۲) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۴۳. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۵

لشکریان به سوی حسین علیه السلام حرکت کردند در حالی که عبد الله بن حوزة تمیمی در میان آنها بود. «۱» پس فریاد زد: آیا حسین در میان شماست؟ در سومین مرتبه اصحاب امام علیه السلام گفتند: این حسین است، چه می‌خواهی؟ گفت: ای حسین بشارت می‌دهم تو را به آتش، امام علیه السلام فرمودند: دروغ می‌گویی من بسوی خداوند غفور و کریم می‌روم، تو کی هستی؟ گفت: من ابن حوزة هستم، حسین علیه السلام دستهای خود را بلند کرد و فرمود: خدایا او را به آتش بینداز. ابن حوزة غضب کرد و اسب خود را حرکت داد، پس از اسب سقوط کرد و پای او در رکاب مانده بود، اسب جولان کرد و پای او از ران قطع شد درحالی‌که پای دیگرش در رکاب مانده بود. اسب او را روی سنگ و خاک می‌کشید «۲» و سرانجام او را در آتش خندق انداخت، در آتش سوخت و به هلاکت رسید. امام علیه السلام به سجده افتادند و خدا را حمد کردند. سپس صدای خود را بلند کردند و فرمودند: خدایا ما اهل بیت پیامبر و ذریه او هستیم، ستمکاران بر ما را از میان بردار، تو شنوا و نزدیک هستی. محمد بن اشعث گفت:

چه خویشاوندی میان تو و محمد صلی الله علیه و آله است؟ حسین علیه السلام فرمود: خدایا محمد بن اشعث می‌گوید که میان من و محمد صلی الله علیه و آله خویشاوندی نیست. خدایا امروز به او ذلت را نشان بده. پس خداوند دعای او را مستجاب کرد. محمد بن اشعث از لشکر جدا شد و برای قضای حاجت از اسب پایین آمد، در این هنگام یک عقرب سیاه او را زد و او را آلوده در لباس رها کرد «۳» پس به صورت آلوده و در حالی که عورت او مکشوف بود از دنیا «۴» رفت. مسروق بن وائل حضرمی می‌گوید: من در پیشاپیش لشکر بودم و می‌خواستم سر

(۱)- در مجمع الزوائد هیثمی ج ۹، ص ۱۹۳ آمده است که نام او ابن جویره یا جویره بوده است و در مقتل الحسین

خوارزمی ج ۱، ص ۲۴۸ آمده که نام او مالک بن جويزة بود و در روضة الواعظین ص ۱۵۹ آمده که ابن ابی جويزة بود و اسب او رم کرد و او را در آتش خندق انداخت.

(۲) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۲۷.

(۳) - مقتل الحسين خوارزمی ج ۱، ص ۲۴۹؛ صدوق در امالی به دعا امام (ع) اکتفاء کرده است.

(۴) - روضة الواعظین فتال نیشابوری ص ۱۵۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۶، حسین را به دست آورم و نزد ابن زیاد ببرم، هنگامی که جریان ابن حوزة را مشاهده کردم دانستم که این اهل بیت نزد خداوند حرمت و منزلت دارند، پس از مردم جدا شدم و

نخواهم جنگید که سرانجام آن، آتش است. «۱»

خطبه زهیر بن قین

زهیر بن قین در حالی که سوار بر اسب و غرق سلاح بود در جلوی لشکر ایستاد و فرمود: ای اهل کوفه! شما را از عذاب خداوند می ترسانم. حق یک مسلمان بر برادر مسلمان نصیحت است و ما تا الان برادر دینی هستیم مادام که میان ما و شما شمشیر حکم نکرده است. هنگامی که شمشیر حکم قرار گرفت عصمت برداشته می شود و از یکدیگر جدا می شویم. خداوند ما و شما را به فرزندان پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله مبتلا کرده است تا ببیند ما چه می کنیم. ما شما را به یاری خاندان پیامبر دعوت می کنیم. شما از یزید و عبید الله بن زیاد جز بدی چیزی ندیده اید، چشمان شما را کور، دست و پای شما را قطع و بدنهای شما را مثله می کنند و شما را روی نخلها حلق آویز می کنند، بزرگان و قرّاء شما از قبیل حجر بن عدی و هانی بن عروة را به قتل می رسانند. جمعیت به او فحش دادند و عبید الله بن زیاد را ثنا کردند و گفتند: ما نمی رویم تا آنکه همراه تو را به قتل برسانیم یا او را نزد عبید الله بن زیاد ببریم. زهیر فرمود: بندگان خدا فرزند فاطمه سزاوارتر به یاری است. اگر او را یاری نمی کنید

مبادا به جنگ با او پردازید. هم او و هم یزید را رها کنید. قسم به جان خودم همین کافیست که شما به قتل حسین علیه السلام آلوده نشوید. شمر او را تیر زد و گفت: ساکت شو که خداوند تو را ساکت کند، با زیادی کلامت ما را خسته کردی. زهیر فرمود: من به تو خطاب نکردم، همانا تو چهارپایی هستی که گمان ندارم از کتاب خداوند دو آیه را بلد باشی بشارت باد تو را به ذلت در روز قیامت و عذاب دردناک. شمر گفت: خداوند همین الان تو و همراه تو را به قتل می‌رساند. زهیر فرمود: مرا

(۱) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۲۷. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۷، از مرگ می‌ترسانی؟ به خدا قسم مرگ در رکاب او محبوبتر است از جاودانگی همراه با شما. آنگاه رو به لشکر کرد و با صدای بلند فریاد زد: بندگان خدا! این سبک سر و امثال او شما را فریب ندهند، به خدا قسم شفاعت محمد صلی الله علیه و آله نمی‌رسد به قومی که خون فرزندان او را بریزند و حامیان و یاوران آنها را به قتل برسانند. مردی از اصحاب زهیر فریاد زد: همانا ابا عبد الله می‌گوید: برگرد، قسم به جان خودم اگر مؤمن آل فرعون قوم خود را نصیحت کرد و دعوت را ابلاغ کرد تو نیز چنین کردی، ولی نصیحت، فایده‌ای ندارد. «۱»

خطابه بریر

بریر بن خضیر «۲» از حسین علیه السلام اجازه خواست که با لشکریان سخن بگوید و امام علیه السلام به او اجازه دادند. بریر پیری عابد، پرهیزگار، قاری قرآن و از بزرگان قراء در مسجد جامع کوفه بود و همدانین برای او شرافت و منزلت خاصی قائل بودند. بریر نزد آنان رفت و فریاد زد: ای مردم، خداوند محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد که بشیر و نذیر و دعوت کننده بسوی خدا و چراغ فروزان باشد، این آب فرات است که خوکان سیاه و سگها در آن

شناورند، ولی پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله از آن منع شده است، آیا جزای محمد صلی الله علیه و آله این است؟ «۳» گفتند: ای بریر زیاد سخن گفتی، پس است به خدا قسم حسین باید تشنه باشد چنانچه پیشینیان تشنه بودند. بریر فرمود: ای لشکریان! رسالت محمد صلی الله علیه و آله بر دوش شماسیت. اینان فرزندان و عترت و دختران و حرم محمد صلی الله علیه و آله هستند، می‌خواهید با آنان چه کنید؟ گفتند: می‌خواهیم آنان را تسلیم امیر عبید الله بن زیاد کنیم. فرمود: آیا نمی‌پذیرید که بازگردند به همان مکانی که از آنجا آمدند. وای بر شما ای

- (۱)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۴۳.
 (۲)- ابن اثیر در کامل ج ۴، ص ۳۷ گفته که بریر با ضمّ باء و فتح راء و سکون یاء صحیح است.
 (۳)- در امالی صدوق ص ۹۶ آمده است: هنگامی که عطش حسین (ع) و اصحابش فزونی یافت بریر اجازه خواست که با لشکر سخن بگوید و امام (ع) به او اذن دادند. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۸،
 اهل کوفه! آیا فراموش کردید نامه‌هایتان را و عهده‌ی را که بستید و خدا را شاهد گرفتید؟ آیا اهل بیت پیامبر را دعوت می‌کنید و خود را فدائی آنها معرفی می‌کنید، اما پس از آمدن آنها را تسلیم ابن زیاد می‌کنید و از آب فرات محروم می‌سازید؟ چه بد نوع با ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله برخورد می‌کنید! شما را چه شده است، خداوند شما را در روز قیامت سیراب نکند. شخصی فریاد می‌زند: ما نمی‌دانیم تو چه می‌گوئی؟ بریر فرمود: حمد مخصوص خدائی است که بصیرت مرا افزود. خدایا من از کردار این قوم بیزارم خدایا میان آنها دشمنی بینداز تا وقتی که تو را ملاقات کنند و تو بر آنها خشمگین باشی پس لشکریان شروع به تیراندازی کردند و بریر بازگشت.
 «۱»

خطبه دوم حسین علیه السلام

بعد از آن حسین علیه السلام سوار بر اسب شد، قرآنی بر سر گذاشت و جلوی لشکر ایستاد و فرمود: ای لشکریان! میان من و شما کتاب خدا و سنت جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله حکم می‌کند. «۲» پس از حاضران سؤال کردند که آیا این شمشیر و عمامه پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟ همگان تصدیق کردند. امام علیه السلام سؤال کردند که چرا مصیّم به قتل او هستند. گفتند: برای اطاعت از امیر عبید الله بن زیاد. امام علیه السلام فرمودند: وای بر شما، آیا زمانی که از دست آنان به ما داد خواهی کردید ما نزد شما نیامدیم؟ آن وقت دوست دشمنان خود شدید بدون اینکه عدالتی گسترانیده باشند یا شما را به آرزوهایتان رسانیده باشند. وای بر شما، مرا رها کردید در حالی که قلب من مطمئن و رأی من هنوز برنگشته است. مانند پرندگان آسمان اشتیاق نشان دادید و دعوت کردید، سپس عهد خود را شکستید. خوار باشید ای بندگان کنیز! و ذرّه‌های اقوام و پشت‌سراندازندگان کتاب و تحریف کنندگان قرآن و پایه‌های گناه و سموم شیطان و خاموش کنندگان سنت! وای بر شما آیا اینان را کمک می‌کنید و ما را خوار؟ به خدا قسم فریب و نیرنگ از قدیم در میان شما بوده که در میان

(۱) - البحار ج ۱۰ از محمد بن ابی طالب.

(۲) - تذکرة الخواص ص ۱۴۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۹.

شما ریشه دوانیده شاخ و برگ زده، و اکنون شما بدترین میوه و برای غاصبین قابل استفاده هستید. آگاه باشید که زنا زاده فرزند زنازاده مرا میان کشته شدن و ذلت مخیر ساخته است در حالی که ذلت از ما دور است خدا و رسول و مؤمنین و دامنه‌های پاک و نفس‌های رفیع ابا دارند که ما اطاعت از افراد پست را بر کشته شدن با کرامت ترجیح

دهیم. آگاه باشید که من علی رغم کمی عدد، و نبودن یاور خواهم جنگید. پس از آن اشعار فروع بن مسیک مرادی را قرائت کردند. «۱» آنگاه امام علیه السلام فرمودند: آگاه باشید پس از کشتن من به اندازه سوار شدن بر اسب توقف نخواهید کرد، چیزی نخواهد گذشت که مثل سنگ آسیا، شما را می‌گردانند. این قراری است که پدرم از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است. «همه یاوران و شرکاء خود را جمع کنید، کار شما موجب همّ و غم نباشد، پس حکم کنید و تأمل نکنید. من بر خدا توکل کردم که پروردگار من و شماست، هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه در قبضه قدرت خداوند است، ان ربّی علی صراط مستقیم». «۲» پس از آن امام علیه السلام دستهای خود را به آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا قطره‌های آسمان را از آنان حبس کن و سالهایی مثل سالهای یوسف بر آنان بفرست و فردی بر آنان مسلط کن که جامهای غصه را به آنها بنوشاند. اینان ما را تکذیب کردند و خوار کردند، تو پروردگار ما هستی، بر تو توکل کردیم و بازگشت ما به سوی توست. «۳» به خدا قسم احدی از آنان را رها نمی‌کنند جز اینکه انتقام مرا خواهند گرفت». «۴»

(۱) - لهوف ص ۵۴ و تاریخ شام از ابن عساکر ص ۳۳۳ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۶؛ الاصابة از ابن حجر ج ۳، ص ۲۰۵.

(۲) - تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۴؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۷ و لهوف ص ۵۴.

(۳) - لهوف ص ۵۶ چاپ صیدا و مقتل خوارزمی ج ۳، ص ۷.

(۴) - مقتل العوالم ص ۸۴.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵۰

گمراهی ابن سعد

حسین علیه السلام عمر بن سعد را خواست، ابن سعد در حالی که نمی‌خواست و اکراه داشت بالأخره آمد. امام علیه السلام فرمودند: ای عمر! آیا خیال می‌کنی مرا به قتل

می‌رسانی و او ولایت ری و گرگان را به تو می‌دهد، به خدا قسم گوارائی نخواهی دید، قراری است گذاشته شده و هر چه می‌خواهی بکن، بعد از من نه در دنیا شادمان می‌شوی و نه در آخرت می‌بینم که سر تو بر نیزه است و بچه‌های کوفه آن را با سنگ می‌زنند. عمر بن سعد با حالتی خشمگین روی خود را گرداند و رفت. «۱»

توبه حرّ

هنگامی که حرّ بن یزید ریاحی کلام استغاثه امام علیه السلام را شنید نزد عمر بن سعد رفت و گفت: آیا با این مرد می‌جنگی؟ عمر بن سعد گفت: آری به خدا قسم جنگی که کمترین حدّ آن، افتادن سرها و قطع شدن دست‌ها بوده باشد. حرّ گفت: آیا خصلتهایی که گفت صحیح نبود؟ عمر بن سعد گفت: اگر کار با من بود من قبول می‌کردم، ولی امیر تو ابا دارد. حرّ از او جدا شد و کنار لشکر ایستاد در حالی که کنار او قرّه بن قیس بود. حرّ به او گفت: آیا امروز اسبت را آب داده‌ای؟ گفت: خیر، گفت: آیا می‌خواهی آب بدهی؟ قرّه فهمید که از همراهی او کراهت دارد و می‌خواهد جدا شود، پس از او جدا شد. حرّ اندکی به سوی حسین آمد مهاجر بن اوس گفت: آیا می‌خواهی حمله کنی؟ حرّ ساکت شد و لرزه‌ای او را گرفت. مهاجر در شک افتاد و گفت: اگر به من گفته می‌شد که شجاعترین فرد کوفه کیست از تو نمی‌گذشتم، این چه حال است که تو داری؟ حرّ گفت: من خودم را میان بهشت و جهنم می‌بینم، به خدا قسم چیزی را بر بهشت ترجیح نمی‌دهم هر چند سوزانده شوم. سپس اسب خود را بسوی حسین علیه السلام راند «۲» در حالی که نیزه خود را وارونه و سپر خود را

- (۱) - تظلم الزهراء ص ۱۱۰؛ مقتل العوالم ص ۸۴ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۸.
 (۲) - طبری ج ۶، ص ۲۴۴.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵۱.

واژگون کرده بود و سرش را به خاطر خجالت از آل رسول پایین افکنده بود که آنها را در این مکان بی‌آب و علف فرود آورده بود! آنگاه صدای خود را بلند کرد: «خدایا من به سوی تو بازگشتم، پس توبه مرا بپذیر، به تحقیق که من قلوب اولیاء تو و فرزندان پیامبر تو را لرزاندیم! ای ابا عبد الله من توبه می‌کنم آیا توبه من پذیرفته است؟» «۱»
 حسین علیه السلام فرمود:
 آری خداوند توبه تو را می‌پذیرد، «۲» این کلام او را مسرور کرد و به حیات ابدی و نعمت دائمی یقین کرد. اینجا قول هاتف برایش واضح شد، رو به حسین علیه السلام کرد و گفت:

هنگامی که از کوفه خارج شدم صدائی شنیدم که می‌گفت: ای حرّ بشارت باد تو را به بهشت، گفتم: وای بر حرّ و بشارت بهشت در حالی که به جنگ پسر دختر پیامبر می‌رود. «۳»

حسین علیه السلام فرمود: تو به خیر رسیدی و پاداش تو محفوظ است. این در حالی بود که یک غلام ترک هم همراه حرّ بود. «۴»

نصیحت حرّ به اهل کوفه

حرّ بن یزید ریاحی از حسین علیه السلام اجازه خواست که با لشکریان سخن بگوید. حسین علیه السلام به او اجازه داد، نزد لشکر آمد و با صدای بلند فریاد زد: ای اهل کوفه! مادر شما عزادار و گریان باشد او را دعوت کردید و اکنون از هر طرف او را محاصره کرده‌اید، نمی‌گذارید به سرزمینهای عریض خداوند برود تا آنکه خودش و اهل بیتش ایمن باشند همچون

(۱) - در بدایه ابن کثیر ج ۷، ص ۶۳ آمده است که «جرجه» که از مسیحیان بود به خالد بن ولید گفت: کسی که اسلام بیاورد مقامش چیست؟ خالد گفت: پاداش او افضل از ماست، چون ما پیامبر را تصدیق کردیم در حالی که او نزد ما بود، وحی می‌آمد و ما آیات را می‌دیدیم، اما اگر از شما

کسی با نیت صادق اسلام بیاورد در حالی که آن عجائب را ندیده اسلام او افضل است. اینجا جرجه سپر خود را واژگون کرد و به خالد گفت که اسلام را به من تعلیم کن. در أنساب الأشراف از بلاذری ج ۱، ص ۴۲ آمده که عرب هر وقت می‌ترسید و به کسی پناهنده می‌شد نیزه خود را وارونه

(۲)- لهوف ص ۵۸، امالی صدوق ص ۹۷ و روضة الواعظین ص ۱۵۹.

(۳)- امالی صدوق ص ۹۳.

(۴)- مثير الأحنان از ابن نما ص ۳۱؛ مقتل الحسين از خوارزمی ج ۲، ص ۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵۲، اسیری در دست شماس است که مالک نفع و ضرر خود نیست. او را و زن و بچه‌اش را و اصحابش را از آب فرات منع کرده‌اید در حالی که یهود و نصاری و مجوس آن را می‌نوشند و خوکان سیاه و سگان در آن غوطه‌ورند! اکنون تشنگی آنها را بی‌حال کرده است، چه بد با فرزندان محمد صلی الله علیه و آله برخورد کردید، خدا شما را در روز تشنگی سیراب نکند. پس گروهی به سوی او تیر انداختند و او بازگشت تا آنکه جلوی حسین علیه السلام ایستاد. «۱»

حمله اول

عمر بن سعد به سوی لشکر حسین علیه السلام آمد و تیری انداخت و گفت: نزد امیر شهادت دهید که من نخستین کسی بودم که تیر انداختم. پس از وی مردم تیر انداختند «۲» و احدی از اصحاب حسین علیه السلام نبود مگر اینکه از این تیرها به وی اصابت کرده باشد «۳» حسین علیه السلام به اصحابش فرمود: خدا شما را رحمت کند، برخیزید به سوی مرگی که هیچ چاره‌ای از آن نیست. همانا که این تیرها فرستادگان این قوم به سوی شما هستند اصحاب امام علیه السلام حمله کردند «۴» و مدتی جنگیدند، هنگامی که غبارها فرو نشست پنجاه نفر بر روی زمین افتاده بودند. «۵»

یسار که غلام زیاد بود و سالم که غلام عبید الله بن زیاد بود بیرون آمدند و مبارز طلبیدند، حبیب و بریر داوطلب شدند، حسین علیه السلام به آنها اجازه داد، عبد الله بن عمیر کلبی از «بنی علیهم» برخاست که کنیه اش «ابو وهب» بود، انسانی بلند قامت، قوی، چهار شانه، شریف، شجاع و با تجربه بود، حسین علیه السلام اجازه داد و فرمود: گمان کنم برای هر دو کافی باشد آن دو گفتند: کی هستی؟ نسب خود را گفت، آنها گفتند: ما تو را نمی شناسیم، باید زهیر یا حبیب یا بریر بیرون آیند. عبد الله بن عمیر به یسار حمله کرد و گفت:

- | | | | | | |
|------|-----------------------------|---|----|---|------|
| (۱)- | ابن اثیر | ج | ۴، | ص | ۲۷. |
| (۲)- | الخطط المقریزية | ج | ۲، | ص | ۲۸۷. |
| (۳)- | مقتل العوالم | | | ص | ۸۴. |
| (۴)- | لهوف | | | ص | ۵۶. |
| (۵)- | البحار از محمد بن ابی طالب. | | | | |
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵۳،

نمی خواهی با من مبارزه کنی؟ در حالی که آن دو مشغول مبارزه بودند ناگاه سالم حمله کرد و ضربه ای با شمشیر زد، عبد الله پس از کشتن یسار به سالم حمله کرد و با کشتن هر دو، به سوی حسین علیه السلام بازگشت. همسر وی ام وهب عمودی برداشت و به سوی شوهر رفت و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، در رکاب پاکان از ذریه محمد صلی الله علیه و آله جنگ کن، عبد الله خواست او را به خیمه برگرداند، او نپذیرفت و می گفت: تو را رها نمی کنم مگر اینکه با تو بمیرم، حسین علیه السلام فریاد زد: خداوند به شما پاداش خیر دهد، به خیمه بازگرد که بر زنان جنگیدن نیست و در این هنگام او بازگشت. «۱»

مبارزه دو و چهار

هنگامی که باقی ماندگان از اصحاب حسین علیه السلام به زیادی کشته های خود نگاه کردند، افراد بصورت چند نفری از امام علیه السلام اجازه می گرفتند که از او و حرم او دفاع

کنند و هر کدام دیگری را حمایت کند. پس سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبد بن سریع که پسر عموی پدری و برادر مادری بودند نزد امام آمدند در حالی که هر دو می‌گریستند.

حسین علیه السلام از سبب گریه سؤال می‌کند که: چرا گریه می‌کنید؟ من امیدوارم که تا چند لحظه دیگر نزد حور العین باشید.

آنها جواب می‌دهند: خداوند ما را فدائی شما قرار دهد، ما بر خود گریه نمی‌کنیم، ما بر شما گریه می‌کنیم که در محاصره هستید و ما برای شما نفعی نداریم. حسین علیه السلام برای آنها پاداش خیر خواست، هر دو شروع به جنگ کردند تا آنکه کشته شدند. «۲» پس از آن پسران عروه غفاری عبد الله و عبد الرحمن آمدند و پیشاپیش امام علیه السلام جنگیدند تا آنکه به شهادت رسیدند. عمرو بن خالد صیداوی و غلام او بنام سعد و جابر بن حارث سلمانی و مجمع بن

(۱) - طبری ج ۶، ص ۲۴۵؛ ابن اثیر ج ۴، ص ۳۷.

(۲) - ابن اثیر ج ۴، ص ۲۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵۴، عبد الله عائدی «۱» از لشکر امام بیرون آمدند و شروع به جنگ کردند، لشکریان کوفه آنها را احاطه کردند و از اصحاب امام علیه السلام منقطع نمودند. حسین علیه السلام برادرش عباس را به کمک آنان فرستاد، پس با شمشیر خود همه را نجات داد در حالی که همه آنها مجروح شده بودند.

در میانه راه دشمن مجدداً به آنها نزدیک می‌شود در حالی که آنها مجروح بودند و با آنها وارد کارزار شدند تا آنکه به شهادت رسیدند. «۲»

استغاثه و هدایت

هنگامی که حسین علیه السلام به کثرت شهداء نگریست محاسن خود را بدست گرفت و فرمود:

غضب خداوند بر یهود زمانی شدید شد که برای او فرزند قرار دادند و بر مسیحیان زمانی شدید شد که او را سومین خدا قرار دادند و بر مجوس زمانی شدت گرفت که خورشید و ماه را پرستیدند و بر این قوم شدید می‌شود که بر کشتن پسر دختر پیامبرشان اتفاق کرده‌اند به خدا قسم به خواسته آنها پاسخ مثبت نمی‌دهم تا آنکه خداوند را ملاقات کنم در حالی که به خون خود خضاب شده باشم. پس از آن فریاد زد: آیا یاری کننده‌ای نیست که ما را یاری کند! آیا دفاع کننده‌ای نیست که از حرم رسول خدا دفاع نماید؟

پس زنان گریستند و ناله آنها بسیار شد. سعد بن حارث و برادرش ابو الحتوف که در لشکر ابن سعد بودند استغاثه حسین علیه السلام و گریه زنان را شنیدند، با شمشیرهای خود بر دشمنان حسین علیه السلام حمله بردند و جنگیدند تا آنکه کشته شدند. «۴»

- (۱) - در الإصابة ج ۹۴ آمده که مجمّع بن عبد الله بن مجمّع بن مالک در کربلا با حسین بن علی (ع) شهید شد.
 (۲) - طبری ج ۶، ص ۲۵۵.
 (۳) - لهوف ص ۵۷.
 (۴) - الحدائق الوردية، خطی.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵۵

ثبات میمنه «۱»

پس از آنکه اصحاب امام علیه السلام تعدادشان کم شد و این کم شدن آشکار شد، جنگ را به صورت تن به تن انجام دادند، بسیاری از لشکر کوفه به این ترتیب کشته می‌شدند، عمرو بن حجاج که یکی از فرماندهان لشکر کوفه بود فریاد زد: آیا می‌دانید با چه کسانی می‌جنگید؟ با دلیران شهر و اهل بصیرت و داوطلبان مرگ می‌جنگید که احدی از شما به سوی آنان نمی‌رود مگر اینکه او را به قتل برسانند، به خدا قسم اگر با سنگ آنها را زده بودید باید کشته شده باشند. عمر بن سعد گفت: راست می‌گویی رأی

همانست که تو گفتی. افرادی را به میان لشکر بفرست که دستور دهند احدی به مبارزه نرود و اگر به تنهایی بروند حتما مغلوب می‌شوند. «۲» پس از آن عمرو بن حجاج بر قسمت راست لشکر امام علیه السلام حمله کرد، لشکر امام علیه السلام با پرتاب نیزه آنها را بازداشتند، هنگامی که لشکریان شروع به عقب‌نشینی کردند لشکر امام علیه السلام با تیر آنها را دنبال کردند و عده‌ای را هلاک و جمعی را مجروح ساختند. «۳» در این هنگام عمرو بن حجاج فریاد می‌زد: بجنگید با کسی که از دین خارج شده و از امت فاصله گرفته است! حسین علیه السلام فریاد زد: وای بر تو ای عمرو، آیا مردم را علیه من تشویق می‌کنی؟ آیا ما از دین خارج شده‌ایم و شما بر دین هستید؟ هنگامی که روح‌ها از بدن‌ها جدا شود خواهیم فهمید که چه کسی به آتش اولی است؟ «۴»

مسلم بن عوسجة

عمرو بن حجاج از جانب فرات حمله کرد و با گروهی مشغول به نبرد شد که در میان آنها مسلم بن عوسجة قرار داشت، مسلم بن عبد الله ضبابی و عبد الله بن خشکاره البجلی با وی گلاویز شدند و غبار شدیدی صحنه را فرا گرفت. هنوز غبار ننشسته بود که همگان

(۱)- در جنگهای قدیم آرایش لشکر به صورت میمنه، میسره و قلب لشکر بود میمنه همان قسمت راست میسره قسمت چپ و قلب همان قسمت وسط و مرکز لشکر بود/ مترجم.

(۲)- طبری ج ۶، ص ۲۴۹.

(۳)- کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۲۷.

(۴)- البداية از ابن کثیر ج ۸، ص ۱۸۲.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵۶،
مشاهده کردند مسلم بن عوسجة بر زمین افتاده درحالی که هنوز رمقی در وی می‌باشد حسین علیه السلام بسوی او رفت درحالی که حبیب بن مظاهر او را همراهی می‌کرد.

حسین علیه السّلام فرمود: ای مسلم! خدا تو را رحمت کند، «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدّلوا تبدیلاً» حبیب به وی نزدیک شد و به او گفت: ای مسلم شهادت تو بر من سخت است، بشارت باد تو را به بهشت! مسلم با صدایی ضعیف گفت: خداوند تو را به خیر بشارت دهد.

حبیب گفت: می‌دانم که من هم به دنبال تو هستم و الا دوست داشتم به من وصیتی کرده باشی مسلم در حالی که به حسین علیه السّلام اشاره می‌کرد فرمود: تو را به این مرد سفارش می‌کنم که مبادا بعد از او از دنیا بروی. حبیب گفت: قسم به خدای کعبه که سفارش تو را عمل خواهیم ساخت. در این هنگام روح او پرواز کرد و کنیز او فریاد می‌زد:

وا مسلماہ! وا سیّداہ! اصحاب ابن حجّاج صدای خود را بلند کردند: کشتیم مسلم را، شبث بن ربیع به اطرافیان خود گفت: مادران به عزا بنشینند، فردی مانند مسلم کشته شده و شما شادی می‌کنید! خداوند برای او جایگاهی بلند در میان مسلمانان قرار داده بود، او را در روز آذربایجان دیدم که پیش از رسیدن لشکر مسلمانان، شش نفر از مشرکین را به قتل رساند». «۱»

میسرة

شمر همراه با جماعتی به قسمت چپ لشکر حسین علیه السّلام حمله ور شد لشکریان امام آن قدر مبارزه کردند تا آنها را متفرق ساختند که در این میان عبد الله بن عمیر، نوزده سواره و دوازده پیاده از لشکر کوفه را به هلاکت رساند، پس هانی بن ثابت حضرمی و بکر بن حی با او گلاویز شدند و هانی دست راست و بکر پای او را قطع کردند. «۲» سرانجام او را اسیر کرده

(۱)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۴۹ روز آذربایجان مربوط به فتح آن مناطق می‌گردد که در سال ۲۳ ه رخ داد در آن سال بین سپاه اسلام و مردم آن سامان در اردبیل و مناطق

کوهستانی سهند و سبلان رخ داده است به «مفاخر آذربایجان» ج ۴ مراجعه شود. (۲) مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۱۷. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵۷ و به شهادت رساندند. «۱» همسر وی امّ و هب به سوی وی شتافت و بالای سر او نشست، خون از چهره اش پاک کرد و گفت: بهشت گوارای تو باد، از خدایی که بهشت را روزی تو کرد می‌خواهم که مرا نیز همراه تو قرار دهد. پس شمر به غلامش گفت: سر آن زن را بزن غلام چنین کرد و همانجا شهید شد و این اولین زنی بود که از اصحاب امام علیه السلام به شهادت رسید. «۲» شمر سر عبد الله را جدا کرد و به سوی حسین علیه السلام انداخت، مادرش سر فرزند را برداشت و خون را پاک کرد. آنگاه عمود خیمه را برداشت و به سوی دشمن رفت، حسین علیه السلام او را بازگرداند و فرمود: خدا تو را رحمت کند، برگرد که جهاد از تو برداشته شده است او بازگشت در حالی که می‌فرمود: خدایا امید مرا قطع نکن. حسین علیه السلام فرمود: خداوند امید ترا قطع نمی‌کند. «۳» شمر به خیمه‌ها حمله کرد و آنها را با نیزه هدف قرار داد و فریاد زد: آتش بیاورید که خیمه‌ها را به آتش کشم. ناله زنان بلند شد در حالی که از خیمه خارج می‌شدند. حسین علیه السلام فرمود: ای فرزند ذی الجوشن آیا تو می‌خواهی خانه مرا به آتش بکشی؟ خداوند تو را به آتش بسوزاند. شبت بن ربعی به او گفت: آیا زنان را می‌ترسانی؟ هیچ گفتاری بدتر از گفتار و هیچ جایگاهی زشت‌تر از جایگاه تو سراغ ندارم. شمر خجالت کشید و زهیر بن قین همراه با ده نفر به آنها حمله ور شد و آنها را عقب راند. «۴»

(۱) - این نقل از ابن اثیر است و در مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۱۳ آمده که دست چپ بعد از دست راست قطع شد. (۲) - طبری ج ۶، ص ۲۵۱؛ در مسند احمد ج ۲، ص ۱۰۰ از

ابن عمر حکایت شده که در یکی از غزوه‌ها رسول خدا بر زنی عبور کردند که کشته شده بود، پس از کشتن زنان و کودکان نهی کردند.
 (۳)- تظلم الزهراء ص ۱۱۳.
 (۴)- طبری ج ۶، ص ۲۵۱؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۱۶.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵۸

استمداد عزرة

هنگامی که عزرة بن قیس، سستی اصحاب خود را مشاهده کرد قاصدی نزد عمر بن سعد فرستاد و در خواست نیرو کرد. ابن سعد از شبث بن ربعی در خواست کرد که برود. شبث گفت: سبحان الله! تو به بزرگ شهر تکلیف می‌کنی. در حالی که دیگران می‌توانند این کار را انجام دهند. شبث بن ربعی از قتال کراهت داشت و می‌گفت: ما پنج سال در رکاب علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندش در برابر آل ابی سفیان جنگیدیم، اکنون با پسرش که بهترین اهل زمین است در رکاب آل معاویه و پسر سمیه بجنگم؟ این گمراهی آشکاری است پس از این گمراهی به خدا قسم خداوند به اهل این شهر خیر نمی‌دهد و آنها را هدایت نمی‌کند. «۱» عمر بن سعد، حصین بن نمیر را با پانصد تیرانداز فرستاد و جنگ سختی در گرفت جراحات در میان اصحاب امام علیه السلام بسیار شد تا جایی که اسبان آنها زمین گیر، و آنها پیاده شدند «۲» و نتوانستند از یک جهت بجنگند. ابن سعد افرادی را فرستاد که از چپ و راست حمله کنند و آنها را احاطه کنند. سه و چهار نفر از اصحاب امام علیه السلام در لابلای خیمه‌ها می‌گشتند و هر کدام از افراد دشمن را که می‌دیدند به قتل می‌رساندند. ابن سعد دستور داد که خیمه‌ها را آتش بزنند، آتش بالا گرفت، و فریاد زنان بلند شد و اطفال وحشت زده بودند. حسین علیه السلام فرمود: «بگذارید آتش بزنند که پس از آن راهی به شما ندارند و همانگونه شد که فرمودند». «۳»

ابو الشعشاء

ابو الشعشاء کندی که همان یزید بن زیاد است از لشکریان ابن سعد بود و هنگامی که ابن سعد شروط حسین علیه السلام را نپذیرفت با حسین علیه السلام همراه شد، او تیرانداز بود و روز عاشورا جلوی حسین علیه السلام روی زانوهای ایستاد و صد تیر انداخت در حالی که حسین علیه السلام

- (۱) - طبری ج ۶، ص ۲۵۱.
 (۲) - اعلام الوری ص ۱۴۵؛ ابن اثیر ج ۴، ص ۲۸.
 (۳) - ابن اثیر ج ۴، ص ۲۸؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۱۶.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵۹،
 می فرمود: خدایا تیرهای او را به هدف برسان و پاداش او را بهشت قرار ده. هنگامی که تیرها تمام شد برخاست و گفت: دانستم که پنج نفر از آنها را به قتل رساندم «۱» پس از آن حمله کرد نه نفر را به هلاکت رساند و خود نیز شهید شد. «۲»

هنگام ظهر

ابو ثمامه صائدی «۳» متوجه خورشید شد که به وسط آسمان رسیده است به حسین علیه السلام گفت: جان من فدای شما باد! می بینم که اینان به شما نزدیک شده اند، به خدا قسم کشته نخواهی شد مگر اینکه من زودتر کشته شوم و دوست دارم خدا را ملاقات کنم در حالی که این نماز را خوانده باشم. حسین علیه السلام سر خود را به آسمان بلند کرد و فرمود: مرا به یاد نماز انداختی، خداوند تو را از نمازگزاران ذاکر قرار دهد، بلی اول وقت است، از آنها بخواهید که جنگ را متوقف کنند تا نماز بخوانیم. حصین بن نمیر گفت: این نماز پذیرفته نیست. «۴»

حبیب بن مظاهر

حبیب بن مظاهر در پاسخ گفت: خیال می کنی از آل پیامبر پذیرفته نیست و از تو پذیرفته است ای الاغ؟ حصین به او حمله کرد و حبیب صورت اسب او را با شمشیر زد اسب

«۵» حبیب مشغول جنگ شد و با آن سنّ او را بر زمین زد و اصحابش او را برداشتند و نجات دادند.

(۱)- طبری ج ۶، ص ۲۵۵.
 (۲)- امالی صدوق ص ۱۷ و در ذخیره الدارین آمده که نوزده نفر را به قتل رساند.
 (۳)- در جمهرة انساب العرب ص ۳۷۳؛ الاکلیل ج ۱۰، ص ۹۷ آمده که ابو ثمامه زیاد بن عمرو بن عریب بود که با حسین (ع) شهید شد، در تاریخ طبری ج ۶، ص ۱۵۱ و زیارت ناحیه آمده که ابو ثمامه عمرو بن عبد الله صائدی بود.

(۴)- در وسائل الشیعة ج ۱، ص ۲۴۷ آمده است که امیر المؤمنین علی (ع) مشغول به جنگ بود و مراقب وقت نماز هم بود. ابن عباس گفت: این چه حالتی است؟ علی (ع) فرمود: مراقب خورشید هستیم، ابن عباس گفت: آیا جنگ از نماز واجب تر نیست؟ علی (ع) فرمودند: ما برای نماز می‌جنگیم.

(۵)- مقتل الحسین خوارزمی ج ۲، ص ۱۷.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۶۰،
 و سال شصت و دو نفر را به هلاکت رساند. بدیل بن صریم به او حمله کرد و یکی از افراد بنی تمیم نیز به او نیزه‌ای پرتاب کرد، حبیب بر زمین افتاد و خواست برخیزد، حصین با شمشیر به سر او زد او به صورت بر زمین افتاد و همان فرد از بنی تمیم سر او را جدا کرد شهادت او بر حسین علیه السلام گران آمد و فرمود: حساب من و اصحاب من، با خداوند است.
 پس از آن بسیار «إِنَّا لِلَّهِ و إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» می‌فرمودند.
 «۱»

حرّ ریاحی

پس از حبیب، حرّ بن یزید ریاحی به همراهی زهیر بن قین خارج شدند که هر کدام پشتیبان دیگری بود، هنگامی که کار بر یکی سخت می‌شد دیگری او را نجات می‌داد.

مدتی این گونه جنگیدند «۲» در حالی که اسب حرّ گوشه‌هایش قطع شده بود و خون جریان داشت. حصین به یزید بن سفیان گفت: این حرّ است که آرزوی قتلش را داشتی، یزید گفت: آری، جلو آمد و درخواست مبارزه کرد و چیزی نگذشت که حرّ او را به قتل رساند. ایوب بن مشرح اسب حرّ را با تیر زد و اسب بر زمین افتاد حرّ همچون شیری پیاده شد «۳» و با شمشیر مشغول نبرد شد، چهل و چند نفر را به قتل رساند «۴» و در یک جنگ سخت بر زمین افتاد. اصحاب امام علیه السلام او را جلوی خیمه‌ای بردند که بقیه شهداء را می‌آوردند حسین علیه السلام فرمود: کشته‌ای مثل کشته‌های پیامبران و آل پیامبران «۵» پس از آن به سوی حرّ رفت در حالی که هنوز رمقی در وی باقی مانده بود، خون از صورتش پاک کرد و فرمود:

تو آزاد هستی همانگونه که مادرت تو را اینچنین نامید و در دنیا و آخرت آزاد هستی.

(۱)- ابن اثیر ج ۴، ص ۲۹؛ تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۵۱؛ در مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۱۹ آمده که آن تمیمی سر حبیب را قطع کرد و گفته شده بدیل بن صریم چنین کرد و سر را بر گردن اسبش آویزان کرد و هنگامی که داخل کوفه شد پسر حبیب او را دید، حمله کرد و او را به قتل رساند و سر را گرفت.

(۲)- طبری ج ۶، ص ۲۵۲؛ البدایه ج ۸، ص ۱۸۳.

(۳)- طبری ج ۶، ص ۲۴۸-۲۵۰.

(۴)- مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۱۷.

(۵)- تظلم الزهراء ص ۱۱۸؛ البحار ج ۱۰، ص ۱۱۷؛ ج ۱۳،

ص ۱۳۵؛ تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۵۶ و ابن اثیر ج ۴، ص

۳۰.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۶۱، فردی از اصحاب امام علیه السلام که گفته شده است علی بن حسین بوده «۱» و گفته شده خود امام علیه السلام بوده‌اند، «۲» برای او مرثیه خواند: چه نیکو آزاده‌ای است

حرّ بنی ریاح که هنگام فرود آمدن نیزه‌ها صبور بود و چه نیکو آزاده‌ای بود که خود را فدای حسین علیه السّلام کرد و هنگام صبح جان خود را از دست داد.

نماز

حسین علیه السّلام به نماز ایستاد. گفته شده است که امام علیه السّلام با بقیه اصحاب نماز خوف خواندند که زهیر بن قین و سعید بن عبد الله حنفی با نصف اصحاب جلوی امام علیه السّلام ایستادند «۳» و گفته شده که با اشاره نماز را فرادی خواندند. «۴» هنگامی که سعید به سختی مجروح شد بر زمین افتاد و می‌گفت: خدایا این قوم را لعنت کن همانگونه که عاد و ثمود را لعنت کردی و سلام مرا به پیامبرت برسان و درد جراحی‌های مرا به او ابلاغ کن همانا قصد من از یاری ذریّه پیامبر صلی الله علیه و آله ثواب تو بود. آنگاه به حسین علیه السّلام رو کرد و گفت: ای فرزند رسول! آیا به عهدم وفا کردم؟ امام علیه السّلام فرمودند: آری تو در بهشت جلوی من هستی، «۵» آنگاه به سوی او رفتند و دیدند غیر از ضربه شمشیر و جای نیزه، سیزده تیر در بدن او وجود دارد. «۶» چون حسین علیه السّلام از نماز فارغ شد به اصحابش فرمود: ای کریمان این بهشت است که درهایش باز شده، نهرهای آن به هم پیوسته و میوه‌های آن رسیده است. این رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهداء فی سبیل الله هستند که منتظر آمدن شما هستند، از

- (۱) - مقتل العوالم ص ۸۵؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۱۱.
 - (۲) - روضة الواعظین ص ۱۶۰؛ امالی صدوق ص ۹۷.
 - (۳) - مقتل العوالم ص ۸۸؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۱۷
- مؤلف گوید به نظر من نماز حسین (ع) شکسته بود، چون دوّم محرّم وارد کربلا شد و می‌دانست که دهم به شهادت می‌رسد، پس نمی‌توانست قصد اقامت کند و لذا کسانی که چندان آگاهی ندارند این نماز شکسته را نماز خوف پنداشته‌اند.

- (۴) - مقتل العوالم ص ۸۸.
 (۵) - ذخیره الدارین ص ۱۷۸.
 (۶) - لهوف ص ۶۲.
 ترجمه مقتل مقرر ص: ۱۶۲،
 دین خدا و رسول حمایت کنید و از حرم رسول دفاع کنید.
 همگان گفتند: جان ما فدای جان شما و خون ما سپر خون
 شما، به خدا قسم بدی به شما و به حرم شما نمی‌رسد در
 حالی که نبض ما می‌زند. «۱»

اسبها به خاک می‌غلطند

عمر بن سعد، عمرو بن سعید را با جماعتی از تیراندازان جلو فرستاد و آنها اصحاب حسین علیه السلام را تیر باران کردند. «۲» سواره‌ای با حسین علیه السلام باقی نماند مگر ضحاک بن عبد الله مشرقی که می‌گوید: هنگامی که دیدم اسبها به خاک غلطیدند با اسب خود جلو آمدم، جنگ شدید در گرفت «۳» و هر کس اراده بیرون رفتن می‌کرد با حسین علیه السلام وداع می‌کرد و می‌گفت: السلام عليك يا بن رسول الله! حسین علیه السلام پاسخ می‌داد: عليك السلام، ما نیز به دنبال تو هستیم. آنگاه آیه قرآن را می‌خواندند: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا». «۴»

ابو ثمامه صائدی

ابو ثمامه صائدی بیرون آمد و مشغول جنگ شد تا آنکه مجروح گردید از آنجا که با عمر بن سعد پسر عمو بود و میان آنها دشمنی بود عمر بن سعد به سوی او رفت و او را به شهادت می‌رساند.

زهیر و ابن مضارب

سلمان بن مضارب بجلی که پسر عموی زهیر بود بیرون آمد و آن قدر می‌جنگید که به

- (۱) - اسرار الشهادة ص ۱۷۵.
- (۲) - مثير الأحزان از ابن نما ص ۳۴.
- (۳) - طبری ج ۶، ص ۲۵۵.
- (۴) - مقتل العوالم ص ۸۵؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۵. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۶۳، شهادت رسید بعد از او زهیر بن قین بیرون آمد در حالی که دست خود را بر شانه حسین علیه السلام گذارده بود و برای اجازه گرفتن گفت: می‌روم در حالی که هدایت شده‌ام امروز جدت پیامبر را ملاقات می‌کنم و حسن را و علی مرتضی را و جوانمردی که صاحب دو بال است و اسد الله شهید را حسین علیه السلام فرمود: من نیز به دنبال تو آنها را ملاقات خواهم کرد. زهیر مشغول کار زار شد و صد و بیست نفر را به هلاکت رساند، و کثیر بن عبد الله صعبی و مهاجر بن اوس به او حمله‌ور می‌شوند و او را به شهادت رسانند. حسین علیه السلام بالای سر او آمد و می‌فرمود: ای زهیر خداوند تو را از رحمت خود دور نگرداند و قاتلین تو را لعنت کند آنگونه که لعنت کرد کسانی را که به شکل خوک و میمون در آمدند. «۱»

عمرو بن قرظه

عمرو بن قرظه انصاری «۲» جلوی حسین علیه السلام می‌ایستاد تا او را از دشمن محافظت می‌کند، تیرها را با سینه و پیشانی می‌گرفت و اجازه نمی‌داد تا تیری به امام برسد. هنگامی که جراحات در او بسیار شد متوجه ابی عبد الله می‌شود و می‌گوید: ای فرزند رسول خدا! آیا وفا کردم؟ حسین علیه السلام می‌فرماید: آری تو در بهشت جلوی من هستی، سلام مرا به رسول خدا برسان و به او بگو که من به دنبال تو هستم، آنگاه شهید می‌شود. «۳» برادرش علی بن قرظه که همراه ابن سعد بود

- (۱) - طبری ج ۶، ص ۲۵۳؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۰.
 (۲) - در جمهرة انساب العرب ص ۳۴۵ آمده که عمرو بن زید دو فرزند داشت مناة و قرظه که قرظه هم دو پسر داشت. یکی بنام عمرو که با حسین (ع) شهید شد و دیگری با ابن سعد مقتل العوالم ص ۸۸.
 (۳) - ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۶۴، فریاد می‌زند: ای حسین! ای کذاب! برادرم را فریب دادی تا او را کشتی. امام علیه السلام می‌فرمایند: من او را فریب ندادم، خداوند او را هدایت کرد و تو را گمراه. علی بن قرظه گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را به قتل نرسانم، حمله می‌کند که امام علیه السلام را با نیزه بزند، نافع بن هلال مانع می‌شود و نیزه‌ای به او می‌زند که بر زمین می‌افتد یارانش او را می‌برند و معالجه می‌کنند تا آنکه بهبود می‌یابد. «۱»

نافع جملی

نافع بن هلال جملی تیرهایی مسموم آماده کرده بود که نام خود را بر آنها نوشته بود و آنها را بسوی لشکر کوفه می‌انداخت. «۲» دوازده نفر را به قتل رساند غیر از کسانی که مجروح نمود هنگامی که تیرها تمام شد شمشیر خود را برهنه کرد و به جنگ پرداخت، دشمن او را احاطه کرد و با سنگ می‌زد تا آنکه بازوهای او را شکستند و او را اسیر کردند «۳» شمر همراه با اصحابش او را نزد ابن سعد آوردند. عمر بن سعد به او گفت: چرا با خودت چنین کردی؟ هلال فرمود: خداوند با من است و می‌داند که منظور من چه بوده است؟ مردی که به خونهای جاری شده نگاه می‌کرد گفت: آیا نمی‌بینی چگونه هستی؟ هلال می‌فرماید:

غیر از مجروحین دوازده نفر از شما را به قتل رساندم، خودم را بر این تلاش ملامت نمی‌کنم و اگر بازویی داشتم شما نمی‌توانستید مرا اسیر کنید «ژ» شمر شمشیر خود

را برهنه ساخت نافع می‌فرماید: ای شمر به خدا قسم اگر مسلمان بودی برایت سنگین بود که خداوند را با خون ما ملاقات کنی. حمد مخصوص خدایی است که آرزوی ما را بوسیله بدترین خلق خود برآورده ساخت شمر جلو آمد و گردن او را زد. «۴»

- (۱) - ابن اثیر ج ۴، ص ۲۷.
 (۲) - طبری ج ۶، ص ۲۵۲؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۲۹ و بدایه ج ۸، ص ۱۸۴.
 (۳) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۱.
 (ژ) - طبری ج ۶، ص ۲۵۳.
 (۴) - بدایه از ابن کثیر ج ۸، ص ۸۴؛ طبری ج ۶، ص ۲۵۳.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۶۵

واضح و أسلم

هنگامی که واضح که از غلامان ترک حرث مذحجی بود به زمین افتاد از حسین علیه السّلام استغاثه کرد ابا عبد الله علیه السّلام نزد او آمد و صورت خود را بر صورتش نهاد، او می‌گوید: چه کسی مثل من است در حالی که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت بر صورت من گذاشته است، آنگاه روح او پرواز کرد «۱» حسین علیه السّلام به سوی غلام خود به نام اسلم رفت و در حالی که رمقی از حیات داشت صورت بر صورتش گذارد، اسلم تبسم می‌کند و با حالت افتخار از دنیا می‌رود. «۲»

بریر بن خضیر

یزید بن معقل «۳» فریاد می‌زند: ای بریر! کار خدا را با خودت چگونه می‌بینی؟ بریر می‌فرماید: خداوند با من به خیر رفتار کرده و با تو به شر. یزید گفت: دروغ گفتی و پیش از این دروغگو نبودی. آیا بیاد داری روزی که در «بنی لوزان» «۴» با هم پیاده می‌رفتیم و تو می‌گفتی: معاویه گمراه بود و امام هدایت علی بن ابی طالب علیه السّلام است بریر فرمود: آری الان هم شهادت می‌دهم که تو

گمراه هستی. بریر او را به مباحله دعوت می‌کند و هر دو دستها را به آسمان بلند می‌کنند و دعا می‌کنند که خداوند دروغگو را لعنت کند و به قتل برساند. پس از آن به جنگ می‌پردازند، بریر ضربه‌ای بر سر او می‌زند که جمجمه را تا بینی می‌شکافد و چنان بر زمین می‌افتد که گویا از بلندی سقوط کرده است. هنگامی که بریر می‌خواهد شمشیر خود را از سر یزید بیرون آورد رضی بن منقذ به او حمله می‌کند و با بریر گلاویز می‌شود بریر او را بر زمین می‌زند و بر سینه‌اش می‌نشیند. رضی طلب کمک

(۱) - مقتل العوالم ص ۹۱؛ ابصار العین ص ۸۵، در مقتل الحسین خوارزمی ج ۲، ص ۲۴؛ آمده که این غلام ترک از غلامان حسین (ع) بود که عربی می‌دانست و قاری قرآن بود.

(۲) - ذخیره الدارین ص ۳۶۶.

(۳) - در تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۴۷ آمده که او از بنی عمیر بن ربیع بود.

(۴) - در تاج العروس ماده «لوز» آمده: لوزان بن عبد ود بن حرث بن زید بن یزید بوده است.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۶۶،

می‌کند، کعب بن جابر بن عمرو آماده رفتن میشود، عقیف

بن زهیر بن ابی احنس فریاد می‌زند:

این بریر است که در مسجد جامع کوفه قاری قرآن است.

کعب اعتنا نمی‌کند و نیزه به کمر بریر می‌زند، بریر می‌افتد

کعب با شمشیر او را به شهادت می‌رساند، رضی بن منقذ

بر می‌خیزد و به کعب می‌گوید: منی بر من گذاشتی که

هرگز فراموش نمی‌کنم. هنگامی که کعب بن جابر به خانه

خود بازگشت همسرش به او عتاب کرد و گفت: علیه فرزند

فاطمه کمک کردی و بزرگ قاریان را به قتل رساندی، کار

بسیار زشتی کردی و از این به بعد یک کلمه با تو سخن

نخواهم گفت. «۱»

حنظله شبامی

حنظله بن سعد شبامی فریاد می‌زند: ای قوم من بر شما می‌ترسم که به مثل روز احزاب گرفتار شوید. مثل قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنها بودند در حالی که خداوند نمی‌خواهد بر بندگان ظلم کند. من از روز قیامت بر شما می‌ترسم، روزی که بر شما خواهد گذشت در حالی که هیچ‌کس نگهدارنده شما از خداوند نیست. کسی که خداوند او را گمراه کند هیچ‌کس هادی او نیست. ای قوم حسین را نکشید که خداوند شما را به عذاب گرفتار می‌سازد.

حسین علیه السلام برای او پاداش خیر طلب کرد و فرمود: خدا تو را رحمت کند، اینان همان وقت که دعوت را رد کردند و برای ریختن خون تو بپاخواستند مستوجب عذاب شدند تا چه رسد به الان که برادران صالح تو را به قتل رسانده‌اند

حنظله گفت: راست گفתי ای فرزند رسول، آیا می‌توانم به سوی آخرت بروم؟ حسین علیه السلام اجازه داد، بر حسین سلام کرد و به جنگ پرداخت تا آنکه شهید شد. «۲»

(۱)-	طبری	ج	۶،	ص	۲۴۸.
(۲)-	طبری	ج	۶،	ص	۲۵۴.
ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۶۷					

عابس بن شبيب

عابس بن شبيب شاکری نزد شوذب «۱» می‌رود که یکی از دوستان شاکر و از افراد با اخلاص بود خانه او محل ذکر فضائل اهل بیت برای شیعیان بود، عابس به شوذب می‌گوید:

می‌خواهی چه کنی؟ شوذب می‌گوید: همراه با تو می‌جنگم تا آنکه پیش از تو شهید شوم. عابس برای او پاداش خیر طلب می‌کند و می‌گوید: نزد ابی عبد

اللّٰهُ بَرُو تَا تُو رَا بَبِينْد، اَمْرُو ز رُو زِي اَسْت كِه بَايْد تَا حَدْ تُوَان
طَالِب اَجْر و پَادَاش بَاشِيْم.

شُوذْب

شُوذْب نَزْد حَسِيْن عَلِيْهِ السَّلَام مِي رُوْد، سَلَام مِي دِهْد و
شُرُوْع بِه جَنْگ مِي كَنْد تَا اَنَكِه شَهِيْد مِي شُوْد.
عَابَس نَزْد اَبَا عِبْد اللّٰهُ عَلِيْهِ السَّلَام مِي رُوْد و مِي گُوِيْد: بَرَاي
مَنْ عَزِيْزْتَر از تُو بَر رُوِي زَمِيْن وُجُوْد نَدَاْرْد و اَگَر
مِي تُوَاْنَسْتَم بِه وُسِيْلَه اَي عَزِيْزْتَر از جَانَم بَلَا رَا از تُو دَفْع كَنْم
هَر اَيْنِه مِي كَرْدَم، سَلَام بَر تُو، شَهَادَت مِي دِهْم كِه مَنْ بَر
هَدَايَت تُو و پَدْرَت هَسْتَم. اَنگَاَه نَزْد لَشْكْر مِي رُوْد و بَا
شَمَشِيْر بَرَهْنِه فَرِيَاد مِي زَنْد: اَيَا كَسِي هَسْت؟ هَمگَاَنْ فَرَاْر
مِي كَنْنْد، چُوْن شَجَاعَت او رَا مِي دَاْنَسْتَنْد.
عَمْر بِن سَعْد فَرِيَاد مِي زَنْد: او رَا بَا سَنْگ بَزْنِيْد و هَمگِي بِه
سُوِي او سَنْگ مِي اَنْدَاَزَنْد، او كَلَاَه خُوْد رَا مِي اَنْدَاَزْد و چِنَاَنْ
مِي جَنْگْد كِه دُوِيْسْت نَفْر رَا بِه هَلَاكْت مِي رَسَاَنْد. پَس از اَنْ
از هَر طَرْف اِحَاطَه مِي شُوْد و بَا لَاخْرَه بِه شَهَادَت مِي رَسْد.
عَدّه اَي بَرَاي بَر دَاشْتَنْ سَر او نَزَاع مِي كَنْنْد، عَمْر بِن سَعْد
مِي گُوِيْد: قَاتِل او يَك نَفْر نِيْسْت و بَا اَيْن كَلَام اَنّهَا رَا مِتَفَرَّق
مِي كَنْد. «۲»

- (۱) - در اعلام الوری ص ۱۴۵ او را شوذان نامیده و ارشاد
مفید همان شوذب نامیده است.
(۲) - طبری ج ۶، ص ۲۵۴.
ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۶۸

چُون

چُون «۱» كِه غَلَام اَبِي ذَر غَفَاْرِي بُوْد جَلُوِي حَسِيْن عَلِيْهِ
السَّلَام مِي اَيْسْتَد و اَجَاَزَه مِي خُوَاَهْد، اَمَام عَلِيْهِ السَّلَام
مِي فَرْمَايَنْد: اَي چُون تُو دَر عَاْفِيْت بَا مَا هَمْرَاه شَدِي، اَكْنُوْن
مِي تُوَاْنِي بَرُوِي، او بَر پَاهَاي اَمَام عَلِيْهِ السَّلَام مِي اَفْتَد و اَنّهَا
رَا مِي بُوْسَد و مِي گُوِيْد: مَنْ دَر اَسَاْنِي رِيْزَه خُوَاَر شَمَا بُوْدَم،
دَر سَخْتِي شَمَا رَا رَهَا كَنْم؟ بُوِي مَنْ بَد اَسْت و خَاْنُوَاْدَه مَنْ

پست و رنگ من سیاه است با بهشت بر من منت بگذار
 که بوی من طیب، خانواده من شریف و رنگ من سفید
 شود، به خدا قسم از شما جدا نمی‌شوم تا آنکه این خون
 سیاه با خونهای شما مخلوط شود! حسین علیه السلام
 اجازه می‌دهد، «۲» بیست و پنج نفر را به هلاکت می‌رساند
 و شهید می‌شود. حسین علیه السلام نزد او می‌رود و
 می‌فرماید: خدایا صورتش را سفید و بوی او را طیب بگردان
 و با محمد صلی الله علیه و آله محشورش گردان و او را با
 آل محمد صلی الله علیه و آله قرار ده.
 از آن به بعد هر کس در معرکه از کنار او می‌گذشت بوی
 طیب او را استشمام می‌کرد که از مشک هم خوشبوتر بود.
 «۳»

انس کاهلی

انس بن حارث بن نبیه کاهلی که پیر مردی بزرگ و صحابی
 پیامبر بود و شاهد بدر و حنین شده بود، جلو آمد و در
 حالی که عمامه‌ای بر سر گذاشته بود از حسین علیه السلام
 اجازه خواست. امام علیه السلام چون او را با این هیئت
 دیدند گریستند و فرمودند: ای شیخ خداوند شاکر تو باشد
 با آن سن و سال هجده نفر را به هلاکت رساند و خود
 شهید شد.
 «۴»

- (۱)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۳۹ او را «حوی» نامیده و
 مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۱۸ او را جوین نامیده و
 مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۳۷ او را «جون» نامیده است.
 (۲)- مثير الأحزان ابن نما ص ۳۳؛ در لهوف ص ۶۱ چنین
 آمده است: آیا می‌خواهی که من به بهشت وارد نشوم.
 (۳)- مقتل العوالم صفحه ۸۸.
 (۴)- ذخیره الدارین ص ۲۰۸، ابن نما در مثير الأحزان
 مبارزه او را ذکر کرده است، در الإصابة ج ۱، ص ۶۸ حدیث
 رسول خدا (ص) را از او روایت کرده: فرزندم در سرزمین
 کربلا کشته می‌شود، هر کس شاهد باشد باید او را یاری
 کند. این مطلب را سیوطی در الخصائص ج ۲، ص ۱۲۵ و

جزری در اسد الغابة ج ۱، ص
ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۶۹

عمرو بن جنادة

عمرو بن جنادة انصاری که پسری یازده ساله بود، پس از شهادت پدرش نزد حسین علیه السلام می‌آید و اجازه طلبید، امام علیه السلام اجازه نمی‌داد و می‌فرمایند: پدرت در اولین حمله کشته شده و شاید مادرت کراهت داشته باشد. عمرو می‌گوید: مادرم به من امر کرده است، حسین علیه السلام اجازه می‌دهد و چیزی نمی‌گذرد که او نیز شهید می‌شود و سرش را به سوی حسین علیه السلام می‌اندازند. مادرش سر را بر می‌دارد، خون را پاک می‌کند و آن را بر یکی از لشکریان کوفه می‌زند که نزدیک بود او را به هلاکت رساند «۱» مادر عمرو به خیمه می‌آید و عمود خیمه را بر می‌دارد و در حالی که اشعاری می‌خواند حمله می‌کند. حسین علیه السلام او را به خیمه باز می‌گرداند پس از آنکه با عمود دو نفر را زده بود. «۲»

حجاج جعفی

حجاج بن مسروق جعفی به جنگ می‌پردازد تا آنکه به خون خضاب می‌شود، نزد حسین علیه السلام باز می‌گردد و می‌گوید: امروز جدت پیامبر را ملاقات می‌کنم، سپس پدرت علی را، او کسی است که من او را وصی می‌دانم. حسین علیه السلام فرمود: من هم بدنبال تو آنها را ملاقات می‌کنم. بازگشت و جنگید تا آنکه شهید شد. «۳»

۱۲۳؛ ابو حاتم رازی در الجرح و التعديل ج ۱، ص ۲۸۷ ذکر کرده‌اند.

(۱) - ابن شهر آشوب ج ۳، ص ۲۱۹؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۲ مطلب فوق چندان بعید نیست چنانچه شیخ مفید در کتاب «الجمال» ص ۱۳۷ نقل کرده که حکیم بن جبلة وقتی که پایش قطع شد آن را به حریف خود می‌زند و او را به قتل می‌رساند و در تاریخ طبری ج ۵، ص ۱۸۰ و کامل

ابن اثیر ج ۳، ص ۳۵ آمده که پس از کشتن آن مرد خطاب می‌کند: ای پای من غمگین مباش که هنوز دست دارم. ابن اثیر در الکامل ج ۲، ص ۱۴۰ نقل کرده که مردی از اصحاب مسیلمه پای ثابت بن قیس را قطع کرد و ثابت آن را برداشته و به همان مرد زد و او را به قتل رساند. (۲)- البحار ج ۱۰، ص ۱۹۸؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۲. (۳)- البحار ج ۱۰، ص ۱۹۸ از مقتل حائری. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۷۰

سوآر

سوآر بن ابی حمیر از فرزندان فهم بن جابر بن عبد الله جنگ سختی می‌کند «۱» و به شدت مجروح می‌شود. او را اسیر می‌کنند و ابن سعد می‌خواهد او را به قتل برساند، قوم او شفاعت می‌کنند و او پس از شش ماه در اثر جراحات شهید می‌شود. «۲» در زیارت ناحیه مقدسه آمده است، سلام بر مجروح اسیر شده، سوآر بن ابی حمیر فهمی و سلام بر همراه او عمر بن عبد الله جندعی.

سوید

هنگامی که سوید بن عمرو بن ابی المطاع در اثر جراحت با صورت به زمین می‌افتد گمان می‌کند که کشته شده است، پس از شهادت حسین علیه السلام می‌شنود که می‌گویند: حسین کشته شد، برمی‌خیزد و کاردی که با خود داشته برمی‌دارد و می‌جنگد، همگان او را احاطه می‌کنند و او را به شهادت می‌رسانند که این آخرین شهید از اصحاب حسین علیه السلام است.

شهادت اهل بیت علیهم السلام:

علی اکبر

هنگامی که تمامی اصحاب شهید شدند و فقط اهل بیت امام علیه السلام باقی ماندند تصمیم گرفتند که با تمام وجود به ملاقات مرگ بروند و شروع کردند به وداع با یکدیگر «۳»

نخستین کسی که پیش قدم شد «۴» ابو الحسن علی اکبر «۵» بود که عمر او بیست و هفت سال بود، چرا

- (۱) - الإکلیل از همدانی ج ۱۰، ص ۱۰۳.
 (۲) - الحدائق الوردیه «خطی» در الإکلیل هم همین مطلب ذکر شده و به اسارت او اشاره نشده است.
 (۳) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۶.
 (۴) - در رساله «علی اکبر» ذکر کرده‌ایم که ایشان با ام ولد ازدواج کرده بودند و شاید کنیه ابو الحسن به خاطر فرزندشان بوده چنانچه زیارت روایت شده در کامل الزیارات ص ۲۳۹ همین را تأکید می‌کند.
 (۵) - در رساله «علی اکبر» ذکر شده که ایشان بزرگتر از امام سجاد (ع) بودند و امام سجاد (ع) هم در گفتگو با ابن زیاد آن را تقریر می‌کنند.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۷۱،
 که در یازده شعبان سال سی و سه هجری متولد شده بود، «۱» او آینه جمال نبوی، ضرب المثل اخلاق نیکو وی و خلاصه‌ای از گفتار بلیغ بود شاعر درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید:
 زیباتر از تو چشم من ندیده و بهتر از تو را زنی نژائیده
 آفریده شدی در حالی که مبرا از عیب هستی گویا چنان
 آفریده شده‌ای که می‌خواستی همین شاعر درباره علی اکبر
 می‌گوید:

هیچ چشم بینایی مانند ترا ندیده است از کسانی که بدون کفش یا با کفش راه روند علی اکبر برخاسته از درخت نبوی است و وارث آثار طیبه است، اگر نبود که خداوند شهادت او را مقدر نموده بود و اسماء آنها را در صحیفه نازل شده توسط جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله مقرر کرده بود، هرآینه سزاوار مقام خلافت بود.
 هنگامی که تصمیم به جنگ می‌گیرد جدایی او بر بانوان حرم، سنگین می‌آید، چون او پناهگاه آنها، حامی امنیت آنها تکیه‌گاه آرزوهای آنها، پس از حسین علیه السلام بود. می‌دیدند که آهنگ رسالت در حال قطع شدن است،

خورشید نبوت در حال کسوف است و اخلاق محمدی در صدد کوچ کردن است، پس او را احاطه کردند و به اطراف او چسبیدند و می‌گفتند: بر غربت ما رحم کن، نمی‌توانیم فراق تو را تحمل کنیم. علی اکبر اعتنا نمی‌کند، چون می‌بیند که امام زمان وی در چه حالی است که دشمنان برای ریختن خونش اجتماع کرده‌اند از پدر اذن می‌گیرد و بر اسبی متعلق به حسین علیه السلام بنام «لاحق» سوار می‌شود «۲» از آن جهت که مادر اکبر لیلی دختر میمونه بود و میمونه هم دختر ابو سفیان

(۱)- انیس الشیعة خطی از سید محمد عبد الحسن الجعفری.

(۲)- در کتاب فصل الخیل از دمیاطی ص ۱۷۸ آمده یکی از اسبان حسین بن علی (ع) به نام «لاحق» بود و در ص ۱۸۳ آمده که حسین بن علی (ع) اسبی بنام یحوموم و اسب دیگری بنام «لاحق» داشت که فرزندش علی اکبر در روز طفّ بر آن سوار بود. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۷۲، بود «۱» لذا مردی از لشکر کوفه فریاد می‌زند: ای علی تو با امیر المؤمنین «یزید» خویشاوند هستی و ما می‌خواهیم این خویشاوندی را مراعات کنیم، اگر بخواهی به تو امان می‌دهیم.

ایشان می‌فرماید: خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارتر است که مراعات شود، «۲» آنگاه رجز خواند و خود را معرفی می‌کند: من علی بن حسین بن علی هستم به خدای کعبه ما اولی به پیامبر

به خدا قسم پسر زنازاده نمی‌تواند بر ما حکومت کند «۳» با شمشیر خود از پدرم حمایت می‌کنم «۴» حسین علیه السلام نتوانست جلوی اشک چشم را بگیرد «۵» به سوی عمر بن سعد فریاد زد: تو را چه شده؟ خداوند رحم تو را قطع کند چنانچه رحم مرا قطع کردی و خویشاوندی مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله حفظ نکردی، و کسی

را بر تو مسلط کند که در رختخواب تو را ذبح کند، «۶»
 آنگاه محاسن خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود:
 خدایا تو شاهد باش که شبیه‌ترین مردم به پیامبرت محمد
 صلی الله علیه و آله از حیث آفرینش و اخلاق و گفتار به
 سوی این قوم رفت، «۷» هرگاه مشتاق می‌شدیم که
 پیامبرت را ببینیم به او نگاه می‌کردیم خدایا برکات زمین را
 از آنها بگیر، آنها را متفرق و ذلیل بفرما، آنها را در راه‌های
 پراکنده قرار بده که هرگز والیان از آنها راضی نشوند، آنها
 ما را دعوت کردند که یاری کنند، سپس بر ما تعدی کردند
 و با ما به جنگ پرداختند. پس از آن آیه قرآن را تلاوت
 فرمود: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر
 جهانیان برگزید، ذریه‌ای که بعضی از بعض دیگرند و خداوند
 شنوای

-
- (۱) - الاصابة از ابن حجر ج ۴، ص ۱۷۸.
 (۲) - سر السلسله از ابی نصر و نسب قریش ص ۵۷.
 (۳) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۵۶؛ اعلام الوری از طبرسی ص
 ۱۴۵؛ مثير الأحزان ص ۳۵.
 (۴) - تمامی ابیات را شیخ مفید در الإرشاد روایت کرده‌اند.
 (۵) - مثير الأحزان از ابن نما ص ۳۵ و ارشاد شیخ مفید.
 (۶) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۰.
 (۷) - مثير الأحزان و لهوف و مقتل خوارزمی.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۷۳،
 داناست».

«۱»
 علی اکبر پیوسته بر قسمت راست و چپ لشکر حمله
 می‌کرد و تا قلب لشکر فرو می‌رفت، هیچ سست اراده‌ای با
 او مقابله نمی‌کرد و هیچ شجاعی جلو نمی‌آمد مگر آنکه او
 را به هلاکت می‌رساند.
 صد و بیست سواره را به قتل رساند و تشنگی بر او غلبه
 نمود، نزد پدر بازگشت تا استراحت کند و سختی تشنگی
 را یادآور شد «۲» حسین علیه السلام گریست و فرمود: وا
 غوثاه! به زودی با جدت ملاقات می‌کنی و به تو شربت
 می‌نوشاند که بعد از آن هرگز تشنه نخواهی شد، آنگاه زبان

علی را مکید و انگشتر خود را به وی داد که در دهانش قرار دهد. «۳»

علی اکبر علیه السلام به میدان بازگشت در حالی که از بشارت امام علیه السلام مسرور بود، به سوی لشکر حمله کرد غبار را بر چهره آنان می‌نشاند، نمی‌فهمند که آیا علی اکبر است یا علی بن ابی طالب که در میدان ظاهر شده یا صاعقه است که در برق شمشیرش دیده می‌شود کشته‌های اهل کوفه را زیاد می‌کند تا آنکه به دویست نفر می‌رسند. «۴»

مرّة بن منقذ عبّدی «۵» می‌گوید: گناه عرب بر من اگر پدرش را به عزایش نشانم، «۶» نیزه‌ای به پشت او می‌زند «۷» و شمشیر را بر سر او فرود می‌آورد، کلاه شکافته می‌شود، اسب رم می‌کند و او را به لشکر دشمن می‌برد، او را محاصره می‌کنند و با شمشیر، قطعه‌قطعه می‌کنند. «۸» صدایش را بلند می‌کند: سلام من بر تو ای ابا عبد الله «۹»
این جدم رسول خداست

-
- (۱) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۰.
(۲) - مقاتل الطالبیین از ابی الفرج ص ۴۷، مقتل العوالم ص ۹۶، روضة الواعظین ص ۱۶۱، مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۲؛ مثير الأحزان ص ۳۵، لهوف ص ۶۴ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۰.
(۳) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۱؛ مقتل العوالم ص ۹۵ در معاهد التنصیص عباسی ج ۲، ص ۵۱ آمده که یزید بن مزید هنگامی که به ولید بن طریف رسید تشنگی بر او شدید شد، پس انگشتر خود را در دهان گذاشت و او را دنبال کرد تا آنکه با نیزه او را زد.
(۴) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۱.
(۵) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۰؛ اخبار الطوال ص ۲۵۴؛ ارشاد مفید، مثير الأحزان، لهوف، طبری ج ۶، ص ۲۵۶؛ در مقتل العوالم به نام منقذ بن مرّة آمده است.
(۶) - ارشاد مفید و طبری ج ۶، ص ۲۵۶.
(۷) - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۲.

(۸) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۱؛ مقتل العوالم ص ۹۵.
 (۹) - ریاض المصائب ص ۳۲۱.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۷۴،
 و می‌گوید که یک جام ذخیره شده هم برای تو دارد. «۱۰»
 حسین علیه السلام نزد او می‌آید، صورت بر صورت علی
 می‌گذارد «۱۱» و می‌فرماید:
 بعد از تو خاک بر سر دنیا، چقدر بر خدای رحمن و هتک
 حرمت رسول جرئت دارند «۱۲» بر جدّت و پدرت سخت
 است که آنها را بخوانی و اجابت نکنند و فریادرسی کنی و
 به فریادت نرسند. «۱۳»
 سپس دست خود را از خون طاهر او پر کرد و به آسمان
 پاشید، یک قطره از آن فرود نیامد! در این باره زیارت ناحیه
 می‌فرماید: «پدر و مادرم فدای کشته بدون گناه باد! پدر و
 مادرم فدای خونی که به سوی حبیب خداوند بالا برده شد،
 پدر و مادرم فدای کسی باد! که جلوی پدر دراز کشیده بود
 در حالی که پدر می‌گریست، قلبش می‌سوخت و خون را به
 آسمان می‌پاشید، پس قطره‌ای از آن باز نمی‌گشت و
 نفسهای پدر آرام نمی‌گرفت». «۱۴»
 امام علیه السلام به جوانان دستور می‌دهند که علی را به
 خیمه آورند. «۱۵»
 آزاد زنان خانه وحی به او نگاه می‌کنند در حالی که دیگران
 او را حمل می‌کنند، خون او را به جایگاه عزت سرخ رسانده
 و شمشیر و نیزه بدن او را قطعه‌قطعه کرده، با سینه‌هایی
 سوزان و موی پریشان و ناله و شیون فراوان که گوش
 ملکوت را کر می‌کرد از او استقبال می‌کنند، پیشاپیش
 همگان بانوی بنی هاشم، زینب کبری دختر فاطمه دختر
 رسول خداست «۱۶» در حالی که آه و ناله می‌کند، خود را
 بر روی علی علیه السلام می‌اندازد و بدین

(۱۰) - مقتل العوالم ص ۹۵؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۱.
 (۱۱) - لهوف ص ۶۴.
 (۱۲) - طببری ج ۶، ص ۲۶۵.
 (۱۳) - مقتل العوالم ص ۹۵.

(۱۴)- کامل الزیارات ص ۲۳۹؛ این زیارت از حیث سند صحیح است، امام صادق (ع) به ابا حمزه ثمالی آن را تعلیم کرده‌اند و در مبحث شب یازدهم روایاتی از اهل سنت ذکر خواهد شد که پیامبر (ص) مصمم بوده‌اند خون اصحاب و اهل بیت را حفظ کنند.

(۱۵)- الإرشاد مفید، طبری ج ۶، ص ۲۵۶؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۱.

(۱۶)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۵۶؛ بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۸۵ به نقل از حمید بن مسلم می‌گوید: هنگامی که علی اکبر کشته شد زنی را دیدم که از خیمه‌ها خارج شد در حالی که فریاد می‌زد: ای فرزند برادر، آمد و ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۷۵، وسیله آرامش روح خود، حامی خیمه‌ها و ستون خانه در حال انهدام خود را به بر می‌گیرد. «۱»

عبد الله بن مسلم

بعد از علی اکبر، عبد الله بن مسلم بن عقیل که مادرش رقیه کبری دختر امیر المؤمنین علیه السلام «۲» است بیرون می‌آید و این رجز را می‌خواند: امروز پدرم مسلم را ملاقات می‌کنم و تمامی کشته‌شدگان به راه دین پیامبر صلی الله علیه و آله را. در سه حمله گروهی را به هلاکت می‌رساند «۳» یزید بن رقاد جهنی «۴» او را به تیر می‌زند، با دست تیر را دفع می‌کند بار دیگر تیر را به پیشانی او می‌زنند نمی‌تواند تیر را مانع شود «۵» و می‌فرماید:

خدایا اینان ما را ضعیف و ذلیل کردند، آنها را به قتل برسان آنگونه که ما را به قتل رساندند، در این حال مردی با نیزه بر قلب او می‌زند و شهید می‌شود. «۶» یزید بن رقاد می‌آید و تیر را بیرون می‌آورد، پیکان باقی می‌ماند در حالی که او از دنیا رفته بود. «۷»

خود را بر روی علی انداخت، حسین (ع) دست او را گرفت و به خیمه برگرداند، سؤال کردم، گفتند: زینب دختر فاطمه

- دختر پیامبر (ص) است.
- (۱) - در تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۵۶؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۱ آمده: زینب دختر فاطمه در حالی که فریاد می‌زد خارج شد، خود را بر روی علی انداخت و حسین (ع) او را به خیمه بازگرداند و هنگامی که زینب اینگونه باشد آیا تصور می‌شود که یکی از زنان در خیمه باقی مانده باشد؟
- (۲) - نسب قریش از مصعب زبیری ص ۴۵؛ می‌گوید: ایشان مادر دو برادر دیگرش علی و محمد نیز می‌باشد.
- (۳) - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۰.
- (۴) - در أنساب الأشراف ج ۵، ص ۲۳۸ او را جنبی دانسته‌اند.
- (۵) - المقاتل از: ابی الفرج ص ۲۷.
- (۶) - الإرشاد و در تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۵۶ آمده که عمرو بن صبیح صدائی دو تیر زد که دومی به قلب او اصابت کرد و در أنساب الأشراف ج ۵، ص ۲۳۹ تیرانداز را یزید بن رقاد دانسته است.
- (۷) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۱۷۹ ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۷۶

حمله آل ابی طالب

هنگامی که عبد الله بن مسلم به شهادت رسید، آل ابی طالب همگی یکباره حمله کردند، حسین علیه السلام فریاد زد: ای عموزادگان بر مرگ صبور باشید، به خدا قسم بعد از امروز سختی نخواهید دید «۱» عون بن عبد الله بن جعفر که مادرش زینب علیها السلام و برادرش محمد که مادرش خوصاء است و عبد الرحمن بن عقیل بن ابی طالب «۲» و برادرش جعفر بن عقیل و محمد بن مسلم بن عقیل در میان آنها قرار داشتند. «۳»

حسن دوم فرزند امام حسن علیه السلام هجده جراحه بر می‌دارد و دست راستش قطع می‌شود ولی شهید نمی‌شود ابو بکر فرزند امیر المؤمنین علی علیه السلام «۴» که نامش محمد است «۵» بیرون می‌آید و زحر بن بدر نخعی او را به شهادت می‌رساند. «۶»

عبد الله بن عقیل بیرون می‌آید و آن قدر می‌جنگد که سراپا مجروح می‌شود، بر زمین می‌افتد و عثمان بن خالد تمیمی بر سر او می‌آید و او را به قتل می‌رساند.

قاسم و برادرش

ابو بکر بن حسن بن امیر المؤمنین که عبد الله اکبر و مادرش ام ولد است «۷» و به او رمله هم

- (۱)- تاریخ ابن جریر ج ۶، ص ۲۵۶؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۷۸ و لهوف ص ۶۴.
- (۲)- در المحبر از ابن حبیب ص ۵۷ آمده است که خدیجه دختر علی (ع) همسر عبد الرحمن بن عقیل بود و در معارف ابن قتیبه ص ۸۹ آمده که سعید فرزند آن دو بود.
- (۳)- در سیر أعلام النبلاء از ذهبی ج ۳، ص ۲۱۷ آمده که دو فرزند مسلم بن عقیل به نامهای عبد الله و عبد الرحمن با حسین (ع) شهید شدند.
- (۴)- در جمهرة أنساب العرب از ابن حزم ص ۱۱۸ و صفوة الصفوة از ابن جوزی ج ۱، ص ۱۱۹ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۹۸ آمده که مادر ابا بکر لیلی دختر مسعود است که با حسین (ع) به شهادت رسید.
- (۵)- الإرشاد و أعلام الوری در مبحث فرزندان امیر المؤمنین (ع) و در مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۸ نام او را عبد الله ذکر کرده و در صفوة الصفوة ج ۱، ص ۱۷۹ او را محمد اصغر ذکر نموده است.
- (۶)- مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۱، در مقتل خوارزمی قاتل را زحر بن قیس نخعی دانسته و در مقاتل ابی الفرّج ذکر شده که قاتل معلوم نیست.
- (۷)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۶۹؛ مقاتل ابی الفرّج ص ۳۴. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۷۷، گفته می‌شد، «۱» بیرون می‌آید و آن قدر می‌جنگد که به شهادت می‌رسد. «۲» پس از او برادرش قاسم «۳» بیرون آمد در حالی که به سن بلوغ نرسیده بود. حسین علیه السلام به او نگاه کرد، او را در آغوش کشید و گریست «۴» به او

اذن داد و او نمایان شد در حالی که چهره‌اش مثل پاره ماه بود، «۵» در دست او شمشیر، لباس او پیراهن و شلوار و بر پای او نعلین بود. حرکت می‌کند و بند کفش او پاره می‌شود، «۶» فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله ابا دارد که در میدان پا برهنه باشد، می‌ایستد که بند کفش را محکم کند «۷» در حالی که هیچ اعتنایی به جمعیت چند هزار نفری نمی‌کند. در این حال عمرو بن سعد بن نفیل به سوی او می‌رود، حمید بن مسلم می‌گوید: از این پسر چه می‌خواهی؟ آیا اینان که می‌بینی برای تو کافی نیست؟ عمرو می‌گوید به خدا قسم بر او سخت می‌گیرم، برمی‌گردد و با شمشیر به سر او می‌زند بر زمین می‌افتد و فریاد می‌زند: ای عمو، حسین علیه السلام مثل شیر خشمگین می‌آید ضربه‌ای بر عمرو می‌زند، عمرو دستش را جلو می‌آورد و از آرنج قطع می‌شود، فریاد بلندی می‌زند و لشکر ابن سعد برای نجات او حمله‌ور می‌شوند و عمرو زیر سم اسبان به هلاکت می‌رسد.

(۱)- در حدائق الوردیة آمده که مادر او و قاسم، رمله بود. در تذکرة الخواص ص ۱۰۳ آمده که نفیلة مادر قاسم و ابو بکر و عبد الله بود، در مقاتل ابی الفرج ذکر شده که ام ولد شناخته شده نیست، در نسب قریش ص ۵۰ ذکر شده که قاسم و ابو بکر در کربلا شهید شدند و دیگر چیزی ذکر نشده است.

(۲)- در اعلام الوری از طبرسی ص ۱۲۷ و مجدّی در نسب ابی الحسن، و اسعاف الراغبین علی هامش نور الأبصار ص ۲۰۲ آمده که عبد الله اکبر با سکینه دختر حسین (ع) ازدواج کرد.

(۳)- آنچه در باب عروسی قاسم ذکر می‌شود ناصحیح است، چون که ایشان به سن ازدواج نرسیده بودند و مورخین نص صحیحی بر این مطلب ندارند و اینکه در کتاب المنتخب طریحی آمده، جعل است که در کتاب ایشان اضافه شده است.

(۴)- مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۷؛ خوارزمی ذکر کرده که

امام (ع) اذن ندادند و آن قدر قاسم دست و پای امام را بوسید که اذن گرفت مؤلف می‌فرمایند: این خبر صحیح نیست و با اخبار شب عاشورا منافات دارد. (۵)- طبری ج ۶، ص ۲۵۶؛ مقاتل ابی الفرج؛ الإرشاد و أعلام الوری ص ۱۴۶؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۷. (۶)- طبری ج ۶، ص ۲۵۶ و مقاتل ابی الفرج و خوارزمی ج ۲، ص ۲۷.

(۷)- ذخیره الدارین ص ۱۵۲؛ إِبصار العین ص ۳۷؛ مؤلف می‌گوید آغانی در ج ۱۱، ص ۱۴۴ می‌گوید: جعفر بن علیة وقتی که در میدان بند کفشش پاره می‌شود و می‌ایستد درست کند، مردی می‌گوید چرا به آن مشغول شدی و او می‌گوید: نعل خود را درست می‌کنم تا دشمن ببیند که در حوادث آرام هستم. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۷۸.

گرد و غبار فرو می‌نشیند در حالی که حسین علیه السلام بالای سر قاسم ایستاده است و او پاهای خود را باز و بسته می‌کرد. حسین علیه السلام فرمود: از رحمت خداوند دور باشند آنها که تو را کشتند در حالی که دشمن آنها در روز قیامت جدّ تو است. سپس فرمود: به خدا قسم بر عمویت سخت است که او را بخوانی و تو را اجابت نکند یا اجابت کند و برای تو سودی نداشته باشد، به خدا قسم دشمنان او بسیار و دوستانش کم هستند. آنگاه قاسم را حمل کرد در حالی که سینه او بر سینه امام علیه السلام بود و پاهای او بر زمین کشیده می‌شد، او را کنار علی اکبر و سایر شهداء اهل بیت قرار داد. «۱» روی خود را به آسمان کرد و فرمود: خدایا آنها را به حساب آور و از احدی فروگذار نکن و هرگز آنها را نیامرزا! صبر کنید ای عموزادگان، ای اهل بیت، بعد از امروز هرگز سختی نخواهید دید. «۲»

برادران عباس علیه السلام

هنگامی که عباس علیه السلام کثرت شهدا را مشاهده نمود به برادران خود عبد الله، عثمان و جعفر فرمود: ای فرزندان

مادر پیشی گیرید تا ناصح در راه خدا و رسول باشید، آنگاه به عبد الله متوجه شد که از عثمان و جعفر بزرگتر بود و فرمود: ای برادر برو تا تو را شهید بینم و صبر کنم «۳» پس همگان پیشاپیش ابی الفضل جنگیدند و شهید شدند.

شهادت عباس علیه السلام

پس از شهادت اصحاب و اهل بیت علیهم السلام عباس علیه السلام نتوانست ماندن را تحمل کند، می‌دید که اعانت و یاری حجت وقت غیر ممکن شده و گوشه‌های او را ناله زنان و شیون اطفال پر کرده است لذا از برادرش سید الشهداء علیه السلام اجازه خواست. از آنجا که عباس علیه السلام نفیس‌ترین ذخیره نزد امام علیه السلام بود، چرا که دشمن از هیبت او می‌ترسید و از جلو رفتن او وحشت

(۱) - طبری ج ۶، ص ۲۵۷؛ بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۸۶ و الإرشاد.

(۲) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۸. ترجمه مقتل مقرر ۱۷۸

شهادت عباس علیه السلام ص : ۱۷۸

(۳) - مقاتل ابی الفرج ص ۳۲ - ۳۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۷۹،

داشت و اهل حرم هرگاه پرچم بر افراشته او را می‌دیدند

به وجود او اطمینان می‌یافتند لذا حسین علیه السلام راضی

به جدائی او نبود و فرمود: «ای برادر تو صاحب پرچم من

هستی».

عباس علیه السلام فرمود: سینه‌ام از این منافقین تنگ شده

و می‌خواهم از آنان خونخواهی کنم، حسین علیه السلام

امر کردند که برای اطفال طلب آب کند.

عباس به سوی لشکر رفت آنها را موعظه نمود و از غضب

خداوند ترساند، فایده نبخشید، با صدای بلند فریاد زد: ای

عمر بن سعد! این حسین پسر دختر رسول خدا صلی الله

علیه و آله است، اصحاب و اهل بیت او را کشتید، خانواده

و فرزندان او تشنه هستند، آنها را سیراب کنید که تشنگی

قلبه‌های آنها را سوزانده و با وجود همه این مصائب می‌گوید: رهایم کنید، من به روم یا هند می‌روم و حجاز و عراق را برای شما می‌گذارم. کلام او در لشکریان اثر می‌کند و بعضی شروع به گریه می‌کنند. شمر فریاد می‌زند: ای فرزند ابی تراب! اگر تمامی سطح زمین آب بود و زیر دست ما بود قطره‌ای از آن را به شما نمی‌دادیم تا آنکه به بیعت یزید داخل شوید او به سوی برادر بازمی‌گردد و این خبر را می‌دهد، ناله اطفال را می‌شنود که از عطش می‌نالند «۲» نمی‌تواند تحمل کند و غیرت او را به حرکت می‌آورد. اسب خود را سوار می‌شود و مشکی برمی‌دارد، چهار هزار نفر او را محاصره می‌کنند و با تیر می‌زنند، کثرت آنها او را وحشت زده نمی‌سازد و همگان را می‌شکافد در حالی که پرچم را روی سر خود گرفته، لشکریان نمی‌فهمند که آیا عباس یا علی بن ابی طالب علیه السلام است در میدان ظاهر شده است هیچ‌کس توان مقابله ندارد و او با آرامش بدون اعتنا به کثرت به فرات وارد می‌شود. هنگامی که کفی از آب بر می‌دارد تا بنوشد عطش حسین و اطفال را بیاد می‌آورد و آب را می‌ریزد و می‌فرماید: «۳» ای نفس پس از حسین خوار باش و مبادا که پس از او زنده باشی

- (۱) - البحار ج ۱۰، ص ۲۵۱ و مقتل العوالم ص ۹۴.
 (۲) - تظلم الزهراء ص ۱۱۸.
 (۳) - المنتخب از طریحی ص ۳۱۱؛ بحار الأنوار ج ۱۰، ص ۲۰۱؛ مقتل العوالم ص ۹۵ و تظلم الزهراء ص ۱۱۹.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۸۰،
 مشک را از آب پر می‌کند بر اسب سوار می‌شود و متوجه خیمه‌ها می‌گردد، راه را بر او می‌بندند و او آن قدر به قتل می‌رساند که راه را باز می‌کند و می‌فرماید: نمی‌ترسم از مرگ هنگامی که مرگ صیحه بزند تا «۱» آنکه در زیر خاکها پنهان شوم. نفس من سپر فرزند پاک مصطفی باد من عباس هستم که به سقا عنوان یافته‌ام و در روز محشر ترسی از شر ندارم.

زید بن رقاد جهنی پشت یک نخل کمین می‌کند و با کمک حکیم بن طفیل سنبسی ضربه‌ای بر دست راست او می‌زند و دست را قطع می‌کند. به پریدن دست راست اعتناء نمی‌کند و همت او رساندن آب به اطفال حسین علیه السلام است، حکیم بن طفیل مجدداً پشت نخل کمین می‌کند و دست چپ را قطع می‌کند «۲» همگان حمله می‌کنند و تیر مثل باران به سوی او می‌آید. تیری به مشک اصابت می‌کند و آب می‌ریزد تیر دیگری به سینه اصابت می‌کند «۳» و مردی عمود بر سر ایشان می‌زند. بر زمین می‌افتد و فریاد می‌زند: سلام من بر تو باد ای ابا عبد الله. حسین علیه السلام نزد او می‌آید «۴» ای کاش می‌دانستم که حسین علیه السلام چگونه آمد، آیا با حیاتی که در اثر این مصیبت عظیم در حال جدا شدن بود یا جذبه برادری او را به سوی قتلگاه برادر محبوبش کشاند؟! آری حسین علیه السلام نزد او می‌آید و می‌بیند که قربانی مقدس بر روی زمین افتاده، به خون خود آغشته و تیرها، به او عظمتی بخشیده‌اند. نه دست راست دارد که بجنگد نه گفتاری که رجز بخواند، نه هیبتی که بترساند و نه چشمی که ببیند در حالی که مغز او بر روی زمین آشکار است.

-
- (۱) - مؤلف می‌گوید: از عالم فاضل شیخ کاظم سبّتی شنیدم که می‌فرمود: بعضی از علماء موثق نزد من آمدند و فرمودند: ما فرستاده عباس (ع) هستیم او را در خواب دیده‌ایم که بر تو عتاب می‌کرد و می‌فرمود: شیخ کاظم سبّتی مصیبت مرا نمی‌خواند عرض کردیم: ایشان مداوماً مصیبت شما را می‌خواند ایشان فرمودند: بگو این مصیبت را بخواند که سواره هنگامی بر زمین بیافتد دستها را سپر می‌کند، اگر تیر در سینه او باشد و دستها قطع شده باشد چه چیز را سپر می‌کند؟
- (۲) - مناقب ابن شهر آشوب ج ۱، ص ۲۲۱.
- (۳) - ریاض المصائب ص ۳۱۵.
- (۴) - المنتخب ص ۳۱۲، ریاض المصائب ص ۳۱۵ در مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۲ آمده: حکیم بن طفیل عمود

آهن را بر سر ایشان زد. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۸۱، آیا صحیح است که حسین علیه السلام این فجایع را دید و هنوز زنده بود که برخیزد؟! پس از عباس در واقع حسین نبود مگر بدنی که لوازم حیات را با خود نداشت و خودش از این حالت پرده برداشت با این گفتار: الآن کمرم شکست و چاره‌ام کم شد. «۱» شکستگی در پیشانی او آشکار شد و کوه‌ها از ناله او شکسته شدند. او را در همان مکان رها می‌کند به خاطر راز نهفته‌ای که روزگار آن را آشکار کرد: اینکه جدا از شهدا دفن شود و زیارتگاهی داشته باشد که مردم حاجات خود را بخواهند و بقعه‌ای که مردم رفت و آمد کنند، کرامات او ظاهر شود و مردم جایگاه عالی و منزلت او را نزد خداوند ببینند، دائماً ابراز محبت کنند و او حلقه اتصال میان آنها و خداوند باشد. امام علیه السلام خواستند که طبق مشیت خدای تعالی، منزلت ظاهری ابو فاضل شبیه به منزلت معنوی ایشان باشد. حسین علیه السلام به خیمه بازگشت در حالی که شکسته، محزون و گریان بود، اشکهای خود را با دست پاک می‌کرد و لشکریان اطراف خیمه‌ها حلقه زده بودند، فریاد زد: آیا کمک کننده‌ای نیست که ما را کمک کند؟ آیا پناه‌دهنده‌ای نیست که ما را پناه دهد؟ آیا خواهان حقی نیست که ما را یاری کند؟ آیا ترسان از آتشی نیست که از ما دفاع کند. «۲» سکینه نزد امام علیه السلام آمد و درباره عمو سؤال کرد، حسین علیه السلام خبر شهادت او را دادند، زینب این خبر را شنید و فریاد او بلند شد: واأخاه! وا عبّاساه! زنان همگی گریستند و حسین علیه السلام با آنها گریست، زینب علیها السلام فرمود: وای از ضایع شدن ما بعد از تو.

امام علیه السلام در میدان نبرد

چون عباس علیه السلام کشته شد حسین علیه السلام نگاه کرد و دید که احدی از یاوران او نمانده‌اند، به أصحاب و خاندان خود نگاه کرد که همچون قربانیان قطعه‌قطعه

شده‌اند و در این هنگام شیون زنان و ناله کودکان را می‌شنید، با بلندترین صدا فریاد زد: آیا مدافعی از حرم رسول

(۱) - البحار ج ۱۰، ص ۲۵۱ و تظلم الزهراء ص ۱۲۰.
 (۲) - المنتخب ص ۳۱۲.
 ترجمه مقتل مقرر ص: ۱۸۲،
 خدا هست؟ آیا موحدی هست که از خداوند بترسد؟ آیا کمک کننده‌ای هست که در کمک به ما امید به خدا داشته باشد؟ صدای گریه زنان بلند شد. «۱» امام سجاد علیه السلام برخاست در حالی که بر عصا تکیه زده بودند، از شدت بیماری توان حرکت نداشتند و شمشیر را به دنبال خود می‌کشیدند. حسین علیه السلام به زینب علیها السلام خطاب کرد: او را نگاه بدار تا زمین از نسل آل محمد صلی الله علیه و آله خالی نشود، پس زینب علیها السلام او را به جایگاهش بازگرداند. «۲» امام علیه السلام خانواده خود را امر به سکوت می‌کنند و با آنها وداع می‌کنند، یک لباس خز بسیار زیبا بر تن «۳» عمای بر سر که دو طرف آن را آزاد گذاشته بودند، برد رسول خدا را در بر و شمشیر ایشان را به دست داشتند. «۴» امام علیه السلام لباسی درخواست کرد تا که احدی در آن رغبت نکند تا آن را زیر لباس بپوشند و پس از غارت، عریان نشوند، پس لباسی می‌آورند که بی‌ارزش بود «۵» و امام علیه السلام لباس پاره را بر می‌دارند و خود نیز آن را می‌شکافند و زیر لباسها می‌پوشند «۶» و شلواری از جنس کرباس می‌خواهند و آن را نیز پاره می‌کنند و می‌پوشند. «۷»

شیرخوار

امام علیه السلام فرزند شیر خوار خود را می‌خواهند، زینب عبد الله «۸» را می‌آورد که مادرش رباب

(۱) - لهوف ص ۶۵
 (۲) - الخصائص الحسينية از شیخ جعفر شوشتری ص ۱۲۹؛

از کسانی که به بیماری امام سجاد (ع) در روز کربلا تصریح کرده‌اند مصعب زبیری در نسب قریش ص ۵۸ و یعقوبی در تاریخ خود ج ۲، ص ۲۱۷ می‌باشند. خوارزمی در مقتل ج ۲، ص ۳۲ گفته است: علی بن حسین که از برادر شهیدش کوچکتر بود بیرون آمد در حالی که به گونه‌ای بیمار بود که توان حمل شمشیر را نداشت.

(۳) - کلینی در الکافی و علی هامش مرآة العقول ج ۴، ص ۱۰۵ از امام باقر (ع) این مطلب را روایت می‌کنند و آلوسی در روح المعانی ج ۸، ص ۱۱۱ در ذیل آیه شریفه «قل من حرّم زینة الله» آن را روایت می‌کند و ابن حجر در مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۹۲ و خوارزمی در مقتل ج ۲، ص ۳۵ آن را روایت می‌کنند.

(۴) - المنتخب ص ۳۱۵.

(۵) - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۲ و البحار ج ۱۰، ص ۳۰۵.

(۶) - مجمع الزوائد از ابن حجر هیثمی ج ۹، ص ۱۹۳ و البحار ج ۱۰، ص ۲۰۵.

(۷) - لهوف ص ۶۹ و تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۵۹.

(۸) - ابن شهر آشوب در مناقب ج ۲، ص ۲۲۲ ایشان را علی اصغر نامیده‌اند و سید بن طاووس در اقبال ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۸۳، بود، او را بر دامان خود می‌نشانند، می‌بوسند «۱» و می‌فرمایند: از رحمت خداوند دور باشند این قوم که جدّت مصطفی صلی الله علیه و آله خصم آنهاست. «۲» آنگاه او را نزد لشکریان می‌آورد و آب طلب می‌کنند، حرمله بن کاهل اسدی تیری می‌اندازد و او را ذبح می‌کند. حسین علیه السلام خون او را با دست می‌گیرند و به آسمان می‌پاشند. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: قطره‌ای از خون فرود نیامد. «۳» حجّت آل محمد (عجل الله فرجه) می‌فرمایند: سلام بر عبد الله شیر خوار، تیرخورده شهیدی که به خون غلطان بود، خون او به آسمان برده شد و در دامان پدر با تیر ذبح شد، خداوند زنده او حرمله بن کاهل اسدی و یارانش را لعنت کند «۴» آنگاه حسین علیه السلام فرمودند:

آنچه که این بلا را آسان می‌کند اینست که جلوی چشم خداوند است، «۵» خدایا این از بچه ناقه صالح کمتر نباشد، خدایا اگر یاری را از ما حبس نمودی آن را خیر ما قرار ده انتقام ما را از ظالمین بگیر «۶» و بلاهای این دنیا را ذخیره آخرت قرار بده. «۷» خدایا تو شاهد هستی که این قوم شبیه‌ترین مردم به پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله را به قتل رسانیدند. «۸» در این هنگام امام علیه السلام صدائی شنیدند که می‌فرمود: ای حسین او را بگذار که

زیارتی نقل کرده و در آن این عبارت آمده: درود خدا بر تو و بر فرزندان علی اصغر. کسانی که تصریح کرده‌اند نام او عبد الله بود شیخ مفید در اختصاص ص ۳ ابو الفرج در مقاتل الطالبین ص ۳۵ مصعب زبیری در نسب قریش ص ۵۹ می‌باشند.

(۱)- لهوف ص ۶۵؛ در تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۲۱۸ آمده: حسین (ع) ایستاده بود که نوزاد را آوردند و تازه متولد شده بود، امام (ع) در گوش او اذان می‌خواندند که ناگاه تیری به حلق بچه نشست و او را ذبح کرد. حسین (ع) تیر را از گلوی او بیرون آوردند که آغشته به خون بود و فرمود: به خدا قسم تو از ناقه برای خداوند عزیزتر هستی و محمد از صالح نزد خداوند گرامی‌تر است، آنگاه او را کنار فرزندان خود قرار دادند. (۲)- بحار الأنوار ج ۱۰، ص ۲۳ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۲.

(۳)- در مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۲ آمده چیزی از خون بازنگشت. ابن نما در بدایه ج ۸، ص ۱۸۶ و قرمانی در اخبار الدول ص ۱۰۸ و خوارزمی در مقتل ج ۲، ص ۳۲ فقط ذکر کرده‌اند که خون را به آسمان پاشید و زنده تیر را «ابن موقد النار» معرفی کرده‌اند.

(۴)- زیارت ناحیه مقدسه.

(۵)- لهوف ص ۶۶.

(۶)- مثير الأحزان از ابن نما ص ۲۶ و مقتل خوارزمی ج ۲،

- ص ۳۲
- (۷)- تظلم الزهراء ص ۱۲۲
- (۸)- المنتخب ص ۳۱۳
- ترجمه مقتل مقرر ص: ۱۸۴،
- برای او در بهشت شیرده قرار داده‌ایم. «۱» امام علیه السلام از اسب پایین می‌آیند و با غلاف شمشیر قبری حفر می‌کنند و بر او در حالی که به خون آغشته است نماز می‌خوانند و دفن می‌کنند، «۲» همچنین گفته شده که او را کنار سایر شهداء اهل بیت علیهم السلام قرار دادند. «۳» حسین علیه السلام با شمشیر برهنه در حالی که از زندگانی مأیوس بودند به سوی لشکر می‌روند، مبارز می‌طلبند و هر کس می‌آید او را به هلاکت می‌رسانند، تعداد کشته‌ها زیاد می‌شود «۴» امام بر قسمت راست حمله می‌کنند در حالی که
- مرگ از پذیرفتن عار بهتر است و عار از داخل شدن به آتش بهتر است «۵» عبد الله بن عمّار بن یغوث می‌گوید: هرگز مقهوری مانند او را ندیدم که فرزندان و اهل بیت و اصحاب او کشته شده باشند و در عین حال با تمام قدرت و آرامش قلب و جرأت اقدام کند در حالی که افراد را از پیش رو بر می‌داشت و احدی توان مقابله با او را نداشت. «۶»
- عمر بن سعد فریاد می‌زند: این فرزند علی بن ابی طالب است، این فرزند کشنده عرب است، از هر طرف بر او حمله کنید چهار هزار تیر از هر طرف به سوی او می‌آمد «۷» و لشکریان میان او و خانواده‌اش حائل می‌شوند امام علیه السلام فریاد می‌زنند: ای دوستان آل ابی سفیان اگر دین ندارید و از معاد نمی‌ترسید در دنیا آزاد مرد باشید و اگر طبق گمان خود عرب هستید به نسب خود بازگردید. شمر فریاد زد: چه می‌گویی ای پسر فاطمه؟ امام علیه السلام فرمودند: من با شما می‌جنگم و

(۱)- تذکرة الخواص ص ۱۴۴ و قمقام از: میرزا فرهاد ص ۳۸۵ و در الإصابة، تهذیب الأسماء از نووی ج ۱، ص ۱۰۲ و شرح المواهب اللدنیة از زرقانی ج ۳، ص ۲۱۴ آمده:

زمانی که ابراهیم پسر رسول خدا (ص) از دنیا رفت پیامبر (ص) فرمودند: برای او در بهشت شیرده وجود دارد. (۲)- مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۲ و الإحتجاج از طبرسی ص ۱۶۳.

(۳)- الإرشاد و مثير الأحزان ص ۳۶.

(۴)- مقتل العوالم ص ۹۷، مثير الأحزان از ابن نما ص ۳۷

و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۳.

(۵)- البيان و التبيين از جاحظ جلد ۳ صفحه ۱۷۱.

(۶)- طبری ج ۶، ص ۲۵۹؛ خوارزمی در مقتل ج ۲، ص ۳۸

این نقل را به بعضی از شهود نسبت داده است.

(۷)- مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۸۵،

زنان گناهی ندارند. مادام که من زنده‌ام از تعرض به حرم

بازایستید. شمر گفت: می‌پذیریم.

لشکریان بسوی امام علیه السلام حمله‌ور می‌شوند و جنگ

سخت می‌شود درحالی‌که تشنگی بر امام علیه السلام

شدید شده بود «۱» امام علیه السلام به سوی فرات

می‌روند، بر عمرو بن حجاج حمله می‌کنند و از میان چهار

هزار نفر عبور می‌کنند، با اسب وارد آب می‌شوند، اسب

می‌خواهد آب بنوشد، حسین علیه السلام می‌فرماید: تو

تشنه و من تشنه، نمی‌نوشم تا تو بنوشی، اسب گویا کلام

را می‌فهمد و سر بر می‌دارد، حسین علیه السلام دست

می‌برد که کفی از آب بردارد، مردی فریاد می‌زند: آیا آب

می‌نوشی در حالی که حرم تو را هتک کردند، امام علیه

السلام آب را می‌ریزند و به سوی خیمه می‌روند. «۲»

وداع دوم

امام علیه السلام مجدداً با خانواده خود وداع می‌کنند آنها

را امر به صبر می‌کنند و می‌فرمایند:

آماده بلا باشید و بدانید که خداوند حامی و حافظ شماست

و شما را از شر دشمن نجات می‌دهد، عاقبت امر را به خیر

می‌گرداند و دشمنان شما را با انواع عذاب معذب می‌کند،

عوض این بلا انواع نعمت و کرامت نصیب شما می‌گرداند،

پس شکایت نکنید و چیزی

(۱) - لهوف سید بن طاووس ص ۶۷.
 (۲) - بحار الأنوار ج ۱۰، ص ۲۰۴؛ مقتل العوالم ص ۹۸؛
 نفس المهموم ص ۱۸۸ و الخصائص الحسينية ص ۴۶ مؤلف
 می‌فرمایند: من صحت این حدیث را تضمین نمی‌کنم که
 اسب از نوشیدن امتناع کند و حسین (ع) به صرف گفته
 دشمن آب را بریزند در حالی که می‌دانست که مورد مکر
 قرار گرفته است، ولی خصیصه‌های این روز که مختص به
 سید الشهداء و یاوران اوست و باید تشنه جان دهند اموری
 است که خارج از شناخت ماست و هیچ راهی جز تسلیم
 برای ما نیست پس از آنکه می‌دانیم امام (ع) در افعال و
 اقوال خود حکیم هستند و عمل نمی‌کنند مگر به آنچه که
 از جدشان دریافت کرده‌اند. قضایای کربلا از حیث زمان و
 مکان محدودند ولی اسرار و مصالح آنها را فقط رب العالمین
 می‌داند. نکته دیگری که مورد لحاظ سید الشهداء بوده
 اینکه عرب برای حمایت از حرم خود نفیس‌ترین ذخیره‌ها
 را فدا می‌کند و ابو عبد الله سید عرب و فرزند سید عرب
 است، پس مسلماً این خصلت را دارد و هنگامی که آن مرد
 این مطلب را می‌گوید برای اعلام به جمعیت آب نمی‌نوشد
 و حرکت می‌کند.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۸۶،
 نگوید که از ارزش شما بکاهد. «۱»
 حق است اگر گفته شود که این موقعیت بزرگترین جایگاهی
 بود که سید الشهداء در این روز ملاقات کردند، «۲» بانوان
 حرم می‌بینند که ستون خیمه‌ها و مرکز صیانت و حامی عزت
 و جایگاه شرافت آنها در حال جدا شدن است که دیگر
 بازگشتی در آن نیست، نمی‌دانند از تجاوز دشمن به چه
 کسی پناه ببرند و بعد از او به چه کسی دل خوش کنند.
 عجب نیست همگان اجتماع کرده‌اند او را احاطه کرده‌اند و
 به اطراف او چسبیده‌اند، کودکی ناله می‌زند بی‌قراری که از
 مصیبت می‌نالد، طفلی ایمنی می‌طلبد و دیگری آب! آقای
 غیرتمندان و مجسمه مهربانی چه حالی دارند در حالی که

با علم واسع خود به یادگارهای رسالت و آزاد زنان خانه عصمت می‌نگرد و آنها ندیده‌اند مگر مکانهای عزت و پرده‌های جلالت را، اکنون در این بیابان بی‌آب و علف با دشمنانی بی‌رحم و فریادهایی که صخره را می‌شکافد و نفسهایی که از قلبهای سوزان برمی‌خیزد چه باید بکنند؟ اگر فرار کنند برای اینست که غارت نشوند و اگر دور شوند برای آنست که کتک نخورند در حالی که هیچ حمایت کننده‌ای ندارند مگر امامی که بیماری او را از پای در آورده است. اما بانوی بنی هاشم زینب کبری همه اینها را می‌بیند و می‌داند که عمود محکم دین در حال شکستن، ریسمان نبوت در حال گسستن، نور شریعت در حال خاموش شدن و درخت امامت در حال خشک شدن است. حسین علیه السلام متوجه دخترش سکینه می‌شود که او را برای حسن مثنی نامزد کرده بودند، می‌بیند که از بقیه زنان جدا شده و در حال گریه و ناله است. امام علیه السلام با صبر و تسلیت نزد او می‌ایستد و با زبان حال می‌فرماید:

(۱) - جلاء العیون مجلسی، مؤلف می‌فرماید: امام در صد بودند که دو نکته را بیان کنند هم کشته نشدن اهل حرم و هم غارت نشدن ایشان را، چون می‌فرماید: خداوند حافظ شما و حامی شماست در حالی که یکی از این دو کافی بود، پس ذکر هر دو برای اشاره به هر دو مطلب است.

(۲) - این امر در سفارش فاطمه زهرا به مجلسی ظهور کرده که ایشان را به خواندن مصیبت و داع سفارش کرده چنانچه نوری در دار السلام جلد ۱ آن را ذکر کرده است. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۸۷ این وداع با عزیزه من است درحالی که دیدار بعد در روز قیامت کنار حوض کوثر است عمر بن سعد فریاد می‌زد وای بر شما، مادام که او به حرم خود مشغول است بر او هجوم برید، به خدا قسم اگر فارغ شود قسمت چپ و راست لشکر را یکی می‌کند. همگان حمله کردند و آن قدر تیر زدند که تیر طنابهای خیمه‌ها را پاره کرد، زنان وحشت زده و فریاد کنان به داخل خیمه‌ها رفتند، حسین علیه السلام چون شیر خشمگین حمله‌ور

گردید و به احدی نمی‌رسید مگر آنکه با شمشیر او را به هلاکت می‌رساند و این در حالیست که تیر از هر سو به سوی امام علیه السلام می‌آمد «۱» امام علیه السلام به جایگاه اصلی بازگردید و بسیار «لا حول و لا قوه الا بالله» می‌گفت «۲» و در این حالت آب طلب می‌کرد. شمر می‌گوید: آب نمی‌نوشی تا آنکه به آتش داخل شوی، مردی فریاد می‌زند: ای حسین! آیا نمی‌بینی که این فرات چشمه حیات است؟ نمی‌نوشی تا آنکه تشنه از دنیا بروی. حسین علیه السلام فرمود: خدایا او را تشنه بمیران، این مرد آب درخواست می‌کرد و آن قدر می‌نوشید که از دهانش بیرون می‌زد و بازهم احساس تشنگی می‌کرد، همین گونه بود تا آنکه از دنیا رفت. «۳»

ابو الحتوف جعفی تیری به پیشانی امام علیه السلام زد، امام تیر را بیرون آوردند در حالی که خون بر صورت ایشان جاری بود و فرمود: خدایا تو می‌بینی که من میان بندگان گنهکار تو هستم، خدایا تعداد آنها را به حساب آر و آنها را به قتل برسان و احدی از آنها را بر زمین باقی مگذار و هرگز آنها را نیامرز. آنگاه با صدای بلند فریاد زدند: ای امت گنهکار! چه بد با عترت محمد صلی الله علیه و آله رفتار کردید، آگاه باشید پس از من هیچ‌کس را نخواهید کشت که از کشتن او بترسید، بلکه کشتن برای شما آسان می‌شود، به خدا قسم من امیدوارم که

(۱) - مثير الأحزان از علامه شیخ شریف آل صاحب جواهر.

(۲) - لهوف ص ۶۷.

(۳) - مقاتل ابی الفرّج ص ۴۷، تهذیب تاریخ ابن عساکر ج

۴، ص ۳۳۸؛ بحار الأنوار ج ۱۰، ص ۲۵۴، در بحار ج ۱۰،

ص ۲۰۳ این مطلب از مفید و سید بن طاووس نقل شده و

ابن نما نقل کرده عطش شدید شد و امام فرات را قصد

کردند و لشکریان مانع شدند.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۸۸.

خداوند مرا با شهادت اِکرام کند و انتقام مرا از شما بگیرد!

حسین گفت: ای پسر فاطمه چگونه انتقام تو را از ما

می‌گیرد؟ حسین علیه السلام فرمود: میان شما دشمنی می‌اندازد و خون شما را می‌ریزد، آنگاه عذاب را بر شما فرود می‌آورد. «۱»

هنگامی که امام علیه السلام از جنگیدن خسته شدند برای استراحت توقف می‌کنند، مردی سنگ بر پیشانی امام می‌زند، خون بر صورتشان جاری می‌گردد، حسین علیه السلام می‌خواهد با لباس خود، خون را پاک کند، دیگری تیر بر قلب امام می‌زند، امام علیه السلام می‌فرمایند: «بسم الله و بالله و على ملة رسول الله» آنگاه سر خود را به آسمان بر می‌دارند و می‌فرمایند: خدایا تو می‌دانی که آنها فردی را می‌کشند که پسر دختر پیامبر غیر از او نیست. آنگاه تیر را از پشت سر بیرون می‌آورند، خون مانند ناودان جاری می‌شود، «۲» دست خود را زیر خون می‌گیرند به آسمان می‌پاشند و می‌فرمایند: آنچه تحمل کردن را برای من آسان می‌کند آنست که خداوند خود می‌بیند، از این خون قطره‌ای بر زمین نمی‌آید! «۳» مجدداً دست خود را پر می‌کنند و به سر و صورت و محاسن خود می‌کشند و می‌فرمایند:

اینگونه خواهم بود تا آنکه خداوند و جدم رسول الله صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم و بگویم: اینان مرا به قتل رساندند. «۴»

خونریزی شدید امام علیه السلام را ضعیف می‌کند، بر زمین می‌نشیند و گردن امام علیه السلام به یک سو کج می‌شود، مالک بن نسر حمله می‌کند، کلاه خود امام پر از خون می‌شود، امام علیه السلام می‌فرمایند: با دستت چیزی نخوری و ننوشی و خداوند تو را با ظالمین محشور سازد، آنگاه کلاه را بر زمین می‌اندازد. «۵»

(۱) - مقتل العوالم ص ۹۸، نفس المهموم ص ۱۸۹ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۴.
 (۲) - نفس المهموم ص ۱۸۹، مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۴ و لهوف ص ۶۸.

- (۳)- تهذیب تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۸ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۴.
- (۴)- مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۴ و لهوف ص ۷۰.
- (۵)- کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۱ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۵.
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۸۹

محمد بن ابی سعید

هانی بن ثابت حضرمی می‌گوید: من دهمین نفری بودم که کنار قتلگاه حسین علیه السلام ایستاده بودم، دیدم پسر بچه‌ای از آل حسین علیه السلام در حالی که پیراهن و شلواری به تن داشت بر گوشه‌های او دو دانه در بود و در دست او عمود خیمه قرار داشت، بیرون آمده و به چپ و راست می‌گردد مردی با سرعت به سوی او رفت هنگامی که به نزدیکی او رسید از اسب مایل شد و با شمشیر او را به قتل رساند. هنگامی که بر او عیبجویی شد آن را رد کرد و به خود منسوب ندانست. «۱» این پسر محمد بن ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب «۲» بود که مادرش هم در لحظه قتلش به او نگاه می‌کرد و مدهوش شد. «۳»

عبد الله بن حسن علیه السلام

لشکریان مدتی توقف می‌کنند و به سوی حسین علیه السلام بازمی‌گردند، در حالی که امام علیه السلام بر زمین نشسته‌اند و نمی‌توانند برخیزند ایشان را احاطه می‌کنند، عبد الله بن حسن که یازده سال بیشتر نداشت نگاهی به عموی خود می‌اندازد که در محاصره لشکریان قرار گرفته است، با سرعت به سوی عمو حرکت می‌کند، زینب می‌خواهد او را بازدارد او فرار می‌کند و نزد عمویش می‌آید، بحر بن کعب شمشیر را بالا می‌برد که بر حسین علیه السلام فرود آورد، این پسر فریاد می‌زند: ای پسر خبیثه عموی مرا می‌زنی؟ شمشیر پائین می‌آید، عبد الله دست خود را جلوی شمشیر می‌برد، دست به پوست آویزان می‌شود، این پسر فریاد می‌زند: عمو جان! خود را در دامان

حسین علیه السلام می‌اندازد، حسین علیه السلام او را به سینه می‌چسباند و می‌فرماید: ای فرزند برادر! بر این بلا صبور باش و بدان که برای تو خیر است، خدای تعالی تو را به پدران شایسته‌ات، ملحق خواهد کرد آنگاه دستهای خود را

(۱)- طبری ج ۶، ص ۲۵۸ و بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۸۶.
 (۲)- مقاتل ابی الفرّج ص ۳۷، تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۵۸، بدایه ابن کثیر ج ۸ ص ۱۸۶؛ از عجائب است که در «المحبر» ص ۵۶ و نسب قریش ص ۴۶ آمده است که فاطمه دختر علی بن ابی طالب همسر محمد بن ابی سعید بن عقیل بود.

(۳)- الخصائص الحسینیه ص ۱۲۹.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۹۰، بلند کرد و فرمود: خدایا اگر تا الآن به آنها مهلت دادی پس آنها را متفرّق کن و والیان را هرگز از آنان راضی مدار، اینان ما را دعوت کردند تا یاری کنند، آنگاه به جنگ با ما برخاستند. «۱» حرمله بن کاهل تیری به این پسر زد و او را در دامان عمویش ذبح نمود. «۲» حسین علیه السلام افتاده و غرق در خون باقی ماند، اگر می‌خواستند به قتل برسانند می‌توانستند ولی هر قبیله‌ای به دیگری واگذار می‌کرد و از اقدام کردن اِکراه دارد. «۳» شمر فریاد می‌زند: چرا ایستاده‌اید و تماشا می‌کنید، در حالی که تیر و نیزه او را از پا در آورده است؟ حمله کنید! «۴»

زرعة بن شریک ضربه‌ای بر کتف چپ می‌زند، حصین تیری به حلق می‌زند «۵» دیگری تیر به گردن می‌زند، سنان بن انس نیزه‌ای به گلوگاه و پس از آن به سینه می‌زند «۶» و صالح بن وهب نیزه‌ای به پهلو می‌زند. «۷» هلال بن نافع می‌گوید: در لحظه جان دادن حسین من نزد او بودم، به خدا قسم هیچ کشته آغشته به خونی را زیباتر و نورانی‌تر از او ندیدم! صورت به حدّی نورانی بود که مرا از فکر کردن به قتل بازداشته بود! در این حال آب طلب کرد و

لشکریان از دادن آب ابا کردند. مردی می‌گوید: آب نمی‌نوشی تا آنکه به آتش وارد شوی و از جحیم بنوشی. امام علیه السلام می‌فرمایند: آیا من بر آتش وارد می‌شوم؟ همانا من بر جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد می‌شوم و در خانه او در جایگاه صدق نزد ملوک مقتدر سکنی می‌گزینم و از افعال شما به او شکایت می‌کنم. پس همگان خشمگین شدند تا آنجا که گویا خداوند در قلب احدی از آنها ذره‌ای هم

- (۱) - طبری ج ۶، ص ۲۵۹؛ مثير الأحزان ص ۳۸ و لهوف ص ۶۸.
- (۲) - مثير الأحزان ص ۳۹ و لهوف ص ۶۸.
- (۳) - الأخبار الطوال ص ۲۵۵ و الخطط المقریزية ج ۲، ص ۲۸۸.
- (۴) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۵؛ مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۲.
- (۵) - الإتحاف بحب الأشراف ص ۱۶.
- (۶) - لهوف ص ۷۰.
- (۷) - مقتل العوالم ص ۱۱۰ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۵.
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۹۱، و شفقت قرار نداده بود. «۱»

دعاء

هنگامی که حال امام علیه السلام سخت دگرگون شد صورت خود را به آسمان بلند کرد و عرض نمود: «ای خدای متعال امکان، عظیم الجبروت، و شدید المحال تو از خلائق غنی هستی کبریا تو عریض و قادر هستی بر آنچه که بخواهی، رحمت تو نزدیک وعده تو صادق نعمت تو فراوان امتحان تو زیباست، هر وقت خوانده شوی نزدیک هستی، بر خلق خود احاطه داری، از تائبین، توبه را قبول می‌کنی، بر اراده خود توانایی، آنچه بخواهند ادراک می‌کنی، هنگامی که تو را شکر کنند تو نیز شکر می‌کنی و هنگامی که تو را یاد کنند تو نیز یاد می‌کنی، تو را می‌خوانم

در حالی که محتاج تو هستم و به تو راغبم در حالی که فقیرم! به سوی تو ناله می‌کنم در حالی که ترسان هستم و می‌گیرم در حالی که متحمل سختی شده‌ام، از تو استعانت می‌جویم در حالی که ضعیف هستم و بر تو توکل می‌کنم که تو کفایت می‌کنی، خدایا میان ما و این قوم حکم کن که اینان ما را فریفتند و خوار کردند حيله کردند و ما را به قتل رساندند در حالی که ما عترت پیامبر تو و فرزندان حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله هستیم که او را به رسالت برگزیدی و امین بر وحی قرار دادی. پس در کار ما گشایش قرار ده ای ارحم الراحمین. «۲»

خدایا بر قضاء تو صبر می‌کنم، هیچ معبودی جز تو نیست ای فریادرس بیچارگان «۳» هیچ پروردگاری جز تو نیست و معبودی غیر از تو نیست، بر حکم تو صبر می‌کنم ای فریادرس کسی که فریادرس ندارد، ای همیشگی که زوال نداری، ای کننده مردگان،

- (۱) - ابن نما ص ۳۹
 (۲) - مصباح المتهدج و الاقبال و مزار البحار ص ۱۰۷
 (۳) - اسرار الشهادة ص ۴۲۳
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۹۲،
 ای قائم بر هر نفس به آنچه کسب کرده، میان من و این قوم، حکم کن که تو بهترین حکم‌کننده هستی». «۱»

اسب امام علیه السلام

اسب می‌آید، اطراف امام علیه السلام می‌گردد و پیشانی خود را به خون امام علیه السلام آغشته می‌کند. «۲» ابن سعد فریاد می‌زند: اسب را بگیرد که از اسبهای لشکر رسول خداست لشکریان او را احاطه می‌کنند و او به لشکر لگد می‌زند تا آنکه چهل پیاده و ده سواره را به قتل می‌رساند.

ابن سعد می‌گوید: رهایش کنید. هنگامی که احساس ایمنی می‌کند به سوی حسین علیه السلام می‌آید، پیشانی خود را به خون آغشته می‌کند، حسین را می‌بوید و با بلندترین صدا

شیهه می‌زند «۳» که امام باقر علیه السلام فرموده‌اند: آن اسب می‌گفت: ظلم، ظلم از امتی که پسر دختر پیامبر را به قتل رساندند، آنگاه با همین فریاد متوجه خیمه‌ها می‌شود، «۴» هنگامی که زنان دیدند که اسب بی‌صاحب است و زین واژگون شده از خیمه‌ها بیرون آمدند در حالی که موها پریشان و بر صورت خود می‌زدند و صدای شیون آنها بلند بود، بعد از عزت خوار شده و به سوی قتلگاه حسین علیه السلام حرکت کردند «۵» زینب بانوی قریش فریاد:

وا محمداه، وا أبتاه، وا علیّاه، وا جعفراه، وا حمزتاه، این حسین است که در بیابان افتاده و کشته کربلاست. «۶» آنگاه فریاد زد: ای کاش آسمان بر زمین می‌افتاد «۷» و کوه‌ها بر بیابانها فرو می‌ریختند، «۸» آنگاه به سوی حسین علیه السلام آمد در حالی که عمر بن سعد با گروهی از اصحابش کنار امام علیه السلام بودند و حسین علیه السلام در حال جان دادن بود. زینب علیها السلام فریاد زد: ای

- (۱) - ریاض المصائب ص ۳۳.
 (۲) - أمالی صدوق ص ۹۸؛ مقتل خوارزمی ص ۳۷ و تظلم الزهراء ص ۱۲۸.
 (۳) - تظلم الزهراء ص ۱۲۹؛ بحار الأنوار ج ۱۰، ص ۲۰۵.
 (۴) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۷.
 (۵) - زیارت ناحیه مقدسه.
 (۶) - بحار الأنوار ج ۱۰، ص ۲۰۶؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۷.
 (۷) - طبری ج ۶، ص ۲۵۹.
 (۸) - لهوف ص ۷۳.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۹۳،
 عمر! آیا ابو عبد الله کشته می‌شود و تو نگاه می‌کنی؟! عمر بن سعد روی خود را برمی‌گرداند در حالی که اشک او فرو می‌ریخت. «۱» زینب علیها السلام می‌فرماید: وای بر شما آیا یک نفر مسلمان در میان شما نیست؟ احدی پاسخ نمی‌دهد، «۲» ابن سعد فریاد می‌زند: فرود آئید و او را

راحت کنید. شمر نزدیک می‌رود، بر سینه امام علیه السلام می‌نشیند محاسن مقدّس را به دست می‌گیرد و دوازده ضربه شمشیر می‌زند «۳» تا آنکه سر مقدّس را جدا می‌سازد.

غارت خیام علیه السلام

لشکریان! اقدام به غارت می‌کنند، اسحاق بن حویة پیراهن را بر می‌دارد اُخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی، عمامه را برمی‌دارد اُسود بن خالد کفشها را بر می‌دارد، جمیع بن خلق اودی شمشیر را بر می‌دارد و گفته شده که فردی از بنی تمیم به نام اُسود بن حنظله شمشیر را برداشت. به جدل می‌آید و انگشتر را غرق به خون در انگشت امام علیه السلام می‌بیند انگشت را قطع می‌کند و انگشتر را برمی‌دارد، قیس بن اشعث قطیفه امام علیه السلام را بر می‌دارد «۴» بر روی آن می‌نشست و لذا به قیس قطیفه معروف شد، «۵» لباس جنگ را جعونة بن حویه حضرمی برمی‌دارد، کمان و حله‌ها را رحیل بن خيثمه جعفی و هانی بن شبيب حضرمی و جریر بن مسعود حضرمی بر می‌دارند. «۶» یکی از اینها می‌خواهد آخرین پوشش امام علیه السلام را بر دارد، می‌گوید: هنگامی که خواستم آن را جدا کنم دست راست خود را بر روی آن گذاشت، نتوانستم دست را بلند کنم دست راست را قطع کردم! دست چپ را گذاشت و نتوانستم آن را بلند کنم لذا دست چپ را هم قطع کردم. هنگامی که خواستم

-
- (۱) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۲ و طبری ج ۶، ص ۲۵۹.
 (۲) - الإرشاد.
 (۳) - مقتل العوالم ص ۱۰۰ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۶.
 (۴) - لهوف ص ۷۳.
 (۵) - مقتل خوارزمی جلد ۲ صفحه ۳۸ و کامل ابن اثیر جلد ۴ صفحه ۳۲.
 (۶) - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۴.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۹۴.

لباس را جدا کنم صدای زلزله‌ای شنیدم ترسیدم و آن را رها کردم، بیهوش شدم، در آن حال پیامبر و علی و فاطمه و حسن را دیدم در حالی که فاطمه می‌فرمود: فرزندم تو را کشتند، خداوند آنها را به قتل برساند! حسین علیه السلام فرمود: ای مادر این غافل دستان مرا قطع کرد. فاطمه بر من نفرین کرد و به من فرمود: خداوند دستها و پاهای تو را قطع کند، چشمت را کور کند و تو را به آتش داخل کند. اکنون چشم من رفته، دستها و پاهایم افتاده‌اند و از دعا باقی نمانده مگر آتش. «۱»

حوادث بعد از شهادت

«ای اهل کوفه آیا می‌دانید که چه جگری از رسول خدا پاره کردید؟ و چه خونی ریختید؟ و چه کریمه‌ای را آشکار کردید؟ و چه حرمتی را هتک کردید؟ آیا تعجب می‌کنید اگر آسمان خون بارد! و هرآینه عذاب آخرت شدیدتر است و آنها یاری نمی‌شوند!» بانو امّ کلثوم (زینب)

شب یازدهم «۲»

اشاره

این شب چگونه بر دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گذرد؟ بعد از آن عزت شامخی که از لحظه تولد دائم با آن می‌زیستند اکنون چگونه خواهند بود؟ دیروز در سرا پرده‌های عظمت. و خیمه‌های جلالت سپری می‌کردند که روز آنها با شعاع خورشید نبوت، روشن بود و شب آنها با ستارگان امامت و چراغهای نورانی قداست منور بود، امشب به واسطه از دست دادن این نورهای درخشان در تاریکی محض به سر می‌برند، از طرفی هر لحظه ممکن است آنها را حرکت دهند از طرفی خیمه‌ها آتش گرفته، حامیان همگی، بر خاک

(۲)-

اگر صبح قیامت را شبی هست آن شب است امشب طیب
از من ملول جان ز حسرت بر لب است امشب
ترجمه مقتل مقرر ص: ۱۹۵،
افتاده‌اند، هیچ حمایت‌کننده و کفیلی برای آنها وجود ندارد،
نمی‌دانند اگر حمله‌کننده‌ای حمله کند چه کسی از آنان،
دفاع می‌کند؟ چه کسی تجاوز تجاوزگران را پاسخ می‌دهد،
چه کسی آه و سوز زنده‌های شهید داده را تسکین می‌بخشد
میان آنها ناله کودکان، شیون دختران و آه زنان، بی‌قرار
وجود دارد، مادر طفلی که تیر نوزاد او را جدا کرده است،
همسر شهید و مادری که فرزند از دست داده کسی که از
سوز می‌گیرید، و در عین حال کنار آنها قطعه‌هایی از بدن‌ها
و عضوهایی که قطعه‌قطعه شده و گلوهای به خون آغشته
و اینان بر روی بیابان بدون هیچ پناهی افتادند و در لشکر
فریب و نیرنگ، شادمانی پیروزی و خوش‌حالی ظفر و غلبه
آنها را مست کرده! علاوه بر همه اینها نمی‌دانند که فردا
صبح چه خواهد شد و صدای منادی چگونه بلند خواهد
شد! آیا آنها را خواهند کشت یا اسیر خواهند کرد؟ مدافعی
برای آنها نیست مگر امامی که بیمار است و نمی‌تواند ضرر
را از خود دفع کند و در عین حال خود در خطر قتل قرار
دارد!

شیر دهی که کودکش را گرفته‌اند عاطفه مادری که فرزند
خود را به صبر می‌خواند
گهواره را با حزن می‌نگرد که پیش از این با خوش‌حالی آن را
تکان می‌داد
به سوی جایگاه بچه می‌رود شاید که اورمقی ببیند که بتواند
شیر بنوشد
نمی‌بیند مگر جثه‌ای روی قتلگاه تیری که گلو را ذبح کرده
هنوز آویزان است
این نوزاد مذبوح را به سینه خود می‌چسبانند و از خون او
سینه‌اش خضاب می‌شود در این شب عالم ملک و ملکوت
در حزن و ماتم است، حوران در غرفه‌های بهشت آه و ناله
ملائکه میان طبقات آسمان گریه و شیون می‌کنند و تمامی

جنّ در مکان خود ندبه‌گر
ترجمه مقتل مقرر ص: ۱۹۶،
هستند. «۱»
ابن ابی الحدید می‌گوید: عبید الله بن زیاد در بصره چهار
مسجد ساخته بود که آنها را بر بغض علی بن ابی طالب بنا
نهاده بود. «۲»
ای امت طغیان و بغی این جزای رسول الله صلی الله علیه و
آله نبود
اگر بعد از این رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده
شود برای حسین علیه السلام به عزا می‌نشیند ام سلمة
«۳» رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب می‌بیند
در حالی که محزون و غبارآلود است و قدری خاک بر روی
و سر پیامبر است، به پیامبر عرض می‌کند: چرا اینگونه
محزون و غبارآلود هستید؟ پیامبر می‌فرماید: فرزندم
حسین کشته شده و من در حال حفر قبر برای او و
اصحابش هستم. «۴» ام سلمة با ترس بیدار می‌شود و به
شیشه‌ای که در آن خاک کربلا بود

(۱) - أکام الجان از شیخ بدر الدین محمد بن عبد الله شبلی
ص ۱۴۶، تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۴۱، مجمع الزوائد
از: ابن حجر ج ۹، ص ۱۹۹؛ تاریخ خلفاء از سیوطی ص ۱۳۹
و الکواکب الدریه از مناوی ج ۱، ص ۵۶.
(۲) - شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید ج ۱، ص ۳۸۶ و
سفینة البحار ج ۱، ص ۶۰۲ نقل از بحار ج ۸، ص ۷۲۹.
(۳) - ابن اثیر در الکامل ج ۳، ص ۳۸ می‌گوید: این روایت
در صورتی صحیح است که ام سلمة بعد از واقعه وفات
کرده باشد، در الاصابة ج ۴، ص ۴۶۰ آمده که ام سلمة در
سال ۶۱ از دنیا رفت ابو نعیم می‌گوید: در سال ۶۲ وفات
کرد و آخرین همسر پیامبر بود و واقدی می‌گوید: سال ۵۹
از دنیا رفت. در تهذیب الأسماء نووی ج ۲، ص ۳۶۲ از
احمد بن ابی خیثمة نقل کرده که ام سلمة در زمان ولایت
یزید بن معاویه از دنیا رفت، در مرآة الجنان از یافعی ج ۱،
ص ۱۳۷ آمده: ام سلمة ام المؤمنین در سال ۶۱ از دنیا

رفت، ابن کثیر در بدایة اگر چه از واقدی تبعیت کرده اما گفته که احادیث مربوط به قتل حسین (ع) دلالت می‌کند که بعد از شهادت هم زنده بوده، در عمدة القاری ج ۱، ص ۴۲۷ آمده که ام سلمة در شوال ۵۹ از دنیا رفت، در تهذیب تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۴۱ آمده که ام سلمة سه سال قبل از قتل حسین (ع) از دنیا رفت ولی در اصول کافی از اهل بیت (ع) نقل شده که حسین (ع) ذخیره‌های امامت را به او سپرد و وصیت کرد که آنها را به زین العابدین (ع) بدهد، در سیر أعلام النبلاء از ذهبی ج ۲، ص ۱۴۲ آمده که ام سلمة آخرین همسر رسول خدا بود، از دنیا رفت و وفات او پس از قتل حسین شهید بود، به خاطر قتل حسین (ع) بیمار شد و آن قدر محزون بود که به فاصله یک ماه از دنیا رفت.

(۴)- أمالی پسر شیخ طوسی ص ۵۶، تهذیب التهذیب ج ۲، ص ۳۵۶؛ ذخائر العقبی ص ۱۴۸، تاریخ خلفاء از سیوطی ص ۱۳۹ و در سیر أعلام النبلاء از ذهبی ج ۳، ص ۲۱۳ آمده که ام سلمة پیامبر را در خواب می‌بیند و پیامبر خبر قتل حسین (ع) را به او می‌دهد.

ترجمه مقتل مقرر ص: ۱۹۷،
نگاه می‌کند می‌بیند که از آن خون فوران می‌کند «۱» این همان شیشه‌ای بود که پیامبر به او داده بود و فرموده بود که آن را نگاه بدارد، همچنین در نیمه شب صدائی می‌شنود که بر حسین علیه السلام عزاداری می‌کند می‌گوید: ای قاتلین حسین از روی جهل بشارت باد شما را به عذاب و سختی

شما به زبان فرزند داود لعنت شدیدو موسی و صاحب انجیل «۲»

همه اهل آسمان بر شما نفرین می‌کنند از پیامبر و رسول و شهید «۳» در نیمه شب صداهایی می‌شنود که بر حسین علیه السلام عزاداری می‌کنند و او مشغول گریه می‌شود. ابن عباس صدای گریه را می‌شنود و با سرعت نزد ام سلمة می‌آید، سؤال می‌کند و ام سلمة خبر می‌دهد که از هر دو شیشه خون فوران می‌کند. «۴» در روز عاشورا ابن عباس

رسول خدا صلی الله علیه و آله را محزون و غبارآلود می‌بیند در حالی که یک شیشه خون به دست اوست، عرض می‌کند پدر و مادرم فدای شما، این چیست؟ می‌فرمایند: خون حسین علیه السلام و اصحاب اوست که امروز جمع‌آوری کرده‌ام. «۵» از آنجا که حسین علیه السلام سه روز عریان بر روی زمین باقی می‌ماند، در حالی که علت کائنات است که از پیامبر اشتقاق یافته و او علت العلی است که از شعاع اقدس الهی متفرع شده، لذا سه روز دنیا تاریک شد «۶» و آنچنان

(۱)- مرآة الجنان از یافعی ج ۱، ص ۱۳۴؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۸؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۹۶.
(۲)- این دو بیت در مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۹۶ وجود دارد.
(۳)- هر سه بیت در تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۴۱ وجود دارد و در تاج العروس ج ۷، ص ۱۰۳ بیت اول و سوم ذکر شده است.

(۴)- حدیث دو شیشه در معالم الزلفی ص ۹۱؛ مدینه المهاجر ص ۲۴۴؛ همچنین منتخب طریحی ص ۲۳۵ آمده است.

(۵)- تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۴۰؛ الخصائص الکبری ج ۲، ص ۱۲۶؛ تاریخ خلفاء ص ۱۳۹، مرآة الجنان از یافعی ج ۱، ص ۱۳۴؛ مسند احمد ج ۱، ص ۲۴۲، الکواکب الدرّیة از مناوی ج ۱، ص ۵۶ ذخائر العقبی از محب طبری ص ۱۴۸، تهذیب التهذیب از ابن حجر ج ۲، ص ۳۵۵ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۲۸، الصواعق المحرقة ص ۱۱۶، طرح التثریب ج ۱، ص ۲۲، تاریخ بغداد از خطیب ج ۱، ص ۱۴۲، الخطط المقریزیة ج ۲، ص ۲۸۵، مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۹۴ و سیر أعلام النبلاء از ذهبی ج ۳، ص ۲۱۳.

(۶)- تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹، الخصائص الکبری ج ۲، ص ۱۲۶، الصواعق المحرقة ص ۱۱۶ و الخطط المقریزیة ج ۲، ص ۲۸۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۹۸، سیاه شد «۱» که مردم گمان کردند قیامت برپا شده «۲»،

ستارگان در نیمه روز پیدا بودند «۳» و بعضی به بعضی دگر می‌خوردند، «۴» نور خورشید دیده نمی‌شد «۵» و دنیا تا سه روز بدین منوال بود. «۶» هیچ بعدی ندارد در مدتی که آقای جوانان بهشت بر روی زمین عریان بود نور خورشید ناپدید شود، زیرا او در مجرای هستی علت است که از حقیقت محمدیه جدا شده او علة العلل و عقل اول است و حدیث عرضه ولایت اهل بیت بر تمامی موجودات مؤکد همین مطلب است. اگر حدیث تغییر هستی برای ابراز عظمت پیامبری از پیامبران صحیح است تا آنجا که وقتی یکی از دانشمندان مسیحی در «سر من رأی» استسقاء می‌کند آسمان می‌بارد «۷» در حالی که جسد این پیامبر مکشوف نبود و اعضاء او قطع نشده بود، پس چگونه عالم هستی متغیر نشود و نور خورشید و ماه محو نشود در حالی که آقای جوانان بهشت بر روی زمین عریان افتاده و بدن مقدس او تماما مثله شده است. آری اوضاع موجودات و کائنات متغیر می‌شود، و وحوش گریه می‌کنند و اشک آنها جاری می‌شود! امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: پدر و مادرم فدای حسین باد! که در پشت کوفه کشته می‌شود، به خدا قسم گویا می‌بینم که وحوش گردن خود را بر قبر او می‌کشند

- (۱) - الإتحاف بحب الأشراف ص ۲۴، تهذیب التهذیب ج ۲، ص ۳۵۴، تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹، احدى نمی‌تواند این را منکر شود پس از آنکه ابن جوزی در المنتظم ج ۷، ص ۲۴۴ نقل کرده که در ثعلبیه باد سیاهی ورزید که تمامی دنیا را تاریک کرد به گونه‌ای که احدى، احدى را نمی‌دید.
- (۲) - الصواعق المحرقة ص ۱۱۶ و الإتحاف ص ۲۴.
- (۳) - تهذیب التهذیب ج ۱، ص ۳۵۴ و الصواعق المحرقة ص ۱۱۶ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۸۹.
- (۴) - الإتحاف بحب الأشراف ص ۲۴، الصواعق المحرقة ص ۱۱۶، تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹، تاریخ خلفاء ص ۱۳۸ و الكواكب الدریه ج ۱، ص ۵۶.
- (۵) - مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۹۷، تاریخ الخلفاء ص ۱۳۸،

مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۸۹، الإتحاف ص ۲۴؛ الصواعق ص ۱۱۶؛ الكواكب الدریه ج ۱، ص ۵۶ و هیچ غرابتی ندارد چنانچه در روز مرگ ابراهیم فرزند رسول خدا خورشید گرفت که زرقانی در شرح المواهب ج ۳، صفحه ۲۱۲ جزری در اسد الغابة ج ۱، ص ۳۹ و عینی در عمدة القاری ج ۳، ص ۴۷۲ به آن تصریح کرده‌اند.

(۶)- کامل الزیارات ص ۷۷.
(۷)- الخرائج راوندی ص ۶۴ در بیان معجزات امام حسن عسکری

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۹۹،
و شب تا به صبح می‌گیرند، «۱» آسمان خون می‌بارد «۲» هر چیز پر از خون می‌شود «۳» اثر خون تا مدتی بر روی خانه و دیوار باقی می‌ماند، «۴» هیچ سنگی برداشته نمی‌شود مگر آنکه زیر آن خون تازه است «۵» حتی در بیت المقدس «۶» و هنگامی که سر مقدس را به دار الأمانة وارد می‌کنند صحن آن غرق خون می‌شود «۷» و آتشی از دیوارهای قصر بیرون می‌زند و به سوی عبید الله بن زیاد می‌رود، فریاد می‌زند: خاموش کنید «۸» و فرار می‌کند، سر شریف با صدای بلند می‌فرماید: ای ملعون کجا فرار می‌کنی؟ اگر در دنیا به تو نرسد در آخرت جایگاه تو آتش است، سر ساکت نمی‌شود تا آنکه آتش می‌رود و همه حاضرین در قصر وحشت می‌کنند، «۹» تا دو ماه همگان می‌بینند که هنگام طلوع خورشید و غروب آن دیوارها آغشته به خون هستند. «۱۰» زاغی خود را به خون حسین علیه السلام آغشته می‌کند و به مدینه می‌رود بر دیوار خانه فاطمه صغری دختر حسین علیه السلام می‌نشیند و اینگونه خبر کشته شدن پدرش را به او می‌دهد. هنگامی که این خبر را به اهل مدینه می‌دهد همگان می‌گویند سحر آورده و چیزی نمی‌گذرد که خبر شهادت امام علیه السلام به مدینه می‌رسد. این حدیث را موفق اخطب خوارزم احمد بن مکی متوفای سال ۵۶۸ در مقتل الحسین ج ۲، ص ۹۲ نقل کرده و هیچ بعدی هم ندارد پس از مسلم بودن اینکه امام علیه السلام علاوه بر دختران حاضر در کربلا دختر

- (۱) - کامل الزیارات ص ۸۰.
- (۲) - الخصائص الكبرى ج ۲، ص ۱۲۶، تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹، تذکرة الخواص ص ۱۵۵، مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۸۹؛ الخطط المقریزیة ج ۲، ص ۹۸۹؛ الإتحاف بحب الأشراف ص ۲۵۵، الصواعق المحرقة ص ۱۱۶، مناقب ابن شهر آشوب ج، ص ۲۰۶ و کامل ابن اثیر ج ۷، ص ۲۹.
- (۳) - الخصائص الكبرى ج ۲، ص ۱۲۶.
- (۴) - تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹ و الصواعق المحرقة ص ۱۱۶.
- (۵) - تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹ و الصواعق المحرقة ص ۱۱۶.
- (۶) - مجمع الزوائد از هیثمی ج ۹، ص ۱۹۶؛ الخصائص الكبرى ج ۲، ص ۱۲۵؛ تاریخ الخلفاء ص ۱۳۸، عقد الفرید ج ۲، ص ۳۱۵ الكواكب الدرية ج ۱، ص ۵۶ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۹۰.
- (۷) - تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹؛ الصواعق المحرقة ص ۱۱۶.
- (۸) - مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۹۶؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۰۳؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۸۷ و المنتخب طریحی ص ۳۳۸.
- (۹) - شرح قصیده ابی فراس ص ۱۴۹.
- (۱۰) - کامل ابن اثیر ج ۶، ص ۳۷ الكواكب الدرية ج ۱، ص ۵۶ و تذکرة الخواص ص ۱۵۵.
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰۰،
- دیگری نیز داشته‌اند، چرا که شهادت امام علیه السلام محفوف به بسیاری از امور خارق العاده است. خدای عز و جل اراده کرده است که به امت حاضره و نیکان آینده اعلام کند که روزگار مثل این فاجعه را نیاورده از قساوتی که امویون نسبت به ابی عبد الله علیه السلام روا داشتند و در این مسیر است متوجه کردن نظرها به کرامت حسین علیه السلام نزد خداوند و این که شهادت او محو کننده گمراهی و زنده کننده دینی است که خداوند باقی ماندن آن

را اراده کرده است. دعبل خزاعی از جدّ خود روایت می‌کند، که مادر او سعدی دختر مالک درختی را دیده بود که نزد امّ معبد خزاعی بود. این درخت خشکیده بود و به برکت وضوی پیامبر در پای آن، برگ درآورد و میوه بسیاری می‌داد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند میوه آن کم شد و هنگامی که امیر المؤمنین علی علیه السلام از دنیا رفتند دیگر میوه نداد و همگان به برگ آن دل خوش داشتند. پس از مدتی می‌بینند که از ساقه آن خون می‌جوشد، از این حادثه شدیداً می‌ترسند، هنگام شب صدای گریه و ناله‌ای می‌شنوند و گوینده‌ای که می‌گفت:

ای فرزند شهید و ای برادرزاده شهید بهترین عموها که جعفر طیّار است پس از مدتی خبر شهادت حسین علیه السلام می‌رسد که در همان وقت، شهید شده‌اند. احدی از زعفران غارت شده استفاده نکرد مگر آنکه بدنش را سوزاند و ورس (نوعی خوشبوکننده) تبدیل به خاکستر شد، شتر غارت شده گوشتش سفت شد و دیدند که آتش از آن بیرون می‌زند «۱» تا روز قتل حسین علیه السلام سرخی در آسمان دیده نشده بود. «۲» ابن جوزی می‌گوید: هر کس غضب کند غضب او در صورتش مؤثر می‌شود و چون خدای متعال منزّه از جسمیت است لذا با سرخی آفاق، غضب بر قاتلین حسین علیه السلام را اظهار می‌کند، آنگاه می‌گوید: ناله عموی پیامبر عباس بن عبد المطلب که در روز بدر اسیر شده بود و شانه‌هایش بسته شده بود، مانع خواب پیامبر صلی الله علیه و آله و ناله گشته بود پس چگونه است

- (۱) - الخصائص الكبرى ج ۲، ص ۱۲۶؛ تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹؛ تهذیب التهذیب ج ۲، ص ۳۵۴، مجمع الزوائد ج ۹، ص ۹۶؛ الكواكب الدرية ج ۱، ص ۵۶ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۹۰.
- (۲) - الصواعق المحرقة ص ۱۱۶. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰۱.

اگر ناله حسین علیه السلام را پشنود؟ هنگامی که وحشی قاتل حمزه اسلام آورد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: چهره‌ات را از من پوشیده بدار، من دوست ندارم قاتل دوستان خود را ببینم با آنکه اسلام ما قبل خود را می‌پوشاند، پس چگونه است اگر ببیند کسی را که قاتل فرزندش بوده و اهل بیت او را بر پشت شتران حمل کرده است. «۱» آری بدون شک رسول خدا صلی الله علیه و آله در معرکه حاضر بود و شاهد این جمع بر مستأصل کردن اهل بیتش بوده است، ناله زنهای جوان از دست داده و فریاد کودکان از تشنگی در پیش چشمان او بوده است. لشکریان صدای وحشتناکی می‌شنیدند که می‌گفت: وای بر شما ای اهل کوفه! من می‌بینم رسول خدا صلی الله علیه و آله را گاهی به شما نگاه می‌کند و گاهی به آسمان در حالی که محاسن مقدس خود را در دست دارد. ولی هوی و هوس و گمراهی که در نفوس آنها مستحکم شده بود به آنها الهام می‌کرد که صدای یک دیوانه است. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: به نظر من جبرائیل بوده است. «۲» بعضی از ملائکه فریاد می‌زنند: ای امّت که پس از پیامبر گمراه شدید خداوند شما را موفق به ادراک عید فطر و قربان نگرداند! امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: به خدا قسم موفق نشدند و نمی‌شوند تا آنکه خونخواه حسین علیه السلام خونخواهی کند «۳» شیخ بهائی روایت می‌کند که پدرش شیخ حسین بن عبد الصمد حارثی داخل مسجد کوفه شد، قطعه‌ای عقیق دید که بر آن نوشته بود: من گوهری هستم که از آسمان افتاده‌ام در روز ازدواج پدر امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام من از نقره هم سفیدتر بوده‌ام خون گلوی حسین علیه السلام مرا رنگ‌آمیزی کرده است «۴»

(۱) - تذکرة الخواص ص ۱۵۴ و الصواعق المحرقة ص ۱۱۶.

(۲) - کامل الزیارات.

(۳) - من لا یحضره الفقیه از شیخ صدوق ص ۱۴۸.

(۴) - کشکول شیخ یوسف بحرانی ص ۱۷ از کشکول شیخ

بهائی.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰۲

شب یازدهم نزد حسین علیه السلام

از امور رایج و مؤکد بر پیروان ائمه معصومین علیهم السلام آنست که شب یازدهم را در کنار قبر امام علیه السلام سپری کنند در حالی که لباس حزن بر تن و شعار حزن، بر لب داشته باشند، در حال شیون و آه و ناله باشند به گونه‌ای که گویا به قربانیان آل محمد صلی الله علیه و آله می‌نگرند، به خون خود غلطیده، باد بیابان بر آنها می‌وزد، قطعه قطعه گشته‌اند، نوک نیزه آنها را طعمه خود گردانیده، از خون آنها سفیدی به سرخی گرائیده است و سم اسبان دشمن آنها را لگدمال کرده است، از این گروه متوجه بانوان بیت وحی می‌شود که اشک آنها بر این بدنهای پاک ریزان است، یکی در حال ندبه دیگری در حال شیون، و آن یکی بر سینه می‌زند و دیگری موی خود را پریشان کرده، «۱» باید تصورکننده با گریه دائم خود و ناله بلند خود آنان را همراهی کند.

بدون شک در این حال انسان به صدیقه طاهره، فاطمه زهراء پیوسته است و با او همراه است و در این حال رغبت ائمه هدی علیهم السلام را جلب می‌کند. احادیثی وجود دارد که چه بسا با تأمل در آنها بتوان این نظریه را استفاده کرد. مالک جهنی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: کسی که حسین علیه السلام را در روز عاشورا زیارت کند و تا شب نزد وی باشد در حالی که می‌گرید، روز قیامت خدا را ملاقات می‌کند با ثواب هزاران حج و هزاران هزار عمره و هزاران جنگ همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام. «۲» اگر چه اقامه ماتم تا شب، مستلزم سپری کردن شب نیست «۳» اما حدیث جابر جعفی از امام صادق علیه السلام بر این مساعدت دارد که می‌فرمایند: هر کس حسین علیه السلام را در روز عاشورا زیارت کند و شب را آنجا سپری کند مانند کسی است که پیشاپیش او شهید شده است. «۴»

ظاهر

حدیث،

سپری

(۱)- شیخ طوسی در التهذیب ج ۲، ص ۲۸۲ آخر نذور از امام صادق (ع) روایت می‌کند: زنهای فاطمی گریبانهای خود را بر حسین (ع) پاره کردند و بر صورتها می‌زدند و برای مثل حسین (ع) باید بر صورت زد و گریبان پاره کرد.

(۲)- کامل الزیارات ص ۱۷۴.

(۳)- در حدیث فوق از ماده ظل استفاده شده که عموماً آن را به معنای سپری کردن روز گرفته‌اند.

(۴)- کامل الزیارات ص ۱۳۷.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰۳،
 کردن شب بعد از عاشورا است نه قبل از آن، و الا می‌بایست بگوید: کسی که شب عاشورا را نزد حسین علیه السلام سپری کند و ... علاوه بر اینکه مقام و منزلت هم مساعدت می‌کند بر اینکه هر کس نزد قبر سید الشهداء علیه السلام تمام روز، اقامت کند در شبی که مثل آن بر دختران پیامبر و ودیعه‌های امامت نگذشته است کوچ نخواهد کرد، آنها در این بیابان خشک و خالی، ماههای تابان خود را از دست داده‌اند، در کنار آنها، اعضاء قطعه‌قطعه شده افتاده‌اند، و نمی‌دانند که از جانب دشمنان خدا و رسول چه بر سر آنها خواهد آمد؟ پس دوستان آنها که این شب را کنار قبر آنها سپری می‌کنند توجه دارند که همراهی با آنان چه رستگاری عظیمی بوده است و لذا بسیار باید بگوید: «یا لیتنا کنا معکم فنفوز فوزاً عظیماً» «ای کاش ما با شما بودیم و به رستگاری عظیم دست می‌یافتیم» «۱» بدین وسیله انسان خود را همگام با فاطمه زهراء علیها السلام می‌کند که بر خون حسین علیه السلام می‌گرید.

قاضی ابو علی محسن بن علی تنوخی از پدرش روایت می‌کند که ابو حسن کاتب در مجلسی از «ابن النائح» سؤال کرد، احدی از اهل کرخ او را شناخت مگر من، به او گفتم که داستان چیست؟ ابو الحسن گفت: من کنیزی دارم که بسیار روزه می‌گیرد و اهل تهجد است در حالی که یک کلمه عربی نمی‌داند تا چه رسد به اینکه شعر بخواند و غالباً به

زبان نبطی سخن می‌گوید، امروز صبح وحشت زده برخاسته و فریاد می‌زند: ای ابا الحسن مرا دریاب! گفتم چه شده است؟ گفت: من دعای خود را خواندم و خوابیدم، در خواب دیدم که گویا بر دروازه‌ای از دروازه‌های کرخ ایستاده‌ام، جلوی من اتاق بسیار تمیز و سفیدی بود که در آن باز بود و زنانی ایستاده بودند. به آنان گفتم: چه خبر است؟ اشاره کردند که داخل شوم. داخل شدم و در آنجا خانه بسیار تمیزی دیدم که در صحن آن زنی جوان ایستاده که بود من زیباتر و عزیزتر از او ندیده بودم، لباس بسیار زیبایی پوشیده بود چادر

(۱)- در عیون اخبار الرضا (ع) از شیخ صدوق ص ۶۶ حدیثی از امام رضا (ع) آمده است که می‌فرمایند: اگر می‌خواهی در غرفه‌های بهشت با پیامبر (ص) ساکن شوی، قاتلین حسین (ع) را لعن کن و هرگاه به یاد حسین (ع) افتادی بگو: «یا لیتنی کنت معهم فأفوز فوزا عظیما».

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰۴،
سفیدی به سر داشت و در دامان او سر مردی بود که به خون آغشته بود. سؤال کردم: شما کی هستید؟ فرمود: من فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و این سر پسر حسین علیه السلام است، به ابن اصدق بگو این شعر را بخواند:
لم امرّضه فاسلولا و لا کان مریضا این کنیز می‌گوید: من با حالت وحشت از خواب بیدار شدم. ابو الحسن کاتب به علی تنوخی می‌گوید: ای ابا القاسم چون ابن اصدق را می‌شناسی پس فاطمه زهرا علیها السلام این امانت را به شما سپرده‌اند و شما را الزام کرده‌اند که این خبر را برسانید. تنوخی پاسخ می‌دهد: مطیع امر سیده نساء عالمین هستم. آنگاه می‌گوید: این واقعه در ماه شعبان بود و مردم به ملاقات کسانی می‌رفتند که قصد رفتن به حائر را داشتند، من هم قصد رفتن کردم و در شب نیمه شعبان در حائر بودم، از ابن اصدق سؤال کردم تا آنکه او را دیدم،

پیغام را دادم، آن قدر اصرار کرد تا آنکه قصه را بازگو کردم و او و همه حضار به شدت گریستند. «۱»

غارت و اسارت

هنگامی که ابا عبد الله علیه السلام کشته شدند لشکریان به اموال او متوجه شدند و هر آنچه که در خیمه‌ها بود غارت کردند، «۲» خیمه‌ها را آتش زدند و شروع به غارت و سائل دختران پیامبر صلی الله علیه و آله کردند، دختران زهرا علیها السلام وحشت زده و گریان فرار می‌کردند «۳» مقنعه زنان از سر آنها و انگشتر از انگشت، گوشواره از گوش و خلخال از پای آنها جدا می‌شد. «۴» مردی گوشواره‌های زینب علیها السلام را جدا می‌کند و گوش پاره «۵» می‌شود، دیگری سراغ فاطمه دختر حسین علیه السلام می‌رود که خلخال را جدا کند در حالی که می‌گریست، فاطمه به او می‌گوید:

(۱) - نشوار المحاضرة ج ۸، ص ۲۱۸.

(۲) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۲.

(۳) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۶۰.

(۴) - مثیر الأحزان از ابن نما ص ۴۰.

(۵) - الدمعة الساکبة ص ۳۴۸.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰۵.

چرا گریه می‌کنی؟ می‌گویدی چگونه گریه نکنم در حالی که

دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را غارت می‌کنم؟

می‌گویدی: پس چرا چنین می‌کنی؟ می‌گویدی: می‌ترسم که

دیگران آن را بردارند. «۱»

مردی زنان را با چوب نیزه این طرف و آن طرف می‌برد در

حالی که آنها به یکدیگر پناه می‌بردند و مقنعه‌های آنها

برگرفته شده بود، دیگری یکی از دختران حسین علیه

السلام را قصد می‌کند و او فرار می‌کند، او را تعقیب می‌کند

و او با صورت به زمین می‌خورد و غش می‌کند، هنگامی که

به هوش می‌آید می‌بیند که عمه‌اش زینب علیها السلام بالای

سرش گریان است. «۲» زنی از آل بکر بن وائل که همراه

همسرش بود در آن حالت به دختران پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه می‌کند و فریاد می‌زند: ای آل بکرین وائل! آیا اجازه می‌دهید که دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله غارت شوند، نیست حکم مگر برای خدا، ای خونخواهان رسول خدا. همسرش او را نزد خانواده‌اش باز می‌گرداند و بدین طریق او را ساکت می‌سازد. «۳»

لشکریان به سوی علی بن الحسین علیه السلام می‌روند در حالی که ایشان بیمار «۴» و در بستر خوابیده‌اند به گونه‌ای که توان بلند شدن را نداشت. یکی می‌گوید: صغیر و کبیری باقی نگذارید و دیگری می‌گوید: عجله نکنید تا از امیر عمر بن سعد مشورت کنیم. «۵» شمر شمشیر خود را برهنه می‌کند، حمید بن مسلم می‌گوید: سبحان الله! آیا می‌خواهی بچه‌ها را بکشی؟ این یک بچه بیمار است، «۶» شمر می‌گوید: ابن زیاد دستور داده اولاد حسین علیه السلام را به قتل برسانیم. عمر بن سعد می‌آید و هنگامی که می‌بیند بانوی بنی هاشم زینب علیها السلام می‌گوید: «او کشته نمی‌شود مگر آنکه مرا پیش از او به قتل برسانید» «۷»

عمر

- (۱) - أمالی صدوق ص ۹۹؛ سیر أعلام النبلاء از ذهبی ج ۳، ص ۲۰۴.
- (۲) - ریاض المصائب ص ۳۴۱؛ تظلم الزهراء ص ۱۳۰.
- (۳) - لهوف ص ۷۴؛ مثير الأحزان از ابن نما ص ۴۱.
- (۴) - بیماری امام سجاد (ع) در این کتب ذکر شده است: طبری ج ۶، ص ۲۶۰، کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۳ بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۸۸؛ مرآة الجنان یافعی ج ۱، ص ۱۳۳؛ الإرشاد شیخ مفید، مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۵؛ أعلام الوری طبرسی ص ۱۴۸؛ روضة الواعظین ص ۱۶۲ و اثبات الوصیه مسعودی ص ۱۴۰.
- (۵) - تظلم الزهراء ص ۱۳۲.
- (۶) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۶۰.
- (۷) - نفس المهموم، شیخ عباس قمی، بخش اخیر. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰۶.

اجازه کشتن نمی‌دهد و افراد را از کشتن، منع می‌کند. «۱»
 آنگاه ابن سعد به سوی زنان می‌آید و گریه آنها را می‌بیند،
 لشکریان را از تعرض به آنها باز می‌دارد در حالی که تمامی
 اموال آنها غارت شده بود، گروهی را به محافظت آنها،
 می‌گمارد و خود به خیمه‌اش بازمی‌گردد. «۲»

سوارکاران

ابن سعد فریاد زد: آیا کسی هست که به سوی حسین علیه
 السلام رود و سینه و پشت او را زیر سم اسبان قرار دهد،
 ده نفر برمی‌خیزند. «۳» آنها اسحاق بن حویة، «۴» احبش
 بن مرثد بن علقمه حضرمی، حکیم بن طفیل سنسی، عمرو
 بن صبیح صیداوی، رجاء بن منقذ، سالم بن خثمه جعفی،
 صالح بن وهب جعفی، واخط بن غاتم، هانی بن ثبیت
 حضرمی و اسید بن مالک بودند و با اسبان خود بدن ریحانه
 رسول صلی الله علیه و آله را لگدمال می‌کنند! پس از آن
 نزد ابن زیاد می‌آیند که اسید بن مالک جلوی آنها بود و
 رجز می‌خواند: ما بودیم که سینه را بعد از پشت در هم
 شکستیم و ابن زیاد امر می‌کند که جایزه اندکی به آنان
 بدهند. «۵»

ابو ریحان بیرونی می‌گوید: با حسین کاری کردند که در
 تمامی امتهای با شروترین

- (۱) - تاریخ قرمانی ص ۱۰۸.
 (۲) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۲؛ مصعب زبیری در نسب
 قریش ص ۵۸ امر غریبی را حکایت می‌کند. او می‌گوید که
 بعضی از لشکریان علی بن الحسین را گرفتند و او را مخفی
 کردند و در خفاء به او احترام و احسان می‌کردند. هنگامی
 که صدای منادی ابن زیاد را شنیدند که سیصد درهم جایزه
 تعیین کرده بود دستهای او را به گردنش بستند و نزد ابن
 زیاد آوردند که اگر دفاع عمه‌اش زینب نبود ابن زیاد او را
 به قتل می‌رساند. واضح است وقتی که امام سجاد (ع)
 علی‌رغم بیماری کفیل و حامی حرم پیامبر است پس امکان
 ندارد مخفی شود، زنان در وضعیّت عادی چگونه بودند تا

چه رسد به اینکه حامی خود را از دست بدهند؟ علاوه بر اینکه احدی از مورّخین این مطلب را حتی به صورت یک احتمال بعید هم ذکر نکرده‌اند. (۳) - طبری ج ۶، ص ۱۶۱؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۳؛ مروج الذهب ج ۲، ص ۹۱؛ الخطط المقریزية ج ۲، ص ۲۸۸؛ بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۸۹؛ تاریخ الخمیس ج ۳، ص ۳۳۳؛ الإرشاد شیخ مفید، أعلام الوری از طبرسی ص ۸۸۸؛ روضة الواعظین ص ۶۶۲، و مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۴.

(۴) - در تاج العروس جلد ۴ صفحه ۳۱ ماده حوز آمده: از جمله قاتلین حسین حویزة بود. (۵) - لهوف ص ۷۵؛ مثير الأحزان ص ۴۱؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰۷، خلّاق، چنین نکرده بودند از کشتن با شمشیر و نیزه و سنگ و دواندن اسب «۱» که پس از آنکه بعضی از این اسبها به شهر رسیدند نعل آنها را کردند و به عنوان تبرک بر در خانه آویزان کردند که این امر به صورت سنت در آمد و بسیاری نظیر آن را انجام دادند. «۲»

سرهای مقدّس

ابن سعد امر کرد که تمامی سرها را قطع کنند و قبیله‌ها برای تقرّب به ابن زیاد آنها را تقسیم کردند. قبیله کنده که رئیس آنها قیس بن اشعث بود سیزده سر، هوازن که رئیس آنها شمر بن ذی الجوشن بود دوازده سر، قبیله تمیم هفده سر، بنی اسد شانزده سر، مذحج هفت سر، و بقیّه لشکریان بقیّه سرها را برداشتند، «۳» ولی قبیله حرّ ریاحی از قطع کردن سر و در هم شکستن بدن او ممانعت کردند. «۴»

ابن سعد در همان روز عاشورا سر حسین علیه السلام را با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی گسیل داشت و بقیّه سرها را به دیگران وا گذاشت. «۵» منزل خولی در یک فرسنگی کوفه بود، او سر را از همسرش

مخفی می‌داشت چون می‌دانست که او علاقه خاصی به اهل بیت علیهم السّلام دارد. این زن وقتی می‌بیند که از تنور نوری ساطع می‌شود که او را به تعجب وامی‌دارد، هنگامی که نزدیک می‌شود صدای زنانی را می‌شنود که به صدای بلند بر حسین علیه السّلام گریه می‌کنند، به همسر خود خبر می‌دهد و گریان بیرون می‌رود، «۶» پس از آن سرمه نکشید و از بوی خوش استفاده نکرد به خاطر حزن و اندوهی که بر حسین علیه السّلام داشت و اسم این زن «عیوف» بود. «۷»

- (۱) - الآثار الباقية، ابو ريحان بيروني ص ۳۲۹.
 (۲) - كتاب التعجب از: كراچكي ص ۴۶.
 (۳) - لهوف ص ۸۱؛ عمدة القارى فى شرح البخارى از عيني ج ۷، ص ۶۵۶.
 (۴) - الكبريت الاحمر.
 (۵) - الارشاد شيخ مفيد.
 (۶) - روضة الشهداء، در بدایه ابن كثير ج ۸، ص ۱۹۰ آمده: همسر او دید که نوری به آسمان ساطع می‌شود و پرندگان سفیدی اطراف آن می‌گردند، زوجه دیگر او به نام نوار دختر مالک گفت: سر فرزند رسول خدا (ص) را آورده‌ای، از این پس هیچ فراشی میان من و تو نیست و از او جدا شد.
 (۷) - أنساب الأشراف از بلاذري ج ۵، ص ۲۳۸ ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰۸، صبح روز بعد خولی سر را به دار الأمانة برد در حالی که ابن زیاد از لشکرگاه خود در نخيله بازگشته بود، سر را جلوی او گذارد و گفت: ركاب مرا از نقره و طلا پر کن به درستی که من سيد محجب را به قتل رسانيدم و بهترین مردم از حيث نسب رابه قتل رساندم بهترین مردم را از حيث پدر و مادر ابن زیاد از این کلام در حضور جمع بر آشفته شد و گفت: اگر می‌دانستی که او اینچنین بود چرا او را به قتل رساندی؟ به خدا قسم از ناحیه من،

چیزی به تو نخواهد رسید. «۱»

(۱)- در مرآة الجنان ج ۱، ص ۱۳۳ آمده روانشاد محتشم کاشانی در این باره گوید: ای ز داغ تو روان خون دل از چشمه صوربی تو عالم همه ماتمکده تا نفعه صورت تا جهان باشد و بوده است کی داده است نشان میزبان خفته به کاخ اندر و مهمان به تنور سربیتن کی شنیده است به لب آیه کھف یا کی دیده است به مشکاة تنور آیه نور زبان حال زینب (س): ای انیس بزم عشق و محرم کاشانه ام جام لبریز بلا را با تو من پیمانم هر دو می سوزیم از یک شعله در بزم فراق فرق ما اینست تو شمعی و من پروانه ام هر دو یک نوریم ای جان من آخر از چه روتو چراغ مطبخی من در ویرانه ام اینک فرق تو بود مجروح کتف من کبود سرنوشت تو است گردیده است بار شانه ام تو هم آسا گرفتی بر سرخی آشتیان من چو قنفذوار از آتش سوختم با لانه ام که ابن زیاد بر او غضب کرد و او را به قتل رساند و نام او را ذکر نکرده است، در عقد الفرید ج ۲، ص ۲۱۳ نام او را خولی بن یزید اصبیحی ذکر کرده و گفته است که ابن زیاد او را به قتل رساند. مورّخین در مورد حامل سر و گوینده ابیات اختلاف دارند: ابن جریر طبری در ج ۶، ص ۲۶۱ و ابن اثیر در ج ۴، ص ۳۳ او را سنان بن انس می دانند که آنها را بر عمر بن سعد خواند و در تذکرة الخواص ص ۱۴۴ آمده است که عمر به او گفت: تو دیوانه هستی، اگر ابن زیاد بشنود تو را به قتل می رساند. در شرح مقامات شریشی ج ۱، ص ۱۹۳ آمده است: آنها را بر ابن زیاد خواند، در کشف الغمّه اربلی و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۴۰ آمده که بشر بن مالک آنها را بر ابن زیاد خواند، در مطالب السئول از ابن طلحه ص ۷۶ اضافه شده که ابن زیاد غضب کرد و او را به قتل رسانید. در ریاض المصائب ص ۴۳۷

آمده: شمر قائل این ابیات است.
 مؤلف گوید: هنگامی که دانستی که قاتل حسین (ع) شمر
 بوده چنانچه در زیارة ناحیه آمده و جماعتی از مورّخین هم
 ذکر کرده‌اند پس گوینده این ابیات هم همان شمر است،
 زیرا خیلی بعید است که او به قتل برساند ولی دیگری سر
 را بردارد و ما قصّه را به نام خولی ذکر کردیم تا با بقیه
 مقاتل همراهی کرده باشیم.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰۹

کوچ از کربلاء

هنگامی که ابن سعد سرها را به کوفه گسیل داشت با
 لشکریان خود تا ظهر روز یازدهم در کربلا باقی ماند،
 کشته‌های خود را جمع‌آوری کرد، بر آنها نماز خواند و آنها
 را دفن کرد و آقای جوانان بهشت و ریحانه رسول گرامی،
 و تمامی اهل بیت و اصحاب او را بدون غسل و کفن و دفن
 رها کرد تا باد صبا بر آنها بوزد و وحوش بیابان آنها را زیارت
 کنند. «۱» بعد از ظهر به سوی کوفه حرکت کرد در حالی
 که زنان و کودکان و کنیزان حسین علیه السّلام و خانواده
 اصحاب امام علیه السّلام با او بودند، «۲» آنها را بر پشت
 شتران بدون کجاوه سوار کردند چنانچه اسیران ترک و روم
 را گسیل می‌داشتند در حالی که آنها ودیعه‌های بهترین
 پیامبر بودند و با آنها علی بن الحسین علیه السّلام بود که
 عمر شریف وی ۲۳ سال بود، «۳» او را بر شتری بدون
 کجاوه سوار کردند در حالی که بیماری ایشان را از پای در
 آورده بود «۴» و همراه او فرزندش امام باقر علیه السّلام
 بودند «۵» که دو سال و چند ماه داشتند. «۶» از اولاد
 امام حسن مجتبی علیه السّلام زید، عمرو و حسن مثنی
 بودند که حسن مثنی پس از آنکه هفده نفر را به قتل رساند
 و هجده جراحت برداشت و دست راست او قطع شد،
 اسیر گشت و اسماء بن خارجه فزاری او را از ابن سعد
 گرفت «۷» و همراه آنها عقبه بن سمعان بود که غلام رباب
 همسر حسین علیه السّلام بود و هنگامی که به ابن زیاد
 خبر داده شد که مرقع بن ثمامه اسدی تیراندازی می‌کرده

و می‌جنگیده است، قبیله او او را شفاعت کرده‌اند و گرفته‌اند، ابن زیاد دستور داد که او را به

(۱) - مقتل الحسین خوارزمی ج ۲، ص ۳۹.
 (۲) - نفس المهموم ص ۲۰۴، در مستدرک الوسائل نوری ج ۲، ص ۲۳۴ چاپ اول شیخ مفید و سید بن طاووس به اسناد از امام صادق (ع) نقل می‌کنند که ایشان در گوشه‌ای از راه کوفه دو رکعت نماز خواندند و فرمودند: اینجا مکانی است که سر جدم حسین (ع) را قرار دادند و پس از آن سر را نزد عبید الله بن زیاد بردند، سپس دعائی ذکر نمودند که پس از نماز خوانده شود و فرمودند که اینجا به «حنانه» معروف است.

(۳) - نسب قریش از مصعب زبیری ص ۵۸.
 (۴) - الإقبال از ابن طاووس ص ۵۴.
 (۵) - ریاض الأحزان ص ۴۹؛ اثبات الوصیة مسعودی ص ۱۴۳.

(۶) - إثبات الوصیة ص ۱۴۳؛ در تاریخ ابی الفداء ج ۱، ص ۲۰۳ ذکر شده که ایشان سه سال داشتند.
 (۷) - بحار الأنوار ج ۱۰، در ذکر اولاد امام حسن (ع)، اسعاف الراغبین ص ۲۸ و لهوف ص ۸ ذکر کرده که ایشان را در کوفه معالجه کردند و پس از بهبود، به مدینه بردند. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۱۰، «زاره» تبعید کنند. «۱» هنگام حرکت زنان درخواست کردند که آنها را از کنار شهداء عبور دهند، هنگامی که نگاه کردند و دیدند که بند بند آنها قطع شده، نوک نیزه آنها را طعمه خویش قرار داده و اسبان با سم خود آنها را لگدمال کرده‌اند، همگی صیحه زدند و بر صورت خود می‌زدند، «۲» زینب فریاد زد: یا محمداه، این کشته در بیابان افتاده حسین توست، به خون خود آغشته و اعضاء او قطع گشته، دختران تو اسیر شده‌اند و ذریه تو به شهادت رسیده‌اند. پس دوست و دشمن گریستند. «۳» آنگاه دستهای خود را زیر بدن مقدس امام علیه السلام برد، بدن را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: خدایا این قربانی را از آل محمد صلی الله

علیه و آله قبول بفرما. «۴» این مطلب دلالت می‌کند که زینب علیها السلام چه نقشی باید در عرش جلالیت، ایفا کند و اینکه عهد و میثاق از او هم گرفته شده چنانچه از برادرش حسین علیه السلام هم گرفته شده، اگر چه تفاوت محفوظ است. هنگامی که حسین علیه السلام با خارج شدن نفس قدسی او از عهده پیمان بیرون آمد، بانو زینب بپاخاست و شروع به انجام

(۱) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۶۱؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۳؛ زارة چنانچه در معجم البلدان ج ۴، ص ۳۶۷ آمده قریه‌ای است در بحرین و همچنین در طرابلس غربی هم قریه‌ای به این نام وجود دارد. در المعجم مما استعجم ج ۲، ص ۶۹۲ آمده که زارة جایگاهی در بحرین است که نعمان بن منذر در آنجا باغهایی داشته و همچنین شهری در فارس می‌باشد که براء بن مالک با مرزبان آن مبارزه کرد و قیمت آن سی هزار درهم بود که عمر خمس آن را گرفت و این اولین غارتی بود که خمس آن گرفته می‌شد. در کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۰ آمده است که ابن زیاد اهل کوفه را تهدید کرد که آنها را به زارة تبعید می‌کند و در همین کتاب ج ۸، ص ۸۶ آمده: علی بن یلیق امر کرد که معاویه و پسرش یزید را بر منابر بغداد لعن کنند، مردم ترسیدند و باعث فتنه شخصی از حنابله بود که فرار کرد و قبیله او او را گرفتند و به عمان تبعید کردند. از این مطلب ظاهر می‌شود که زارة در عمان قرار دارد و در اخبار الطوال ص ۲۵۶ آمده که ابن زیاد مرقع بن ثمامه اسدی را به ربه تبعید کرد و آنجا بود تا آنکه یزید به هلاکت رسید و ابن زیاد به شام گریخت و مرقع به کوفه آمد.

(۲) - مثير الأحزان صفحه ۴۱، لهوف ص ۷۴؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۹؛ مقتل طریحی ص ۳۳۲.

(۳) - الخطط المقریزية ج ۲، ص ۲۸۰. پس با زبان پرگله آن بضعه بتولرو به مدینه کرد که یا ایها الرسول!

این کشته فتاده به هامون حسین توست این صید دست و پا زده در خون حسین توست
این ماهی فتاده به دریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست
(۴)- الکبریت الاحمر ج ۳، ص ۱۳.
ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۱۱،
اموری کرد که بر او واجب شده بود از جمله اینکه قربانی را به ساحت جلال ربوبی تقدیم کند و او را معرفی کند و پس از آن بقیه کارها را انجام دهد و با توجه به اینکه نور واحد است و حقیقت آنها یکی است این امر هیچ بعدی ندارد. سکینه خود را بر بدن پدرش حسین علیه السلام می افکند «۱» و گفت: از گلوی بریده پدر صدائی شنیدم که می گفت:
شیعیان من هرگاه آب گوارائی نوشیدید، مرا به یاد آوریدیا هرگاه خبر غریب یا شهیدی را شنیدید، برای من گریه کنید «۲» احدی نتوانست او را از بدن پدر جدا کند تا آنکه عده‌ای از اعراب اجتماع کردند و او را با قهر و زور از بدن پدر جدا ساختند. «۳» اما علی بن الحسین علیه السلام هنگامی که نگاه کرد و دید که اهل بیت علیه السلام قطعه قطعه شده‌اند و میان آنها عزیز زهرا به گونه‌ای است که آسمان می‌خواهد فرو ریزد زمین شکافته شود و کوه‌ها منهدم شوند برای او سخت گران بود و نفس او به تنگ آمد، زینب کبری که این وضعیّت را می‌بیند «۴» همّت می‌گمارد و شروع به تسلیت امام سجّاد علیه السلام می‌کند در حالی که علی بن الحسین علیه السلام کسی بود که کوه‌ها طاقت صبر او را نداشتند. زینب می‌فرماید: «تو را چه شده که گویا می‌خواهی جان بدهی ای باقیمانده از جدم و پدرم و برادرانم؟ به خدا قسم این پیمانی است از جانب خداوند برای

(۱)- در تهذیب الأسماء نووی ج ۱، ص ۱۶۳؛ الکواکب الدریة مناوی ج ۱، ص ۵۸؛ نور الأبصار شبلنجی ص ۱۶۰؛ وفيات الأعیان ابن خلکان آمده: سکینه دختر حسین (ع) در

روز پنجشنبه پنجم ربیع الاول سال ۱۱۷ وفات یافت. در
المجدی از ابی الحسن عمری و أعلام الوری از طبرسی ص
۱۲۷ و أغانی ج ۱۲، ص ۱۶۳ آمده است: او با پسر عمویش
عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) ازدواج کرد که
شوهرش در واقعه کربلا کشته شد در حالی که فرزندی
برای او نیاورده بود. در أعلام الوری آمده که شوهرش قبل
از زندگی با او شهید شد، در واقعه کربلا بیش دوازده سال
سن داشت و صَبَّان در اسعاف الراغبین کلامی از سید
الشهداء نقل می‌کند که می‌فرمود: غالباً سکینه مستغرق در
خداوند است و این منزلت این دختر را به خوبی معرفی
می‌کند.

(۲) - مصباح کفعمی ص ۳۷۶.
(۳) - تظلم الزهراء ص ۱۳۵.
(۴) - لقب زینب (علیها السلام) به کبری توصیفی است که
طبری در ج ۶، ص ۸۹؛ ابن اثیر در کامل ج ۳، ص ۱۵۸
آورده‌اند و ابن قتیبۀ در معارف خود می‌گوید: اما زینب
کبری دختر فاطمه همسر عبد الله بن جعفر بود و چندین
فرزند از او داشت.
ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۱۲،
جدت و پدرت، خداوند از گروهی از مردم میثاق گرفته که
آنها را فراعنه زمین نمی‌شناسند در حالی که اهل آسمان به
خوبی می‌شناسند، آنها این اعضاء قطعه‌قطعه و بدنهای
بدون سر را جمع‌آوری می‌کنند و دفن می‌کنند، در این
سرزمین بر قبر پدرت سید الشهداء پرچمی نصب می‌کنند
که هرگز کهنه نمی‌شود، و با گذشت شب و روز محو
نمی‌شود، پیشوایان کفر و پیروان گمراهی می‌خواهند آن را
محو و بی‌اثر کنند، ولی اثری ندارد مگر افزودن بر علو شأن
آنان.»

خدایا چه صبری دارد بانو زینب بر چه مصائب وحشتناکی
صبر کرده است
آنکه که دید، بزرگان و کریمان قوم‌همگی در یک سرزمین
قطعه‌قطعه شده‌اند زجر بن قیس می‌آید و بر سر زنان فریاد
می‌زند، آنها بر نمی‌خیزند، شروع به زدن با تازیانه می‌کند و

گروهی از لشکریان اجتماع می‌کنند، تا آنها را بر شتران سوار می‌کنند. «۲»
 زینب علیها السلام سوار می‌شود، به یاد می‌آورد آن عزت و شامخ و آن حرمت منیع را که شیران دلاور از آل عبد المطلب او را احاطه می‌کردند و شمشیرهای برهنه و نیزه‌های آماده او را نگاهبان بودند و افرادی که خادم او بودند بدون اجازه وی وارد نمی‌شدند. در هنگام صبح هیچ عزتی مانند عزت او نبود و عصر هنگام، هیچ حالتی مثل حالت او نبود

در کوفه

اشاره

هنگامی که دختران امیر المؤمنین علی علیه السلام را به کوفه وارد کردند اهل کوفه برای تماشا اجتماع کرده بودند، زینب فریاد زد: ای اهل کوفه آیا از خدا و رسول خجالت نمی‌کشید که به حرم پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه می‌کنید؟ «۳» زنی از اهالی کوفه نزد آنها می‌آید و آنها را در این حال می‌بیند، به آنها می‌گوید: شما از کدام اسیرانی هستید؟ پاسخ می‌دهند: ما اسیران

(۱)-	کامل	الزیارات	ص	۲۶۱.
(۲)-	تظلم	الزهراء	ص	۱۷۷.
(۳)-	الدمعة	الساکبة	ص	۳۶۴.
ترجمه	مقتل	مقرم	ص: ۲۱۳،	

آل محمد صلی الله علیه و آله هستیم! «۱» اهل کوفه به بچه‌ها نان و خرما و گردو می‌دهند، زینب فریاد می‌زند: صدقه بر ما حرام است و آنها را می‌گیرد و به زمین می‌اندازد. «۲»

خطبه زینب علیها السلام

دختر امیر المؤمنین علی علیه السلام خباثت ابن زیاد و پستی او را در خطبه‌اش برای مردم آشکار می‌کند، به آن

جمعیت انبوه اشاره می‌کند، چنان ساکت می‌شوند که گویا بالای سر آنها پرندگان ایستاده‌اند در حالی که اگر هیبت الهی بانوی آل محمد و عظمت محمدی او نبود حتی جمع کثیری هم نمی‌توانستند آن جمعیت را ساکت کنند و آن سر و صدا را فرونشانند. راوی می‌گوید: هنگامی که زینب دختر علی علیه السلام به مردم اشاره کرد تمامی نفس‌ها و زنگ‌ها ساکن شدند. آنگاه با آرامش خاطر و سکون تمام و شجاعت حیدری شروع به خطابه کرد و فرمود: حمد مخصوص خداست و درود خدا بر پدرم محمد و آل طیب او، اما بعد ای اهل کوفه! ای اهل فریب و نیرنگ! آیا گریه می‌کنید؟ اشک شما هرگز خشک مباد و شیون شما آرام مباد، مثل شما مثل همان پیرزنی است که پس از رسیدن پنبه‌ها و محکم کردن آنها مجدداً آنها را پنبه می‌کرد. قسم‌ها را میان خود به بازی گرفته‌اید، در میان شما نیست مگر مدح به واسطه چیزهایی که وجود ندارند و فجور و عجب و دروغ و بغض بیجا و تملق ذلت بار و طعنه دشمنان بودن شما مانند چراگاهی هستید که بر چرک و کثافت بنا شده «۳» یا گچی که برای قبر بکار می‌برند. «۴» نفسهای شما، شما را بر سخط

-
- (۱) - ابن نما ص ۸۴ و لهوف ص ۸۱.
 (۲) - أسرار الشهادة ص ۴۷۷ و تظلم الزهراء ص ۱۵۰.
 (۳) - اینکه حضرت زینب به «مرعی دمنه» تعبیر می‌آورند چون دمنه ظاهری آراسته باطنی زهرآگین دارد، اهل کوفه هم اگر چه در ظاهر مسلمان بودند ولی قلبهای آنها ظلمانی بود که همان اعمال جاهلیت از آنها سر می‌زند.
 (۴) - در روایت ابن نما و لهوف تعبیر به «فضّه ملحوده» آمده به معنای نقره قبر که به نظر می‌رسد تناسب نداشته باشد. در روایت ابن شهر آشوب در مناقب تعبیر به «قصّه» آمده به معنای گچ و این با قبر تناسب دارد چنانچه عموم علماء لغت این معنا را آورده‌اند، در صحاح جوهری، تاج العروس، فائق زمخشری، غریب الحدیث، لحن العوالم، مسند احمد و تاریخ المدینه همگی ذکر کرده‌اند که تقصیص

به معنای گچ کاری است ترجمه مقتل مقرر ص: ۲۱۴، خداوند وادار کرد و در عذاب جاودان خواهید بود. آیا گریه و شیون می‌کنید؟ آری به خدا قسم بسیار گریه کنید و کم بخرندید که عار و ذلت بر شما مسلط شده و هرگز بعد از این نمی‌توانید آن را بشوئید، کجا خواهید شست در حالی که سلاله خاتم نبوت و معدن رسالت و حجت خدا را و نور و پناهگاه خود و جایگاه استغاثه افراد و آقای جوانان اهل بهشت را به قتل رساندید و چه بد عمل کردید؟! وای بر شما واژگون باشید و از رحمت خداوند دور، تلاش شما بی‌فایده است. دستان شما بریده باد! و معامله شما زیانبار، غضب خدا و رسول را خریدید و ذلت فقر بر شما زده شد. وای بر شما ای اهل کوفه، آیا می‌دانید چه جگری از رسول خدا را پاره کردید؟ چه کریهه‌ای آشکار کردید؟ چه خونی ریختید؟ و چه حرمتی هتک نمودید؟ به تحقیق امری بسیار زشت مرتکب شدید که آسمان می‌خواهد پاره شود و زمین شکافته شود و کوه‌ها فرو ریزند! همانا حفره‌های زمین «۱» و جایگاه‌های آسمان را از زشتی پر کردید، آیا تعجب می‌کنید که آسمان خون ببارد و هرآینه عذاب آخرت ذلت‌بارتر است و یاری نخواهید شد. مهلت دادن خداوند شما را نفریبید که مبادرت کردن برای او سخت نیست و از فوت شدن نمی‌ترسد، بدرستی که پروردگار شما در کمینگاه است. «۲» امام سجّاد علیه السّلام می‌فرمایند: عمه جان سکوت کنید، شما

و همگان ذکر کرده‌اند که قبرها را با گچ سفید می‌کرده‌اند. ابن اثیر در نهاییه می‌گوید: زینب (ع) آنها را به گچ قبر تشبیه کرد، چون جسمهای آنها مثل گچ قبر زیباست و نفوس آنها مثل جیفه مردگان است. مؤلف گوید: همانگونه که قبر در ظاهر با سفیدی گچ تزئین می‌شود و داخل آن یک جیفه گندیده است، اهل کوفه هم اگر چه ظاهری مسلمان دارند اما قلبهای آنها مثل جیفه مردگان است. با این کلام به حضار و آیندگان تفهیم می‌کنند عظمت

جنایت و زیان در بدست آوری رضوان اکبر را. مترجم گوید: «گنج جهت زیبائی و عیش و آسایش و حیات در اطافها و ساختمانها به کار می‌رود وقتی در قبر مرده‌ای به کار گرفته شود دیگر آن هدف حیات و زندگی از آن سلب می‌شود و چیز بی‌خاصیت می‌گردد و بسیار تعبیر زیبا و رسائی است در مورد بی‌وفا و بی‌هدف و بی‌خاصیت کوفه».

(۱)- در خطبة تعبیر «طلاع ارض» آمده است و طلاع چنانچه در تهذیب اللغة، مقاییس اللغة، المغرب، الفائق، النهایة، اللسان و تاج العروس آمده است به معنای پر کردن زمین است تا جایی که سیلان کند.
(۲)- ترتیب خطبه از اُمالی شیخ صدوق و اُمالی فرزندش و لهوف و ابن نما و ابن شهر آشوب و احتجاج طبرسی ذکر شده است.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۱۵،
بحمد الله دانایی هستید که جائی تعلیم ندیده‌اید و فهمیم هستید که جائی تفهیم نشده‌اید. «۱» بانوی بنی هاشم کلام خود را قطع می‌کند و این جمع فرو رفته در آرزو و شهوت را به وحشت می‌اندازد، در قلبها بیداری و در چشمها توجه ایجاد می‌کند، خطبه‌اش قلبها را جذب می‌کند، عظمت جنایت را درک می‌کنند و نمی‌دانند که چه باید بکنند؟!

خطبه فاطمه دختر حسین علیه السلام

فاطمه دختر حسین علیه السلام «۲» خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: حمد مخصوص خداست به عدد رمل و سنگریزه و به وزن عرش تا ثریا، او را حمد می‌کنم. به او ایمان دارم و بر او توکل می‌کنم شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست، شریک ندارد و شهادت

(۱)- احتجاج طبرسی ص ۱۶۶ «منظور امام سجّاد اینست که علم و فهم حضرت زینب (ع) از جانب خداوند اعطا شده و اکتسابی نیست».
(۲)- فاطمه بنت الحسین (ع): بسیار جلیلة القدر و دارای

منزلی عظیم و جایگاهی رفیع در دین بودند، شاهد بر مطلب پدرشان سید الشهداء است هنگامی که حسن مثنی به خواستگاری یکی از دو دختر امام (ع) می‌آید، چنانچه در اسعاف الراغبین ص ۲۰۲ آمده است حسین (ع) می‌فرماید: من برای تو فاطمه را اختیار می‌کنم چون شبیه‌تر به مادرم فاطمه دختر رسول خداست، از حیث دین شبها شب زنده دار و روزها روزه‌دار است و از حیث زیبایی شبیه حور العین است.

در تهذیب التهذیب ج ۱۲، ص ۴۴۲ آمده که ایشان را وی حدیث از پدرشان و برادرشان زین العابدین و عمه‌شان زینب (ع) و ابن عباس و اسماء بنت عمیس بوده‌اند. در خلاصه تهذیب الکمال ص ۴۲۵ آمده است که اصحاب حدیث احادیث فاطمه بنت الحسین را از ترمذی، ابوداود، نسائی و ابن ماجه نقل کرده‌اند. ابن حجر تصریح می‌کند که وفات ایشان در سال ۱۱۰ بوده و یافعی در مرآة الجنان ج ۱، ص ۲۳۴، ابن عماد در شذرات ج ۱، ص ۱۳۹ همین قول را نقل می‌کنند. بنابر آنچه ابن حجر در تهذیب التهذیب نقل می‌کند که حدود نود سال عمر کرده‌اند پس ولادت ایشان در سال ۳۰ بوده و در واقعه کربلا حدودا سی‌ساله بوده‌اند، در تاریخ طبری و کامل ابن اثیر آمده که فاطمه از خواهرشان سکینه بزرگتر بوده‌اند. در «تحقیق النصره الی معالم دار الهجرة» نقل کرده که از کرامات فاطمه بنت الحسین اینست: زمانی که ولید بن عبد الملک امر کرد که حجره‌ها را در مسجد داخل کنند، فاطمه بنت الحسین (ع) به حرّ رفت و خانه‌ای بنا کرد و امر کرد که چاهی حفر کنند، در آنجا چشمه‌ای پیدا شد، به او خبر دادند و او وضوء گرفت. زیادی آب وضوء را بر چشمه ریخت و مردم به آن تبرک می‌جستند و نام آن را «زمزم» گذاشته بودند.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۱۶، می‌دهم که محمد بنده و رسول اوست که اولاد او کنار رود فرات بدون گناه ذبح شدند. خدایا به تو پناه می‌برم از اینکه به تو دروغ نسبت دهم و

خلاف آنچه نازل شده بیان کنم اینکه پیمانی گرفته شد و به علی بن ابی طالب سفارش شد که حقش پایمال می‌شود و بدون گناه در مسجد کشته شد «چنانچه دیروز فرزندش کشته شد، مسجدی که جمعیت آن به زبان مسلمان بودند، وای بر آنها که هیچ سختی را از علی علیه السلام دفع نکردند نه در حیات و نه هنگام ممات تا آنکه او به سوی خداوند شتافت در حالی که فضائل محموده و شأنی معروف خاطری آرام و مذهبی شناخته شده داشت، در راه خداوند ملامت، ملامت‌کننده و منع منع‌کننده او را نمی‌گرفت. خدایا او را در کودکی به اسلام هدایت کردی و فضائل او را بسیار ستودی، دائماً ناصح در راه تو و پیامبرت بود، زاهد در دنیا و راغب در آخرت و جهادگر در راه تو بود، از او راضی بودی، او را برگزیدی، و به صراط مستقیم هدایت نمودی. اما بعد ای اهل کوفه! ای اهل خدعه و نیرنگ و فریب ما اهل بیته هستیم که خداوند ما را به واسطه شما می‌آزماید و شما را به واسطه ما، آزمایش ما را زیبا قرار داده است، علم و فهم خود را نزد ما قرار داده است، ما جایگاه علم، فهم و حکمت و حجّت او در زمین بر بندگان او هستیم، په کرامت خود ما را مکرم داشت و به پیامبر خود محمد صلی الله علیه و آله بر بسیاری از خلایق فضیلت داد. شما ما را تکذیب کردید، کفر ورزیدید، جنگ با ما را حلال شمردید و اموال ما را غارت کردید گویا ما اولاد ترک یا کابل هستیم همانگونه که جدّ ما را دیروز به قتل رساندید، شمشیرهای شما از خون ما رنگین است به خاطر کینه پیشین، چشمهای شما روشن، و قلبهای شما شادمان است با افترائی که بر خداوند بسته‌اید، مکاری است که کرده‌اید در حالی که خداوند بهترین مکر کنندگان است. از خونهای که ریخته‌اید، و اموالی که غارت کرده‌اید، نفسهای شما شما را به شادمانی دعوت نکند، همه مصیبت‌های بزرگ و سختیهای عظیمی که به ما رسید پیش از وجود ما در کتاب محفوظ، نوشته شده بود و این امر بر خداوند آسان است، تا آنکه متأسّف نشوید از آنچه فوت شده و شادمان نشوید به سبب آنچه به شما رسیده است و خداوند حيله‌گر

فخرکننده را دوست
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۱۷،
 ندارد. وای بر شما، لعنت و عذاب الهی را ببینید که گویا بر
 شما حلول کرده و عذاب از آسمان متواتر گشته، شما را
 با عذاب خوار می‌کند و مرارت را بوسیله بعضی به بعضی
 دیگر می‌چشاند، پس از آن در روز قیامت در عذاب دردناک
 جاودانه خواهید بود بواسطه ظلمی که بر ما کردید، لعنت
 خداوند بر ظالمین باد. وای بر شما آیا می‌دانید چه زبانی
 به طعن ما گشودید؟ و با چه نفسی به جنگ با ما برخاستید
 یا با چه پائی به جنگ با ما آمدید، قلبهای شما قساوت
 یافت و جگرهای شما سخت شد، خداوند دل‌های شما را
 بسته است، گوش و چشم شما را مهر کرده و شیطان بر
 شما مسلط گشته، شما را آرزومند می‌کند و بر چشم شما
 پرده می‌اندازد، پس هدایت نمی‌شوید. مرگ بر شما ای
 اهل کوفه! کدام میراث رسول خدا نزد شماست و چه
 خونخواهی همراه شماست؟ این رفتار شما بواسطه
 دشمنی است که با برادرش علی بن ابی طالب و فرزندان و
 عترت طیب او داشتید و بدان افتخار می‌کردید:
 ما علی علیه السلام را و فرزندان او را به قتل رساندیم با
 شمشیرها و نیزه‌های هندی
 زنان آنها را اسیر کردیم مانند اسیران ترک و آنها را از بین
 بردیم از بین بردنی خاک بر دهانت ای گوینده، به کشتن
 قومی افتخار می‌کنی که خداوند آنان را تطهیر کرده و پلیدی
 را از آنها دور ساخته است. خشم خود را فرو خور و بر
 جای خود بنشین چنانچه پدرت نشست، برای هر شخص
 آن چیزی است که کسب کرده و آنچه پیشاپیش فرستاده
 است وای بر شما! به ما حسد ورزیدید به واسطه فضیلتی
 که خداوند به ما عنایت کرده است، این فضل خداوند
 است که به هر کس بخواهد می‌دهد و خداوند صاحب
 فضل عظیم است، کسی که خداوند برای او نور قرار نداده
 هیچ نوری برای او نیست. صداها به گریه و ناله بلند شد و
 می‌گویند: ای دختر پاکان! کافیست، به تحقیق دل‌های ما را
 سوزاندی، گلوهای ما را خشک کردی و درون ما را آتش

زدی.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۱۸

خطبه امّ کلثوم «۱»

امّ کلثوم علیها السلام فرمودند: «ساکت باشید ای اهل کوفه! مردان شما ما را به قتل می‌رسانند و زنان شما گریه می‌کنند، داور میان ما و شما خداوند است در روز قیامت. ای اهل کوفه! مرگ بر شما، چرا حسین علیه السلام را خوار کردید و کشتید و مال او را غارت کردید و زنان او را اسیر کردید، مرگ و ذلت بر شما، وای بر شما، آیا می‌دانید چه گرفتاری پدید آوردید و چه باری بر دوش خود کشیدید؟ چه خونی ریختید و بر چه کریمه‌ای دست یافتید؟ چه بچه‌هایی اسیر کردید و چه اموالی غارت کردید؟ بهترین افراد پس از پیامبر را به قتل رساندید و رحمت در قلبهای شما نیست. آگاه باشید که حزب خداوند همواره رستگارند و حزب شیطان زیانکارند.»

ضجّه مردم به گریه بلند شد، زنان موهای خود را پریشان کردند و بر صورت می‌زدند، بر خود نفرین می‌کردند و بسیار می‌گریستند.

خطبه امام سجّاد علیه السلام

علی بن الحسین علیه السلام را بر شتری برهنه سوار نموده بودند در حالی که غل و زنجیر بر گردن و دستهای ایشان به گردنشان بسته شده بود و از رگهای ایشان خون بیرون می‌زد. به مردم اشاره کردند که ساکت شوند، پس از سکوت حمد و ثنای الهی را بجا آوردند و بر پیامبر درود فرستادند و فرمودند: ای مردم هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد، هر کس نمی‌شناسد من علی بن حسین بن علی بن ابی طالب هستم، من فرزند کسی هستم که حرمت او هتک شد، نعمت او سلب شد مال او به غارت رفت و خانواده او اسیر شدند. من فرزند کسی هستم که کنار شط فرات بدون خونخواه و میراث ذبح شد.

(۱) - مؤلف گوید: همانگونه که ما پیش از این هم اشاره کرده‌ایم بانو زینب همان امّ کلثوم هستند، یعنی زینب نام و امّ کلثوم کنیه ایشان است و این فقرات جزئی از کلام ایشان است، اگر این کلام جداگانه ذکر می‌شود به خاطر عادت ارباب مقاتل است. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۱۹، من فرزند کسی هستم که با صبر «۱» کشته شد و این افتخار برای ما بس است. ای مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا به پدرم نامه نوشتید و سپس خدعه نکردید؟ عهد و میثاق و بیعت نسپردید و با او قتال نکردید؟ مرگ بر شما به واسطه آنچه که پیشاپیش فرستاده‌اید! با کدام چشم به رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه می‌کنید هنگامی که بگوید: عترت مرا کشتید، حرمت مرا هتک کردید، پس شما از امت من نیستید. صدای گریه بلند شد و به یکدیگر می‌گفتند: هلاک شدیم در حالی که نمی‌دانستیم. امام سجاد علیه السلام فرمودند: خدا رحمت کند کسی که نصیحت مرا بپذیرد، وصیت من در راه خدا، رسول و اهل بیت را حفظ کند، همانا که رسول خدا صلی الله علیه و آله الگوی نیکوی همه ماست.

همگان گفتند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ما همگی سامع و مطیع و حافظ هستیم، نسبت به شما بی‌اعتنا نیستیم و از شما روی نمی‌گردانیم، هر چه می‌خواهید امر کنید، ما با دشمنان شما دشمن و با دوستان شما، دوست هستیم و از ستمگران به شما بیزار هستیم. امام سجاد علیه السلام فرمودند: هیهات! هیهات! ای فریبکاران مکار، میان خود و شهوات قرار گرفته‌اید، آیا می‌خواهید آنچه بر سر پدرم آوردید بر سر من هم بیاورید؟ هرگز، قسم به خدای متعال که هنوز جراحات خوب نشده است. پدرم و اهل بیت او دیروز کشته شدند و هنوز داغ رسول خدا و پدرم و فرزندان پدرم فراموش نشده است، به خدا قسم از دست دادن آنها هنوز در کام من تلخ، و

تلخی آن میان حنجره و حلق من و غصه آن در سینه من است. «۲»

دفن شهیدان

اهل تاریخ ذکر کرده‌اند که سید الشهداء علیه السلام خیمه‌ای در یک گوشه میدان برافراشتند «۳» و

(۱)- صبر: کشته شدن به رو و صورت می‌باشد و این نوع کشتن، یکی از زجرآورترین و پرشکنجه‌بارترین قتلها است.
 (۲)- تمامی خطبه‌ها توسط سید بن طاووس در لهوف و ابن نما در مثير الأحزان نقل شده‌اند.
 (۳)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۵۶ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۰ و الإرشاد شیخ مفید.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۲۰، هر کس از اصحاب و اهل بیت که شهید می‌شد امر می‌کردند به آن خیمه حمل شود و هر شهیدی که آورده می‌شد می‌فرمودند: کشته‌ای مثل کشته‌های پیامبران و آل پیامبران. «۱»

فقط برادرش عباس علیه السلام که او را در جایگاه افتادنش نزدیک رود فرات، باقی گذاشتند. «۲»
 هنگامی که عمر بن سعد حرم رسالت را به کوفه برد، این اشخاص که امیر المؤمنین علی علیه السلام آنها را آقای شهداء در دنیا و آخرت توصیف می‌کرد که هیچ سبقت‌گیرنده‌ای بر آنها سبقت نگرفته و هیچ ملحق‌شونده‌ای به آنها ملحق نخواهد شد، «۳» آنها را بر روی خاک رها کرد که خورشید بر آنها بتابد و وحوش بیابان آنها را زیارت کنند.
 در میان آنان آقای جوانان بهشت بود به حالتی که صخره صمّاء را در هم فرو می‌ریخت، اما انوار الهی از جوانب او ساطع بود و رایحه‌های عطرآگین از نواحی او می‌وزید. مردی از بنی اسد می‌گوید که پس از کوچ کردن لشکریان از آنجا به محل معرکه آمدم، از این جسمهای قطعه‌قطعه نورهائی ساطع می‌شد و رایحه دل‌انگیزی می‌وزید، شیری

دیدم که ظاهری مخوف داشت، اعضای قطعه قطعه را بر می داشت و به بدنهای مقدّس و قربانی های هدایت متصل می کرد، خود را به خون آغشته می کرد، و همه و صیحه های داشت. شدیداً وحشت زده شدم، زیرا این حیوان وحشی نباید طعمه خود را رها کند. می گوید: در جایی مخفی شدم و تا آخر همین حالت را دیدم. آنچه بر تحیر و تعجب من افزود اینکه در نیمه شب شمعهائی روشن دیدم که از کنار آنها صدای گریه و ناله زمین را پر می کرد. «۴» روز سیزدهم محرم زین العابدین علیه السّلام برای دفن پدر شهید خود می آیند، چون تجهیز و تدفین امام علیه السّلام را بر عهده نمی گیرد مگر امامی مثل خود او، «۵» شاهد بر این

- (۱)- بحار الانوار جلد ۱۰ صفحه ۲۱۱ و جلد ۱۳ صفحه ۱۲۵.
 (۲)- این مطلب را گروهی از مورّخین تصریح کرده اند نگاه کن به کتاب «قمر بنی هاشم» از مؤلف ص ۱۱۵.
 (۳)- کامل الزیارات ص ۲۱۹.
 (۴)- مدینه المعاجز ص ۲۶۳.
 (۵)- اثبات الوصیة مسعودی ص ۱۷۳ مؤلف می گوید: ما در کتاب زین العابدین احادیث دال بر مطلب را ذکر کردیم هر چند احادیث راز این مطلب را برای ما ذکر نکرده اند. شاید نکته آن از این قرار باشد که بدن ترجمه مقتل مقرر ص: ۲۲۱، مطلب مناظره امام رضا علیه السّلام با علی بن ابی حمزة است. امام رضا علیه السّلام می فرمایند: خبر بده که آیا حسین بن علی علیه السّلام امام بود؟ می گوید: بلی، می فرمایند: چه کسی امر او را بر عهده گرفت؟ ابن ابی حمزة می گوید: علی بن الحسین السّجاد علیه السّلام بر عهده گرفت، امام رضا علیه السّلام می فرمایند: کجا بود؟ می گوید: در کوفه نزد ابن زیاد زندانی بود، ولی بیرون آمد و آنها نفهمیدند تا آنکه امور را انجام داد و به زندان بازگشت.
 امام رضا علیه السّلام فرمودند: خدائی که به علی بن

الحسین امکان داد به کربلا رود و دفن پدر خود را انجام دهد می‌تواند به من هم این امکان را بدهد که به بغداد بیایم در حالی که نه در زندان هستم و نه در اسارت. هنگامی که امام سجّاد علیه السّلام می‌آیند می‌بینند که بنی اسد نزد شهداء اجتماع کرده‌اند در حالی که متحیرند و نمی‌دانند چه بکنند، نمی‌توانند آنها را بشناسند؟ در حالی که میان سر و بدن جدائی افتاده است و چه بسا از اهل و عشیره سؤال می‌کردند! امام سجّاد علیه السّلام از علت آمدن خود خبر می‌دهند که هدف دفن کردن این جسمهای طاهرة است و آنها را بر اسماء شهداء واقف می‌کنند، صدای گریه و ناله بلند می‌شود و اشکها جاری می‌شود و زنان بنی اسد موهای خود را پریشان می‌کنند و بر صورت می‌زنند. امام زین العابدین نزد بدن پدر می‌روند، او را در آغوش می‌کشند و با صدای بلند گریه می‌کنند، به جایگاه قبر می‌آیند و مقدار کمی از خاک بر می‌دارند، قبری حفر شده آشکار

معصوم پس از رفتن او به مبدء اعلى یک سری آثار مختصّ خود را می‌یابد از جمله اینکه هر کس در این مرتبه عصمت نباشد نباید به او نزدیک شود. این مقامی است که روح الامین از آن عاجز است و پیامبر را در سبحات ملکوت رها می‌کند. این ادعا درباره ائمه (ع) به هیچ‌وجه عجیب نیست پس از آنکه ما می‌دانیم از حقیقت محمدی متکون شده‌اند و در همه مناقب با جدّ خود شریک بودند مگر نبوت و زوجه‌ها، چنانچه در المحتضر ص ۲۲ آمده است اینها اسراری است که افکار بشر به آن نمی‌رسد و به صرف دوری ما از ادراک آنها نمی‌توانیم انکار کنیم. در نقلهای صحیح آمده که ائمه (ع) احوال عجیبی داشته‌اند که بقیه خلق با آنها شریک نبودند مثل احیاء اموات و رؤیت یکدیگر و صعود اجساد به آسمان و شنیدن سلام زائرین چنانچه در المقالات از شیخ مفید ص ۸۴، کنز الفوائد از کراچکی، مرآة العقول مجلسی ج ۱، ص ۳۷۳ منهج الرشاد از کاشف الغطاء ص ۵۱ و دار السلام از نوری ج ۱، ص ۲۸۹ ذکر شده

است.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۲۲،
می‌شود، دستهای خود را زیر بدن می‌برند و می‌گویند:
«بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله
صدق الله و رسوله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله
العظیم».

امام سجّاد علیه السّلام به تنهائی بدن را درون قبر می‌گذارد
در حالی که بنی اسد با ایشان مشارکت نمی‌کنند و امام به
آنها می‌فرمایند: با من کسانی هستند که مرا کمک کنند. پس
از آنکه بدن را در لحد می‌گذارند صورت خود را بر گلوی
شریف می‌گذارند و می‌فرمایند:
«خوشا زمینی که بدن پاک تو را در بر گرفت، به درستی که
دنیا بعد از تو تاریک است و آخرت به نور تو منور است،
اما شب پس بیداری و حزن همیشگی است مگر اینکه
خداوند برای اهل بیت تو، همان خانه‌ای را اختیار کند که
تو در آن مقیم هستی، سلام من بر تو ای فرزند رسول خدا!
و رحمة الله و برکاته.»
آنگاه بر روی قبر نوشت: «این قبر حسین بن علی بن اَبی
طالب علیه السّلام است که او را به قتل رساندند در حالی
که تشنه و غریب بود». سپس به سوی عمویش عباس علیه
السّلام رفت، او را در حالتی دید که ملائکه میان طبقات
آسمان را به وحشت انداخته و حوران را در غرفه‌های
بهشت به گریه افکنده است، خود را بر روی بدن انداخت
و گلوی مقدّس را می‌بوسید و فرمود: بعد از تو ای قمر بنی
هاشم! خاک بر سر دنیا، سلام من بر تو که شهیدی صابر
بودی و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. قبری آشکار
می‌شود و امام سجّاد علیه السّلام به تنهائی بدن را در قبر
می‌گذارند مثل پدرشان و به بنی اسد می‌فرمایند: با من
کسانی هستند که مرا کمک کنند. بلی به بنی اسد اجازه
می‌دهند که در خاک سپاری بقیه شهداء شرکت جویند و
دو جایگاه را معین می‌کنند و دستور می‌دهند که دو حفره
حفر شود، در یکی بنی هاشم را قرار می‌دهند و در دیگری
اصحاب را «۱» اما حرّ ریاحی، قبيله او بدنش را به جائی

می‌برند که الان مرقد اوست و گفته شده که مادر وی حضور داشت و هنگامی که دید که با بدن‌ها چه می‌کنند، حرّ را به این مکان حمل نمود. «۲» نزدیکترین شهدا به

(۱) - الکبریت الاحمر، اسرار الشهادة و الايقاد.
 (۲) - الکبریت الاحمر، سید جزائری در الانوار النعمانیه ص ۳۴۴
 مطلبی ذکر کرده که شاهد بر مطلب فوق
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۲۳،
 حسین علیه السلام فرزندشان علی اکبر علیه السلام است،
 در این باره امام صادق علیه السلام به حماد بصری
 می‌فرمایند: ابو عبد الله در حالی که غریب بودند در
 سرزمین غربت کشته شدند، زائرین او بر او می‌گریند و
 کسی که زیارت نکرده محزون است، آن کس که مشاهده
 نکرده می‌سوزد و هر کس به قبر فرزندش در پایین پا در
 سرزمینی بی‌آب و علف نگاه می‌کند به رقت می‌آید، اهل
 ارتداد و کفر او را محاصره کردند تا آنکه به قتل رساندند و
 ضایع کردند و او را بر درندگان عرضه کردند، او را از
 نوشیدن آب فرات که حیوانات هم می‌نوشیدند منع کردند،
 حق رسول خدا صلی الله علیه و آله را و وصیت او راجع به
 اهل بیت علیهم السلام را ضایع کردند، پس در حفره خود
 قرار گرفت در حالی که میان اقربا و شیعیان خود کشته
 شده بود. منزلی است که آنجا نمی‌آید مگر کسی که خداوند
 قلب او را برای ایمان امتحان کرده باشد و عارف به حقّ ما
 باشد. به تحقیق پدرم به من خبر داد که مکان او از زمانی
 که کشته شد خالی نمانده است از صلوات فرستنده بر او
 چه ملائکه یا جنّ یا انس یا وحوش، احدی نیست مگر اینکه
 به زائر او غبطه می‌خورد و در نگاه کردن به زائر امید خیر
 دارد به خاطر نگاهی که زائر به قبر کرده است.
 به درستی که خدای متعال با زائرین او بر ملائکه مباحثات
 می‌کند. اما آنچه نزد ماست استرحام بر او هر صبح و شب
 است. به من خبر رسیده است که گروهی از اهل کوفه و
 اطراف کوفه در نیمه شعبان نزد قبر می‌آیند، گروهی به
 قرائت قرآن گروهی به تعریف ماجرا، گروهی از جمله زنان

به ندبه و بعضی هم به گفتن مراشی می‌پردازند.
 حماد می‌گوید: بعضی از این موارد را من مشاهده کرده‌ام.
 امام صادق علیه السلام فرمودند:
 حمد مخصوص خدائی است که در میان مردم کسانی قرار
 داد که نزد ما بیایند، مدح و

است. او نقل کرده که اسماعیل صفوی این موضع را
 شکافت، مردی را دید بر همان هیئتی که کشته شده و بر
 سر او دستمالی بود، هنگامی که آن را باز کرد خون جاری
 شد و قطع نشد مگر با بستن دستمال. بر آن قبر قبه‌ای بنا
 کرد و خادم معین کرد. پس اینکه نوری در لؤلؤ و مرجان
 منکر دفن در این مکان است همراه با قرینه نیست. در
 تحفة العالم از سید جعفر بحر العلوم ج ۱، ص ۳۷ آمده که
 حمد الله مستوفی در نزهة القلوب ذکر کرده که قبر حرّ در
 همان جائی از کربلاست که مردم زیارت می‌کنند و حرّ جدّ
 هجدهم

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۲۴،
 مرثیه به خوانند و دشمن ما را به گونه‌ای قرار داد که آنها
 را طعن و تهدید کنند و کارهای آنان را تقبیح کنند. «۱»

در دار الامارة «۲»

هنگامی که ابن زیاد از لشکرگاه خود در نخيلة بازگشت و
 داخل دار الامارة شد «۳» و سر مقدس جلوی او گذاشته
 شد از حیاط قصر خون جاری شد، «۴» از بعضی قسمت‌های
 قصر آتش بیرون آمد و به تخت ابن زیاد متوجه «۵» شد،
 او فرار کرد و به اتاقهای قصر رفت، سر نورانی با صدای
 بلند به گونه‌ای بود که ابن زیاد و حضار بشنوند فریاد زد و
 فرمود: کجا فرار می‌کنی؟ اگر در دنیا به تو نرسد در آخرت
 جایگاه تو همین آتش است. سر ساکت نمی‌شود تا آنکه
 آتش می‌رود! همه افراد حاضر در قصر از این حادثه‌ای که
 مانند آن مشاهده نشده بود وحشت زده می‌شوند «۶» اما
 ابن زیاد متنبه نمی‌شود و به مردم اذن عام می‌دهد که وارد
 شوند و دستور می‌دهد که اسیران را به مجلس او وارد

کنند، حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله را وارد

- (۱)- کامل الزیارات ص ۳۲۵، مزار البحار ص ۱۲۴.
 (۲)- در کتاب «صفین» از نصر بن مزاحم ص ۸ آمده: هنگامی که علی (ع) داخل کوفه شد به ایشان گفته شد که به کدامیک از دو قصر شما را وارد کنیم؟ حضرت فرمودند: مرا به قصر خبال وارد نکنید! پس بر جعدة بن هبیره مخزومی وارد شدند. خبال چنانچه در الفائق زمخشری و نه‌ایة ابن اثیر و مقایس اللغة آمده از ماده خبل است به معنای فساد و آتش و در اینجا منظور منزل اهل جور و فساد است.
 (۳)- در لطائف المعارف از ثعالبی ص ۱۴۲ باب نهم از عبد الملک بن عمیر لخمی روایت کرده که می‌گوید: در دار الأمارة سیر حسین بن علی بن ابی طالب را روی یک سپر نزد عبید الله بن زیاد دیدم و سر عبید الله زیاد را روی یک سپر نزد مختار دیدم و سر مختار را روی یک سپر نزد مصعب بن زبیر دیدم و سر مصعب را روی یک سپر نزد عبد الملک بن مروان دیدم و هنگامی که این حدیث را برای عبد الملک گفتم فال بد زد و از آن مکان جدا شد. سیوطی در تاریخ الخلفاء ص ۱۳۹ و ابن جوزی در تذکرة الخواص ص ۱۴۸ این روایت را ذکر کرده‌اند.
 (۴)- تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹، الصواعق المحرقة ص ۱۱۶، ذخائر العقبی ص ۱۴۵ و ملاحم ابن طاووس ص ۱۲۸.
 (۵)- کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۰۳؛ مجمع الزوائد ابن حجر ج ۹، ص ۱۹۶؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۸۷، المنتخب طریحی ص ۳۳۹ و بدایة ابن کثیر ج ۸، ص ۲۸۶.
 (۶)- شرح قصیده ابی فراس ص ۱۴۹. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۲۵، سازند در حالی که ابدان آنها می‌لرزید. «۱» سر حسین علیه السلام را جلوی او می‌گذارند و او مدتی با چوب بر لب و دهان می‌زند، زید بن ارقم به او می‌گوید: چوب را از این لبها بردار، قسم به خدائی که معبودی جز او نیست لبهای رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر روی

این لبها دیدم که آنها را می‌بوسید، پس از آن شروع به گریستن کرد. ابن زیاد به او گفت: خداوند تو را بگریاند، قسم به خدا اگر نبود اینکه پیر هستی، خرافی شده‌ای و عقلت از دست رفته است همین جا گردنت را می‌زدم! زید خارج شد در حالی که می‌گفت: بنده‌ای مسلط بر بندگان شده و آنها را آلت دست قرار داده است. ای گروه عرب! بعد از امروز که فرزند فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را امیر کردید دیگر برده هستید، او نیکان شما را به قتل می‌رساند و بدها را برده خود می‌سازد شما به ذلت راضی شدید و هر کس به ذلت راضی شود از رحمت خداوند دور است. «۲» زینب دختر امیر المؤمنین علی علیه السلام از زنان جدا می‌شود در حالی که ناشناخته است، ولی جلال نبوت و عظمت امامت که از او می‌بارد نظر ابن زیاد را جلب می‌کند، ابن زیاد می‌گوید: این ناشناخته کیست؟

پاسخ داده می‌شود: دختر امیر المؤمنین زینب است. ابن زیاد می‌خواهد بیش از این قلب او را بسوزاند، لذا با شماتت می‌گوید: حمد مخصوص خدایی است که شما را مفتضح کرد و به قتل رسانید و ادعای شما را تکذیب کرد. زینب علیها السلام می‌فرماید: حمد مخصوص خدایی است که ما را به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله اکرام کرد و ما را از پلیدی کاملاً پاک نمود همانا فرد فاسق مفتضح می‌شود و فاجر دروغ می‌گوید و او غیر از ماست. ابن زیاد می‌گوید: کار خداوند با اهل بیت شما چگونه بود؟ زینب علیها السلام می‌فرمایند: من جز زیبایی چیزی ندیدم، اینان گروهی بودند که خداوند بر

-
- (۱) - اخبار الدول ج ۱، ص ۸.
 (۲) - الصواعق المحرقة ص ۱۱۸؛ در تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۶۲؛ البدایه و النهایه از ابن کثیر ج ۸، ص ۱۹۰؛ مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۹۵ و تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۴۰ آمده است که زید این عمل را رد کرد و این منافات با کور بودن او ندارد، چون ممکن است که اینچنین شنیده و رد

کرده
ترجمه
مقتل مقرر
ص: ۲۲۶،
است.
آنها قتل را نوشته بود، لذا به سوی آرامگاه‌هایشان رفتند.
زود است که خداوند میان تو و آنها جمع کند، آنجا محاجّه
و خصومت کن «۱» و ببین که در آن روز چه کسی زمین گیر
می‌شود؟ مادر به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه. «۲»
ابن زیاد خشمگین می‌شود و از این کلام در حضور جمع
برافروخته می‌شود، تصمیم به قتل زینب علیها السّلام
می‌گیرد.

عمرو بن حریث می‌گوید: او زن است و آیا با گفتار
می‌خواهی او را مؤاخذه کنی؟
ابن زیاد به زینب علیها السّلام رو می‌کند و می‌گوید: خداوند
قلب مرا از طغیان تو و گنهکاران متمرّد از اهل بیت تو شفا
داد! زینب علیها السّلام برمی‌خیزد و می‌فرماید: بزرگ ما را
کشتی، خانواده ما را آشکار نمودی، شاخه‌های ما را قطع
کردی و ریشه را کندی، اگر اینها شفا دهنده توست که شفا
یافته‌ای. «۳»

ابن زیاد متوجّه علیّ بن الحسین علیه السّلام می‌شود و
می‌گوید: اسم تو چیست؟
می‌فرماید: من علیّ بن الحسین هستم. ابن زیاد می‌گوید:
آیا خداوند علی را نکشت؟
امام سجّاد علیه السّلام می‌فرمایند: برادری داشتم که
بزرگتر از من بود، «۴» نامش علی بود و مردم او را به قتل
رساندند. ابن زیاد ردّ می‌کند و می‌گوید: خدا او را کشت.
امام سجّاد علیه السّلام می‌فرمایند: خداوند در لحظه مرگ
جانها را می‌گیرد و هیچ نفسی نمی‌میرد مگر با اذن خداوند.
پاسخ دادن امام سجّاد علیه السّلام بر ابن زیاد سنگین
می‌آید
لذا

(۱) - طبری ج ۶، ص ۲۶۲.

(۲) - لهوف ص ۹۰.

(۳) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۳؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۴۲؛ طبری ج ۶، ص ۲۶۳؛ ارشاد مفید و أعلام الوری از

طبرسی؛ در کامل مبرّد ج ۳، ص ۱۴۵ آمده است: زینب دختر علی (ع) با فصاحت سخن گفت و او مسنّترین فردی بود که نزد ابن زیاد آورده شده بود. چنان بلیغ سخن می‌گوید که حجّت را از دست ابن زیاد می‌گیرد. ابن زیاد می‌گوید: اگر اینگونه سخن می‌گوئی از آن روست که پدرت خطیب و شاعر بود. زینب (ع) می‌فرماید: زنان را با شعر چه کار و این در حالی بود که ابن زیاد الکن بود. (۴) - این مطلب را ابن جریر طبری در المنتخب که ملحق به تاریخ است (ج ۱۲، ص ۸۹) صریحا ذکر کرده و همچنین ابو الفرج در المقاتل ص ۴۹، دمیری در حیاة الحیوان، المنتخب طریحی ص ۲۳۸ و نسب قریش از مصعب زبیری ص ۵۸، در همه اینها بزرگتر بودن علی اکبر از امام سجّاد (ع) تصریح شده است.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۲۷،
دستور می‌دهد که گردن امام علیه السّلام را بزنند. بانو زینب خود را بر روی برادرزاده می‌اندازند و می‌فرمایند: ای پسر زیاد! آنچه از خونهای ما ریختی برای تو بس نبود، آیا احدی غیر از ایشان را باقی گذاشته‌ای؟ «۱» اگر می‌خواهی او را به قتل برسانی مرا نیز با او به قتل برسان. امام سجّاد علیه السّلام می‌فرمایند: آیا نمی‌دانی که کشته شدن عادت ماست و شهادت در راه خدا کرامت خداوند بر ماست؟ «۲» ابن زیاد نگاه می‌کند و می‌گوید: رهائش کنید، این خویشاوندی عجیب است که می‌خواهد با او کشته شود. «۳»

رباب همسر حسین علیه السّلام سر را می‌گیرد، در دامان می‌گذارد، می‌بوسد و می‌فرماید: وا حسیناه! از یاد نمی‌برم حسین را که خنجرهای دشمنان او را قصد کردند. «۴» هنگامی که و لوله مردم و هیاهوی اهل مجلس برای ابن زیاد آشکار شد خصوصا زمانی که بانو زینب سخنرانی کرد، ابن زیاد از هیجان مردم، می‌ترسید، به نگهبانان دستور می‌دهد که اسراء را در خانه‌ای کنار مسجد بزرگ شهر زندانی کنند. «۵» حاجب بن زیاد می‌گوید: من با آنها بودم هنگامی که دستور داده

شد آنها را به زندان ببرند، می‌دیدم که زن و مرد اجتماع کرده‌اند، گریه می‌کنند و به صورت می‌زنند. «۶» زینب علیها السلام فریاد می‌زند: نزد ما نیاید مگر کنیز، چون آنها اسیر شده‌اند چنانچه ما اسیر شده‌ایم. «۷» بانوی بنی هاشم زینب علیها السلام اشاره می‌کند که فرد اسیر شده تلخی ذلت را درک می‌کند، لذا کارهای ناشایست مثل شماتت از او سر نمی‌زند. در تاریخ است آمده که جسّاس بن مرّة قاتل کلیب بن ربیع بود و خواهر جسّاس همسر کلیب بود، هنگامی که زنان برای إقامة ماتم بر کلیب اجتماع کردند به خواهر کلیب گفتند که همسر کلیب (خواهر جسّاس) را از جلسه بیرون کن چون بودن او

(۱) - طبری ج ۶، ص ۲۶۳.
 (۲) - لهوف ص ۹۱ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۱۳.
 (۳) - ابن اثیر ج ۴، ص ۳۴.
 (۴) - تذکرة الخواص ص ۱۴۸؛ از اشتباهات امری است که در حماسه بصری ج ۱، ص ۲۱۴ آمده که این شعر را به عاتکه دختر نفیل همسر حسین (ع) نسبت داده است، در حالی که مورخین موثق ازدواج امام (ع) با او را ذکر نکرده‌اند.

(۵) - الأغانی ج ۴، ص ۱۵۰.
 (۶) - روضة الواعظین ص ۱۶۳.
 (۷) - لهوف ص ۹۲ و مقتل العوالم ص ۱۳۰.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۲۸، موجب شماتت و عار است چرا که خواهر قاتل است. هنگامی که بیرون می‌رفت خواهر کلیب گفت: رفتن متجاوز و جدائی شماتت‌کننده. «۱»
 ابن زیاد یک بار دیگر آنها را خواند، هنگامی که داخل شدند زنها سر حسین علیه السلام را جلوی او دیدند در حالی که نور الهی از آن به آسمان صعود می‌کرد، رباب همسر حسین علیه السلام نمی‌تواند خود را کنترل کند، خود را بر روی سر می‌اندازد می‌بوسد و می‌گوید: آن کس که نور بود و از او روشنی می‌خواستند در کربلا

کشته شد و دفن نشد
 ای نوه پیامبر خدا به تو جزای خیربدهد و خسران میزان
 باد دور
 تو برای من کوهی استوار بودی که پناه می‌بردم به آن اکنون
 همراه ما هستی بگونه‌ای که ترجمه‌آور است «۲»

ابن عقیف اُزدی

حمید بن مسلم می‌گوید: ابن زیاد امر کرد که نماز را در مسجد جامع به جا آورند، مردم گرد آمدند، ابن زیاد بر منبر رفت و گفت: حمد مخصوص خدائی است که حق و اهل حق را آشکار نمود، امیر المؤمنین یزید و حزب او را یاری کرد و کذاب پسر کذاب حسین بن علی و شیعیان او را به قتل رساند. «۳» احدی از آن جمعیت غوطه‌ور در گمراهی سخن او را رد نکرد مگر عبد الله بن عقیف اُزدی که فردی ناپنا بود، برخاست و گفت: ای پسر مرجانه کذاب پسر کذاب تو و پدرت هستی و آن کس که تو را والی کرد و پدرش. فرزندان پیامبر را به قتل می‌رسانی و به کلام صدیقین تکلم می‌کنی؟ «۴» ابن زیاد می‌گوید: این گوینده

- (۱) - لهوف ص ۹۱ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۴۳.
 (۲) - اغانی ج ۱۴، ص ۱۵۸.
 (۳) - ابن اثیر ج ۱، ص ۳۴.
 (۴) - طبری ج ۶، ص ۲۶۳.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۲۹،
 کیست؟ ابن عقیف می‌گوید: من گوینده هستم ای دشمن خدا! تو ذریه طاهرین علیه السلام را به قتل رساندی که خداوند پلیدی را از آنها دور کرده در حالی که خیال می‌کنی بر دین اسلام هستی. وا غوثاه! کجایند مهاجرین و أنصار تا انتقام بگیرند از طاغیان که بر زبان محمد رسول خداوند صلی الله علیه و آله لعن شده‌اند. غضب ابن زیاد افزون می‌شود و می‌گوید: او را بیاورید.
 نگهبانان به سوی او می‌روند! «۱»
 ابن عقیف فریاد می‌زند: «یا مبرور» که شعار ازدیان بود.

تعداد زیادی از ازدیان که حاضر بودند به سوی او می‌آیند او را می‌گیرند و نزد خانواده‌اش می‌برند. عبد الرحمن بن مخنف ازدی به او می‌گوید: خود و خانواده‌ات را هلاک کردی. «۲»
ابن زیاد دستور می‌دهد که گروهی از ازد را حبس کنند که در میان آنها عبد الرحمن بن مخنف ازدی هم وجود داشت. «۳» هنگام شب گروهی از جانب ابن زیاد به منزل او می‌روند که او را بیاورند، خبر به قبیله ازد می‌رسد و آنها اجتماع می‌کنند هم‌پیمانان آنها نیز به آنها ضمیمه می‌شوند، خبر به ابن زیاد می‌رسد. محمد بن اشعث را به همراه گروهی می‌فرستد «۴» مبارزه شدیدی در می‌گیرد و از دو طرف گروهی کشته می‌شوند، دختر ابن عقیف فریاد می‌زند: لشکریان آمدند!

ابن عقیف به دخترش می‌گوید: شمشیر مرا بیاور، از خودش دفاع می‌کند و رجز می‌خواند، دخترش می‌گوید: ای کاش من مرد بودم و در برابر این فاجران که قاتل عترت اطهار علیه السلام هستند از تو دفاع می‌کردم. احدی نمی‌تواند به او نزدیک شود، چون دخترش راهنمایی می‌کرد و به او می‌گفت که از کجا می‌خواهند حمله کنند. بالأخره او را محاصره می‌کنند. دخترش فریاد می‌زند: وا ذلّاه! پدرم محاصره می‌شود و هیچ یآوری ندارد.

(۱) - لهوف سید بن طاووس.

(۲) - طبری ج ۶، ص ۲۶۳.

(۳) - ریاض الأحزان ص ۵۷ از روضة الصفا.

(۴) - در مثير الأحزان از ابن نما آمده که ابن زیاد محمد بن اشعث را فرستاد، از آنجا که محمد بن اشعث در روز عاشورا به واسطه دعای حسین (ع) با نیش عقرب به هلاکت می‌رسد، علی القاعده یکی از بنی اشعث فرستاده شده است.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۳۰،
ابن عقیف شمشیر را به دور سر می‌گرداند و می‌گوید:
قسم می‌خورم که اگر چشم من بینا بوده‌رآینه آمد و رفت

من عرصه را بر شما تنگ می‌کرد با زحمت فراوان او را دستگیر می‌کنند و نزد ابن زیاد می‌آورند. ابن زیاد می‌گوید: حمد مخصوص خدائی است که تو را خوار کرد. ابن عقیف می‌گوید: با چه چیز مرا خوار کرد؟ ابن زیاد می‌گوید: ای دشمن خدا درباره عثمان چه می‌گوئی؟ ابن عقیف او را دشنام می‌دهد و می‌گوید: تو را چه به عثمان که بد کرد یا خوب و اصلاح کرد یا افساد؟ خدای تعالی قضاوت را به خلق خود واگذار کرده که با عدل و به حق قضاوت کنند. تو از خودت سؤال کن و پدرت و از یزید و پدرش.

ابن زیاد می‌گوید: من از هیچ چیز سؤال نمی‌کنم، مرگ را با غصه خواهی چشید. ابن عقیف می‌گوید: حمد مخصوص خداوند رب العالمین است، پیش از آنکه تو به دنیا بیائی من از خداوند خواسته بودم که شهادت را روزی من کند و از خداوند خواسته بودم که آن را به دست ملعونترین و مبعوضترین خلایق قرار دهد، هنگامی که چشمان خود را از دست دادم از شهادت مأیوس شدم، اما الان خدا را حمد می‌کنم که پس از یأس از شهادت، آن را روزی من گردانید و دعای قدیم مرا به اجابت رسانید. ابن زیاد دستور می‌دهد که گردن او را بزنند و بدن او را بیاویزند. «۱» ابن زیاد جندب بن عبد الله ازدی را می‌خواهد که پیری بسیار مسن بود، به او می‌گوید: ای دشمن خدا آیا همراه ابو تراب در صفین بودی؟ جندب می‌گوید: آری او را دوست دارم و به آن افتخار می‌کنم، تو را و پدرت را دشمن دارم مخصوصا الان که فرزند رسول و اصحاب و اهل بیت او را به قتل

(۱) - مثير الأحزان از ابن نما ص ۵۰، لهوف ابن طاووس ص ۹۲، مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۵۳، در تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۶۳ قصه به اختصار ذکر شده، المحبر ص ۴۸۰، الإرشاد شیخ مفید، کشف الغمة از اربلی ص ۱۱۶، تمامی افراد فوق اتفاق دارند که او را در مکان خاکروبه‌ها آویختند. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۳۱

رسانده‌ای و از خدای عزیز جبار منتقم نترسیدی. ابن زیاد می‌گوید حیاء تو از این کور کمتر است و من می‌خواهم با خون تو به خداوند تقرّب جویم. پسر جنذب می‌گوید: خداوند تو را مقرّب نمی‌گرداند. ابن زیاد از قیام قبیله‌اش می‌ترسد او را آزاد می‌کند و می‌گوید: او پیر شده، عقلش از بین رفته و خرافی شده است.» «۱»

مختار ثقفی

هنگامی که ابن زیاد اسیران را در مجلس خود، حاضر کرد دستور داد که مختار را بیاورند در حالی که او از روز قتل مسلم بن عقیل زندانی بود، چون مختار آن وضعیت را دید آه بلندی کشید، میان او و ابن زیاد کلماتی رد و بدل شد که در این کلمات مختار تند شد، ابن زیاد غضب کرد و او را به حبس بازگرداند. «۲» همچنین گفته شده که ابن زیاد تازیانه خود را بر چشم مختار زد و چشم او کور شد. «۳» پس از قتل ابن عقیف، مختار بن ابی عبید ثقفی با شفاعت عبد الله بن عمر بن خطاب نزد یزید آزاد می‌شود، چون عبد الله بن عمر شوهر خواهر مختار بود. ابن زیاد سه روز او را در کوفه نگه می‌دارد، هنگامی که ابن زیاد بعد از قتل ابن عقیف خطبه می‌خواند و به علی علیه السلام ناسزا می‌گوید، مختار جلوی او می‌ایستد او را دشنام می‌دهد و می‌گوید: دروغ گفתי ای دشمن خدا و دشمن رسول، حمد مخصوص خدائی است که حسین و لشکریان او را با بهشت و آمرزش عزیز گردانید و تو و یزید و لشکریان یزید را با آتش و ذلت خوار گردانید. ابن زیاد یک عمود آهنی بر او می‌زند پیشانی مختار می‌شکند و ابن زیاد دستور می‌دهد او را به زندان ببرند.

مردم به ابن زیاد گوشزد می‌کنند که او شوهر خواهر عمر بن سعد است و همچنین

(۱) - مثير الأحزان ص ۵۱، مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۵۵ و ریاض الأحزان ص ۵۸

(۲) - ریاض الأحزان ص ۵۲.

(۳) - الأعلاق النفسیة ابن رسته ص ۲۲۴.

ترجمه مقتل مقرر ص: ۲۳۲،

خویشاوند عبد الله بن عمر است و نسب بلندی دارد. ابن زیاد از قتل او منصرف می‌شود و او را در زندان نگه می‌دارد. مجدداً عبد الله بن عمر شفاعت می‌کند، یزید به عبید الله بن زیاد می‌نویسد که او را آزاد سازد. «۱» پس از آزادی، مختار به خواص از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام خبر می‌دهد که می‌خواهد به خونخواهی حسین علیه السلام و کشتن ابن زیاد و تمامی قاتلین کربلا، قیام کند. «۲» زمانی که مختار در حبس ابن زیاد بود همراه وی عبد الله بن حارث بن نوفل و میثم تمار نیز در حبس بودند. عبد الله بن حارث تیغی درخواست می‌کند که موی بدن خود را بتراشد و می‌گوید ایمنی از قتل ابن زیاد نیست. مختار به او می‌گوید: به خدا قسم من و تو را به قتل نمی‌رساند تا آنکه تو به بصره بروی و والی آنجا شوی. میثم که کلام آن دو را می‌شنید به مختار می‌گوید: و تو هم به خونخواهی حسین برخیزی و عبید الله بن زیاد را به قتل برسانی و پاهای خود را بر گونه‌های او بگذاری. «۳» همه این پیش‌بینی‌ها محقق شد، پس از هلاکت یزید عبد الله بن حارث در بصره خروج کرد و اهل بصره او را امیر بر خود قرار دادند، مختار به خونخواهی حسین علیه السلام برخاست، ابن زیاد، حرمله بن کاهل، شمر بن ذی الجوشن، و بسیاری از قاتلین کربلا را به قتل رساند، ابن زیاد را می‌گوید:

مختار هیجده هزار نفر را به قتل رسانید و حدود ده هزار نفر نزد مصعب زبیری رفتند «۴» که از جمله آنها شبث بن ربعی بود، در یک لباس پاره سوار بر استر شد، گوشها و دم استر را برید و فریاد می‌زد به جنگ این فاسق بیا که خانه‌های ما را خراب کرد و اشراف ما را به قتل رساند. «۵»

(۱) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۱۷۸؛ به طور مختصر در ریاض الأحزان ص ۵۸.

- (۲) - بحار الأنوار ج ۱۰، ص ۲۸۴.
 (۳) - شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید ج ۱، ص ۲۱۰؛
 بحار الأنوار ج ۱۰، ص ۲۸۴؛ الإرشاد مفید.
 (۴) - الأخبار الطوال ص ۲۹۵.
 (۵) - تاریخ طبری ج ۷، ص ۱۴۶.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۳۳

سخن گفتن سر مقدس

سبب شهید از زمان تولد قرآن تلاوت می‌کرد، چون او و قرآن دو ثقل رسول الله و دو جانشین بر امت بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح کرده بودند که آنها از همدیگر جدا نمی‌شوند تا آنکه کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. به همین دلیل حسین علیه السلام مداوما در طول حیات خود برای تبلیغ و ارشاد مردم قرآن، تلاوت می‌کرد چه در سفر و چه غیر سفر حتی در روز عاشورا جلوی لشکریان قرآن می‌خواند تا آنکه حجت را تمام کند و راه صحیح را نشان دهد. فرزند رسول خدا اینچنین به سوی هدف مقدس خود حرکت می‌کند، تا جائی که سر مطهر او هم بر روی نیزه قرآن تلاوت می‌کند شاید در میان این جماعت شخصی باشد که نور حق او را روشن کند، اما هدایت کننده به حق فقط با قصور ادراک و مهر بر دلها و کری گوشها مواجه شد. «خداوند دلهای آنها را مهر زده و بر چشم و گوش آنها پرده آویخته است». این مطلب برای کسی که اسرار الهی را درک می‌کند عجیب نیست. خدای سبحان بعد از آنکه قیام برای بستن درهای ضلالت را بر سید الشهداء علیه السلام واجب کرد با آن شکل خاص در زمان معین و مکان معین و کیفیت معلوم، آن هم به خاطر مصالحی که فقط خدای عز و جل می‌داند، به پیامبر خود وحی می‌کند که این صفحه خاص را بر فرزندش حسین علیه السلام قرائت کند و راهی جز تسلیم و خضوع در برابر مصلحت مورد رضای رب العالمین وجود ندارد. «خداوند در برابر کارهایش مورد سؤال قرار نمی‌گیرد و اینان مورد سؤال قرار می‌گیرند» از آنجا که خدای تعالی

اراده کرده است که با این نهضت مقدّس به امت حاضر و نیکان آینده گمراهی منحرفین از صراط مستقیم و بازی کنندگان با شریعت را معرفی کند لذا می‌خواهد هر آنچه که اساس این شهادت را محکم می‌کند، ظاهر کند، پس به عجائبی پیچیده می‌شود که فهم قاصر به آن نرسد و از جمله سخن گفتن از یک سر بریده برای اتمام حجت بر کسی که شہوات او را کور کرده بلیغ‌تر است، سخن گفتن سر مقدس عقائد را بر حقانیت دعوت امام حسین علیه السّلام متمرکز می‌کند که قصدی جز اطاعت ترجمه مقتل مقرر ص: ۲۳۴،

رب العالمین نداشت و همچنین وخیم بودن عاقبت کسانی که دست از دشمنی او برنداشتند، چنانچه این سخن گفتن امت را بر گمراهی کسانی متنبه ساخت که در این طغیان جری بودند. به هیچ وجه عجیب نیست که خداوند به سر حسین علیه السّلام قدرت تکلم دهد به خاطر مصالحی که ما از رسیدن به کنه آنها عاجزیم، همانگونه که به یک درخت «۱» قدرت سخن گفتن با موسی بن عمران علیه السّلام را می‌دهد، و آیا یک درخت با سر بریده شده در راه خداوند قابل قیاس است؟ ... هرگز

زید بن أرقم می‌گوید: من در اطاق خود نشسته بودم، سر را از جلوی من عبور دادند در حالی که قرآن قرائت می‌کرد: «أم حسبت أن أصحاب الكهف و الرّقیم كانوا من آیاتنا عجباً» (آیا گمان می‌کنی که اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند) زید می‌گوید: تن من لرزید و گفتم: ای فرزند رسول خدا، به خدا قسم سر تو عجیب‌تر و عجیب‌تر است. «۲»

هنگامی که سر مقدّس را در جایگاهی از بازار قرار دادند که آنجا ازدحام جمعیت و سر و صدای اشخاص بود، سید الشهداء علیه السّلام می‌خواهند همگان را به سوی خود متوجّه سازند، لذا با صدای بلند سرفه می‌کنند، مردم متوجّه سر می‌شوند و وحشت زده نگاه می‌کنند، چون پیش از آن روز نشنیده بودند که یک سر بریده سرفه کند، در این هنگام سوره کهف را قرائت می‌کند تا این آیه «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ

آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا»
 (اینان جوآنمردانی بودند که به پروردگار خود ایمان آوردند
 و ما بر هدایت آنها افزودیم و نمی‌افزائیم بر ظالمین مگر
 گمراهی را.) سر را بر درخت آویزان می‌کنند، مردم اجتماع
 می‌کنند و به نور آن نظاره می‌کنند، ناگاه قرائت می‌کند: «وَ
 سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ

(۱)- الدر المنثور ج ۲، ص ۱۱۹؛ آیه «رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ»
 بحار الأنوار ج ۵، ص ۲۷۸ و قصص الانبياء از ثعالبی ص
 ۱۲۰.

(۲)- الإرشاد مفید و الخصائص الكبرى ج ۲، ص ۱۲۵؛ ابن
 ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱، ص ۳۶۲ می‌گوید:
 زید بن أرقم از منحرفین از امیر المؤمنین علی (ع) بود،
 چون شهادت به ولایت امیر المؤمنین در روز غدیر را
 کتمان کرد، حضرت علی (ع) دعا کردند که کور شود و او
 کور شد تا هنگام مرگ. در کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۲۴؛
 بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۹۱؛ الخطط المقریبه ج ۲، ص
 ۲۸۸ آمده که ابن زیاد دستور داد که سر حسین (ع) را در
 کوفه بگردانند.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۳۵
 «يَنْقَلِبُونَ» (زود است که ظالمین بدانند به چه جایگاهی
 بازمی‌گردند). «۱»

هلال بن معاویه می‌گوید: مردی را دیدم که حامل سر
 حسین علیه السلام بود، سر به او خطاب کرد: میان سر و
 بدن من جدائی انداختی، خداوند میان گوشت و استخوانت
 جدائی اندازد و تو را نشانه‌ای برای جهانیان قرار دهد. او
 تازیانه را بلند کرد و بر سر زد تا آنکه ساکت شد «۲»
 سلمة بن کهیل می‌شنود که سر بر روی نیزه قرائت می‌کند:
 «خداوند آنها را کافی است و او شنوای داناست»
 «فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ». «۳»
 ابن وکیده می‌گوید:

شنیدم که سر مقدس سوره کهف را قرائت می‌کرد، شک
 کردم که آیا صدا از اوست یا از دیگری. امام علیه السلام

قرائت را قطع کردند، به من متوجه شدند و فرمودند: ای پسر وکیده آیا نمی‌دانی که ما ائمه زنده هستیم و نزد خداوند روزی می‌خوریم؟ می‌گوید: تصمیم گرفتم سر را بدزدم و دفن کنم. در این هنگام سر نورانی به من خطاب کرد: ای پسر وکیده نمی‌توانی چنین کاری کنی، ریختن خون من نزد خداوند بزرگتر است از اینکه مرا روی نیزه به هر طرف ببرند. رهایشان کن، هنگامی که غلها در گردنهای آنها باشد و با زنجیرها کشانده شوند خواهند دانست. «۴»

منهال بن عمرو می‌گوید: در دمشق سر حسین علیه السلام را بر روی نیزه دیدم و جلوی او مردی سوره کهف را می‌خواند، تا آنکه به این آیه رسید: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» سر مقدس با زبان فصیح فرمود: عجیب‌تر از اصحاب کهف کشتن من و حمل کردن سر من است. «۵»

هنگامی که یزید امر کرد که فرستاده پادشاه روم را به قتل برسانند به خاطر اینکه به او اعتراض کرده بود، سر مقدس با صدای بلند فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله». «۶»

- | | | | | |
|-----|---|--------------------|-------------|--------|
| (۱) | - | ابن شهر آشوب | ج ۲، | ص ۱۸۸. |
| (۲) | - | شرح قصیده ابی فراس | ص ۱۴۸. | |
| (۳) | - | اسرار الشهادة | ص ۴۸۸. | |
| (۴) | - | شرح قصیده ابی فراس | ص ۱۴۸. | |
| (۵) | - | الخصائص از سیوطی | ج ۲، ص ۱۲۷. | |
| (۶) | - | مقتل العوالم | ص ۱۵۱. | |
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۳۶

طغیان ابن سعید ملقب به أشدق

ابن جریر می‌گوید: ابن زیاد، عبد الملک بن حارث سلمی را به مدینه فرستاد که به عمرو بن سعید اشدق «۱» کشته شدن حسین علیه السلام را بشارت دهد، عبد الملک بیماری را بهانه کرد، ابن زیاد که بسیار سنگدل بود نپذیرفت و به او امر کرد که با سرعت راه را بپیماید، اگر مرکب او ایستاد مرکب دیگری به خرد و کسی در رساندن

خبر بر او سبقت نگیرد.
 عبد الملک با سرعت تمام راه را پیمود و هنگامی که به
 مدینه رسید مردی از قریش از وی سؤال کرد، او گفت:
 خبر را نزد امیر خواهم گفت. هنگامی که ابن سعید از قتل
 حسین علیه السلام آگاه شد شادمان گشت و شروع به
 بشارت و شماتت کرد. دستور داد که منادی خبر شهادت
 را در کوچه‌های مدینه اعلان کند، هیچ ناله‌ای مثل ناله آن
 روز زنان بنی هاشم بر آقای جوانان بهشت شنیده نشد،
 صدای فریاد به خانه اشدق رسید، خندید، شعر خواند و
 گفت: ناله‌ای در برابر ناله عثمان». «۲»
 پس از آن نزد قبر رسول خدا رفت و گفت: ای رسول خدا
 امروز در برابر روز بدر، گروهی از انصار اعتراض می‌کنند.
 «۳» ابن سعید بر منبر می‌رود می‌گوید: ای مردم، ضربه‌ای
 بود در برابر ضربه و صدمه‌ای بود در برابر صدمه. چه
 بسیار خطبه‌هایی که پس از خطبه می‌آیند، او به ما دشنام
 می‌داد و ما او را مدح می‌کردیم، او از ما بریده بود و ما نزد
 او می‌رفتیم، ولی چه باید کرد؟ با کسی که شمشیر خود را
 علیه ما کشیده است و می‌خواهد ما را به قتل برساند جز
 اینکه از خود دفاع کنیم.
 عبد الله بن سائب بر می‌خیزد و می‌گوید: اگر فاطمه زنده
 بود و سر حسین علیه السلام را می‌دید هرآینه بر او
 می‌گریست. عمرو بن سعید حرف او را رد می‌کند و
 می‌گوید: ما از تو

(۱)- در مجمع الزوائد از ابن حجر هیثمی ج ۵، ص ۲۴۰؛
 تطهیر الجنان بر حاشیه الصواعق المحرقة ص ۱۴۱ از ابی
 هریره نقل کرده: شنیدم از رسول خدا (ص) که می‌فرمود:
 بر منبر من جباری از جبابره بنی امیه خون دماغ می‌شود و
 خون بینی او جاری می‌شود، به تحقیق عمرو بن سعید در
 حالی که بر منبر بود خون دماغ شد تا آنکه خون جاری
 گشت.

(۲)- طبری ج ۶، ص ۲۶۸.

(۳)- نفس المهموم ص ۲۲۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی

الحديد ج ۱، ص ۳۶۱.
 ترجمه مقتل مقرر ص: ۲۳۷،
 شایسته‌تر نسبت به فاطمه هستیم، پدر او عموی ما شوهر
 او برادر ما و مادر او دختر ما بود. اگر فاطمه زنده بود
 چشمش گریان می‌شد ولی از این قتل ملامت نمی‌کرد و
 خودش را بر حذر می‌داشت. «۱» عمرو بن سعید انسانی
 سنگدل و تندخو بود، به عمرو بن زبیر بن عوام «۲» رئیس
 نگهبانان مدینه، دستور می‌دهد که خانه‌های بنی هاشم را
 خراب کنند، او چنین می‌کند، و هر چه می‌تواند غارت
 می‌کند، خانه ابن مطیع را خراب می‌کند، مردم را به
 شدیدترین وجه، مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد و به ناچار
 مردم به عبد الله بن زبیر پناهنده می‌شوند. «۳» نامگذاری
 او به اشدق از آن جهت بود که به خاطر اغراق در دشنام
 دادن به علی بن ابی طالب علیه السلام در حلق او اعوجاج
 حاصل شده بود، «۴» عاقبت هم به بدترین عقوبت گرفتار
 شد که او را در میان زنجیرهای آهنین نزد عبد الملک بن
 مروان بردند و عبد الملک پس از زخم زبان بسیار دستور
 قتل او را داد و او را به قتل رساندند. «۵»
 دختر عقیل بن ابی طالب با جماعتی از زنان نزد قبر پیامبر
 صلی الله علیه و آله می‌آید، به قبر پناهنده می‌شود، و به
 مهاجرین و انصار می‌گوید:
 چه می‌گوئید اگر پیامبر به شما بگوید در روز حساب در
 حالی که گفتار راست شنیده می‌شود
 عترت مرا خوار کردید آیا شما غایب بودید در حالی که حق
 نزد خداوند جمع‌آوری شده
 آنها را به دست ظالمین سپردید پس هیچ یک از شما نزد
 خداوند شفاعت نخواهید شد

(۱) - مقتل العوالم ص ۱۳۱.
 (۲) - در أنساب الأشراف بلاذری ج ۴، ص ۲۳ آمده است
 که مادر عمرو بن زبیر، کنیز دختر خالد بن سعید بود، عمرو
 بن سعید اشدق عمرو بن زبیر را فرمانده لشکری قرار داد
 و به جنگ عبد الله بن زبیر در مکه فرستاد، لشکریان عبد

اللَّهِ بن زبیر عمرو بن زبیر را دستگیر کردند و نزد عبد الله بن زبیر آوردند. عبد الله بن زبیر دستور داد که هر کس بر او مظلّمه‌ای دارد او را با تازیانه بزند و آن قدر زدند که هلاک شد.

(۳)- الأغانی ج ۴، ص ۱۵۵.

(۴)- معجم الشعراء از مرزبانی ص ۲۳۱.

(۵)- جمهرة الأمثال از ابی هلال عسکری ص ۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۳۸

پس همه حضار گریه می‌کنند و در هیچ روزی به اندازه آن روز گریه‌کننده مشاهده نشد. «۱» خواهرش زینب دختر عقیل بر حسین علیه السلام ندبه می‌کند و می‌گوید: چه می‌گویید هنگامی که پیامبر به شما بگوید چه کردید در حالی که شما آخرین امت بودید پس از من با عترت و اهل من چه کردید بعضی از آنها اسیر و بعضی در خون خود غلطیدند این پاداش من نبود شما را نصیحت کردم که با خویشان من به بدی رفتار نکنید «۲»

أمّ البنین

مؤلف گوید: من بر هیچ نصّ مورد اطمینانی دست نیافتم که صریحا دلالت کند که أمّ البنین در روز عاشورا زنده بوده است آنچه به عنوان دلیل بر حیات ایشان ذکر می‌شود در اصل سه قول است:

۱. قول علامه محمد حسن قزوینی در ریاض الأحزان ص

۶۰: در خانه أمّ البنین همسر امیر المؤمنین علی علیه السلام و مادر عباس علیه السلام اقامه عزا و مصیبت شد.

۲. قول سماوی در إِبصار العین ص ۳۱: من احساس رقت

می‌کنم از مصیبت خوانی مادرش فاطمه امّ البنین که آنها را

ابو الحسن اخفش در شرح کامل آورده است، هر روز به

بقیع می‌رفت، فرزندش عبد الله را نیز می‌برد و مصیبت می‌خواند، اهل مدینه برای

(۱)- أمالی پسر شیخ طوسی ص ۵۵؛ ابن شهر آشوب در

مناقب ج ۲، ص ۲۲۷ او را اسماء نامیده.
 (۲)- این ابیات در مثیر الأحزان ص ۵۱؛ لهوف ص ۹۶؛ کامل
 ابن اثیر ج ۴، ص ۳۶؛ آثار الباقیه ص ۳۲۹ ذکر شده‌اند.
 طبری در تاریخ خود ج ۶، ص ۲۶۸ بیت اول و دوم را ذکر
 کرده، در روایت ابن قتیبۀ در عیون اخبار الرضا ج ۱، ص
 ۲۱۲ ابیات به صورتهای مختلف ذکر شده‌اند و در مقتل
 خوارزمی ج ۲، ص ۷۶ دو بیت اول ذکر شده است. ابن
 شهر آشوب در المناقب این ابیات را به زینب دختر امیر
 المؤمنین علی (ع) نسبت داده که پس از قرائت خطبه خود
 در کوفه آنها را خواندند. ابن حجر هیثمی نیز در مجمع
 الزوائد ج ۹، ص ۲۰۰ این ابیات را به زینب دختر عقیل
 نسبت داده است.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۳۹،
 شنیدن مصیبت خوانی او اجتماع می‌کردند که در میان آنان
 مروان بن حکم نیز وجود داشت.
 ۳. روایت ابی الفرّج در مقاتل الطالبیین از محمد بن علی
 حمزة از نوفلی از حماد بن عیسی جهنی از معاویه بن عمار
 از امام صادق: امّ البنین مادر چهار برادر به بقیع می‌رفت،
 به شدیدترین صورت ندبه می‌کرد، مردم برای شنیدن
 اجتماع می‌کردند و مروان نیز در میان اجتماع کنندگان بود.
 اینها تمامی مواردی است که می‌توان دلیل بر حیات ایشان
 در روز کربلا گرفت. اولی هیچ دلالتی ندارد، چون حدّ اکثر
 دلالت می‌کند که عزاء در خانه امّ البنین بوده است و اینکه
 خود ایشان هم زنده بوده‌اند یا نه؟ معلوم نیست.
 روایت دوم که دلالتش واضح است از ابو الفرّج گرفته شده
 است، چون عبارت آن با عبارت مقاتل الطالبیین (نظریه
 سوّم) یکسان است و لذا نظریه جدیدی محسوب
 نمی‌شود. اما شرح الکامل که منسوب به اخفش است هیچ
 یک از ارباب تراجم به آن تصریح نکرده‌اند. من هم مکرراً
 از شیخ سماوی اصل این شرح را سؤال کرده‌ام و ایشان
 سکوت کرده‌اند، حتی من صریحاً اعتقاد خود را بیان کرده‌ام
 که من معتقدم ابیات از خود شماست و ایشان فرموده‌اند:
 خداوند پاداش آنها را بدهد!.. اما روایت سوّم که روایت

ابی الفرج است که مجلسی هم در بحار الانوار ج ۱۰، ص ۲۰۱ آورده است راجع به آن چند نکته وجود دارد:

۱. در سلسله سند افرادی وجود دارد که قابل اعتماد نیستند. نوفلی که یزید بن مغیره بن نوفل است، ابن حجر در تهذیب التهذیب ج ۱۱، ص ۳۴۷ او را ناشناخته دانسته، ابی زرعة ضعیف الحدیث دانسته، ابو حاتم منکر الحدیث دانسته و نسائی متروک الحدیث دانسته است. راجع به معاویة بن عمار هم در تهذیب التهذیب ج ۱۰، ص ۲۱۴ می‌گوید: ابو حاتم به احادیث او احتجاج نمی‌کند.
۲. ام البنین معارف الهی و آداب محمدی را در بالاترین درجه یقین از امیر المؤمنین ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۴۰ علی علیه السلام و از حسین بن علی علیه السلام اقتباس کرده و از او چیزی سر نمی‌زند که بر خلاف شریعت باشد. بدیهی است که زن برای ندبه بر عزیز خود باید در خانه بنشیند و از رؤیت اجانب، محفوظ باشد. اگر امام سجاد علیه السلام به ابی خالد کابلی که از باز بودن در خانه تعجب می‌کند، به ایشان می‌فرماید: کنیزی خارج شد و نمی‌داند که باید در را ببندد، پس برای دختران پیامبر جائز نیست که خارج شوند. «۱»

کسی که در خانه آنها تربیت شده از طریق آنها منحرف نمی‌شود و تشکیک در تعدی از حدود الهی امکان ندارد. اما فاطمه زهرا علیها السلام به تحقیق شیوخ مدینه او را مجبور کردند به بقیع برود و بر پدرش صلی الله علیه و آله ندبه کند، لذا امیر المؤمنین خانه‌ای از تنه نخل ساختند به نام «بیت الأحزان» که فاطمه زهرا علیها السلام در آن بیت می‌نشستند. «۲» مورخین نیز نقل نکرده‌اند که مردم برای شنیدن ندبه، اجتماع می‌کردند.

۳. زن زمانی در قبرستان بر عزیز خود می‌گرید که آنجا مدفون باشد و احدی نقل نکرده است که پس از دفن در قبرستان دیگری گریه کنند و در تمامی زمانه‌ها این عادت یکسان است. اینکه ابو الفرج رفتن ام البنین به بقیع را ذکر می‌کند افتراء واضحی است که شاهی بر آن وجود ندارد

و حد اکثر رقت قلب مروان بن حکم و جاری شدن اشک او را دلالت می‌کند در حالی که مروان بن حکم از قتل حسین علیه السّلام شادمان بود و اظهار فرح و شماتت می‌کرد. «۳»

- (۱) - مدینه المعاجز از سید هاشم بحرانی ص ۳۱۸.
- (۲) - در الإشارات لمعرفة الزیارات از ابی محسن علی بن ابی بکر هروی ص ۹۳ آمده: بیت الأحزان در بقیع متعلق به فاطمه (س) است. در وفاء الوفاء سمهودی ج ۲، ص ۱۰۳ از ابن جبیر نقل شده: نزدیک قبه عبّاس عموی پیامبر بیت الحزن قرار دارد که فاطمه پس از وفات پدرش (ص) به آنجا می‌رفت. در المختار من نوادر الأخبار از ابی عبد الله محمد بن احمد مقری ص ۱۹۱ آمده است: علی (ع) برای زهراء (س) خانه‌ای از تنه نخل ساخت در پشت مدینه که در آن بر پدرش می‌گریست در فتح القدیر ابن همام حنفی ج ۲، ص ۳۲۸ آمده: در مسجد فاطمه دختر رسول خدا (ص) در بقیع نماز خوانده می‌شود که معروف به بیت الأحزان است.
- (۳) - به نظر می‌رسد که این برخورد با روایت چندین مناسب نباشد. اینکه آن را افتراء بدانیم و دلیل بر رقت قلب مروان بن حکم بدانیم این صحیح نیست. خبائث مروان بر احدی پوشیده نیست و این روایت دلالت ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۴۱،
۴. ابو الفرج در «المقاتل» ذکر کرده است که آخرین برادر از چهار فرزند امّ البنین عبّاس علیه السّلام بود و میراث سه برادر به او می‌رسید. مصعب زبیری در نسب قریش ص ۴۳ نیز نقل می‌کند که عبّاس وارث برادرانش بود و پسر وی نیز ارث او را برد. ابو نصر بخاری در سرّ السلسله العلویة ص ۸۹ ذکر می‌کند: زمانی که در روز طفّ حسین علیه السّلام برادران را به میدان فرستاد و همگی شهید شدند عبّاس علیه السّلام وارث آنها شد و پس از شهادت عبّاسی علیه السّلام فرزندش آن میراث را برد. علی القاعده باید امّ البنین در آن روز از دنیا رفته باشند. چون در صورت حیات

مادر، میراث برادران به ایشان می‌رسد (که طبقه اولی هستند نه به برادر که طبقه دوّم است)

عبد الله بن جعفر

ترجمه مقتل مقرر ۲۴۱ عبد الله بن جعفر ص : ۲۴۱
ن جریر می‌گوید: هنگامی که خبر شهادت حسین علیه السلام رسید عبد الله بن جعفر به عزاء نشست و مردم برای عرض تسلیت نزد او می‌آمدند. غلام او به نام «أبو اللسلاس» گفت:

«۱»
این چیزی است که ما از حسین دیدیم! عبد الله او را با کفش زد و گفت: ای فرزند ناخلف آیا به حسین علیه السلام چنین می‌گوئی؟! به خدا قسم اگر او را می‌دیدم دوست داشتم از او جدا نشوم تا آنکه با او کشته شوم، به خدا قسم او کسی است که من حاضرم خودم را سخاوتمندانه به او تقدیم کنم تا چه رسد به فرزندانم، آنچه بر من مصیبت فرزندانم را

می‌کند که به حدّی فاجعه عظیم بود که قلب قسّی مروان را نیز به رقت وادار می‌کرد. و اینکه رفتن به بقیع را خلاف شأن امّ البنین دانسته‌اند چندان صحیح به نظر نمی‌رسد/ مترجم. استدلال مؤلف محترم در مورد وفات امّ البنین، اولاً: اشعار مربوط به امّ البنین یا زبانحال ایشان، قبل از سماوی م ۱۳۷۱ هم در کتابهای مقاتل آمده است و خانه‌ای که صاحب ندارد چه لزومی است اقامه عزا شود؟ ثانیاً: در تاریخ نداریم که مروان هم می‌گریست بلکه آمده مروان که از کنار بقیع می‌گذشت و تجمّع زنان را دید و جریان را پرسید گفتند مادر عبّاس و سه فرزند دیگر می‌باشد او گفت: اگر غیر عبّاس بود می‌گفتم او را به منزلش ببرند ولی به فرزندی مثل عبّاس جا دارد تا عمر دارد گریه سر دهد، ثالثاً: در مقاتل آمده است که تصور یا شکل سه قبری را به تصویر می‌کشید و یا تشبّه به قبور آنان گریه می‌نمود نه آنکه قبور آن رشیدان در بقیع بوده باشد. در هر صورت مسأله خیلی هم مهمّ و جدی نیست/ عقیقی بخشایشی.

(۱)- در الإرشاد شیخ مفید و کشف الغمّه اربلی ص ۹۴ نام او را أبو السلاسل نقل کرده‌اند. ترجمه مقتل مقرر ص: ۲۴۲، آسان می‌کند اینست که آنها با برادرم و پسر عمویم بودند، همراه او بودند و با او پایداری کردند. پس از آن نزد حاضرین آمد و فرمود: الحمد لله به تحقیق مصیبت شهادت حسین علیه السلام از آن جهت بر من سخت است که نفس خود را فدای او نکردم در حالی که دو فرزند من فدائی او بودند ... «۱» از عجائب تاریخ اینست که بلاذری «۲» و محسن تنوخی «۳» نقل می‌کنند که عبد الله بن جعفر بر یزید وارد شد و یزید بیش از پدرش معاویه به عبد الله بن جعفر احترام گذاشت. کسی که بر شخصیت عبد الله بن جعفر واقف باشد برای او دروغ بودن این داستان، مسلمست که مدائنی به صورت یک روایت ضعیف نقل کرده است و بلاذری و تنوخی هم به آن استناد نموده است. کسی که این مردان منحصر به فرد را بشناسد یقین دارد که قلب آنان از آتش در التهاب است و منتظر فرصت برای خونخواهی هستند! شاهد آن روایت عبد الله بن ابی بن سلول با پیامبر است. ابیّ کاری می‌کند که آیه قرآن نازل می‌شود: «لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ» «۴» فرزندش عبد الله نزد پیامبر می‌آید و می‌گوید: این خبر به من رسیده است. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: آری. عبد الله می‌گوید: شما می‌دانید که هیچ‌کس به اندازه من نسبت به پدرش نیکی نکرده، اگر می‌خواهید او را به قتل برسانید مرا مأمور کنید، می‌ترسم به غیر من امر کنید و من کینه قاتل را به دل بگیرم و او را به قتل برسانم پس اهل آتش شوم «۵»

این داستان طبیعت آدمی را معرفی می‌کند که اولیاء مقتول بر قاتل خشمگین هستند و منتظر فرصت برای خونخواهی هستند هر چند قتل به خاطر شرک بوده باشد به خاطر همین غریزه طبیعی است که عمر بن خطاب در یکی از شبها که با سعید بن عاص و عثمان و علی علیه السلام و ابن

عبّاس بود به سعید بن عاص می‌گوید: چنان از من روی

- (۱) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۱۸.
 (۲) - أنساب الأشراف ج ۴، ص ۳.
 (۳) - المستجد من فعلات الأجداد ص ۲۲.
 (۴) - سوره منافقین آیه ۶۳.
 (۵) - اسد الغابة ج ۳، ص ۹۷.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۴۳

گردان هستی که گویا پدرت را به قتل رساندم در حالی که من او را نکشتم و ابو الحسن او را به قتل رسانده است. امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: شرک درون خود را از بین می‌برد و اسلام ما قبل خود را محو می‌کند، ای عمر چرا قلبها را به هیجان می‌آوری؟ سعید می‌گوید: او را همتایی کریم، به قتل رساند و این نزد من محبوبتر است از آنکه شخصی او را به قتل رساند که از عبد مناف نبوده باشد «۱» بر سعید کشته شدن پدرش آسان نبود اگر چه پدرش کافر بود و با شمشیر دعوت محمدی به قتل رسید و قاتل او شخصی شریف بود که جامع تمامی فضیلتها بود و انگیزه او بر ریختن خون ندای رب العالمین بود که وحی‌کننده به پیامبر بود. اما ترس از عدل، سعید را ملزم می‌کند که تظاهر به رضایت کند در حالی که منتظر فرصت است که خونخواهی کند و این آتش بغض بر زبان فرزندش عمرو بن سعید (أشدق) ظاهر می‌شود که پس از آنکه یزید او را والی مدینه قرار می‌دهد و واقعه کربلا رخ می‌دهد نزد قبر پیامبر رود و به گوید: ای رسول خدا امروز در برابر روز بدر، و هنگامی که گریه زنان بنی هاشم را بر آقای جوانان بهشت می‌شنود، می‌گوید: ناله‌ای در برابر ناله عثمان!

با این اوصاف عبد الله بن جعفر قلبش از آتش کینه یزید می‌سوزد و می‌خواهد فرصتی بدست آورد که او را سرنگون سازد و او و خانواده‌اش را هلاک نماید اگر هر چه را فراموش کرده باشد باز شهادت ابا عبد الله علیه السلام را و ستارگان زمین از آل عبد المطلب را از یاد نمی‌برد و سپس

زدن چوب بر دهان ریحانه رسول صلی الله علیه و آله را! آیا با این وصف عبد الله بن جعفر می‌تواند یزید را ببیند؟ در حالی که از شمشیر او خون آن خاندان می‌چکد و اظهار شماتت او گوش عبد الله را پر کرده است:

(۱)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳، ص ۳۳۵؛ تهذیب تاریخ ابن عساکر ج ۶، ص ۱۳۴.
(۲)- پیش از این تحت عنوان «طغیان اشدق» تمامی این مطالب گذشت.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۴۴ بزرگان از سادات را به قتل رساندیم به تمایل روز بدر تعادل بخشیدیم و معتدل شد و پس از آن انکار رسالت: هاشم با ملک و پادشاهی بازی کرد و هیچ خبری نیامده و وحی نازل نشده است آیا عبد الله بن جعفر فراموش می‌کند که آزاد زنان نبوت در حالی ایستاده بودند که دور و نزدیک آنان را نظاره می‌کردند ... آنچه مطلب را آسان می‌کند این است که حدیث را مدائنی نقل کرده که کتاب او از احادیثی پر است که خاندان اموی را بالا می‌برد و از کرامت خاندان علوی می‌کاهد و نمی‌تواند به آن توجه کند مگر کسی که به شخصیت راویان آگاه باشد.

موضع‌گیری عبد الله بن عباس

هنگامی که خبر امتناع عبد الله بن عباس از بیعت با عبد الله بن زبیر به یزید رسید، نامه‌ای به او نوشت: «اما بعد، به من خبر رسیده است که ملحد ابن زبیر تو را به بیعت خود و داخل شدن در طاعتش دعوت کرده تا اینکه تو پشتیبان باطل باشی و در گناهان او شریک شوی، تو امتناع کرده‌ای و از او روی گردانده‌ای به خاطر شناختی که خداوند در تو نسبت به حق ما اهل بیت قرار داده است، پس خداوند بهترین پاداش را که به وفا کنندگان به عهد می‌دهد، به تو نیز بدهد، من هر چه را فراموش کنم قدرشناسی تو و نیکی جایزه تو را فراموش نمی‌کنم که تو به خاطر اطاعت و شرف و خویشاوندی رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته این

جایزه هستی. به پیشینیان قوم خود و کسانی که ابن زبیر با زبانش آنها را سحر کرده نیک نظر کن، آنها را از ابن زبیر روی گردان کن که آنها نسبت به تو مطیع و از تو شنواترند و السلام».

ابن عباس در پاسخ او نوشت: اما بعد در نامهات نوشته بودی که ابن زبیر مرا به بیعت ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۴۵، فرا خوانده و من به خاطر شناخت حقّ تو امتناع کرده‌ام، اگر این چنین باشد من امیدی به خوبی تو ندارم در حالی که خداوند به نیت من آگاه است. به من نوشته‌ای که ابن زبیر مردم را علیه تو، تشویق می‌کند و من آنها را از ابن زبیر بازدارم، نه به خدا که چنین نخواهد بود، خاک بر دهانت همانا تو انسان خود رأیی هستی که هوای نفس ترا به هر سو می‌کشاند درحالی‌که خود از همگان بیشتر مورد انتقاد هستی، به من نوشته‌ای که جایزه مرا سریعاً می‌فرستی، جایزه را برای خودت نگاه بدار که من دوستی و یاریم را از تو حبس خواهم کرد. قسم به جان خودم که از آنچه در دست تو است به ما نمی‌دهی مگر قلیل و همه را برای خود نگاه می‌داری، پدر نداشته باشی ... آیا خیال می‌کنی من قتل حسین و جوانان بنی عبد المطلب و چراغهای نورانی و ستارگان هدایت و پرچمهای تقوا را از یاد برده‌ام؟ لشکریان تو به فرمان تو با آنها جنگیدند و همگان در یک سرزمین افتادند، به خون خود آغشته شدند، در بیابان غارت شدند، بدون کفن و بدون دفن، بادها بر آنان می‌وزید و گرگها عزادار آنان بودند تا آنکه خداوند گروهی را فرستاد که در خون آنها شریک نبودند، آنان را کفن کردند و دفن کردند و بدین سبب به خدا قسم عذاب خداوند بر تو سخت است! هر چه را فراموش کنم از یاد نمی‌پریم که تو زنزاده فرزند زنزاده را (ابن زیاد) بر آنان مسلط کردی که از یک زن فاجره بود، نه خویشاوند بود و پدر او هم پست بود. اما آنچه پدرت در یک ادعای واهی و ذلت بار در دنیا و آخرت به دست آورد، این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: فرزند متعلق به شوهر

است و برای فاسق سنگ است، پدر تو خیال می‌کرد که فرزند متعلق به غیر شوهر است و فرزند را به فاسق ملحق می‌کرد چنانچه فرزند رشید را به رشید ملحق کرد! به تحقیق پدرت سنت پیامبر را از روی جهالت میراند و بدعت‌های گمراه‌کننده را عمدا زنده می‌کرد. هر چه را فراموش کنم از یاد نمی‌برم که حسین علیه السلام را از حرم رسول خدا به حرم خدای تعالی کشاندی، افرادی را فرستادی و آنها را فریفتی که او را به قتل برسانند، مداومت ورزیدی تا آنکه او را از مکه به سرزمین کوفه کشاندی لشکریان تو مانند درندگان به او حمله‌ور شدند بخاطر دشمنی که با خدا و رسول

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۴۶،
 و اهل بیت علیهم السلام داشتی! آنگاه به پسر مرجانه نوشتی که او را با لشکر و خنجر و شمشیر استقبال کنند و به او نوشتی که تسریع کنند تا آنکه او و تمامی جوانان بنی عبدالمطلب را به قتل رساندی، اهل بیتی که خداوند پلیدی را از آنها دور کرده بود و آنها را پاک گردانیده بود، ما اینگونه هستیم نه مثل پدران سبک سر تو، تو می‌دانستی که او عزیزترین اهل بطحاء است چه در قدیم و چه اکنون؛ اگر به حرمین پناهنده می‌شد در آنجا خون او را حلال می‌کردی، ولی او نمی‌خواست که حرمت حرم خدا و حرم رسول و حرمت بیت به واسطه او شکسته شود، لذا وداع کرد و از لشکریان تو درخواست کرد که بازگردد، شما از کمی یاوران و مستأصل شدن اهل بیت او استفاده کردید گویا خانواده‌ای از ترک یا کابل را به قتل می‌رسانید! ... چگونه محبت و یاری مرا می‌خواهی در حالی که برادران مرا به قتل رساندی، از شمشیر تو خون ما می‌ریزد و تو خون مرا می‌خواهی و ان شاء الله به خون من نمی‌رسی و سبقت نمی‌گیری و اگر سبقت گرفتی و ما را به قتل رساندی آنگونه که خانواده پیامبر را به قتل رساندی پس این خونها در میان همان خونها محفوظ است، موعد آن با خداست و خداوند برای یاری مظلومان و انتقام از ظالمان کفایت‌کننده است! عجیب و بسیار عجیب اینست که روزگار هنوز تو را

زنده گذاشته است، تو دختران عبد المطلب و پسران آنها را به شام بردی، خیال می‌کنی ما را مقهور کردی و ما را ذلیل کردی، لعنت خداوند بر تو و پدرت و مادرت ... قسم به خداوند که تو هر صبح و شب از مجروح شدن به دست من ایمن هستی اما از مجروح شدن به زبان من و از نقض و ابرام من ایمن نیستی، بعد از کشتن عترت رسول خدا خداوند به تو مهلت نمی‌دهد مگر اندکی تا آنکه تو را بگیری گرفتن عزیز مقتدری و تو را از دنیا بیرون برد در حالی که گنهکار و مذموم هستی، زندگی کن هر چه می‌خواهی که پدر نداشته باشی، به تحقیق تمامی گناهانی که جمع‌آوری کرده‌ای تو را نزد خداوند ذلیل و بی‌مقدار کرده است. «۱»

(۱)- این نامه از مجمع الزوائد از ابی بکر هیثمی ج ۷، ص ۲۵۰؛ انساب الأشراف بلاذری ج ۴، ص ۱۸، مقتل الحسین خوارزمی ج ۲، ص ۷۷ و کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۵۰ مرتب شده و نقل شده است. مروج ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۴۷

اسیران در مسیر شام

ابن زیاد فرستاده‌ای نزد یزید می‌فرستد که خبر قتل حسین و یارانش را به او بدهد و اینکه خانواده او در کوفه هستند و منتظر دستور او می‌باشند جواب می‌آید که آنها را به شام ببرند و سرها نیز با آنها باشد «۱» ابن زیاد نامه‌ای می‌نویسد و در زندانی می‌اندازد که آل محمد صلی الله علیه و آله در آن زندانی بودند. در آن نامه نوشته بود که راجع به وضعیت شما قاصد ما نزد یزید رفته است و در چند روز آینده بازمی‌گردد، اگر صدای تکبیر شنیدید پس وصیت کنید و الا این نامه امان است. قاصد از شام بازمی‌گردد و خبر می‌دهد که خانواده حسین علیه السلام را به شام حرکت دهند. «۲» ابن زیاد زجر بن قیس، ابا بردة بن عوف ازدی و طارق بن ظبیان را به همراه گروهی از اهل کوفه مأمور می‌کند که سر حسین علیه السلام و بقیه سرها را به سوی یزید ببرند.

«۳» گفته شده است سر حسین علیه السلام را مجبر بن مرة بن خالد بن قناب برد. «۴» به دنبال آنها علی بن الحسین علیه السلام حرکت داده می‌شد در حالی که داستان وی به گردنش بسته شده بود و خانواده او نیز با او بودند «۵» به حالتی که از مشاهده آنان پوست بدنهای می‌لرزید. «۶» همراه آنان

الذهب مسعودی نیز به همین ترتیب نامه را ذکر کرده است.

- (۱) - لهوف ص ۹۵- ۹۷.
 (۲) - طبری ج ۶، ص ۲۶۶، در ص ۹۶ ذکر کرده که بسر بن ارسطاه یک هفته به ابا بکره مهلت داد که نزد معاویه رود و او در روز هفتم بازگشت. در مثير الأحزان ابن نما ص ۷۴ آمده که عبد الله بن عمر عمیره را نزد یزید فرستاد و با او نامه‌ای بود که دستور دهد ابن زیاد مختار ثقفی را آزاد کند، یزید این نامه را به ابن زیاد نوشت و عمیره مسافت شام و کوفه را یازده روزه پیمود.
 (۳) - طبری ج ۶، ص ۲۶۴؛ ابن اثیر ج ۴، ص ۳۴؛ البدایه ج ۸، ص ۱۹۱؛ خوارزمی، ارشاد مفید، اعلام الوری ص ۱۴۹ و لهوف ص ۹۷.
 (۴) - الاصابة ج ۳، ص ۴۸۹.
 (۵) - طبری ج ۶، ص ۲۵۴؛ الخطط المقریزیه ج ۲، ص ۲۸۸.
 (۶) - تاریخ قرمانی ص ۱۰۸، در مرآة الجنان یافعی ج ۱، ص ۱۳۴ آمده: دختران حسین بن علی (ع) را می‌بردند و با آنها زین العابدین (ع) بود در حالی که بیمار بود آنگونه که اسیران برده می‌شوند، خداوند انجام دهنده آن را بکشد. ابن تیمیه با این بدیهی تاریخ مخالف است و می‌گوید: ابن زیاد خانواده حسین (ع) را پس از کشتن او به مدینه فرستاد.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۴۸،
 شمر بن ذی الجوشن، مجفّر بن ثعلبه عائدی، «۱» شبث بن ربیع و عمرو بن حجاج و گروهی از اهل کوفه بودند، ابن زیاد به آنها امر کرده بود که سر اسیران را بتراشند و

آنها را در هر شهری که وارد می‌شوند به گردانند، «۲» آنها را با سرعت می‌بردند که در بعضی از منازل میان راه به سرها برسند. «۳» ابن لهیعة حدیث می‌کند که او مردی را دید به پرده‌های کعبه آویزان بود استغاثه می‌کرد و به دنبال آن می‌گفت: گمان نمی‌کنم مرا ببخشی. می‌گوید: او را به گوشه‌ای بردم و گفتم: تو دیوانه‌ای، خداوند آمرزنده و مهربان است اگر گناهان تو به تعداد قطره‌های باران هم باشد می‌آمرزد.

به من گفت: من از کسانی بودم که سر حسین علیه السلام را به شام می‌بردیم، شب هنگام سر را گذاشتیم و اطراف آن شراب نوشیدیم، زمانی که من نگهبانی می‌دادم و بقیه خواب بودند برقی را دیدم و جمعیتی که سر را طواف می‌کردند، من ترسیدم و وحشت زده سکوت اختیار کردم، گریه و ناله‌ای شنیدم و گوینده‌ای که می‌گفت: ای محمد! خداوند به من امر فرموده که مطیع تو باشم اگر امر کنی که زمین را بر اینان بلرزانم چنانچه با قوم لوط چنین کردم حتما خواهم کرد. پیامبر فرمودند: ای جبرئیل من و آنها در روز قیامت جلوی خدای سبحان خواهیم ایستاد. فریاد زدیم: ای رسول خدا! به من امان دهید، فرمودند: برو که خداوند تو را نیامرزد. اکنون آیا فکر می‌کنی که خداوند مرا ببخشد؟

در بعضی از منازل سر مطهر را می‌گذاشتند افراد می‌دیدند که یک قلم آهنی ظاهر شد و با خون می‌نوشت: «۵»

-
- (۱)- در جمهرة انساب العرب از ابن حزم ص ۱۶۵ آمده: یکی از بنی عائده مجفر بن مرة بن خالد بن عامر است و او همان کسی است که سر حسین بن علی رضی الله عنهما را به شام حمل کرد.
- (۲)- المنتخب طریحی ص ۳۳۹.
- (۳)- الإرشاد شیخ مفید.
- (۴)- لهوف ص ۹۸.
- (۵)- مجمع الزوائد ابن حجر ج ۹، ص ۱۹۹؛ الخصائص سیوطی ج ۲، ص ۱۲۷؛ تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۴۲؛

الصواعق المحرقة ص ۱۱۶؛ الكواكب الدریه ج ۱، ص ۵۷؛ الإتحاف بحب الأشراف ص ۲۳؛ ابن طاووس در لهوف ص ۹۸ آن را به تاریخ بغداد منسوب کرده است. در تاریخ قرمانی ص ۱۰۸ آمده در راه به خانه‌ای رسیدند، در آن فرود آمدند پس دیدند که بر دیوار آن این بیت نوشته شده است. **در الخطط المقریزية** ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۴۹ آیا امتی که حسین را به قتل رساندند امید به شفاعت جدش در روز حساب دارند از این آیت الهی عبرت نگرفتند و کوری آنها را به پرتگاهی دور دست تنزل داد و بهترین حکم‌کننده خداوند تعالی است. پیش از آنکه به جایگاه خاصی برسند در فاصله یک فرسنگی سر را بر روی صخره‌ای گذاشتند، قطره‌ای خون بر صخره می‌افتد، هر سال در روز عاشورا آن خون می‌جوشید و مردم اطراف آن اجتماع می‌کردند، اقامه ماتم بر حسین علیه السلام می‌کردند و بسیار گریه و ناله می‌کردند. این قضیه تا زمان عبد الملک بن مروان بود و او دستور داد که آن سنگ را منتقل کنند، پس از آن دیگر اثری دیده نشد ولی در آن محل قبّه‌ای بنا کردند و آن را النقطة نام گذاردند. «۱» در نزدیکی «حماة» در باغهای آن مسجدی است که به مسجد الحسین معروف است و افراد آن محل می‌گویند که آن سنگ و اثر خون سر حسین علیه السلام در آنجا بوده هنگامی که سر را به دمشق می‌بردند. «۲» در نزدیکی حلب یک محل شهادت وجود دارد که به «مسقط السقط» «۳» معروف است و

ج ۲، ص ۲۸۵ آمده: این بیت از قدیم بوده و گوینده آن معلوم نیست. در مثير الأحزان ابن نما ص ۵۳ آمده: سیصد سال پیش از بعثت پیامبر (ص) در روم یک حقاری شد، سنگی پیدا شد و این بیت بر روی آن نوشته شده بود و مسند آن کلام اولاد شیت است. (۱) - نفس المهموم ص ۲۲۸ از شیخ عباس قمی، در نهر الذهب فی تاریخ حلب ج ۳، ص ۲۳ آمده: هنگامی که سر حسین را با اسراء آوردند و به قسمت غرب این کوه

رسیدند، یک قطره خون از سر شریف چکید، در آنجا زیارتگاهی ساختند که به «مشهد النقطه» معروف شد. در این کتاب ج ۳، ص ۲۸۰ از تاریخ یحیی بن ابی طی نقل کرده که چه کسی آن زیارتگاه را بنا کرد. در کتاب الإشارات الی معرفة الزیارات تألیف علی بن ابی بکر هر وی ص ۶۶ آمده در شهر دو زیارتگاه هست: «مشهد النقطه» که گفته می‌شود از خون سر حسین (ع) آنجا ریخت و در بازار نشابین مشهد الرأس است که در آنجا سر را آویزان کرده بودند هنگامی که اسرا را به شام می‌بردند.

(۲) - شیخ عباس قمی در نفس المهموم می‌گوید: هنگامی که به حج سفر می‌کردم آن سنگ را مشاهده کردم و آن را خدّام برایم نقل کردند.

(۳) - در معجم البلدان ج ۳، ص ۱۷۳؛ خریده العجائب ص ۱۲۸ آن را مشهد الطرح نامیده‌اند. نهر الذهب ج ۲، ص ۲۷۸ آن را مشهد الدکه نامیده و مشهد الطرح را در غرب حلب دانسته است. از تاریخ ابن ابی طی حکایت شده که مشهد الطرح در سال ۳۵۱ به دستور سیف الدوله ساخته شده و بعضی گفته‌اند که یکی از زنان حسین (ع) در آنجا فرزندی سقط کرد و در آنجا معدنی بود، چون اهل آن به این اسارت شادمانی کردند

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۵۰

این از آن جهت است که حرم پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که به این مکان رسیدند همسر حسین علیه السلام فرزندی سقط کرد که نام او محسن بود «۱» در یکی از منازل سر را بر روی نیزه کنار صومعه یک راهب قرار می‌دهند، در نیمه شب آن راهب تسبیح و لا اله الا الله می‌شنود و می‌بیند که نوری از سر مطهر ساطع می‌شود، می‌شنود که گوینده‌ای می‌گوید: السلام علیک یا ابا عبد الله از آنجا که قضیه را نمی‌داند تعجب می‌کند. هنگام صبح از افراد سؤال می‌کند، آنها می‌گویند: سر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است و مادرش فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است. راهب می‌گوید: مرگ بر شما ای جماعت! اخبار صادق بودند که با شهادت او آسمان خون

می‌بارد. از آنها می‌خواهد که اجازه دهند سر را ببوسد، آنها قبول نمی‌کنند تا آنکه چند درهم به آنها می‌دهد. او شهادتین را اظهار می‌کند و به برکت سر مذبوح، بدون دعوت اسلام می‌آورد، هنگامی که از آن مکان کوچ می‌کنند به درهم‌ها نگاه می‌کنند و می‌بینند که بر آنها نوشته شده «و سیعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون» (زود است که ظالمین بدانند به چه جایگاهی بازخواهندگشت؟) «۲»

در شام

اشاره

هنگامی که کاروان اُسیران به دمشق نزدیک شد زینب علیها السلام فرستاده‌ای نزد شمر فرستاد که آنان را از دری وارد کنند که تماشاکننده کمتر داشته باشد و سرها را از میان محمل‌ها بیرون برند تا مردم به تماشای سرها مشغول شوند، شمر آنها را به گونه‌ای برد که از ذکر آن بدن می‌لرزد و رگهای گردن مرتعش می‌شود. دستور داد که آنها را از وسط تماشاگران عبور دهند و سرها را در وسط محمل‌ها قرار دهند. «۳» در نخستین روز از ماه صفر به دمشق

زینب (س) بر آنها نفرین کرد و آن معدن از بین رفت. (۱) - در معجم البلدان ج ۳، ص ۱۷۳ در ماده ج و ش و خریدة العجائب ص ۱۲۸ ذکر شده که بعضی از اسرا حسین (ع) از ساکنین آنجا آب و نان درخواست کردند، آنها امتناع کردند و مورد نفرین قرار گرفتند، از این جهت دیگر سودی نبردند.

(۲) - تذکرة الخواص ص ۱۵۰.

(۳) - لهوف ص ۹۹؛ مثیر الأحزان ابن نما ص ۵۳ و مقتل

العوالم ص ۱۴۵.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۵۱،

وارد می‌شوند «۱» و آنها را جلوی باب الساعات متوقف

می‌کنند «۲» مردم با طبل و بوق بیرون می‌آیند در حالی که

غرق سرور و شادمانی بودند. مردی به سکینه دختر حسین

علیه السلام نزدیک می‌شود و می‌گوید: شما چه اسیرانی هستید؟ می‌گوید: ما اسیران آل محمد صلی الله علیه و آله هستیم. «۳» یزید در جایگاهی بر «جیرون» «۴» نشسته هنگامی که اسیران و سرهای روی نیزه را می‌بیند کلاغ‌ها سر و صدا راه می‌اندازند و او می‌گوید: هنگامی که آن محملها آشکار شد و آن سرها بر لبه جیرون شروع به درخشش کردند کلاغ‌ها صدا می‌کردند و من گفتم: بگوئید یا نگوئید به تحقیق که من از پیامبر طلب خود را بازپس گرفتم از اینجاست که ابن جوزی، قاضی أبو یعلی، تفتازانی و جلال سیوطی به کفر و لعن او

(۱) - کامل بهائی، الآثار الباقیه بیرونی ص ۳۳۱، مصباح کفعمی ص ۲۶۹ و تقویم المحسنین ص ۱۵ به این مطلب تصریح کرده‌اند. بنابر آنچه که در تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۶۶ آمده که تا آمدن نامه از شام در زندان بودند و پس از آن به شام رفتند خیلی بعید است که در اول صفر به شام رسیده باشند مگر اینکه نامه را به وسیله پرنده فرستاده باشند.

(۲) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۶۱، روایت شده که آنها از درب «توما» به شهر دمشق وارد شدند و چنانچه در ثمار المقاصد ص ۱۰۹، آمده است یکی از دروازه‌های دمشق قدیم بوده است. ابو عبد الله محمد بن علی بن ابراهیم معروف به ابن شداد در الأعلاق الخطیرة ج ۳، ص ۷۲ می‌گوید: به آن دروازه باب الساعات می‌گفتند چون در آنجا ساختمان یک ساعت قرار داشت، پرنده‌گانی آهنی تعبیه شده بودند و عقربه‌ای می‌چرخید، هر یک ساعت که تمام می‌شد آن عقربه حرکت می‌کرد، آن پرنده‌ها سر و صدا می‌کردند و سنگریزه‌ای در طشت می‌افتاد.

(۳) - أمالی صدوق ص ۱۰۰؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۶۰.

(۴) - در کتاب صورة الارض از ابن حوقل ص ۱۶۱ راجع به جیرون گفته: در سرزمینهای اسلامی زیباتر از آن وجود نداشت عبادتگاه صابئین بود، سپس یونانی‌ها در آن

مراسم دینی را بجا می‌آوردند پس از آن متعلق به یهودی‌ها شد و پس از آن به پادشاهان بت‌پرست متعلق شد. درب این مسجد باب جیرون نامیده می‌شود، سر یحیی بن زکریا جلوی این در آویخته شد و سر حسین بن علی (ع) به همان جایگاهی آویخته شد که سر یحیی بن زکریا آویخته شده بود، و در ایام ولید بن عبد الملک دیوارهای آن مرمت شد. ظاهراً این مسجد همان جامع اموی است. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۵۲

حکم کرده‌اند «۱» سهل بن سعد ساعدی به سکینه دختر حسین علیه السلام نزدیک می‌شود و می‌گوید: آیا حاجتی دارید تا برآورده کنم؟ به او دستور می‌دهند که مبلغی به حاملین سرها پردازند تا آنها از زنان دور شوند و مردم به تماشای سرها مشغول شوند، و سهل نیز، این دستور را انجام می‌دهد. «۲»

پیرمردی به امام سجّاد علیه السلام نزدیک می‌شود و می‌گوید: «حمد مخصوص خدائی است که شما را هلاک کرد و امیر را از دست شما راحت ساخت! اینجا لطف امام بر این مسکین فریب خورده فیضان می‌کند که او را به حق نزدیک کند و به راه راست ارشاد نماید آری نور اهل بیت علیه السلام بر هر کس که صفای قلب و طهارت باطن و استعداد هدایت، داشته باشد می‌تابد. امام سجّاد علیه السلام می‌فرمایند: ای شیخ! آیا قرآن خوانده‌ای؟ می‌گوید: آری، می‌فرمایند: آیا این آیه را خوانده‌ای «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». (ای پیامبر بگو که من هیچ مزدی نمی‌خواهم جز محبت با خویشاوندان) و همچنین این آیه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى» (بدانید هر چه را که به دست آورید یک پنجم آن برای خدا و رسول و اقرباء اوست) پیرمرد پاسخ می‌دهد: آری خوانده‌ام. امام سجّاد علیه السلام می‌فرمایند: به خدا قسم اقربا در این آیات ما هستیم، سپس امام سجّاد علیه السلام می‌فرمایند: آیا قول خدای تعالی را قرائت کرده‌ای «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ

تَطْهِيراً» (همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک کند)؟ می‌گوید: آری، امام سجّاد علیه السّلام می‌فرمایند: ما همان اهل بیت هستیم که خداوند آنها را مختصّ به تطهیر قرار داده است. پیرمرد می‌گوید: تو را به خدا قسم می‌دهم آیا شما هستید؟

(۱) - رُوحُ الْمَعَانِي تَا آلُوسَى ج ۲۶، ص ۷۳ آیه «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ» آلوسی می‌گوید: اینکه گفته من طلب خود را از پیامبر بازپس گرفتم منظورش اینست که این قتل در برابر مواردی بود که پیامبر (ص) در روز بدر به قتل رسانده بود مثل جدّش عتبه و دائی او و غیر آنها و این کفر صریح است.
(۲) - مقتل العوالم ص ۱۴۵.

ترجمه مقتل مقرر ص: ۲۵۳،
امام سجّاد علیه السّلام می‌فرمایند:
قسم به حق جدّمان پیامبر ما هستیم به دون اینکه شکی وجود داشته باشد. پیرمرد بر روی پاهای امام می‌افتد آنها را می‌بوسد و می‌گوید: بیزاری می‌جویم از کسانی که شما را به قتل رساندند، از قصور خود توبه می‌کند و به دست امام بازگشت می‌کند، خبر به یزید می‌رسد و دستور قتل پیرمرد را صادر می‌کند. «۱»
پیش از آنکه آنها را به مجلس یزید وارد کنند ریسمانی می‌آورند و آنها را به همدیگر می‌بندند، یک سر ریسمان در گردن زین العابدین علیه السّلام و سر دیگر آن در گردن زینب امّ کلثوم بود، بقیه دختران پیامبر در وسط قرار داشتند و هرگاه از رفتن می‌ماندند آنها را می‌زدند تا آنکه جلوی یزید آنها را نگاه داشتند و او بر تخت نشسته بود، علیّ بن الحسین علیه السّلام به او فرمود:
چه گمانی به رسول خدا صلی الله علیه و آله داری اگر ما را در این حال ببیند؟ حضار شروع به گریه کردند و یزید دستور داد که طناب را پاره کنند. «۲» آنها را در مسجد جامع نگاه می‌دارند جائی که اسیران را نگاه می‌داشتند، سر مقدّس را جلوی یزید می‌گذارند، او به اسیران نگاه می‌کند و شعر می‌خواند:

صبر کردیم عزم ما بر صبر بود در حالی که شمشیرهای ما سراپرده‌ها را پاره می‌کرد آنگاه متوجه نعمان بن بشیر شد و گفت: حمد مخصوص خدائی است که او را به قتل رساند. نعمان گفت: امیر المؤمنین معاویه از قتل او اکراه داشت. یزید گفت: اکراه قبل از خروج بود، اگر بر امیر المؤمنین هم خروج کرده بود، او را به قتل می‌رساند. «۳»

- (۱) - لهوف ص ۱۰۰؛ در تفسیر ابن کثیر ج ۴، ص ۱۱۲، روح المعانی آلوسی ج ۲۵، ص ۳۱ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۶۱ آمده که امام سجّاد (ع) آیه مودت را خواندند و آن پیرمرد توبه کرد.
- (۲) - الأنوار النعمانیّة ص ۳۴۱؛ لهوف ص ۱۰۱ و تذکرة الخواص ص ۴۹.
- (۳) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۵۹ ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۵۴

گفتگوی یزید با امام سجّاد علیه السّلام

یزید متوجه امام سجّاد علیه السّلام می‌شود و می‌گوید: ای علی کار خداوند با پدرت حسین علیه السّلام را چگونه دیدی؟ امام سجّاد علیه السّلام می‌فرماید: قضای خداوند پیش از خلقت آسمان و زمین را دیدم! یزید با چند نفر از حضار مشورت می‌کند، آنها قتل او را پیشنهاد می‌کنند! زین العابدین علیه السّلام می‌فرماید: ای یزید اینان نظری دادند بر خلاف آنچه که همنشینان فرعون نظر دادند هنگامی که درباره موسی و هارون با آنان مشورت کرد، آنها گفتند: موسی و برادرش را رها کن، فسّاق هم فرزندان انبیاء را به قتل نمی‌رسانند، پس یزید امساک کرد. «۱»

از جمله سخنانی که میان آنها رد و بدل شد این بود که یزید به امام سجّاد علیه السّلام گفت: «ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم» (هر مصیبتی که بر شما وارد شود به خاطر آن چیزی است که دستهای شما کسب کرده است) علی بن الحسین علیه السّلام فرمودند: این آیه

درباره ما نازل نشده، درباره ما این آیه نازل شده: «ما أصاب من مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ». هیچ مصیبتی در زمین و در نفسهای شما به شما نمی‌رسد مگر اینکه در کتابی قبل از بوجود آمدن آن، نوشته شده است و این بر خداوند آسان است، برای اینکه افسوس نخورید بر آنچه که فوت شده و شادمان نشوید بر آنچه که به شما رسیده است. («۲» به درستی که ما بر آنچه که از دستمان رفته متأسف نیستیم و به آنچه که به ما می‌رسد شادمان نمی‌شویم. «۳» یزید شعر فضل بن عباس بن عقبه را می‌خواند:

- (۱) - اثبات الوصیة ص ۱۴۳.
- (۲) - العقد الفرید ج ۲، ص ۳۱۳؛ تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۶۷.
- (۳) - تفسیر علی بن ابراهیم ص ۶۰۳.
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۵۵ آرام باش پسر عموی ما، آرام دوست مانشکافید آنچه را که میان ما مدفون است «۱» پس از آن امام سجّاد علیه السّلام اجازه سخن گفتن خواست. یزید گفت: آری به شرط آنکه ناسزا نگوئی. امام سجّاد علیه السّلام فرمودند: تو در جائی هستی که مثل من نمی‌تواند ناسزا بگوید، سپس فرمودند: چه گمانی به رسول خدا صلی الله علیه و آله داری اگر مرا در این حال ببیند. یزید دستور می‌دهد که غل را باز کنند. «۲» یزید به خطیب دستور می‌دهد که ثنای معاویه را بگوید و به حسین و آل او دشنام دهد، خطیب دشنام‌گوئی به علی علیه السّلام و حسین علیه السّلام را افزون می‌کند، امام سجّاد علیه السّلام فریاد می‌زند: رضایت مخلوق را در برابر غضب خالق خریدی، پس نشیمنگاه خود را از آتش پر بدان. «۳»
- بر منابر بالا رفتند و علنا دشنام دادند در حالی که با شمشیر علی علیه السّلام چوب منبرها نصب شد امام سجّاد علیه السّلام به یزید می‌گوید: آیا اجازه می‌دهی بر این چوب‌ها

بالا روم کلامی بگویم که در آن رضایت خداوند است و برای مردم پاداش و ثوابی است، یزید نخست ابا می‌کند، مردم اصرار می‌کنند یزید نمی‌پذیرد، فرزندش معاویه می‌گوید: اجازه بده، نمی‌تواند تکلم کند. یزید می‌گوید: اینان علم و فصاحت را به ارث برده‌اند «۴» و علم را در چینه‌دان آنها ریخته‌اند، «۵» اصرار می‌شود تا آنکه بالأخره اجازه می‌دهد.

خطبه امام سجّاد علیه السّلام

امام سجّاد علیه السّلام می‌فرمایند: حمد مخصوص خدائی است که آغاز ندارد و دائمی است که از

-
- (۱) - المحاضرات از راغب اصفهانی ج ۱، ص ۷۷۵.
 (۲) - مثير الأحزان ابن نما ص ۵۴.
 (۳) - نفس المهموم ص ۲۴۲.
 (۴) - کامل بهائی.
 (۵) - ریاض الأحزان ص ۱۴۸.
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۵۶،
 میان رفتن ندارد، اولی است که اولیت برای او نیست و آخری است که آخریت برای او نیست، آنکه پس از فناء خلق باقی است، شب و روز را مقدر فرمود و قسمت‌ها را تقسیم کرد، فتبارک الله الملك العلام. «۱»
 آنگاه فرمود: ای مردم شش چیز به ما داده شده و به هفت چیز برتری یافته‌ایم، به ما دانش، بردباری، سخاوت فصاحت، شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین داده شده است، فضیلت یافته‌ایم به اینکه پیامبر از ماست صدیق از ماست طیار از ماست اسد الله و اسد الرسول و دو سبط این امت و مهدی علیه السّلام از ما هستند.
 ای مردم هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد، هر کس نمی‌شناسد حسب و نسب خود را می‌گویم. ای مردم من فرزند مگه و منایم هستیم، من فرزند زمزم و صفا هستیم، من فرزند کسی هستیم که حجر الاسود را در میان عبای خود حمل نمود، من فرزند بهترین کسی هستیم که زیارت کرد و طواف نمود و سعی کرد و حج انجام داد و لبیک

گفت، من فرزند کسی هستم که به وسیله براق به آسمانها برده شد و جبرئیل او را به سدرۃ المنتهی برد، فاصله او تا خداوند مثل دو طرف کمان یا نزدیکتر بود، من فرزند کسی هستم که با ملائکه آسمان نماز خواند، من فرزند کسی هستم که خدای جلیل به او وحی کرد آنچه وحی کرد، من فرزند کسی هستم که بدر و حنین پیشاپیش رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگید و یک چشم زدن کافر نشد، من فرزند صالح مؤمنین و وارث پیامبران، پادشاه مسلمانان، نور مجاهدین، قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین و متفرق کننده احزاب هستم، کسی که از همه مستحکمتر و مصممتر بود، او پدر دو نوه پیامبر حسن و حسین، علی بن ابی طالب علیه السلام است. من فرزند کسی هستم که به خون خود آغشته شد، من فرزند ذبح شده در کربلا

(۱)- ما تفصیل این خطبه را همراه با متن و ترجمه انگلیسی و فرانسوی آن در کتاب «شام سرزمین خاطره‌ها و خطابه‌ها» از انتشارات نوید اسلام قم آورده‌ایم آقایان طلاب و اهل علم می‌توانند به آن کتاب مراجعه کنند/ عقیقی بخشایشی.

ترجمه مقتل مقرر ص: ۲۵۷،
 هستم، من فرزند کسی هستم که تمامی بریان در تاریکی بر او گریستند و پرندگان آسمان بر او نوحه می‌کنند. در اینجا ضجه مردم به گریه بلند می‌شود، یزید از فتنه ترسید، به مؤذن دستور داد که اذان نماز را بگوید، مؤذن می‌گوید: الله اکبر امام سجّاد علیه السلام می‌فرمایند: خداوند بزرگتر جلیل‌تر، عالیتر و کریمتر از آنست که ما بترسیم یا بر حذر باشیم.
 مؤذن می‌گوید: اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إمام سجّاد علیه السلام می‌فرمایند: آری با هر شهادت‌دهنده‌ای شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز او نیست و پروردگاری غیر او وجود ندارد.
 مؤذن می‌گوید: اَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ.

امام سجّاد علیه السّلام به مؤذّن می فرمایند: به حقّ محمّد صلی الله علیه و آله از تو می خواهم سکوت کنی تا من این کلام را بگویم آنگاه رو به یزید می کنند و می فرمایند: این رسول عزیز و کریم جدّ توست یا جدّ من است؟ اگر بگویی جدّ توست همه حضّار و همه مردم می دانند که دروغ گفته‌ای، اگر بگویی جدّ من است پس چرا پدرم را از روی ظلم و عدوان به قتل رساندی، اموال او را غارت کردی، زنان او را اسیر کردی، وای بر تو در روز قیامت هنگامی که جدّ من دشمن تو باشد. یزید بر مؤذّن فریاد می زند: برای نماز اقامه بگو، بین مردم همه می افتد، گروهی نماز می خوانند و گروهی متفرق می شوند. «۱»

سر مطهر

یزید سر حسین علیه السّلام را می خواهد، آن را جلوی خود در یک طشت طلا «۲» می گذارد، زنان در پشت او قرار دارند، سکینه و فاطمه برمی خیزند تا آنکه سر را ببینند، یزید می خواهد

(۱) - نفس المهموم ص ۲۴۲؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۶۹.
 (۲) - مرآة الجنان یافعی ج ۱، ص ۱۳۵.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۵۸،
 را از آنها پنهان کند، هنگامی که نگاه آن دو می افتد صدای گریه آنها بلند می شود، «۱» یزید به مردم اجازه وارد شدن می دهد، «۲» چوبی بر می دارد و بر حلقوم حسین علیه السّلام می زند «۳» می گوید: امروز در برابر روز بدر «۴» و آنگاه شعر می خواند:
 قوم ما ابا کردند که با ما منصف باشند و ما منصف بودیم در حالی که از چوبهای ما خون می چکد می شکافیم فرق سر مردانی که بر ما عزیز بودند در حالی که واقعا ظالم بودند «۵» یحیی بن حکم بن ابی العاص، برادر مروان که آنجا نشسته بود چنین گفت: آنکه در کربلا کشته شد خویشاوندی نزدیکتر داشت

ازپسر زیاد که دارای حسب و نسب پستی بود نسل سمیه به اندازه سنگریزه‌ها شده است در حالی که برای آل مصطفی امروز نسل نمانده

- (۱)- کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۵؛ مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۹۵؛ الفصول المهمة از ابن صباغ ص ۲۰۵.
- (۲)- کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۵.
- (۳)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۶۷؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۵؛ تذکرة الخواص ص ۱۴۸؛ الصواعق المحرقة ص ۱۱۶؛ الفروع ابن مفلح حنبلی ج ۳، ص ۵۴۹؛ مجمع الزوائد ابن حجر ج ۹، ص ۱۹۵؛ الفصول المهمة از ابن صباغ ص ۲۰۵؛ الخطط المقریزية ج ۳، ص ۲۸۹؛ البدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۹۲؛ شرح مقامات حریری ج ۱، ص ۱۹۳؛ ایام العرب فی الاسلام ص ۴۳۵، مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۵؛ در الإتحاف ص ۲۳ آمده: یزید چوب را بر لب و دهان می‌زد و همچنین است در الآثار الباقیه بیرونی ص ۳۳۱.
- (۴)- مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۶.
- (۵)- کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۵؛ الفصول المهمة از ابن صباغ ص ۲۰۵؛ یافعی در مرآة الجنان ج ۱، ص ۱۳۵ بیت اول را اینگونه می‌گوید:
- صبر کردیم و صبر تصمیم ما بود در حالی که شمشیرهای ما سرا پرده‌ها را پاره می‌کرد ابن جوزی در تذکره الخواص ص ۱۴۸ اشعار را با الفاظ دیگری ذکر کرده و بعضی از مورخین مثل شریشی، اندلسی، ابن کثیر و ابن جریر طبری فقط بیت دوم را ذکر کرده‌اند.
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۵۹،
- یزید به سینه او می‌زند و می‌گوید: ساکت باش ای بی‌مادر.
- «۱» ابو برزه اسلمی برمی‌خیزد و می‌گوید: شهادت می‌دهم که من دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله لبهای او و لبهای برادرش حسن علیه السلام را می‌مکید و می‌فرمود: شما آقای جوانان اهل بهشت هستید، خداوند قاتل شما را بکشد و لعنت کند و عذاب جهنم را برای او آماده کند، یزید

خشمگین می‌شود، دستور می‌دهد که او را بیرون کنند و او را به زور بیرون می‌برند. «۲»

سفیر روم

فرستاده قیصر به یزید متوجه می‌شود و می‌گوید: ما در جزیره‌ای از جزائر نعل الاغ عیسی علیه السلام وجود دارد، هر ساله به آن جزیره می‌رویم و نذورات می‌بریم و آن قدر آن را تعظیم می‌کنیم که شما کتابهائتان را تعظیم می‌کنید، من شهادت می‌دهم که تو بر باطل هستی با فرزندی از پیامبرتان اینگونه رفتار می‌کنید؟ «۳» یزید از این گفتار خشمگین می‌شود و دستور قتل او را می‌دهد، او نزد سر می‌رود آن را می‌بوسد، شهادتین را می‌گوید و هنگام قتل او اهل مجلس از سر شریف به صدای بلند و فصیح می‌شنوند که می‌فرمود:

«لا حول و لا قوة الا بالله». «۴» پس از آن سر را از مجلس بیرون می‌برند و سه روز بر درب قصر آویزان می‌کنند، «۵» هنگامی که هند همسر یزید دختر عمرو بن سهیل سر را بر

(۱) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۶۵؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۷؛ در مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۹۸ و مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۶ مصرع دوم بیت دوم اینگونه آمده: «دختر رسول خدا برایش نسل نمانده» در بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۹۳ آمده: حصین این اشعار را سرود. در مثیر الأحزان ابن نما ص ۵۴ روایت شده که حسین بن حسن مثنی هنگامی که دید یزید به سر حسین (ع) می‌زند فرمود: وا ذلایه در تذکرة الخواص ص ۱۴۹ آمده که وقتی این خبر به حسن بصری رسید بیت دوم را خواند، در اغانی ج ۱۲، ص ۷۱ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۵۶ آنها را به عبد الرحمن بن حکم نسبت داده است.

(۲) - لهوف ص ۱۰۲، الفصول المهمة ص ۲۰۵، تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۶۷ و مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۶.

(۳) - الصواعق المحرقة ص ۱۱۹.

(۴)- مقتل العوالم ص ۱۵۱، مثير الأحزان ابن نما و در مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۷۲ گفتگوی نصرانی با یزید و کشته شدن او را ذکر کرده و سخن گفتن سر مطهر را ذکر نکرده است.

(۵)- الخطط المقریزیه ج ۲، ص ۲۸۹ الإتحاف بحب الأشراف ص ۲۳ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۷۵ بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۲۰۴ و سیر أعلام النبلاء ج ۳، ص ۲۱۶. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۶۰، خانه‌اش می‌بیند «۱» در حالی که نور الهی از آن ساطع است و خون تازه آن هنوز خشک نشده و بوی خوش از آن بلند است، «۲» بدون حجاب به مجلس وارد می‌شود و می‌گوید: سر پسر دختر پیامبر بر درب خانه ماست، یزید برمی‌خیزد، او را می‌پوشاند و می‌گوید: ای هند او را به من بسپار، او فریاد بنی هاشم بود که ابن زیاد با او چنین کرد. «۳» یزید دستور می‌دهد که سرها را بر دروازه‌های شهر و مسجد جامع بیاویزند و آنها چنین می‌کنند. «۴» مروان از قتل حسین علیه السلام شادمان می‌شود و شعر می‌خواند، چوب بر صورت حسین علیه السلام می‌زند و می‌گوید:

چه نیکوست سرد شدن تو در میان دو دست در حالی که
گونه‌های تو به رنگ قرمز در آمده‌اند
گویا که آنها را در طلا خوابانده‌اند نفس من از تو شفا یافت
ای حسین «۵»

مرد شامی با فاطمه

راویان می‌گویند: مردی شامی به فاطمه دختر علی علیه السلام نگاه کرد «۶» از یزید درخواست کرد که او را به وی ببخشد تا خدمتکار او باشد، دختر امیر المؤمنین علی علیه السلام ترسید، به خواهرش زینب علیها السلام چسبیده و گفت: چگونه خدمتکار باشم زینب علیها السلام فرمود: نترس، هرگز چنین نخواهد شد. یزید گفت: اگر بخواهم می‌توانم زینب علیها السلام فرمود: مگر اینکه از

- (۱) - مقتل العوالم ص ۱۵۱.
- (۲) - الخطط المقریزیه ج ۲، ص ۲۸۴.
- (۳) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۷۴.
- (۴) - نفس المهموم ص ۲۴۷.
- (۵) - ریاض الأحزان ص ۵۹ و مثیر الأحزان ابن نما ص ۵؛ ابن جوزی به بیت اول بسنده کرده، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱، ص ۳۶۱ می‌گوید: مروان امیر مدینه بود، هنگامی که سر به او رسید اشعار فوق را گفت، آنگاه سر را روی قبر پیامبر انداخت و گفت: ای محمد امروز در برابر روز بدر. اگر چه این خبر مشهور است اما صحیح اینست که مروان امیر مدینه نبوده است. اینکه گفته «سرد شدن تو» منظورش همان کشته شدن و بی‌حرکت شدن است. ابن جریر طبری در تاریخ خود ج ۶، ص ۲۶۷ بعید بودن حضور مروان در شام را رد می‌کند.
- (۶) - طبری ج ۶، بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۹۴، امالی شیخ صدوق ص ۱۰۰؛ ابن نما در مثیر الأحزان ص ۵۴ و خوارزمی در مقتل ج ۲، ص ۲۶۲ روایت می‌کنند که او فاطمه دختر حسین (ع) بوده است. ترجمه مقتل مقرر ص: ۲۶۱، دین ما خارج شوی یزید رد می‌کند و می‌گوید: پدرت و برادرت از دین خارج شدند زینب علیها السلام می‌فرماید: به دین خدا و جدّم و پدرم و برادرم تو و پدرت هدایت شدید اگر مسلمان باشید. یزید می‌گوید: دروغ گفتی ای دشمن خدا، زینب علیها السلام بر می‌خیزد و می‌گوید: تو امروز مسلط هستی و از روی ظلم دشنام می‌دهی. «۱» مرد شامی مجدداً درخواست خود را تکرار می‌کند، یزید او را سرزنش می‌کند و می‌گوید: خداوند مرگ را به تو ببخشد. «۲»

خطبه زینب علیها السلام

ابن نما و ابن طاووس «۳» می‌گویند: هنگامی که زینب دختر علی علیه السلام شنید «۴» که یزید اشعار ابن زبیری را می‌خواند. «۵»

ای کاش پدران من در بدر شاهد بودند جزع خزر ج را از
 واقعه تندی که اتفاق افتاده
 با شادمانی به یکدیگر شادباش می گفتند آنگاه می گفتند: ای
 یزید دست تو درد نکند
 ما بزرگان قوم را به قتل رساندیم و آن را با بدر مقابل کردیم
 پس متعادل شدند
 هاشم با پادشاهی بازی کرد و الاهیچ خبری نیامده و وحی
 نازل نشده

- (۱) - ابن اثیر ج ۴، ص ۳۵.
 (۲) - طبری ج ۶، ص ۲۶۵.
 (۳) - این خطبه در بلاغات النساء ص ۲۱؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۶۴ ذکر شده است.
 (۴) - خوارزمی در مقتل خود تذکر داده که ما در او فاطمه زهرا (س) است (اشاره به خطبه حضرت فاطمه).
 (۵) - این ابیات را سید بن طاووس در لهوف ص ۱۰۲ به ابن زبیری نسبت داده‌اند در حالی که همه آنها از او نیست.
 خوارزمی در مقتل ج ۲، ص ۶۶، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۳، ص ۳۸۳ و ابن هشام در السیره، شانزده بیت ذکر کرده‌اند و در آنها از آنچه ابن طاووس ذکر کرده فقط اولی و سومی هست. در روایت ابی علی در امالی ج ۱، ص ۱۴۲؛ بکری در شرح آن ج ۱، ص ۳۸۷ اینگونه آمده: تمایل بدر راست کردیم پس متعادل شد. در رساله جاحظ سه بیت اول آمده است و ابو ریحان بیرونی در الآثار الباقیه ص ۳۳۱ غیر از بیت چهارم بقیه را ذکر کرده است. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۶۲ من از خندف نیستم اگر انتقام نگیرم از بنی احمد آنچه را که انجام داده‌اند زینب علیها السلام برخاست و فرمود: الحمد لله رب العالمین و درود خدا بر رسول او و آل رسول، راست گفیت خدای سبحان آنجا که می فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السَّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ» عاقبت کسانی که کارهای زشت انجام می دهند این است که آیات خداوند را تکذیب می کنند و آنها را به تمسخر می گیرند) ای یزید! آیا

گمان می‌کنی اینکه در کران‌های زمین و افق‌های آسمان بر ما سخت گرفته‌ای و ما را همچون اسیران حرکت می‌دهی، آیا گمان می‌کنی که ما نزد خداوند خوار هستیم و تو از کرامت برخورداری و این به خاطر مهمّ بودن توست؟ لذا تحقیر می‌کنی و به اطراف خود نگاه می‌کنی در حالی که شادمان و مسرور هستی، می‌بینی که دنیا به کام توست، همه امور هماهنگ و پادشاهی و سلطنت برقرار شده است، پس آرام آرام، آیا فراموش کردی قول خدای تعالی را «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّ لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّ لَهُمْ لِيَزدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (گمان نکنید که اگر به کفار مهلت می‌دهیم برای آنها خیر و خوبی است، همانا به آنها مهلت می‌دهیم که گناه خود را بیفزایند و برای آنها عذابی خوارکننده است) ای پسر آزاد شده، «۱» آیا از عدالت است که تو زنها و کنیزهای خود را پوشیده نگاه داری و دختران پیامبر را به عنوان اسیر حرکت دهی در حالی که پوشش‌های آنها را هتک کرده‌ای و صورتهای آنها را نمایاندی؟ دشمنان آنها را شهر به شهر می‌برند، دنی و شریف آنها را نظاره می‌کنند و دور و نزدیک به صورت آنان می‌نگرند، در حالی که از حامیان آنان یک حامی با آنها نیست و از مردان آنها یک نفر سرپرست آنان نیست. چگونه امید مراقبت می‌رود از کسانی که جگر پاکان را به دندان گرفته‌اند و گوشت آنان از خون شهداء روئیده است؟ چگونه ممکن است کسی که با کینه و دشمنی به ما نگاه می‌کند در بغض ما

(۱)- اشاره به روز فتح مکه است که ابو سفیان (جدّ یزید) و تمامی مشرکین را به عنوان اسیر نزد پیامبر آوردند که علی القاعده همه آنها غلام و زنهای آنها کنیز محسوب می‌شدند، آنگاه پیامبر (ص) فرمودند: اذهبوا انتم الطلقاء، بروید همه شما را آزادشدگان هستید/ مترجم.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۶۳،
تعلل ورزد؟ آنگاه بدون آنکه احساس گناه کنی می‌گوئی:

با شادمانی به یکدیگر شادباش می‌گفتند آنگاه می‌گفتند ای یزید دست تو درد نکند بر لبهای ابی عبد الله آقای جوانان بهشت خم شده‌ای و آنها را با چوب می‌زنی؟ چگونه چنین نگوئی در حالی که با ریختن خونهای ذریه محمد صلی الله علیه و آله و ستارگان زمین از آل عبد المطلب، زخم را نمک زده‌ای و آنها را مستأصل کردی، آنگاه به پدران خود مژده می‌دهی و در خیال خود با آنان سخن می‌گوئی؟ زود است که به جای آنان وارد شوی و آن وقت آرزو می‌کنی که ای کاش دست نداشتی و لال بودی و نمی‌گفتی آنچه گفتی و نمی‌کردی آنچه را که کردی. خدایا حق ما را از ظالمین بر ما بگیر و بر کسانی که خون ما را ریختند و حامیان ما را کشتند، غضب خود را فرود آر. قسم به خدا که پاره نکردی مگر پوست خودت را و نشکافتی مگر گوشت خودت را، زود است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شوی در حالی که بار خود را بر دوش داری، از ریختن خون ذریه او و هتک حرمت عترت او. آنجا که خداوند جمعیت آنها را جمع کرده، پریشانی آنها را التیام بخشیده و حق آنها را بازپس گرفته است. «وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (هرگز گمان نبرید آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه زنده هستند و نزد خداوند روزی می‌خورند) برای تو خداوند به عنوان حکم‌کننده و محمد صلی الله علیه و آله بعنوان دشمن کافیس در حالی که جبرئیل نیز پشتیبان اوست. به زودی خواهی دانست چه کسی امور را برای تو وارونه جلوه می‌داد و تو را بر گردن مسلمانان مسلط می‌کرد، و چقدر برای ظالمین جایگاه بدی است. به زودی خواهی دانست که کدامیک در جایگاه بدتری هستید و لشکریان ضعیف‌تری دارید. اگر سخن گفتن تو تو را بر این مصیبات جری کرده من ارزش تو را کم می‌دانم چوب زدن تو را بزرگ می‌دانم و تو را بسیار توبیخ می‌کنم، ولی چشم‌های ما گریان و سینه‌ها سوزان. عجیب است بسیار عجیب است که افراد نجیب از حزب خداوند به دست حزب شیطان، کشته می‌شوند، در حالی که آنها به دست پدران ما آزاد شده‌اند.

از این دست‌ها خون ما می‌چکد در حالی که دهان آنها از گوشت ما شیر خورده، این بدنهای پاک و طاهر واقع‌های شیرین‌تر از عسل بر ایشان رخ داده است. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۶۴

اگر ما را به عنوان غنیمت گرفته‌ای زود است که ما را غرامت خود بیابی، آنجا که هیچ چیز نمی‌یابی مگر آنچه را که دستان تو انجام داده‌اند و خداوند بر بندگان خود ظلم نمی‌کند، به او شکایت می‌کنم و بر او اعتماد دارم. آنچه می‌توانی، کید کن و آنچه می‌توانی، تلاش کن، از هیچ امری فروگذار مکن، به خدا قسم نمی‌توانی ذکر ما را محو کنی و وحی ما را به میرانی و ذلت این کارت را پاک کنی، آیا رأی اطرافیان تو جز دروغ چیز دیگری است؟ و آیا روزگار تو محدود نیست و آیا اجتماع تو جز پراکندگی نیست؟ آن روز که منادی ندا دهد:

لعنت خداوند بر ظالمین باد. حمد مخصوص خداوند ربّ العالمین است، خدائی که اوّل ما را به سعادت و مغفرت ختم کرد و آخر ما را به شهادت و رحمت. از خداوند می‌خواهیم که ثواب آنها را کامل گرداند و بیشتر کند، جانشینی ما را زیبا و نیکو گرداند، به درستی که او رحیم و ودود است، خداوند برای ما بس است و چه نیکو و کیلی است». از جهالت و گمراهی یزید اینست که دهان خود را پر می‌کند و به دون احساس گناه به گرگهای حاضر در جلسه خود خطاب می‌کند: آیا می‌دانید که پسر فاطمه (حسین بن علی علیه السلام) چرا چنین کرد و انگیزه او چه بود؟ می‌گویند: خیر. یزید می‌گوید: خیال می‌کرد پدرش بهتر از پدر من، مادرش فاطمه دختر رسول خدا بهتر از مادر من، جدّش بهتر از جدّ من و خودش نیز بهتر از من و شایسته‌تر به خلافت می‌باشد. اما اینکه پدرش بهتر از پدر من باشد، پدر من و پدر او نزد خدای عز و جلّ حکمیت را پذیرفتند و مردم می‌دانند که به نفع کدامی ک حکم شد، اما اینکه مادرش بهتر از مادر من باشد قسم به جان خودم که فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله بهتر از مادر من است، اما اینکه جدّ او بهتر از جدّ من باشد قسم به جان

خودم اگر کسی برای رسول خدا همتائی را قائل باشد مؤمن به خدا و روز قیامت نیست، اما خودش همانا او از قله فقه آمده ولی این آیه را نخوانده: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» و قول خداوند «وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ» (بگو خدایا تو مالک پادشاهی هستی، به هر کس بخواهی آن را می‌دهی و از هر کس بخواهی می‌گیری، هر که را بخواهی عزیز می‌کنی و هر که را بخواهی، ذلیل ترجمه مقتل مقرر ص: ۲۶۵، می‌کنی) (و خداوند پادشاهی خود را به هر کس بخواهد می‌دهد). «۱»

خرابه

خطبه زینب علیها السلام همهمه‌ای در مجلس یزید افکند، همه افراد بر گمراهی خود واقف شدند و فهمیدند که در چه وادی راه می‌پیمایند، یزید چاره‌ای ندید جز اینکه اهل بیت را از مجلس به خرابه ببرد که از گرما و سرما آنها را نمی‌پوشاند، در آنجا به مدت سه روز «۲» بر حسین علیه السلام اقامه نوحه و عزا می‌کنند. «۳»

یک روز امام سجّاد علیه السلام بیرون می‌آیند، منهل بن عمر ایشان را می‌بیند و می‌گوید: چگونه هستید ای فرزند رسول خدا؟ امام علیه السلام می‌فرمایند: همچون بنی اسرائیل هستیم در میان آل فرعون، پسران آنان را ذبح می‌کردند و زنان را زنده نگه می‌داشتند، عرب بر عجم افتخار می‌کند که محمد صلی الله علیه و آله از اوست، قریش بر بقیه عرب افتخار می‌کند که محمد صلی الله علیه و آله از اوست، آن وقت ما خانواده محمد صلی الله علیه و آله هستیم که مقتول و آواره هستیم. اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ. «۴»

منهل می‌گوید: در این هنگام ناگاه بانوئی بیرون آمد و به امام سجّاد علیه السلام فرمود: کجا می‌روی ای بهترین فرد از افراد باقیمانده؟ امام علیه السلام مرا رها کردند و به سوی ایشان رفتند.

سؤال کردم در پاسخ به من گفتند: عمّه او زینب علیها السلام بود. «۵»

به سوی مدینه

کشتن حسین علیه السلام و یاران او و اسیر کردن حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله یزید را مسرور کرد، «۶»

(۱)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۶۶؛ بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۹۵.

(۲)- مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۴؛ این خرابه یا محبس همانست که در ذیل مرآة الزمان یوخینی ج ۴، ص ۱۴۶ آمده: در شب یازدهم ماه رمضان بازار دمشق بطور کامل آتش گرفت و همچنین بازار قماش معروف به بازار عسا الله و همچنین آبخوری جیرون و آتش به وسط جیرون رسید و دیوار مسجد عمری که متصل به در جامع بود و این در چسبیده به زندان زین العابدین (ع) بود ... الی آخره.

(۳)- لهوف ص ۲۰۷ و أمالی صدوق ص ۱۰۱.
(۴)- مثیر الأحزان ابن نما ص ۵۸ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۷۲.

(۵)- الأنوار النعمانية ص ۳۴۰.

(۶)- تاریخ الخلفاء از سیوطی ص ۱۳۹.
ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۶۶،

شادمانی وی در مجلس ظاهر بود و اعتنائی به الحاد و کفر خود نداشت آنجا که اشعار ابن زبیری را می خواند و حتی وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز انکار می کرد، اما هنگامی که ملامت بر او فزونی گرفت و واضح شد که در کار خود، مرتکب خطا شده و حتی کسانی که متدین به دین اسلام نبودند بر او ایراد گرفتند، و وصیت معاویه را فهمید که به او گفته بود: «اهل عراق حسین را رها نمی کنند تا آنکه خروج کند، هنگامی که بر تو خروج کرد از او بگذر چرا که او خویشاوندی حتمی و حقی عظیم بر ما دارد.» «۱» و حتی نزدیکان و اهل بیت و زنان یزید بر او عیب گرفتند، سخن گفتن سر مقدس به «لا حول و لا قوه الا بالله» آنجا که

دستور قتل فرستاده روم را داد در پیش چشمان او بود «۲» و بیزاری از این جرم و قساوت در همه کران‌های دمشق پیچید، چاره‌ای ندید جز آنکه ارتکاب این کار را بر گردن ابن زیاد بیندازد تا دشنام را از خود دور کند، ولی آنچه ثابت است زائل نمی‌شود. یزید هنگامی که از فتنه و انقلاب علیه خود ترسید در بیرون بردن امام سجّاد علیه السّلام و اهل بیت علیهم السّلام از شام تعجیل کرد و در صدد برآمد که خواسته‌های آنان را برآورده کند، به نعمان بن بشیر و همراهان او دستور داد که آنها را تا مدینه، با مهربانی همراهی کنند. «۳» هنگامی که به عراق رسیدند به راهنمای خود گفتند: ما را از راه کربلا ببر، به قتلگاه حسین علیه السّلام رسیدند، جابر بن عبد الله انصاری و جماعتی از بنی هاشم و برخی از آل پیامبر را دیدند که برای زیارت قبر حسین علیه السّلام آمده بودند، صدای گریه و ناله بلند شد، سه روز «۴» برای نوحه بر حسین علیه السّلام در کربلا ماندند. «۵» جابر انصاری نزد قبر ایستاد، به شدت گریست و سه بار گفت: یا حسین! آنگاه فرمود: دوست جواب دوست را نمی‌دهد و چگونه جواب مرا بدهی در حالی که رگهای تو قطع شده و میان سر و بدنت جدائی افتاده است، شهادت می‌دهم که تو فرزند خاتم پیامبران و فرزند امیر مؤمنان، قسم خورده تقوی و زاده هدایت و پنجمین اصحاب کساء و فرزند

-
- (۱) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۱۸۰.
 (۲) - مقتل العوالم ص ۱۵۰.
 (۳) - الإرشاد مفید.
 (۴) - ریاض الأحزان ص ۱۵۷.
 (۵) - لهوف ص ۱۱۲ و مثير الأحزان ابن نما ص ۷۹.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۶۷،
 بزرگترین بزرگواران و فرزند فاطمه زهراء سیده زنان هستی!
 چگونه چنین نباشی در حالی که دست سید المرسلین به تو
 غذا داده است، در دامان پارسایان تربیت شده‌ای، از سینه

ایمان شیر نوشیدی و با اسلام از مادر جدا شدی، پاک زیستی و پاک رحلت کردی، اما قلوب مؤمنین از فراق تو آرام نیست و دائماً در حیرت است سلام خداوند و رضوان او بر تو باد! شهادت می‌دهم که تو در همان مسیر حرکت کردی که برادرت یحیی بن زکریا حرکت کرد. پس از آن چشم خود را به اطراف قبر حرکت داد و فرمود: شهادت می‌دهم که شما نماز را برپا داشتید و زکات دادید و امر به معروف و نهی از منکر کردید، با افراد ملحد جهاد کردید و خداوند را عبادت کردید تا آنکه به یقین رسیدید. قسم به خدائی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق به پیامبری مبعوث کرد، در آنچه که وارد شده‌اید ما با شما شریک هستیم. عطیه عوفی می‌گوید: چگونه اینچنین است در حالی که ما هیچ وادی را نپیمودیم، از هیچ کوهی بالا نرفتیم و هیچ شمشیری نزدیم و این جماعت میان سر و بدنشان جدائی افتاده فرزندان آنها یتیم و همسران آنها بیوه شده‌اند.

جابر می‌گوید: از حبیب خود رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: هر کس گروهی را دوست داشته باشد با آنان خواهد بود و هر کس عمل قومی را دوست داشته باشد در آن عمل شریک آن قوم است، قسم به خدائی که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث داشت نیت من و اصحاب من بر همانست که حسین علیه السلام و اصحاب او بر آن بوده‌اند. «۱»

الحاق سر به بدن

هنگامی که زین العابدین علیه السلام نرمش یزید را دید تمامی سرها را از او خواست تا آنها را در محل خود دفن کند. یزید این خواسته را پذیرفت و تمامی سرها را داد که به بدن ملحق کنند. در حبیب السیر و نفس المهموم ص ۲۵۳ و ریاض الأحزان ص ۱۵۵ تصریح شده است که سرها را به کربلا آوردند. در روضة الواعظین فتال ص ۱۶۵ و مثير الأحزان ابن نما ص ۵۸ آمده است: نزد

(۱) - بشارة المصطفی ص ۸۹، مؤلف آن چنانچه در روضات الجنات آمده ابو جعفر محمد بن ابی القاسم است که از علماء قرن پنجم هجری می باشد. ترجمه مقتل مقرر ص: ۲۶۸، امامیه الحاق سر حسین علیه السلام به بدن قابل اعتماد است، در لهوف ص ۱۱۲ آمده: امامیه اینچنین قائلند، در اعلام الوری از طبرسی ص ۱۵۱، مقتل العوالم ص ۱۵۴، ریاض المصائب و بحار آمده: مشهور میان علماء الحاق سر به بدن است. ابن شهر آشوب در مناقب ج ۲، ص ۲۰۰ گفته است: سید مرتضی در بعضی از رساله های خود ذکر کرده که سر حسین علیه السلام به بدنش در کربلا ملحق شد. شیخ طوسی می گوید: زیارت اربعین بر الحاق دلالت دارد، در بحار الأنوار از برادر علامه حلی و در عجائب المخلوقات قزوینی ص ۶۷ آمده: در بیستم صفر سر حسین علیه السلام به بدن بازگردانده شد، شبراوی می گوید: گفته شده که پس از چهل روز سر به بدن بازگردانیده شد، «۱» در شرح همزیة البوصیری آمده: سر حسین علیه السلام پس از چهل روز از شهادت وی بازگردانیده شد، ابن جوزی می گوید: مشهورتر اینست که سر به کربلا بازگردانیده شد و با بدن دفن شد، «۲» مناوی در الکواکب الدرّیه ج ۱، ص ۵۷ نقل کرده است که امامیه بالاتفاق معتقدند که سر به کربلا بازگردانده شد، قرطبی آن را ترجیح داده و به بعضی از اهل کشف و شهود نسبت داده که آنها از بازگرداندن سر به کربلا مطلع شده اند، و همچنین ابو ریحان بیرونی می گوید که در بیستم از صفر سر حسین علیه السلام به بدن بازگردانده شد تا با آن دفن شود. «۳» با توجه به این تفصیل دیگر به خلاف آن نمی توان اعتنا کرد و این حدیث که سر مطهر کنار قبر پدرش امیر المؤمنین علی علیه السلام است، در جلوی این بزرگان بوده است و اینکه از آن اعراض کرده اند دلالت می کند که به آن اعتماد ندارند، چون مستند بودن آن مسلم نیست و راویان آن

شناخته شده نیستند. هنگامی که از ابو بکر آلوسی جایگاه سر مطهر سؤال شد او در پاسخ گفت: سر حسین علیه السلام را مجوئید در شرق زمین یا غرب آن همه را رها کنید و بیائید به سوی من که جای آن قلب من است «۴»

- (۱) - الإتحاف بحب الأشراف ص ۱۲.
 (۲) - تذكرة الخواص ص ۱۵۰.
 (۳) - الآثار الباقية ج ۱، ص ۳۳۱.
 (۴) - در بابلیات ج ۳، ص ۱۲۸ آمده که این ابیات را ابن جوزی در تذكرة الخواص آورده؛ مؤلف گوید که در ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۶۹، همچنین حاج مهدی فلوجی حلی می‌فرماید: «۱» سر حسین علیه السلام را نخواهید به درستی که آن در هیچ سرزمین و وادی وجود ندارد ولی هر وقت محبت آمد شما را راهنمایی می‌کند بر اینکه او در وسط قلب من دفن شده است

روز اربعین

از عرف و رسم همگانی اینست که در چهلمین روز از وفات یک عزیز با ارسال خیرات و برپا کردن مجالس ذکر، و بر شمردن فضائل او و آرزو کردن جاودانگی ذکر او به او توجه می‌کنند و این در حالی‌ست که همگان در حال فراموش کردن او هستند و دل‌ها می‌خواهند او را رها کنند، لذا با یک شعر بلند یا یک خطابه بلیغ می‌خواهند یاد او را زنده کنند. در آن لحظه که این اشعار خوانده می‌شود یا خطابه ایراد می‌شود یاد آن فقید هم زنده می‌شود و همگان می‌خواهند فضیلت‌های او را پیروی کنند. اگر آن فقید از عظمت و فضیلت برخوردار باشد این سنت حسنه اهمیت بیشتری می‌یابد و در مورد مصلحین و افراد الگوئی، مهم‌تر و مؤکدتر است، چون منتشر کردن مزایای و تعالیم آنها پیروان آنها را به سوی اصلاح و تهذیب نفس سوق می‌دهد.

روایتی که ابو ذر غفاری و ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که زمین تا چهل روز بر مؤمن گریه می‌کند «۲» و همچنین روایتی که زرارة از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آسمان تا چهل روز بر حسین علیه السلام خون گریست و زمین چهل روز با سیاهی و تیرگی گریه کرد و خورشید چهل روز با کسوف و سرخی گریست و ملائکه آسمان چهل روز گریه کردند، هیچ زنی از ما خضاب نکرد و روغن به خود نزد و سرمه نکشید تا اینکه

سر عید الله بن زیاد نزد

تذکره قائل آنها ذکر نشده و گفته شده بعضی از بزرگان ما چنین فرموده‌اند.

(۱) - شعراء الحلة ج ۵، ص ۳۷۱.
 (۲) - مجموعة الشيخ ورام ج ۲، ص ۲۷۶ و بحار الأنوار ج ۲، ص ۶۷۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷۰،
 ما فرستاده شد و پس از شهادت مداوما ما در حال گریه بودیم، «۱» تمامی این روایات مؤکد این سنت معروفه و عادت مستمره میان مردم است که چهل روز به میت توجه کنند و در روز چهلم بر قبر او مجلس بپادارند که خویشان و دوستان گردهم آیند. این عادت مختص به مسلمانان نیست، مسیحیان نیز در چهلمین روز از وفات در کلیسا مجلس برپا می‌کنند نمازی بر وی می‌خوانند به نام نماز جنازه و در نیمسال و پس از یک سال نیز چنین می‌کنند، یهودیان پس از گذشت سی روز و همچنین پس از نه ماه و پس از یک سال چنین می‌کنند. «۲» تمامی اینها برای بازگرداندن یاد او و تذکر دادن آثار و اعمال اوست خصوصا اگر از بزرگانی باشد که صاحب آثار و اعمالی بوده باشد. به هر حال در میان تمامی مصلحین شخصی یافت نمی‌شود که نیکی به تمام معنا او را در بر گرفته باشد و زندگی و داستان نهضت او و شهادت جانسوز او تماما دعوتی الهی و درس اصلاح طلبانه و تعالیم اخلاقی و مواعظی دینی باشد مگر آقای جوانان بهشت، شهید دین و اسلام، شهید اخلاق

و تهذیب، حسین علیه السلام. او از هر شخص اولی است به اینکه یاد او در هر مکانی اقامه شود و در روز اربعین به سوی مرقد مقدّسش حرکت کنند تا به این اهداف کریمه نائل آیند.

در مورد عموم مردم مجالس اربعین منحصر به اربعین اول است از آن جهت که فضائل آنها محدود و پایان پذیر است، بر خلاف سید الشهداء که فضائل او محدود و معدود نیست و هر اندازه حالات او ذکر شود بازهم جدید است و هر انسان نیک محتاج است که از او پیروی کند. پس اقامه ماتم نزد قبر او در اربعین هر سال زنده کردن نهضت او و معرفی کردن قساوت امویون و تابعان و پیروان آنان است، و هر زمان که خطیب یا شاعری لب به سخن بگشاید درهایی از فضیلت بر او باز می شود که پیش از آن بر او بسته بوده است.

به همین دلیل، عادت تمامی شیعیان بر این است که روز اربعین هر سال تجدید عهد کنند و روایت امام باقر علیه السلام که آسمان چهل روز بر حسین علیه السلام گریست، طلوع و غروب آن

(۱) - مستدرک الوسائل از نوری ص ۲۱۵.

(۲) - نهر الذهب فی تاریخ حلب ج ۱، ص ۶۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷۱،

سرخ بود، «۱» شاید به همین عادت معروف میان مردم

اشاره داشته باشد.

حدیث امام حسن عسکری علیه السلام که می فرماید:

علامات مؤمن پنج چیز است: پنجاه و یک رکعت نماز،

زیارت اربعین، بسم الله الرحمن الرحيم را بلند گفتن،

انگشتر به دست راست کردن، و پیشانی بر خاک سائیدن.

«۲» این روایت ما را به این عادت همگانی شناخته شده

میان مردم راهنمایی می کند، بزرگداشت سید الشهداء و

برپائی مجالس ذکر او در روز اربعین از جانب کسانی است

که محب و شیعه او باشند و بدون شک شیعیان همان

مؤمنینی هستند که به امامت او معتقد باشند و از علائم

ایمان و محبت آنها به آقای جوانان بهشت، حضور یافتن نزد قبر مطهر وی در روز اربعین برای اقامه ماتم و تجدید عهد و میثاق با وی می‌باشد. تصرف کردن در جمله «زیارة الأربعین» به اینکه بگوییم منظور از آن زیارت چهل مؤمن می‌باشد، یک کج‌فهمی است که ذوق سلیم از آن ابا و امتناع دارد، چون اگر منظور حدیث، زیارت چهل مؤمن بود، می‌بایست الف و لام نیابرد و بگوید: «زیارة اربعین»، الان که الف و لام عهد را آورده است معلوم می‌شود همان زیارت اربعین معین و معروف مد نظر است که یکی از علائم ایمان و محبت نسبت به ائمه علیهم السلام است.

اربعین‌ها

نکته دیگر اینکه ائمه معصومین علیهم السلام اگر چه همگی درهای نجات و کشتیهای رحمت هستند و با ولایت آنها مؤمن از غیر مؤمن شناخته می‌شود و همگان در راه دعوت به دین شهید شدند و جان خود را برای امتثال امر خداوند اهدا کردند و لذا امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرمایند: این امر را دوازده امام دارند هیچ یک از آنها نیست مگر اینکه مقتول یا مسموم شود، و لذا واجب است اقامه ماتم در اربعین هر کدام از ائمه، اما قرینه حالیه، علماء را ملزم کرده که از این جمله خصوص زیارت حسین علیه السلام را بفهمند، زیرا

- (۱) - کامل الزیارات ص ۹۰.
- (۲) - شیخ طوس در التهذیب ج ۳، ص ۱۷ این روایت را از امام عسکری (ع) نقل کرده و همچنین مصباح المتعجد ص ۵۵۱ هم آن را ذکر نموده است. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷۲.
- قضیه سید الشهداء است که میان دعوت حق و باطل تمیز داده و لذا گفته می‌شود که آغاز اسلام، محمدی، و بقاء آن حسینی است و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که حسین از من است و من از حسینم، به همین مطلب اشاره

می‌کند، زیرا آنچه سید الشهداء تحمل کرد برای محکم کردن اساس اسلام، پاک کردن خارهای باطل از راه شریعت و آگاه کردن نیکان به جرائم اهل گمراهی بود و این عین نهضت پیامبر صلی الله علیه و آله برای نشر دعوت الهی بود. به همین دلیل است که ائمه معصومین علیهم السلام هیچ فرصتی نیافته‌اند مگر اینکه نظرها را به این نهضت کریمه متوجه سازند، چون این نهضت دربرگیرنده فاجعه‌هایی است که صخره را فرو می‌ریزد و می‌دانند که مواظبت بر آشکار کردن مظلومیت حسین علیه السلام عاطفه‌ها را تحریک و دلها را نرم می‌کند، شنونده می‌داند که حسین امامی عادل است، به پستی تن نمی‌دهد، امامت را از جد خود و پدر خود گرفته است و هر کس به مبارزه او برخیزد از عدالت خارج است، هنگامی که شنونده دانست که حق با حسین علیه السلام و فرزندان معصوم اوست بدون شک راه آنان را خواهد پیمود. از این روست که از جانب ائمه علیهم السلام تشویق به اقامه ماتم در هیچ اربعینی حتی اربعین پیامبر اسلام وارد نشده است زیرا تذکر دادن فاجعه کربلا یک عامل قوی در باقی گذاردن رابطه دینی می‌باشد و متوجه کردن نظرها به کربلا در احیاء امر معصومین علیهم السلام جذاب‌تر است. و به هر حال برای خواننده گرامی اختصاص زیارت اربعین به مؤمن آشکار می‌شود اگر نظائر و هم‌قرینه‌های آن را بشناسد.

نخستین آنها نماز پنجاه و یک رکعت است که در شب معراج تشریح شد و با شفاعت پیامبر به پنج نماز واجب بسنده شد: هفده رکعت در صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء و سی و چهار رکعت نافله، هشت رکعت نافله ظهر قبل از آن و هشت رکعت عصر قبل از آن، چهار رکعت مغرب بعد از آن و دو رکعت بعد از عشاء که یک رکعت محسوب می‌شود و دو رکعت قبل از صبح و یازده رکعت نافله شب که با اضافه آنها به نمازهای واجب مجموعاً پنجاه و یک رکعت می‌شوند. این از مواردی است که مختص به امامیه است، اهل سنت اگر چه در عدد فرائض موافق با

شیعه هستند اما در نوافل اقوال آنها مختلف است: در فتح ترجمه مقتل مقرر ص: ۲۷۳، القدير از ابن همام حنفی ج ۱، ص ۳۱۴ آمده است که نوافل دو رکعت قبل از فجر، چهار رکعت قبل از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر، چهار رکعت قبل از مغرب و دو رکعت بعد از آن و چهار رکعت بعد از عشاء است در مورد نافله شب هم اختلاف است که آیا هشت رکعت است یا دو رکعت یا سیزده رکعت یا بیشتر که مجموع نوافل شب و روز با نمازهای واجب پنجاه و یک رکعت نمی‌شود و لذا پنجاه و یک رکعت مختص به امامیه است. دومین چیزی که روایت ذکر کرده بلند بسم الله گفتن است. امامیه در نمازهای جهریه (نمازی که باید با صدای بلند خوانده شود، یعنی صبح و مغرب و عشاء) آن را واجب می‌دانند و در نمازهای اخفاتیه (ظهر و عصر) آن را مستحب می‌دانند. فخر رازی می‌گوید: شیعه معتقد است که بلند گفتن بسم الله در نمازهای جهری و اخفاتی از سنت است و بقیه فقهاء با این نظر شیعه، مخالف هستند. به تواتر ثابت شده است که علی بن ابی طالب علیه السلام بسم الله را بلند می‌گفت و هر کس در دین خود به علی علیه السلام اقتدا کند به تحقیق هدایت یافته و دلیل آن هم قول پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: خدایا حق را با علی علیه السلام قرار بده هر جا که باشد. «۱» البته این کلمه فخر رازی را ابو الثناء آلوسی هضم نکرده و لذا گفته است: اگر فردی به جمیع آنچه از امیر المؤمنین متواتر است عمل کند به تحقیق کافر شده، چون باید به بعضی ایمان آورد و به بعضی کافر شود و اینکه گفته شده که هر کس در دین خود به علی علیه السلام اقتدا کند هدایت شده، مسلم است، ولی در صورتی است که روایتی که کارهای علی علیه السلام را حکایت می‌کند مسلم باشد. «۲» این هجوم آلوسی و امثال او به شیعه ضرر نمی‌رساند که قدمهای خود را بر ولایت سید اوصیاء راسخ گردانیده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ای علی خدای تعالی را شناخت مگر من و تو، مرا شناخت مگر خدا و تو و تو را شناخت مگر خدا و

من. «۳» اهل تسنن در مسأله جهر با امامیه مخالف هستند، در مغنی ابن قدامه ج ۱، ص ۴۷۸ بدایع الصنایع کاشانی ج ۱، ص ۲۰۴ و شرح زرقانی بر مختصر ابی الضیاء ج ۱، ص ۲۱۶ آمده است که بلند گفتن بسم الله در نماز

- | | | | | | | |
|------|--------|---------|---|----|---|------|
| (۱)- | مفاتیح | الغیب | ج | ۱، | ص | ۱۰۷. |
| (۲)- | روح | المعانی | ج | ۱، | ص | ۴۷. |
| (۳)- | | المحتضر | | | ص | ۱۶۵. |
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷۴،
- سنت نیست. سومین چیزی که حدیث به آن متعرض شده است اینست که انگشتر را به دست راست بکنند، امامیه طبق روایات ائمه علیهم السلام به آن ملتزم شده‌اند و گروهی از اهل تسنن مخالفت کرده‌اند. ابن حجاج مالکی می‌گوید: سنت اینست که هر نجاستی با دست چپ گرفته شود و هر شیء پاک با دست راست گرفته شود، لذا در مورد انگشتر مستحب اینست که به دست چپ زده شود چون با دست راست گرفته می‌شود و به دست چپ زده می‌شود. «۱» ابن حجر حکایت می‌کند که مالک اکراه داشت انگشتر را به دست راست بزند و آن را به دست چپ می‌زد و از مالکیه «باجی» مبالغه کرده است. در اینکه انگشتر به دست چپ ارجح است «۲» شیخ اسماعیل برو سوی در عقد الدرر روایت کرده که در اصل سنت بر این بوده انگشتر را به دست راست بزنند و چون این کار شعار اهل بدعت و ظلمت شد (شیعه) لذا در زمان ما سنت بر اینست که انگشتر را به دست چپ بزنند. «۳» چهارمین چیزی که در حدیث ذکر شده است تعفیر جبین است. تعفیر در لغت به معنای بر خاک گذاشتن بر خاک سائیدن است و جبین به معنای پیشانی است. پس غرض بیان این نکته است که در سجود باید پیشانی بر خاک گذاشته شود، ابو حنیفه و مالک و احمد بنابر روایتی سجده بر عمامه پیچیده شده «۴» و زیادی لباس «۵»

- (۱)- المدخل ج ۱، ص ۴۶، آداب الدخول فی المسجد.
- (۲)- الفتاوی الفقهية الكبرى ج ۱، ص ۲۶۴، فی اللباس.
- (۳)- علامه امینی در الغدير ج ۱۰، ص ۲۱۱ این مطلب را از تفسیر روح البیان ج ۴، ص ۱۴۲ حکایت کرده و البته این اولین مخالفت با امامیه نیست. در مهذب ابی اسحاق شیرازی ج ۱، ص ۱۳۷، الوجیز غزالی ج ۱، ص ۴۷، المنهاج نوری ص ۲۵، شرح تحفة المحتاج ابن حجر ج ۱، ص ۵۶۰، عمدة القاری عینی، شرح بخاری ج ۴، ص ۲۴۸، الفروع ابن مفلح ج ۱، ص ۶۸۱، المغنی ابن قدامه ج ۲، ص ۵۰۵ آمده: مسطح کردن قبر شبیه به شعار اهل بدعت است، در رحمة الأمة از شعرانی ج ۱، ص ۸۸ آمده: سنت اینست که قبور را مسطح کنند، چون شعار را فضا این شده اولی مخالفت با آنها و برجسته کردن قبور است. همچنین درباره درود فرستادن بر اهل بیت (ع) زمخشری در کشاف سوره احزاب آیه ۵۶ می گوید: درود فرستادن مکروه است چون اتهام به رافضی بودن در آن وجود دارد و پیامبر (ع) فرموده اند که در جایگاه تهمت نایستید. همچنین در فتح الباری ابن حجر ج ۱۱، ص ۱۳۵ آمده: در سلام فرستادن بر غیر انبیاء اختلاف است، گفته شده که مطلقا مشروع است و گفته شده به صورت تبعی نه برای یک شخص خاص، چون این اشعار رافضه است.
- (۴)- المیزان شعرانی ج ۱، ص ۱۳۸.
- (۵)- الهدایه از شیخ الاسلام مرغینانی ج ۱، ص ۳۳. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷۵،
- ملبوسات را تجویز کرده اند حنفیه سجده بر دست را نیز اجازه داده اند «۶» و همچنین سجده بر گندم و جو را نیز اجازه داده اند. «۷» اگر منظور از جبین صورت باشد پس هدف حدیث اینست که در سجده شکر ارجح اینست که تمامی صورت به خاک مالیده شود و لذا صاحب مدارک استنباط کرده به خاک گذاشتن گونه ها ارجح است و سید بحر العلوم هم به آن اشاره دارد. در سجده شکر به خاک گذاشتن گونه ها وارد شده «۸» و به واسطه همین موسی بن عمران علیه السلام استحقاق تقرّب یافت، «۹» و امامیه

هم در تعفیر اختلاف نظر ندارند. اهل تسنن چه در نماز و چه در سجده شکر ملتزم به تعفیر نیستند در حالی که نخعی و مالک و ابو حنیفه اصلاً سجده شکر را مکروه می‌دانند ولی حنابله «۱۰» و شافعی «۱۱» به اصل سجده شکر معتقدند بدون اینکه بر خاک باشد.

خلاصه‌ای درباره علائم مؤمن

از آنچه ذکر شد آشکار می‌شود که منظور از زیارة الأربعین ارشاد کردن دوستداران اهل بیت علیهم السّلام به حاضر شدن در محل شهادت سید الشهداء علیه السّلام است تا اقامه عزا کنند با ذکر کردن آنچه بر او گذشت از قساوتی که هیچ انسانی مرتکب نمی‌شود تا چه رسد به اینکه متدین هم باشد، یاد او را زنده بدارند و حضور نزد قبر حسین علیه السّلام در روز اربعین از آشکارترین علائم ایمان است. تعجب است از کسی که در این جمله تصرف کند و بگوید منظور از آن زیارت چهل مؤمن است در حالی که هیچ قرینه‌ای بر آن وجود ندارد و الف و لام عهد همان زیارت اربعین را دلالت می‌کند. البته زیارت چهل مؤمن هم از مواردی است که به آن تشویق شده است ولی از اختصاصات مؤمن نیست در حالی که زیارت حسین علیه السّلام در چهلمین روز از قتلش از مواردی است که مختص به مؤمن است و معلوم است آنها که

-
- (۶) - الفقه علی المذاهب الاربعة ج ۱، ص ۱۸۹.
 (۷) - البحر الرائق از ابن نجیم ج ۱، ص ۳۱۹.
 (۸) - الکافی علی هامش مرآة العقول ج ۳، ص ۱۲۹، الفقیه صدوق ص ۶۹ التهذیب شیخ طوسی ج ۱، ص ۲۶۶.
 (۹) - الفقیه صدوق ص ۶۹.
 (۱۰) - المغنی ابن قدامه ج ۱، ص ۶۲۶، الفروع ابن مفلح ج ۱، ص ۳۸۲.
 (۱۱) - کتاب الام ج ۱، ص ۱۱۶؛ مختصر المزنی ج ۱، ص ۹۰؛ الوجیز غزالی ج ۱، ص ۳۲.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷۶.

در روز اربعین در حرم مطهر حضور می‌یابند شیعیان واقعی و پیروان حقیقی او می‌باشند. شاهد بر مطلب اینست که بزرگان از علماء: از این حدیث همان زیارت حسین علیه السّلام در روز اربعین را فهمیده‌اند. از جمله آنها ابو جعفر محمد بن حسن طوسی است در التّهذیب (ج ۲، ص ۱۷) باب فضیلت زیارت حسین علیه السّلام، پس از آنکه احادیثی درباره مطلق زیارت حسین علیه السّلام نقل می‌کند اوقات خاصی را ذکر می‌کند که از جمله آنها عاشورا است و پس از آن این حدیث را ذکر می‌کند. در مصباح المتّهجد ص ۵۵۱ در حوادث ماه صفر ذکر نموده و گفته است: در بیستم آن بازگشت حرم ابی عبد الله علیه السّلام از شام به مدینه و ورود جابر بن عبد الله انصاری به کربلاء برای زیارت ابی عبد الله علیه السّلام است، او نخستین زائر بود و زیارت او زیارت اربعین بود، به تحقیق امام حسن عسکری علیه السّلام فرموده‌اند: علامات مؤمن پنج چیز است الی آخر. ابو ریحان بیرونی نیز گفته است: در بیستم صفر سر به بدن بازگردانده شد و با آن دفن شد، در این روز زیارت اربعین وارد شده است و روز بازگشت حرم حسین علیه السّلام از شام می‌باشد. «۱» علامه حلی در المنتهی می‌فرماید: زیارت حسین علیه السّلام در بیستم صفر مستحب است، امام حسن عسکری علیه السّلام در روایتی فرموده‌اند: علامات مؤمن پنج چیز است: الی آخر. سید رضی الدین علی بن طاووس در الإقبال در باب زیارت حسین علیه السّلام در بیستم صفر می‌گوید: ما روایت کرده‌ایم از امام حسن عسکری علیه السّلام که فرموده‌اند: علامات مؤمن پنج چیز است مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه این حدیث را در مزار البحار در مبحث زیارت حسین علیه السّلام در روز اربعین نقل می‌کند، شیخ یوسف بحرانی در حدائق می‌گوید: زیارت حسین علیه السّلام در بیستم صفر از علامات مؤمن است. شیخ عبّاس قمی در مفاتیح این روایت را از تهذیب و مصباح المتّهجد به عنوان دلیل بر رجحان زیارت اربعین نقل می‌کند بدون آنکه احتمال دهد که چهل مؤمن منظور است.

اینکه بعضی بعید دانسته‌اند که منظور از روایت، زیارت اربعین باشد از آن جهت است

(۱)- الآثار الباقیه، ابو ریحان بیرونی ۳۳۱. ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷۷، که امام علیه السلام به آثار اخروی زیارت نپرداخته‌اند با اینکه اهل بیت علیهم السلام هنگام تشویق به زیارت حسین علیه السلام ثوابهای مترتب بر آن را نیز ذکر می‌کنند. البته این استبعاد قابل توجه نیست، چون در این حدیث می‌خواهند علائم مؤمن را ذکر کنند که از غیر مؤمن ممتاز شود و در صدد بیان آثار زیارت نیستند. شیخ مفید در مسار الشیعة، علامه حلی در تذکرة و تحریر و ملا محسن فیض در تقویم المحسنین تصریح کرده‌اند که استحباب زیارت در بیستم صفر است و اینکه شیخ بهائی در توضیح المقاصد اربعین را نوزدهم از صفر دانسته‌اند بنابر آن است که روز دهم را نیز از چهل روز محاسبه کنند در حالی که این خلاف متعارف است.

در مدینه

امام سجاد علیه السلام پس از سه روز اقامت، چاره‌ای نمی‌بیند جز آنکه از کربلا به سوی مدینه، حرکت کنند چون می‌بینند که عمه‌ها و زنان و کودکان شب و روز در حال گریه و نوحه هستند، از قبری برمی‌خیزند و کنار قبر دیگری می‌نشینند.

بشیر بن حدلم می‌گوید: هنگامی که به مدینه نزدیک شدیم علی بن الحسین علیه السلام فرود آمدند، رحل خود را فرود آوردند، خیمه‌ها را زدند و همگان را اسکان دادند و فرمودند: ای بشیر! خداوند پدرت را رحمت کند، او شاعر بود، آیا تو نیز توان شعر داری؟ گفتم: آری ای فرزند رسول خدا، من نیز شعر می‌گویم. امام علیه السلام فرمودند: به مدینه برو و خبر شهادت ابا عبد الله علیه السلام را بده. بشیر می‌گوید: اسب خود را سوار شدم و په شهر داخل شدم، هنگامی که به مسجد النبی صلی الله علیه و آله

رسیدم صدای خود را به گریه بلند کردم و گفتم: ای اهل یثرب در شهر اقامت نکنید حسین علیه السلام کشته شد پس دائماً اشک بریزید بدن او در کربلا قطعه قطعه شده است سر او بر نیزه‌ها گردانده می‌شود آنگاه گفتم: این علی بن الحسین است که همراه با عمه‌ها و خواهران نزد شما آمده‌اند، من هم فرستاده او نزد شما هستم که مکان آنها را به شما بگویم. مردم با آه و ناله بیرون ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷۸ آمدند و هیچ بانوئی نبود جز اینکه بیرون آمد، صدای شیون بلند بود و تمامی مدینه می‌گریست، همگان نزد زین العابدین علیه السلام اجتماع کردند که تسلیت بگویند، امام سجّاد علیه السلام از خیمه بیرون آمدند در حالی که پارچه‌ای در دست داشتند، اشکهای خود را پاک می‌کردند و پشت سر ایشان غلامی بود. امام سجّاد علیه السلام نشستند در حالی که نمی‌توانستند جلوی اشک را بگیرند، صدای گریه و ناله بلند شد، امام علیه السلام اشاره به سکوت کردند، هنگامی که سکوت برقرار شد امام سجّاد علیه السلام فرمودند: حمد مخصوص خداوند است که ربّ العالمین است، رحمن و رحیم و مالک روز جزاست، پدیدآورنده همه مخلوقات است، آنکه دور است در آسمانها مرتفع شده و نزدیک است به گونه‌ای که نجوای ما را می‌شنود. او را حمد می‌کنیم بر امور عظیمه، سختی‌ها و مصائب عظیمی که دلخراش، رقت بار و جانسوز هستند. ای مردم! خداوند تعالی که حمد مخصوص اوست ما را به مصائب عظیمی امتحان نمود و شکافی عظیم در اسلام پدید آمد، ابا عبد الله الحسین علیه السلام و خانواده‌اش کشته شدند، زنان و کودکان او اسیر شدند، سر او بر روی نیزه در شهرها گردانند و این مصیبتی است که مثل آن مصیبتی نیست. ای مردم! کدامیک از شما بعد از قتل او مسرور خواهید بود؟ یا کدام قلب است که به خاطر او محزون نباشد یا کدام چشم است که بتواند اشک خود را نگاه دارد؟ به تحقیق درندگان و وحوش از قتل او گریستند،

دریاها و أمواج آن، آسمانها و ارکان آن، زمین و کرانه‌های آن، درختان و شاخه‌های آنها، ماهیان دریا، ملائکه مقرّبین و تمامی اهل آسمانها گریستند. ای مردم! کدام قلب است که از قتل او محزون نشود، یا کدام دل است که آه و ناله نکند یا کدام گوش است که این را بشنود و کر نشود؟ ای مردم! صبح کردیم در حالی که آواره، طرد شده و رانده شده از شهرها بودیم گویا که ما فرزندان ترک یا کابل هستیم بدون اینکه جرمی انجام داده باشیم یا مکروهی مرتکب شده باشیم یا شکافی در اسلام پدید آورده باشیم، ما این را از پدران خود هم نشنیده‌ایم، به خدا قسم اگر پیامبر آنگونه که سفارش ما را کردند پیشنهاد قتال و جنگیدن با ما را کرده بودند اینان بیش از آنچه انجام دادند، نمی‌توانستند مرتکب شوند. همه ما از خدائیم و همه به سوی خداوند باز می‌گردیم.

سوی خداوند باز می‌گردیم. از ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷۹،

مصیبتی که چه عظیم چه فجیع چه جانسوز چه دلخراش و چه تلخ بود، به خداوند شکایت می‌کنیم که او عزیز و صاحب انتقام است. صوحان بن صعصعة بن صوحان عبدی که زمینگیر بود برمی‌خیزد و زمینگیر بودن خود را به عنوان عذر ذکر می‌کند. امام سجّاد علیه السّلام عذر او را می‌پذیرند، از او تشکر و قدردانی می‌کنند و برای پدر او طلب رحمت می‌کنند. زین العابدین علیه السّلام همراه با خانواده خود داخل شهر می‌شوند. «۱» ابراهیم بن طلحة بن عبید الله نزد امام علیه السّلام می‌آید و می‌گوید: چه کسی غالب شد؟ امام علیه السّلام می‌فرمایند: هنگامی که وقت نماز رسید برخیز و اذان بگو، آن وقت خواهی فهمید که چه کسی غالب شده است. «۲» اما امّ کلثوم زینب علیها السّلام چنین سروده است:

ای شهر جدّ ما را نپذیر چون که ما با حسرتها و حزن‌ها آمده‌ایم

از تو خارج شدیم در حالی که همه اهل ما با ما بودند بازگشتیم در حالی که هیچ مرد و فرزندی با ما نیست
آنگاه زینب دختر امیر المؤمنین علیه السّلام در مسجد را

گرفت و فریاد زد: یا جدّاه! من خیر شهادت برادرم حسین را آورده‌ام. سکینه فریاد زد: یا جدّاه از آنچه بر ما گذشت به تو شکایت می‌کنیم، به خدا قسم ما قسی‌تر از یزید ندیدیم، هیچ کافر و مشرکی را بدتر، ستمکارتر و تندخوتر از او ندیدیم، او با چوب خود بر حلقوم پدرم می‌زد و می‌گفت: ای حسین زدن را چگونه می‌بینی؟ «۳» آزاد زنان رسالت بر سید الشهداء علیه السلام اقامه ماتم کردند و لباس سیاه پوشیدند درحالی که شب و روز نوحه می‌کردند و امام سجّاد علیه السلام غذای آنها را آماده می‌کردند. «۴» در روایت امام صادق علیه السلام آمده است: هیچ زن هاشمی خضاب نکرد و روغن به خود نزد و سرّمه به چشم خود نکشید تا پنج سال که مختار سر عبید الله بن زیاد را فرستاد. «۵» اما رباب آن قدر بر ابا عبد الله علیه السلام گریست که اشک او خشک شد، بعضی از

- (۱) - لهوف ابن طاووس ص ۱۱۶
 (۲) - أمالی شیخ طوسی ص ۶۶
 (۳) - ریاض الأحران ص ۱۶۳
 (۴) - محاسن البرقی ج ۲، ص ۴۲۰
 (۵) - مستدرک الوسائل ج ۲، ص ۲۱۵
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۸۰،
 کنیزها به او گفتند که سویق (قاووت) اشک را جاری می‌کند، او نیز دستور داد که برایش سویق آماده سازند تا اشکهای او دائماً جاری باشد. «۱» از جمله مرثیه‌های او درباره ابی عبد الله علیه السلام اینست: «۲»
 آن کس که نور بود و همگان به واسطه او روشنائی می‌گرفتند در کربلا کشته شده در حالی که دفن نشده است ای نوه پیامبر خداوند به تو جزای خیر دهد و زیانباری میزان‌ها دور باد
 برای من کوهی محکم بودی که به آن پناه می‌بردم و با مهربانی ما را همراهی می‌کردی
 اکنون چه کسی برای ایتام و فقراء باقی مانده و چه کسی غنی‌کننده و پناه هر مسکین است

به خدا قسم هیچ خویشاوندی در عوض خویشاوندی شما نمی‌خواهم تا آنکه میان خاک و گل پنهان شوم اما علی بن الحسین علیه السلام از مردم منقطع شد تا از فتنه‌ها دور باشد و به عبادت و گریه و زاری بر پدرش پردازد، شب و روز می‌گریست تا جایی که بعضی از دوستان گفتند: ما می‌ترسیم که شما خودتان را هلاک کنید. امام علیه السلام فرمود: من حزن و اندوه خود را به خداوند شکایت می‌کنم و از خداوند چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. یعقوب پیامبر بود، خداوند یکی از فرزندان او را از او مخفی کرد در حالی که دوازده فرزند دیگر نزد او بودند و او می‌دانست که فرزندش زنده است، مع هذا آن قدر گریست تا آنکه چشمانش سفید شد. من نگاه می‌کردم به پدرم و برادرانم و عموهایم و اصحاب و یاران که همگان در اطراف من به قتل رسیده بودند، چگونه حزن من سپری شود در حالی که من شهادت فرزندان فاطمه (س) را بیاد نمی‌آورم مگر آنکه اشک می‌خواهد خفهام کند و هنگامی که

- (۱) - بحار الأنوار ج ۱۰، ص ۲۳۵.
 (۲) - اغانی ج ۲، ص ۱۵۸.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۸۱،
 به عمه‌ها و خواهران خود نگاه می‌کنم به یاد می‌آورم که آنها از خیمه‌ای به خیمه دیگر فرار می‌کردند. شعله‌ور شدن آتش در خیمه‌ها را می‌دیدم در حالی که آنها خیمه‌های غیرت بودند
 می‌دیدم هجوم کفر و گمراهی را بر دختران وحی و رسالت می‌دیدم در میان بانوان نبوت چیزهایی که در هیچ شریعتی جوانمردی نیست
 از غارت آنها و سلب آنها و زدن آنها در حالی که هیچ پناهی جز پروردگار نداشتند
 می‌دیدم که بانوان پاک را حرکت می‌دهند بسوی فرزند زانیه در حالی که صورتهای آنها پیدا بود
 می‌دیدم که بانوان طاهره ایستاده‌اند در برابر یزید پلید و طاغی ای رسول خدا! به تو شکایت می‌بریم از آنچه که

امّت تو با فرزندان پاک تو، انجام دادند، و سيعلم الذين ظلموا أيّ منقلب ينقلبون و الحمد لله ربّ العالمين.
ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۸۲

فهرست منابع و مأخذ

اشاره

این کتاب شریف یکی از پرمأخذترین کتابهای مقاتل می‌باشد که در تألیف آن شاید به بیش از ۵۰۰ عنوان منبع معتبر تاریخ، مقتل، سیره استناد شده است ما با طلب رحمت و مغفرت به روح پرفتوح مؤلف محقق، تعدادی از آنها را یکجا آوردیم.

آ:

۱.	آداب	السلطانیّه	فخری.
۲.	إبصار	العین، شیخ محمد	سماوی.
۳.	اثبات	الرجعه فضل بن	شادان.
۴.	اثبات	الوصیة	مسعودی.
۵.	احتجاج		طبرسی.
۶.	احسن	التقاسیم	مقدسی.
۷.	اخبار	الدول	قرمانی.
۸.	اخبار	الزّمان	مسعودی.
۹.	إرشاد	شیخ مفید (م ۴۱۳ هـ. ق.)	
۱۰.	أسد الغابه	فی معرفة الصحابة	ابن اثیر.
۱۱.	اسد	الغابة	جزری.
۱۲.	اسعاف	الراغبین	صّبّان.
۱۳.	اصول	الكافی	للكلینی.
۱۴.	اعلام	النبوة	ماوردی.
۱۵.	اعلام	الوری	طبرسی.
۱۶.	اعیان	الشیعة سید محسن	امین.
۱۷.	اغاثة	الأمة بکشف الغمّه	مقریزی.
۱۸.	اکام	الألحان شیخ بدر الدین	شبلی.
۱۹.	الإتقان	فی علوم القرآن	سیوطی.

بیرونى.	ریحان	ابو	الباقیه	الآثار	۲۰.
تیموریان.	احمد		النبویّه	الآثار	۲۱.
دینورى.		الطّوال		الأخبار	۲۲.
الإصابة.	هامش	فی		الاستیعاب	۲۳.
على.	کرد	الغریبه	الحضارة	و الإسلام	۲۴.
هروى.	الزیارات	معرفة	فی	الإشارات	۲۵.
الصحابة.	تمییز	فی		الإصابة	۲۶.
شداد.	ابن	الخطیره		الأعلاق	۲۷.
رسته.	ابن	النفیسه		الأعلاق	۲۸.
اصفهانى.	الفرج	ابو		الأغانى	۲۹.
همدانى.		الإكلیل			۳۰.
قتیبه.	ابن	السیاسة	و	الإمامة	۳۱.
صیدانى.		الأمثال			۳۲.
درید.	ابن		الإشتقاق،		۳۳.
للشافعى.			الأمّ		۳۴.
جزائرى.		النعمانیّه		الأنوار	۳۵.
حنفى.	نجیم	ابن	الرائق	البحر	۳۶.
كثیر.	ابن	النهاية	و	البدایة	۳۷.
حافظ.	التبیین	و		البيان	۳۸.
الحلى.	العلامة	التذکره	و	التحریر	۳۹.
،ص: ۲۸۳	مقرم			مقتل	ترجمه
رافعى.	قزوين	تاریخ	فی	التّدوین	۴۰.
كراجكى.		التعجّب			۴۱.
زگار.	سهیل	الطبقات	على	التعلیق	۴۲.
(م ۴۶۱ ۵).		طوسى	شیخ	التهدیب	۴۳.
بحرانى.	یوسف	شیخ	الناضرة	الحدائق	۴۴.
(مخطوط).		الوردیه		الحدائق	۴۵.
الأنبار.	ابن	السّراء		الحلة	۴۶.
راوندى.	الدین	قطب		الخرائج	۴۷.
سیوطى.		الكبرى		الخصائص	۴۸.
مقریزى.		المقریزیه		الخطط	۴۹.
الساکبة.		الدمعة			۵۰.
طبرى.	محب	العقبى		الذخیره	۵۱.

۵۲.	الشهید	مسلم	بن	عقیل	مقرّم.
۵۳.		الصحاح			جوهری.
۵۴.	الصواعق	المحرقة	ابن	حجر	عسقلانی.
۵۵.	الطبقات	خلیفه	ابن		عمرو.
۵۶.	العدد	القویه	أخو	العلامة	الحلی.
۵۷.	العقد		الثمین		خضراوی.
۵۸.	العقد	الفريد	ابن	عبد	ربه.
۵۹.	العلم	اللدنّی		محمد	الغزالی.
۶۰.		العنايات			الرضویه.
۶۱.	الغدير			للعلامة	الأمینی.
۶۲.	الفتاوى	الحديثه	ابن		حجر.
۶۳.	الفروع		ابن		مفلح.
۶۴.	الفصول	المهمه	ابن	صبّاغ	مالکی.
۶۵.		القاموس			فیروز آبادی.
۶۶.	الکامل			أخفش	نحوی.
۶۷.	الکبريت	الأحمر		سید	جزائری.
۶۸.	الکواکب			الدريه	فناوی.
۶۹.	المبسوط			شیخ	طوسی.
۷۰.	المحاضرات			راغب	اصفهانى.
۷۱.	المحبر			ابن	حبيب.
۷۲.	المختار فى نوادر	الأخبار	مقرى		انباری.
۷۳.	المختصر	حسن	بن	سليمان	حلی.
۷۴.	المستجد	من		فعلات	الأجواد.
۷۵.	المستقصى			محمود	زمخشرى.
۷۶.	المغنى			ابن	قدامه.
۷۷.	المقالات			شیخ	مفيد.
۷۸.	المقولة	الحسينية	كاشف	الغطاء	(ره).
۷۹.	المنتظم		ابن		جوزي.
۸۰.	المنتهى			علامه	حلی.
۸۱.	المهذب	ابى		اسحاق	شیرازی.
۸۲.	الميزان	ابو		الحسن	شعرانی.
۸۳.	النجوم الزاهره	فى	ملوك	مصر	بن تغرى.
۸۴.	النقود	الإسلامية		القديمه	مقریزی.

الحرمین.	امام	النهاییه	۸۵.
الكاشانى.	للفیض	الوافى	۸۶.
للغزالی.	الوجیز		۸۷.
مرغینانى.	الإسلام	الهدایة	۸۸.
۵ ۶۶۴	طاووس	اليقین	۸۹.
(ره).	صدوق	امالى	۹۰.
بلاذرى.	الأشراف	انساب	۹۱.
بكار.	زبير بن	انساب	۹۲.
مدنى.	على خان	انوار الربيع	۹۳.
جعفرى.	محمد	انيس الشیعة	۹۴.
الإسلام.	فى	ایام العرب	۹۵.
مسعودى.	الزمان	أخبار	۹۶.
در بندى.	الشهادة	أسرار	۹۷.
ص: ۲۸۴،	مقرم	مقتل	ترجمه
بلاذرى.	الأشراف	أنساب	۹۸.
		أنوار الربيع سيد على خان مدنى.	۹۹.

ب:

مجلسى.	باقر	محمد	الأنوار	بحار	۱۰۰.
كاشانى.		الصنایع	بدائع		۱۰۱.
كثير.		ابن	بداية		۱۰۲.
القاسم.	ابى	محمد بن	المصطفى	بشارة	۱۰۳.
				بصائر الدرجات صفار.	۱۰۴.

ت:

جوهرى.		العروس	تاج		۱۰۵.
جزرى.		ابن اثير	تاريخ		۱۰۶.
الفداء.		ابى	تاريخ		۱۰۷.
فروخ.	عمر	دكتور	العربى	تاريخ	۱۰۸.
سيوطى.		الخلفاء	تاريخ		۱۰۹.
الخميس.			تاريخ		۱۱۰.
(۵ ۳۳۴)	أباس	ابن	الموصل	تاريخ	۱۱۱.

بغدادی.	خطیب	بغداد	تاریخ	۱۱۲.
ذهبی.	الاسلام	دول	تاریخ	۱۱۳.
طبری.	جریر	ابن	طبری	تاریخ
فوطی.	ابن	الاندلس	علماء	تاریخ
ارزقی.	مکه		تاریخ	۱۱۶.
یعقوبی.	واضح	ابن	یعقوبی	تاریخ
واصل.	ابن	الأغانی	تجرید	۱۱۸.
(محفوظ).	شدقم	ابن	الأزهار	تحفة
العلوم.	بحر	العالم	تحفة	۱۲۰.
عسقلانی.	حجر	ابن	المحتاج	تحفة
ذهبی.	الحفاظ		تذكرة	۱۲۲.
جوزی.	ابن	الخواص	تذكرة	۱۲۳.
آلوسی.	المعانی	روح	تفسیر	۱۲۴.
کاشانی.	فیض	المحسنین	تقویم	۱۲۵.
آباء.	ابن	الصلة	تکملة	۱۲۶.
بهائی.	شیخ	المقاصد	توضیح	۱۲۷.
نووی.	الاسماء		تهذیب	۱۲۸.
عسقلانی.	حجر	ابن	التهذیب	تهذیب
أزهری.	اللغة		تهذیب	۱۳۰.
			تهذیب تاریخ الشام ابن عساكر.	۱۳۱.

ث:

مشهدی.	علی	بن	محمد	ثاقب المقاصد	۱۳۲.
المقاصد.			ثمار		۱۳۳.
الحجة.	ابن		الأوراق	ثمرات	۱۳۴.
				ثواب الأعمال صدوق.	۱۳۵.

ج:

رازی.	هاشم	ابو	تعديل	و	جرح	۱۳۶.
كحالة.	رضا	العرب	جزيرة	شبه	جغرافية	۱۳۷.
مفيد.	شیخ			جمل		۱۳۸.

۱۳۹. جمهرة الأمثال ابو هلال عسکری.
 ۱۴۰. جمهرة أنساب العرب ابن حزم اندلسی.

ح:

۱۴۱. حبيب السير مير آخوند.
 ۱۴۲. حماسه ابن مير تمام.
 ۱۴۳. حماسه بصريّه.

خ:

۱۴۴. خرايج راوندى.
 ۱۴۵. خريده العجائب.
 ۱۴۶. خزانه الادب بغدادى.
 ۱۴۷. خططه مقريزى.

د:

۱۴۸. دار السلام نورى.
 ترجمه مقتل مقرم، ص: ۲۸۵.
 ۱۴۹. ديوان المعقوق بن شهاب.
 ۱۵۰. ديوان سيد محمد هندی.
 ۱۵۱. ديوان شيخ محسن ابو الخير.

ر:

۱۵۲. رجال كشي.
 ۱۵۳. رسالة المغتالين.
 ۱۵۴. روح المعاني آلوسى.
 ۱۵۵. رياض الأحزان قزوينى.

ز:

۱۵۶. زهر الآداب حصرى.
 ۱۵۷. زيارات محمد بن احمد قمى.

س:

۱۵۸. سرّ السلسلة العلویه ابو نصر بخاری.
۱۵۹. سعد السعود ابن طاووس.

ش:

۱۶۰. شذرات الذهب ابن عماد.
۱۶۱. شرح المواهب المدینه زرقانی.
۱۶۲. شرح قصیده ابی فراس.
۱۶۳. شرح مقامات الحریری شریشی.
۱۶۴. شرح همزیة البرهیری.
۱۶۵. شعراء الحله حاج مهدی فلوجی.

ص:

۱۶۶. صبورة الارض ابن حوقل.
۱۶۷. صفوة الصفوة ابن جوزی.
۱۶۸. صفین نصر بن مزاحم.

ض:

۱۶۹. ضحی الإسلام احمد امین.

ط:

۱۷۰. طبقات القراء ابن جزری.
۱۷۱. طبقات النحویین نبیذی.
۱۷۲. طرح التشریب.

ع:

۱۷۳. عجائب المخلوقات قزوینی.
۱۷۴. عقاب الأعمال صدوق.
۱۷۵. عقد الفرید ابن عبد ربه.
۱۷۶. عقده الدور شیخ اسماعیل بروسوی.
۱۷۷. علم القلوب ابو طالب مکی.
۱۷۸. عمده ابن رشیق.
۱۷۹. عمدة القاری العینی.

۱۸۰. عمدة القارى فى شرح النجارى.
 ۱۸۱. عواصم ابن عربى اندلسى.
 ۱۸۲. عيون اخبار الرضا (ابن بابويه).

غ:

۱۸۳. غرر الخصائص وطواط.

ف:

۱۸۴. فتح البارى فى شرح النجارى.
 ۱۸۵. فتح القدير ابن همام حنفى.

ق:

۱۸۶. قصص الأنبياء ثعالبى.
 ۱۸۷. قمر بنى هاشم مقرر موسى.

ک:

۱۸۸. كامل ابن اثير.
 ۱۸۹. كامل الزيارات ابن قولويه (م ۳۶۷).
 ۱۹۰. كامل مبرد نحوى.
 ۱۹۱. كشاف زمخشرى.
 ۱۹۲. كشف الغمه إربلى.
 ۱۹۳. كشكول شيخ بهائى.
 ۱۹۴. كشكول شيخ يوسف بحرانى.
 ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۸۶.
 ۱۹۵. كنوز الدقائق مناوى.

ل:

۱۹۶. لطائف المعارف ثعالبى.
 ۱۹۷. لؤلؤ مرجان حاجى نورى.

م:

هیثمى.	حجر	ابن	الزوائد	مجمع	۱۹۸.
ورّام.	ابى		مجموعه		۱۹۹.
برقى.			محاسن		۲۰۰.
كاشانى.	فیض		البيضاء	محجة	۲۰۱.
عبرى.	ابن	الدول	تاریخ	مختصر	۲۰۲.
جزائرى.			المعاجز	مدينة	۲۰۳.
.....	م	۲۸۶	مقتل مكرم	مرآة الجنان يافعى.	۲۰۴.
۲۸۶			:		ص
يونينى.		الزمان		مرآة	۲۰۵.
مجلسى.	علامه		العقول	مرآة	۲۰۶.
مسعودى.			الذهب،	مروج	۲۰۷.
مفيد.	شيخ		الشيعة	مسار	۲۰۸.
الحاكم.			مستدرک		۲۰۹.
نورى.	حاجى		الوسائل	مستدرک	۲۱۰.
ابشيهى.			مستظرف		۲۱۱.
حنيل.	بن		احمد	مسند	۲۱۲.
حلى.	نما	ابن	الأحزان	مشير	۲۱۳.
كفعمى.			المتهدج	مصباح	۲۱۴.
ايوبى.			الحقايق	مضمار	۲۱۵.
السؤل.			مطالب		۲۱۶.
قتيبه.	ابن			معارف	۲۱۷.
الزلفى.			معالم		۲۱۸.
عبّاسى.			التشخيص	معاهد	۲۱۹.
حموى.	ياقوت		الأدباء	معجم	۲۲۰.
مرزبانى.			الشعراء،	معجم	۲۲۱.
بكرى.			استعجم	معجم	۲۲۲.
بروسوى.			الذّرر	معقد	۲۲۳.
قدامه.	ابن			مغنى	۲۲۴.
رازى.	فخر		الغيب	مفاتيح	۲۲۵.
العلوم.	بحر		الكرامه	مفتاح	۲۲۶.
اشعري.			الإسلاميين	مقالات	۲۲۷.
حريرى.			مقامات		۲۲۸.
فارس.	ابن		اللغة	مقاييس	۲۲۹.

ب:

۷۶			،۷۵			بدر:	
۱۱۰	،۱۰۷	،۹۶	،۹۵	،۶۹	،۶۸	،۶۰	بصره:
۹۵			العیون:				بعض
۲۴۱	،۲۴۰		،۲۳۹		،۲۳۸		بقیع:
۹۷							بلنجر:
							بیت الأحزان: ۲۴۰

ت:

۹۲							تنعیم:
							تهران: ۲۹

ج:

۶۲			،۶۰				جمل:
							جیرون: ۱۷، ۲۶۵

ح:

۱۰۲			،۱۰۱				حسم:
۲۵۳			،۲۴۹				حلب:
۲۴۹							حماة:
۲۰۹							حنانه:
							حیره: ۱۱۴

خ:

خورنق: ۱۱۴

د:

۱۱۵							دستی:	
			،۱۴۹	،۸۵	،۸۴	،۴۵	،۴۴	دمشق:

ذ:

ذی
ذی حسم: ۱۱۳

۱۱۷ الکفل:

ر:

رقیم:
ری: ۱۷

۲۳۵ ،۲۳۴

ز:

زاره:
زباله:
زرود:
زمزم: ۲۰۴

۲۱۰

۱۰۰

۹۷

،۹۶

ش:

شراف:
شطّ فرات: ۱۷

۶۱

،۶۰

ص:

صفین: ۱۱۸ ، ۱۰۷ ، ۷۱ ، ۴۷

ط:

طفّ: ۱۰۳ ، ۶۹ ، ۴۸

ع:

عباسیّه:
عراق: ۲۱ ، ۳۱ ، ۳۳ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۵۶ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۹۹ ، ۱۰۰
عقر: ۱۱۱ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶

۱۱۴

۱۰۰

غ:

غاضریّه: ۱۱۴ ، ۱۱۱

ف:

فرات: ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۷۹، ۱۸۵

ک:

کابل: ۲۱۶، ۲۴۰، ۲۴۶
 کربلا: ۱۱، ۱۲، ۲۲، ۲۶، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۶۴، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۱۰
 کرب و مقتل: ۱۱۲، ۱۱۳
 ترجمه: ۲۸۸، ص: ۲۰۳
 کرخ: ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۳، ۶۱، ۵۴، ۳۷، ۲۹
 کوفه: ۱۵۴، ۱۵۱، ۱۵۰، ۹۵، ۹۴، ۹۱، ۸۷، ۸۶، ۸۲، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۲۱
 کُهِف: ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۰۸

م:

مدینه: ۱۶، ۱۷، ۱۸
 مسجد جامع: ۲۹، ۷۰، ۷۳، ۷۶، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۴۷، ۱۶۶، ۲۲۸، ۲۵۳
 مشهد: ۱۰۳، النقطة:
 مغرب: ۱۴۴، ۱۴۶
 مکه: ۶۰، ۵۶، ۵۵، ۱۶

ن:

نخيله: ۱۱۷، ۲۰۸

ه:

همدان: ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ
 إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
 با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای
 شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا
 رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم
 و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر
 سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن
 بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می
 کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص
 ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت
 الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان
 بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص
 حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر
 (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و
 درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز
 و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز
 قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
 مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی
 تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی
 (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی
 تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را
 در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده
 است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب
 ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه
 جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل
 دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های
 بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع
 مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم
 السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و

طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
 الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
 ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخی گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۵۲۴۵۰۲۳۵)
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
 ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج

رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه
اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی :
۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل:
Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱)
دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش
۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی
و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین
گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت
مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی
نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این
خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله
الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را
شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما
را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-
۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: IR90-0180-0000-0000-
0621-0609-53 به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان
نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر
کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را
از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده،
به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او
می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در
گرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در
بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار،
کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست،
به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».